دانلود
رمان

عموی ناتنی و شهوتی من

#عموی ناتنی و شهوتی من

part1#

_اوفف یالا کای این باسن خوشگلتو بلروزن ..آره افرین همینطوری دخت ِر کـ*ونطلا ..
با نفس نفس لرزشی به باسنم دادم و با آهنگ خارجی شروع کردم رقصیدن ..
پسرا و حتی دخترای اموزشگاه به حرکاتم زل زده بودن و سوت میزدن و عدهایی ازم فیلم میگرفتن.
بدن سـ*کسیم هر موجودیو از پا درمیاورد ..
با
با بسهی مربی ..متوقف شدم و با خستگی نفسی گرفتم که خوشحالی سمتم پرواز کرد و به شوخی ضربهایی به ک*ونم زد و گفت :_تو دختر ..سک*سی و بی نظیری ..این اندامت منو هم جذب کرده .. ِشیک امروزت فوق العاده بود.
و پشت بند حرفش چشمکی زمینهی حرفش کرد ..خندهایی کردم و ازش دور شدم.
بزارید خودمو معرفی کنم ..من کاتیا فرازم ، ملقب به کای ..۱۹سالمه و ساکن آلمانم ..عاشق رقصیدنم مخصوصا رقصای تند و هات! و درحال حاضر توی اموزشگا ِه رقص معتبر و

مشهوری درحال سنجش خودمم ..این درخواست ارسان خان بود.
بخاطر هیکل خیلی ریز و سک*سیم طرفدار زیاد داشتم ..تو دانشگاه ..مغازهها ..همسایهها ..و اووفف پیشنهادای لزبین و تریسام و سک*سچت زیاد دارم ،ولی من یه باکرهام!
مامان بلا گفته باید بکارتمو حفظ کنم و وقتی موقعش برسه به ادمی خوب بدمش ..
برای من فرقی نداره باکره بودن یا نبودنم ..ولی حرف مامان بلا برام مهم بود.
با صدای رونیکا به خودم امدم و با لبخند سمتش برگشتم و گفتم:
_جانم ؟ کاری داشتی رونیک؟!که با ناز سینمو چنگ زد و لبشو گزید ،یادم رفت که رونیک یه
.
ی
لزبی ِن فوق العاده حـ*شر
لبخند مصنوعی بهش زدم و همینجور که دستشو از سینههام پ َـس میزدم ،گفتم:
_نگفتی عزیزم چه کاری باهام داشتی؟!
با حسرت به هیکلم نگاه کرد و بی میل گفت :
_موری گفت فردا رئیس اموزشگاه میاد و گفته فردا تو باید

براش برقصی ..اونم توی اتاق ته راهرو که ورود همهامون به اونجا ممنوعه.

شوکه بلند گفتم :

_چـــی؟! چرا الان اینو بهم گفت ..وای خدا ..برای چی من براش باید برقصم اونم توی اون اتاق ممنوعه؟؟

چرا موری اینو شخصا بهم نگفته!

که با سو استفادهگری شونمو نوازش کرد و گفت:

_هی ،اروم باش کای ..لولو نیست که ..فقط براش میرقصی ،نمیدونم چرا ..ولی احتمالا میخواد بسن ِج سطح رقصیدنتو ببینه

🔞🍆🔞

🔞🍆🔞

🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆

🔞

⑱ عموینا‌تنیوشهوت ِیمن ⑱

#part2

توجهایی به حرفای رونیک نداشتم ..هنوز تو شوک بودم.
چطور موری نگفته بهم موضوع به این مهمی رو..تند رونیکو کنار زدم و با یه ببخشید دویدم سمت اتاق موری ..بدون اینکه در بزنم ،درو باز کردم و خشمگین و با توپ پر گفتم:
_مـوری! چطور تونستی موضوع به این مهمی رو بهم نگی؟!
چرا باید برای اون مرد هنوز از راه نرسیده برقصم اونم توی ته راهرو!
لعنتی
اون اتاقبا ارامش به صندلیش تکیه داد و موهای بلوندشو عقب داد و گفت:
_کای ..منم نمیدونستم ،همین الان این خبر به دستم رسیده ..منم به رونیک گفتم بهت بگه ،منم نمیدونم قصد رئیس چیه که بعد این همه سال ..میخواد اینجا بیاد و توی اتاقش ،رقص تورو ببینه .
اما کای! رئیسو میشناسم ادم خوبیه ، هیز و فاسد نیست.
با کلافگی پوفی کشیدم و روی مبل چرمی اتاقش خودمو پرت کردم و با حرص گفتم:
_من مشکلم اینه ..چرا باید تو اتاق خصوصی با یه مرد غریبه و ناشناس تنها باشم و براش برقصم!

این یجورایی عجیب و خطرناک میزنه موری.
من ترجیح میدم توی فضای عمومی براش برقصم!
نفس عمیقی کشید و با ارامش لب زد:
_کای ..منم با حرفت موافقم ولی من کاری از دستم برنمیاد.
باید شخصا با خود رئیس حرف بزنی!
خسته موهامو چنگ زدم که از جاش بلند شد و کنارم نشست.
با مهربونی دستی به کمرم کشید و با کرشمه و خنده گفت:
_هی هی ،بیخیال دختر سک*سیمن ..بهش فکرنکن ..من بازمباهاش حرف میزنم؛ نگران نباش کاتیا.
لبخندی زدم و با کنجکاوی گفتم:
_موری، رئیس چه شکلی ؟ وچجور آدمیه؟
چشماشو خمار کرد و با شـ*هوت الکی که تو صداش ایجاد کرده بود نالید:
_یه مرد خشن و فوق العاده هات!
بعدش ادای عوق زدن دراورد که قهقهقهام بلند شد.
اونم همراه باهام خندید ..نفس گرفتم و با صدایی که هنوز رگههایی خنده داشت ،گفتم:
_جدی باش موری. میخوام درموردش بدونم!
تک سرفهایی کرد و روی میزش نشست و گفت:
_میگم که مرد خشن ِی ..درمورد هات بودنش نمیدونم ، ولی حتما تو سـ*کس ها ِت و خوب بلده بخو ِر و ُبک ِن ،و چشمکی

بهم زد که دوباره خندم گرفت ..خندمو خوردم و چپ چپ نگاهش کردم که با خنده ادامه داد:
_و اومم شکلش وحش ِی! کای مثل ببر میمونه نگاهش.
که ببینیش آبت میاد!
لعنتی
اون یه جذاب
تو ذهنم داشتم مجسمش میکردم که با حرف موری رشتهی افکارم پوچ شد:_هیچ دختریو تو زندگیش ندیدم ..همه میگن یه ادم مرموز و
سک*س ِی ..از همونا که ریگی تو کفششونه ولی رو نمیکنن.
چهرم درهم رفت که سریع جملشو اصلاح کرد:
_اینا همهاش شایعهاس بابا. من رئیسو دیدم اینجور ادمی نیست!
امیدوارمی زیر لب زمزمه کردم که موری دستاشو بهم کوبید و خیره بهم گفت:
_خب شکلات سـ*کسی پاشو که من کلی کار دارم ..توام بهتره زودتر بری خونه دوش بگیری ..فکرکنم دوساعت دیگه باید بری دانشگاه ..
با یاداوری دانشگاه هینی کشیدم و به تندی پاشدم و دویدم بیرون که موری با خنده داد زد:
_خداحافظ کای!

دستی از پشت براش تکون دادم و با سرعت رفتم سمت کمدم و با برداشتن وسایلم از َدر اموزشگاه بیرون زدم ..

🔞

🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞

🍆🔞

🔞

🔞 عموینانتنیوشهوت ِیمن 🔞

part3#

تند تند از پله های خونه سرازیر شدم و با عجله داد زدم :

_مامان ..من رفتم!

که صدای قدمهای تند تند مامان بلا به گوشم خورد و صورت خوشگلش نمایان شد:

_بیا حداقل اینو بخور از صبح فقط یه لقمه شکلات و نون تست خوردی ..ضعف میکنی عسلم!

تند لقمه رو ازش گرفتم و با بوسیدن پیشونیش سمت در رفتم.
...
با نفس نفس ایستادم و به درای باز دانشگاه زل زدم ..صافایستادم و خودمو چک کردم ، سرهمی تیره رنگی پوشیده
بودم ..شلوار مدل شورتک که فقط باسنم به بالارو پوشونده بود و آستین لباس تا مچ دستام و یقهی بلند هفتی که باعث شده بود خط بین سینههای گرد و برجستهام معلوم بشه.
و کمربند ظریفی که دور کمرم بسته بودم.
کل تنمو قاب گرفته شده بود تو این لباس و هیکلمو فوق العاده نشون میداد!!
تنها چیزی که خیلی توجههمه رو بهم جلب کرده ،قدم بود ..ریز نقش بودنم.
من زیادی ریزم ..دخترای دانشگاه حداقل قدشون 160سانت دارن ..ولی من یه دختر با کـ*ون خوشگل و قد 155و سینههای گرد و رونای کوچولو و تپلشکلاتی ..شدم سوژهی دانشگاه!
کل پسرا بسیج شده بودن تا یه سک*س باهام داشته باشن ولی من بی اهمیت بودم ..اونا یه مشت شـ*هوت ران سیری ناپذیرن!
با صدای کاساندرا "دوستدورانبچگیمتاالان" از جام پریدم

..با ذوق بغلم کرده بود و جیغ جیغ میکرد:
_آیی دختر امروز فوق العادس ..بلاخره تونستم مخ اونجیسون احمق رو بزنم تا امشب مارو دعوت کنه به پارتی
استخر اون پولدارای فاسد و جذااب.
با خنده به صورت سرخ و سفید جذابش نگاه کردم ..کاساندرا دختری سفید پوست که وقتی میخندید سرخ میشد و طلایی! برجستگی کمی داشت ولی جذابیت و خوشگلیش باعث شد خاطرخواه زیاد داشته باشه ..با صداش به خودم امدم:
_کای ،کجایی تو؟!
نکنه این همه مدت برای خودم حرف میزدم دخترهی سوخته! هر وقت حرصی میشد بهم میگفت "دخترهی سوخته" ، دست دور گردنش انداختم و با خنده غریدم:
_کـ*ونی بازی درنیار کُسی ..
با این حرفم قرمز شد از عصبانیت و خنده ، منم هروقت بهم میگفت سوخته ،بهش میگفتم کُسی! لقبای زشتی بهم میدادیم که به طرز عجیبی هم لذت میبردیم ازشون.
یکدفعه با صدای مدیر از بلندگو هل زده کلاسور و کتابامو فشار دادم روی قفسه سینم و رو به کاساندرا گفتم:
_بیا بریم ِکسی ..همین الانش حس میکنم خیلی دیر کردیم.
لباشو جوید و باشهایی گفت ..به عادت بچگی دستاشو دور بازوم حلقه کرد و هردو باهم سمت سالن رفتیم .. ⑱

🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🍆🔞
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
part4#
تا وارد کلاس شدیم صدای مزخرف دیمن به گوشمون خورد:
_سلام بر سکـ*سیای دانشگاه ..
پوزخندی زدم و نگاهش کردم که چشماش برق شـ*هوت زد و
با لحنی چندش گفت:
_اوفف چشمای سگیت آبمو میاره ..ج *ده کوچولو.عصبی از حرفاش از
کاساندرا جدا شدم که با نگرانی گفت
"کای ولش کن" به حرفش اهمیتی ندادم و رو به نیشخندش و
چشمای هیزش ،دستمو کوبیدم روی میزش که نگاه همه

بهمون جلب شد ..خودشو کشید جلو و همینجور که به
سینههام نگاه میکرد لب زد:
_جـونم خوشگل ..
هنوز حرفش تموم نشده بود که با قدرت کوبیدم توی
صورتش!
همه هین بلندی گفتن و با وحشت بهمون نگاه میکردن ...
سکوت سنگینی بینمون ایجاد شده بود که دیمن سرشو
با
برگردوند سمتم و خیره به تیلههای پر نفرتم ،خشمگین و
صدایی کنترل شده گفت:
_تاوان این سیلی رو میدی هرزه کوچولو.
با
و با قدمای محکم کلاسو ترک کرد و همون موقع استاد
تعجب وارد شد و گفت:
_اقای جرالد چش شده بود؟
همهمه بالاتر رفت که یکی بلند داد زد:
_استاد دعوا رو از دست دادید.
استاد اخمی کرد ،همیشه مخالف دعوا بود میگفت نفرت میارهبا
و باعث باخت توی زندگیتون میشه ولی کیه که گوش بده..
صدایی بلند گفت:
_ساکت!

تمومش کنید!
و روبه من که هنوز عین چوب وایستاده بودم، گفت:
_شماهم بشینید خانم فراز !
چشم ارومی گفتم و سریع سمت میز کاساندرا حرکت کردم
..که سریع بازومو گرفت و اروم و با نگرانی گفت:
_دختر ،این چه کاری بود کردی؟!
با
یادت رفت این پسره پدرش رئیس دانشگا ِه ..میتونه راحت
پارتی بازی اخراجت کنه!
نیشخندی زدم و ریلکس دستمو انداختم پشت و گفتم:
_بیخیالش ِکس ..دیگه انقدرخطرناک نیست ..ته تهش ،با یه
سطل آب یخ بالا سرم سوپرایزم میکنه!
خواست حرفی بزنه که با صدای تذکر استاد هردومون سکوت
کردیم و به درس گوش دادیم .. .
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🔞🔞
🔞🔞🔞
🔞🔞
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
part5#
خسته کیفمو انداختم روی مبل و خودمم پهنش شدم که صدای غرغر مامان بلا لبخند روی لبام اورد:
_دخترهی گُنده ..هروقت میاد کیفشو پرت میکنه و خودش لش میشه روی مبل ..من همسن این بودم ،با ارسان ازدواج کرده بودم ..بچه داشتم ،بعد این معلوم نیست به کی رفته انقد شلختهاس ..
چشمامو باز کردم و زل زدم به قیافه طلبکارش و مظلومانهگفتم:
_منم میتونم بچه بیارم!
با این حرفم چشمای مامان شد اندازه توپ ،بزور جلوی خودمو گرفته بودم نخندم که با جیغش ..سریع دویدم پشت مبل و حالا من بدو و مامان بلا بدو ..
بلند بلند خندیدم که جیغی زد و با حرص گفت:
_بیا اینجا ببینم ..حرفای جدید میشنوم ..که میتونی بچه بیاری ؟!
بیا اینجا ببینم ..من این باباتو ببینم ،با این لوس کردنش ..نگا

قشنگ ر*ید تو تربیتت!
ابرو بالا انداختم و دست به سینه گفتم:
_ببخشیدها مامان؟!
ولی بابا فقط پوشاکم کرد ..این تربیت خودته!
از پروییم دیگه تا حد انفجار رسیده بود ،که با صدای در و
چهرهی همیشه سرحال بابا ..منفجر شد:
_آرســـــان ..این بچه منو اخــر دق میــده!
بابا متعجب نگاهش کرد و همینطوری نگاهم کرد و با دیدن
نگاه و لبخند خبیثم ،خندش گرفت!
مثل همیشه با خونسردی سمت مامان رفت و با یه حرکتبغلش کرد ..که
مامان مشت زد به قفسه سینش و با خجالت
گفت:
_خجالت بکش پیرمرد!
که بابا با اعتراض گفت:
_کجام پیرمرده بلا ..تازه خیلیم جوونم ،فقط ِینمه سنم رفت
بالا ..اصلا مگه من دل ندارم؟! ..دل که جوون باشه ،سن
عددی نیست!
و دوباره قربون صدقههاشون شروع شد ..اروم کیفمو
برداشتم و سریع بی صدا رفتم بالا ..سمت اتاقم!
تا درو بستم نفس عمیقی کشیدم
_هووف ،بخیر گذشت ..خداروشکر بابا ارسان امد! وگرنه

مامان بلا ..به صدقسمت تقسیمم میکرد!
از فکر به اینکه دارن کارای مثبت ۱۸انجام میدن ،نیشم شل شد ..اما زود خودمو جمع کردم و لبتابمو باز کردم .. با دیدن فیلم پو*رنی که دیشب نتونستم کامل ببینمش ..چشمام برق زد و تندی ِپلیش کردم ....
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞عموینانتنیوشهوت ِیمن🔞
#part6
#بلا
با غرغر سرمو فرو کردم تو سینهی ارسان و گفتم:
_تو این بچهرو لوس کردی ارسان!

دستشو دور کمرم حلقه کرد و داغ زیرگوشم زمزمه کرد:
_خوشگل شدی جوجهس*کسی!
از حرفش لبمو گاز گرفتم و با ناز گفتم:
_خوشگل بودم ..شما انقد سرتون شلوغ بود که حتینپرسیدی زنم مشکلی داره یا نه؟!
کسری از ثانیه با نگرانی بازومو گرفت و همینطور که برسیم میکرد، گفت:
_چیزیت شده بلا ؟!
جاییت درد میکنه ؟! مریض شدی؟!
با اخم مصنوعی نگاهش کردم و همینطور که دکمه های پیراهنشو باز میکردم ، با بغض الکی گفتم:
_هیچیم نیست فقط دلم برای شوهرم تنگ شده!
با فهمیدن موضوع ..شـ*هوت جلوی چشماشو گرفت و جـون گفت.
نیشخندی زد و با یه حرکت بلندم کرد!
جیغی از کار یهوییش کشیدم که با خشونت لبامو بوسید و در اتاقو باز کرد و با پاش بست ..
با نفس نفس ازش جدا شدم ،که کوبیدم به در و همینطور که لباسامو از تنم خارج میکرد ،حـ*شری و پر از نیاز گفت:
_جوری میکنمت که از شدت حـ*شر ..التماس کنی
سـ*کسیمن!

سوتینو از تنم خارج کرد و سریع نوک پستونایگندمو خورد و با ولع مک زد ... با لذت و ناز آآآه کشیدم که بدون اینکهشلوارشو دربیاره ..کـ**یر کلفتشو دراورد و شورتمو کنار زد و
همینجور که دوست داشتم تا ته کرد تو کو*سم و محکم ضربه زد ..
با
جیغ کشیدم و آه وناله هام بلند شد که ارسان غرشی کرد و چشمای قرمز و براق از شـ*هوت نگاهم کرد و سینه هامو تیکهپاره کرد:
_جـووون ،آه بکش کـ*ص طلایی من ..اوفف لعنتی هنوزم تنگی ،دلم میخواد تا شب بکنمت ..آه ه ،ک*ست داره کل کـ*یرمو میبلعه ..شت ..اوفف ..
از حرفاش بین پام بیشتر خیس شد و همراه باهاش خودمو روش بالا پایین کردم که ضربه ایی به باسنم زد و از در جدام کرد و همینطور ایستاده ،رونامو گرفت و محکم تر خودشو کوبید بهم ..
گردنشو گرفته بودم و تو چشماش آه میکشیدم ..خنده ایی از شـ*هوت زد که ناله کردم و دستمو تند تند روی چ*چولم مالوندم و اهسته خودمو توی کـ*یرش فرو بردم ...
⑱
⑱

🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞
🍑🔞
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
part7#
که حریصانهتر رونامو گرفت و با قدرت کـ*یرشو کوبید بم ..جیغی کشیدم و با خنده شهوانی، لرزون لب زدم:
_آآآه ..پیرمرد ..هنوز ..مثل ..قبل ..محکم ..میکوبی ..بهم ..آه ه ه
با شنیدن حرفم ،چشماش برق زد و نوک یکی از پستونامو به دهن برد و کـ*ونمو گرفت و با موج ارومی ،کـ*یرشو میکشید بیرون و دوباره فرو میکرد توم!از شدت حـ*شر به گریه افتادم و با التماس هق زدم:
_آه ه ..ارسان ..لط ..لطفا ..آه
با فرو رفتن انگشتش تو سوراخ باسنم ..لذتی به سلولای بدنم

تزریق شد!
و یکدفعه کـ*یرشو دراورد و محکم فرو کرد تو کـ*ونم و بی رحمانه شروع کرد ضربه زدن ..جیغ میکشیدم و ارسان با لذت آه میکشید ..کمرمو بلند کردم که پستونام به دهنش برخورد کردن و با صدای میک زدنشون ..اوفی گفتم و تند تند کـ*وسمو مالوندم که با ضربهی محکمش آبمون همزمان پاچید بیرون و از داغی آبش تو ک*ونم ،لرزیدم و آه کشیدیم!
اروم گذاشتم زمین که خودمو پرت کردم روی تخت و از خستگی ناله کردم :
_وای ارسان ..کشتیم!
همینطور که شورت و شلوارک پاش میکرد ،با شیطتنت انگشتشو روی نوک پستونم کشید که سیخ شد و تنم مور مور شد:
_توام کمر واسه منه پیرمرد نذاشتی!
خنده ایی کردم و با خستگی چشمامو بستم که نوازش دستاش خستگی تنمو رفع کرد ..چشم بسته لبخندی زدم وسرمو به سینهاش مالوندم که گلومو بوسید و خش دار گفت:
_گربهی لوس من!
🔞
🔞🍃
🔞🍃🔞

🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🍑🔞
🔞
🔞 عموینانتیوشهوت ِیمن 🔞
part8#
تیا
#کا
یکدفعه با صدای آه و ناله و جیغ از خواب پریدم.
ترسیده و گیج به اطراف نگاه کردم که با دیدن صحفهیروشن لبتابم و صحنهی سـ*کس زن و مرد ، زدم تو سرم!
احمق! بازم وسط فیلم خوابیدم.
یکدفعه با صدای پیامک گوشیم ،کنجکاو دست بردم و صحفه رو باز کردم که با دیدن پیام کاساندرا ..چشمام برق زد
_ "هی دخترهی احمق جشن امشبو فراموش نکن ووو ..یه مایو سک*سی بپوش که این ک*ون لعنتی صاف بره تو

چشمای ورنیکا و اکیپ مسخرشون"
ایموجی خنده فرستادم که با فرستادن انگشت فاک*ش ، چپ
چپ به گوشیم زل زدم!
که همون موقع یه پیام دوباره از طرفش امد
چشمک.
جی
"_چشماتو واسم چپ نکن خوشگله" و یه ایمو
سری از تاسف تکون دادم و گوشیو گذاشتم کنار ..خوب،
برسیم به انتخاب بیکینی پارتی!
رگال بیکینی هارو باز کردم که ..پشه ایی از توشون درامد!
معلومه باید حسابی شسته بشن.
یکم دید زدم که یه ست دو تیکه پلنگی توجهامو جلب کرد.
چشمام برق زد . خودشه!
برای پارت ِی امشب عالی بود.
در کمد رو بستم و رفتم سمت در تا برم خاک روشونو بشورم.اروم از پله ها
امدم پایین که درب اتاق مامان و بابا ،شاخکامو
تیز کرد!
لبخند شیطونی زدم و روی دوپا بلند شدم و مثل پلنگ
صورتی سمت اتاق حرکت کردم ..اروم سرمو اوردم داخل که
با دیدن صحنه رو به روم حس عجیبی بهم القا شد.
لبمو گاز گرفتم و به پیچیدن مامان و بابا توهم زل زدم

..هردوشون برهنه بودن!
بیشتر از این کنجکاوی نکردم و بی صدا درشونو بستم و به سمت بالکن رختشویی حرکت کردم ..
خیلی خوب شد که خوابم برد و شاهد س*کس پدر و مادرم نشدم!
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆
🔞🍆
🔞
🔞 عموینا‌تنیوشهوت ِیمن 🔞
part9#
شب شده بود و عقربه 9:00تمام رو نشون میداد.
سریع لخت شدم و ست رو تنم کردم.
شورت رو لای باسنم گذاشتم که کو*نم به شکل هوس انگیزی

زد بیرون.
موهامو باز گذاشتم و خط چشم گربهایی بالای چشمام کشیدم و با زدن رژ گلبهایی رنگ آرایشمو تموم کردم!
پوست صاف گندمی رو به شکلاتی رنگم با ستی که پوشیدم ، تضاد تحریک کننده ایی داشت.
حریر ساحلی رو محض اینکه مزاحمی تو راه اذیتم نکنه ،پوشیدم و با گذاشتن کلاه ساحلیم و عینکم روش ..دمپایی انگشتیامو پام کردم و با برداشتن قایمکی گوشیم و کلید ماشین بابا ،برگهایی به عنوان اینکه نگرانم نشن نوشتم . "اخههنوز خواب بودن"
تا درو بستم ..نفسم آخیش مانند بیرون فرستادم.
سمت ماشین BMVبابا رفتم و تا سوار شدم ،پامو تا اخر روی گاز گذاشتم و سمت خونهی ِکس حرکت کردم ..
امشب شب هاتی در انتظارم!
...
تک بوقی زدم که ِکس با عجله درو باز کرد و با خوشحالی و لپایی قرمز پرید تو ماشین و با جیغ جیغ مختص خودش گفت:
_وای خدا ..باورم نمیشه BMVباباتو برداشتیی ..امشب چه کو*ن و کو*سایی از حسادت بترکن.
و با حالت بامزهایی لرزشی به بالا تنش داد که قهقهقهام هوا

رفت.

🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🔞🍑🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞

🔞🍑

🔞

🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞

part10#

تموم طول راه ِکسانادرا از ذوق میرقصید و من به ادا و اطواراش میخندیدم.

اکیپ ورنیکا از قشر ضعیف جامعه بودن ..من اصلا دلم نمیخواست تحقیر بشن ، ولی با دیدن تمسخر کردن منو دخترای دانشگاه ..همه به خونش تشنه شدن.

با

یه دختر هرزه و حریص ،که کارش تیغ زدن پسرای پولدا ِر و

نصف پسرای دانشگاه س*کس داشته!
با رسیدن به قصر طلایی جک ،ماشینو کنار ماشین بزرگ و مخوفی پارک کردم.
من تو اسم ماشینا تخصصی ندارم ، چون زیاد اهل ماشین بازی نیستم ولی عجیب این ماشین ترس به دل ادم میندازه..انقدر بزرگ بود که روی ماشینم سایه انداخته بود.
با صدای ِکس چشم از ماشین گرفتم و سوالی نگاهش کردم ،که با استرس ُغر زد:
_کای بنظرت چطور شدم ؟
خوب شدم؟
حس میکنم اون ورنیکای هرزه از من بهتر شده!
متفکر سر تا پاشو رصد کردم .
ست سادهی سرخ رنگش ..وحشتناک به پوست سفید صورتیش میومد و با اون لپای گُل انداخته و لبای قرمزش ..منی که دخترم ،حس میکنم تحریک شدم!
اونم حریری پوشیده بود اما برخلاف من باز گذاشته بودش .
با چشما وق زده نگاهش کردم و با داد گفتم:
_چرا زر مفت میزنی ِکس ..تو خودتو ببین ،دختر منی که دخترم دلم میخواد یک دور بک*نمت ..بعد تو خودتو با یه هرزهی پولی مقایسه میکنی ؟!
What f*ack!!

🔞
🔥🔞
🔞🔥🔞
🔥🔥🔥🔥🔞🔥🔥🔥🔥
🔥🔥🔥🔥🔥🔥
عموی ناتنی و شهوتی من:
🔥🔥🔥🔥🔥
🔞🔥🔞🔥🔞
🔥🔥🔥🔥
🔞🔥🔞
🔥🔥
🔞
🔞عمویناتنیوشهوت ِیمن🔞
#part11
چشماش برق زدن و با هیجان دستمو گرفت و کشید و همزمان گفت:
_پس بزن بریم داخل کو*ن و کو*سا رو بگ*اییم.
سرمو با تاسف تکون دادم اما خندمو نتونستم پنهان کنم.
وارد ورودی که شدیم بادیگارد سیاه پوست با خشونت راه و سد کرد و گفت:
_کارت.

کس سریع درش اورد و داد بهش ،که راه و باز کرد و اشاره بهته باغ گفت:
_خوش امدید.
از اون طرف تشریف ببرید.
تشکری کردیم و سمت باغ حرکت کردم ..ِکس دستمو فشرد که با اطمینان چشمامو باز و بسته کردم.
تا نزدیک تر شدیم صدای سرسام آور آهنگ به گوشمون خورد که با خنده و جیغ گوش فلک شده بود.
چهرمو درهم کردم و وارد شدیم.
تا وارد شدیم چشما رومون خیره شد.
آهنگ قطع شد و صدای مهربون جک به گوشمون خورد:
_وای باورم نمیشه دخترای خوشگل دانشگاه به پارتیم امدن.
لبخندی بهش زدم که نگاهشو از من گرفت و به ِکس چشم دوخت.
کس فوران سرخ شد ، ولی نگاه خیرهی جک بهش عمیق تر میشد.
جک سمتش قدم برداشت و با لبخند جذابی گفت:
_نمیدونی چقدر خوشحالم که کارتمو قبول کردی.
حس کردم مزاحمم پس با گفتن من میرم ،از کنارشون گذر کردم که بعید بدونم شنیدن ..حریرو از تنم دراوردم وهمینطور دمپایی انگشتیام ..که سوتای متعددی عصبیم کرد

_اوف پسر این عجب تیکهایی!
_باهاش در نیوفت ،امروز تو دانشگاه ندیدی چطور دیمن رو سنگ رو یخ کرد!
_وحشی و س*کسی ،دقیقا عین این سوتین و شورت لعنتیش ،مثل یه پلنگ ماده امادهی حمله میمونه!
_خیلی دلم میخواد یک شب باهاش س*کس کنم و طعمشو بچشم.
_بنظرتون لز نیست؟ من میخوام باهاش بخوابم!
دیگه به حرفای چرت و پرتشون گوش ندادم و روی صندلی خمیده ،دراز کشیدم ...
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞

⑱ عموینا‌تنیوشهوت ِیمن ⑱
#part12
با حس سایهایی که روی تنم خیمه زد ،چشمامو باز کردم که
چشمام با دوتا چشم هیز و سبز رنگ قفل شد.
پوفی کشیدم و عصبی غریدم:
_چی میخوای؟!
با
که از لحن تهاجمیم جا خورد ،ولی لبخندش بیشتر شد و
خونسردی گفت:
_من پول زیاد دارم ..انقدری که حاضرم نصف سهاممو به
نامت بزنم ، ولی ..
مکثی کرد و خیره به تنم ،خمار ادامه داد:
_ولی دلم میخواد طعم یه مادهی پلنگ رو بچشم!
خشک و خالی نمیشه اینهمه پول داد!
و چشمکی پشت بند حرفش زد.
از عصبانیت دستام میلرزید اما با خونسردی سعی کردم ارومباشم ..اروم از
جام بلند شدم و سمتش رفتم ،که یه منظور
دیگه گرفت و جونی گفت.
تا خواست کمرمو بگیره، محکم زدم لایپاش و زیرگوشش
گفتم:
_برو به اون فاحشههای درحد خودت پیشنهاد بده!

و با چنگ زدن حریر و کلاهم ،بی توجه به سروصداها ..سمت جک و ِکس رفتم.

کس با نگرانی بازومو گرفت و گفت:

_خوبی کای؟

با اطمینان لبخندی زدم و گفتم:

_از این بهتر نمیشم.

با صدای خندون جک ،نگاهش کردم که گفت:

_معلومه داره فحشت میده ،همه شاهد ضربهایی که خورد بودیم ..شرط بسته بود که توام یکی از این دخترایی و سر ماشینش شرط بست ..الانم که باخت ،احتمالا کینه به دل گرفت ازت!

بیخیال شونه بالا انداختم و گفتم:

_مهم نیست ،اولین نفری نیست که ازم متنفر شد ..راستی جک ،میخوام یکم استراحت کنم ..اتاقت کدوم طرفه!با لبخند گفت:

_از پله ها که میری بالا ..دری اون انتها میبینی سمت چپش ،اون اتاق منه ..اگه میخوای من راهنماییت کنم!

سریع گفتم:

_نه مرسی نمیخواد ..بتون خوش بگذره!

و چشمکی به ِکس زدم که قرمز شد و خندهی پر از اشتیاق جک ، َشکمو به حقیقت رسوند.

با لبخند ازشون جدا شدم و سمت خونه حرکت کردم.

🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞 🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
part13#
تا وارد شدم با دیدن فضای روبه روم هنگ کردم.
اینجا واقعا قصری بود.
اروم از پله ها بالا رفتم ،که اتاقی با در مشکی و طرح طلایی توجهامو جلب کرد.
بین این همه اتا ِق یک رنگ ، این در عجیب خودنمایی میکرد ..با کنجکاوی سمتش رفتم و اروم درشو باز کردم.
جا خوردم!
درو کامل باز کردم که مات طرح اتاق شدم.

تماما طلایی و رگههای مشکی.
خسته ..با فکر اینکه اتا ِق ج ِک ،خودمو روی تخت انداختم و به شمارهی سه خوابیدم ..
#کارن
از حموم زدم بیرون و حولهی دور کمرمو سفت کردم.
با حس عطر دخترونهایی توی اتاق ، اخمام توی هم رفت!
کی جرعت کرده بیاد اتاقم ..با خشم خواستم برم پایین کهجسمی توی تختم توجهامو به خودش جلب کرد!
عصبی پلک چپ چشمم پرید ..سمت تخت رفتم که با دیدن برهنه بودنش ..چشمامو بستم و سعی کردم نفس بکشم ..اروم تکونش دادم و غریدم
_هی ..هی پاشو دختر!
نالهایی کرد و چشماشو باز کرد.
مات موندم!
چشماش ..همون چشمای آب ِیوحشی!
با صدای جیغش ..سریع دستمو روی دهنش فشردم و عصبی گفتم:
_صدات در بیاد همینجا دخلتو میارم!
اروم گرفت و با ترس نفس نفس زد.
تحریک شده بودم ، برای اولین بار.
نفسام داشت کشدار میشد.

که با دیدن حرکت پاهاش ،تیز پاهاشو گرفتم و به دو طرفم باز کردم که باز جیغ کشید.
خسته از جیغ جیغاش فریاد زدم:
_ِد ببند دهنتو ..اتاق عایق صداس ..هر چقدر جیغ بزنی فایده نداره!اما چموش تر از این حرفا بود ..شروع کرد به مشت زدن به قفسه سینم و تقلا کردن و فحش دادن!
ولی من همش خیرهی حرکت سینههاش بودم.
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
part14#

لعنتی زیرلب گفتم و دستاشو محکمتر گرفتم و بالایسرش
قفل کردم که تا خواست جیغ بزنه ..محکم لبامو روی لباشگذاشتم.
از طعم شیرین لباش حریصتر شدم و با حرص و ولع
بوسیدمش ..
دیگه تقلا نمیکرد ، نه همراهیم میکرد و نه پسم میزد که
اینکارش بیشتر آتیش انداخت به جونم ..
تیا
#کا
با لمس لباش نوک سینههام سیخ شده بود
لعنتی من نمیخوام با یه مرد ناشناس همخواب بشم!
دوباره خواستم تقلا کنم که با حس دستاش روی نوک
سینههام ..
خشک شدم!
بین پام خیس شده بود و با ماساژ دادن نوک پ*ستونای
کوچیکم و بوسیدن لبام ..حس میکردم اگه کلفتیشو توم نکنه
من دیونه میشم!
به این مرد ناشناس داشتم واکنش نشون میدادم ..بدن لعنتیم
داشت بهم خیانت میکرد و بین عذاب و لذت گیر کرده بودم ..
تا لباشو برداشت نفس بلندی کشیدم ..که با چشمای خمار و
عصبی تند از روم بلند شد و خشن غرید:_همین الان گور تو گم کن وگرنه
اتفاق بعدو تضمین نمیکنم

سالم از این در بری بیرون!
حواسم اینجا نبود و گیج نگاهش میکردم که با حملهی دوبارش جیغی کشیدم و تا خواستم عقب بکشم ..دستشو از شورتم رد کرد و تپلمو چنگ زد و شه*وتی و ترسناک گفت:
_تا یک دقیقه دیگه نری ..همینجا گا*ییده میشی!
با ترس دستشو از شورتم بیرون اوردم و تند با چنگ زدن به حریرم فرار کردم ..
بدون اینکه مکث کنم درو کوبیدم و از اون قصر نحس هم خارج شدم ...
#کارن
خیره به در روی تخت نشستم ..ناخوداگاه حریص بوی دلچسب عطر دخترو به مشامم کشیدم.
ک***یرم سیخ شده بود و برای اولین بار طلب میکرد که کاش نمیزاشتم اون دختر بره!
با دیدن کلاه دخترونهایی پوزخند زدم.
چشماش آشنا بود ..خیلی خیلی اشنا!
باید حتما از جک بپرسم اون دختر کیه؟!🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🍑🔞
🔞
🔞عموینانتنیوشهوت ِیمن🔞
part15#
تیا
#کا
با حرص و خشم درو محکم کوبیدم و سمت ِکس و جک حرکت کردم.
بازوی ِکس رو گرفتم و با عصبانیت گفتم:
_ِکس بریم ..دیر شده!ِکس با تعجب نگاهم کرد و باشهایی گفت همون لحظه جک با نیش باز و دوتا لیوان ودکا سمتمون امد.
سریع لیوانا رو ازش گرفتم و یک ضرب رفتم بالا.
مردیکهی حرومی!
حتی با یاداوردن دستش تو شورتم باعث میشد خیس کنم و این عصبیم کرده که چرا باید برای یه مرد ناشناس خیس کنم!
با صدای نگران ِکسا از فکر بیرون امدم و خمار نگاهش کردم

که بازومو گرفت و اروم لب زد:
_چت شده کاتیا ..بیا بریم خونه معلومه اصلا حالت خوب نیست!
بدون خداحافظی از جک تلو تلو رفتم بیرون ..اصلا حواسم به اطرافم نبود و حریرم تو دستم تاب میخورد.
یکدفعه با کشیده شدن دستم ،ترسیده خواستم جیغ بزنم که دستی روی دهنم نشست و نفسای گرمی دم گوشم پچ زد:
_شیشش!
اروم مادهی پلنگ!
همهجا تاریک شد و با دقت کردن به اطرافم فهمیدم یک قسمت دور افتاده از پارکینگ هستیم.
ترسیده نفس نفس میزدم که تا دستشو برداشت خواستم جیغبزنم که با صدای خشنش دهنم بسته شد:
_جیکت دربیاد همینجا ترتیبتو میدم!
با
با حرص و خشم به ناشناسی که دزدیده بودم زل زدم و صدایی کنترل شده غریدم:
_تو دیگه کدوم حرومزادهایی هستی؟!
که با کوبیدن به باسنم زبونم خشک شد:
_میدونی من با دخترای بد دهن چیکار میکنم؟
با

دستشو نوازش وار کشید روی باسنم که تنم مور مور شد و ضربهی بعدیش جیغ خفهایی کشیدم:

_آشـغال!

تو اون تاریکی برق چشماش تنمو لرزوند.

دستشو کشید روی کمرم و با ش*هوت گفت:

_از زمانی که از اتاقم فرار کردی ..این دل طاقت نیاورد و دنبالت امد و با دیدن یه دختر گیج و س*کسی که با این باسن خوشگل دلبری میکرد ،عصبی شد که چرا صاحبت نیست!

🔞

🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆

🔞

🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞

#part16

تموم مدت توی گردنم حرف میزد و داغی لباش روی گردنم بین پام رو خیس کرده بود.

نمیدونم اثر مستی بود یا حرفای این مرد ناشناس که وقتی لباش روی لبام نشست

عین گرسنهایی به جون لباش افتادم.

وحشی شده بودیم ، از باسنم گرفت و بلندم کرد و کوبیدم به دیوار ..

از داغی تنش روی تنم ناله ایی کردم که با حرص گردنموبوسید و مکید

نمیخواستم این رابطهی لعنتیو ولی اون لحظه این ش*هوت نمیزاشت فکر کنم و بیشتر میخواستم!

شورتمو کشید پایین و با صدای باز و بسته شدن زیپ شلوارش ،به سختی ازش جدا شدم و گفتم:

_ن ..نه ..من ..دخترم.

حس کردم مات موند دستاش دیگ حرکت نکرد و لباش گردنمو نبوسید.

ازم جدا شد و توی اون تاریکی با صدایی بهت زده گفت:

_تو دختری؟

یکدفعه خم شد و یهو زبونشو وارد کو**سم کرد.

از شدت لذت و شوک جیغی زدم و چنگ زدم به موهاش ..

با ولع کو**سمو میخورد و زبونشو وارد سو*راخم میکرد.

موهاشو کشیدم تا جداش کنم ولی حریص تر چسبید به کو**سم و ..

🔞

🔥🔞

🔞🔥🔞

🔥🔥🔥🔥

🔞🔥🔞🔥🔞🔞🔥🔥🔥🔥🔥

🔥🔥🔥🔥🔥🔥

🔞🔥🔞🔥🔞

🔥🔥🔥🔥

🔞🔥🔞

🔥🔞

🔞

🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞

#part17

-لعنت ..بهت..آه ..ول کن ..آیی..اوف.

دست از خوردن کو**سم برداشت و بلند شد و محکم تر کوبیدم به دیوار و دم گوشم داغ و ش*هوتی گفت:

_شمارمو میگیری و بهم زنگ میزنی ، تو مال منی!

از خودخواهیش عصبی شدم و زدم به شونش و غریدم:

_من مال تو نیستم مردک هر*زه!

الانم ولم کن میخوام برم.
نچ نچی کرد و دستشو گذاشت روی کو*سم و شرورانه گفت:
_ولی این خوشگله یه چی دیگه میگه!و یکدفعه جدی شد و ادامه داد:
_تو مال منی ، چه بخوای چه نخوای!
شمارتو بگو خودم بهت زنگ میزنم.
شورتمو کشیدم بالا و با صدای بلند جیغ زدم:
_برو به درک مرتیکه پوفیوز ،یه کو*س دیده فکر کرده خبریه!
کمرمو گرفت و از پشت چسبید بهم و نیشخندی زد و گفت:
_با این حرفا تنها تحریکم میکنی!
و دستشو رد کرد توی سوتینم و همینطور که با نوک سینم
بازی میکرد ،سرشو توی گردنم فرو کرد و بوسید و بم لب زد:
Little girlyou are mine
"دختر کوچولو مال من هستی"
_و بازم میگم چه به خوای چه نخوای مال منی!
از حرفش حس خوبی گرفتم من همیشه مطالب زیادی
درمورد لیتلا میخوندم
ولی تا حالا نشده کسی منو اینجور صدا کنه.
این مرد داشت تخیلات منو یکی یکی براورده میکرد!
🔞
🔞🍒
🔞🍒🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🍆🔞
🔞
🔞عموییناتنیوشهوت ِیمن🔞
part18#
دوباره تقلا کردم که ولم کرد.
ازش فاصله گرفتم و سوتینمو درست کردم و حریرو تنم کردم
که با صدای جدی و عصبیش ،حرصم گرفت:
_دفعه دیگه اینجوری نبینمت!
با
پوزخندی زدم و دست به سینه خواستم جوابشو بدم که
شنیدن جیغای ِکسا ، ترسیده از جا پریدم.
و اسمشو صدا زدم و به طرف صدا حرکت کردم.
ولی یکدفعه مچم گرفته شد ،با کلافگی سرش جیغ زدم:
!
_دست از سرم بردار ..نمیبینی صدای جیغ رفیق ِمو زیر لب به ایرانی

غریدم:
_با گوه بشورنت مردک روانی!
یکدفعه با دیدن چشمای گرد و مات موندش ، حرصی گفتم:
_چه مرگته ِبرو ِبر نگاهم میکنی ،ولم کن میخوام برم!
یکدفعه دو تا مچ دستامو گرفت و گفت:
_شمارتو بده!
دوباره با صدا زدنای ِکسا ،هوفی کشیدم و نالیدم:
_خیلی خوب! دستامو ول کن تا بگمت.
ولم کرد که سریع شمارمو گفتم که نتونه حفظ کنه و تند فرار کردم.
#کارن
زنگ زدم به کیان و سرد لب زدم:
_یه مورد برات دارم و میخوام زیر و بمشو برام دربیاری!
جز به جز زندگیش.
چشمی گفت و گوشی رو قطع کردم.
روی صندلی تکیه دادم و با فکر به اون دختر دوباره داغ کردم. یه دختر ایرانی!
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞
🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞
part19#
با یاداوردی کلکش خندم گرفت!
نمیدونست من جز به جز حرفاشم حفظم دیگه چه برسه به یه شماره فوکولی!
سیوش کردم و براش پیامک زدم:
_طعم مثل عسلت هنوز زیر زبون ِم بیبی گرل!
و استیکر هلو فرستادم براش.
دستی به ریشم کشیدم و تک خنده ایی کردم به چه روزیافتادم که منه ۴۰ ساله افتادم دنبال یه دختر ۱۹ساله!
کشوبو باز کردم و خیره به عکس دختربچه لب زدم:
_دارم فراموشت میکنم کوچولو ، توی ممنوعه رو دارم فراموش میکنم!
عکس رو توی کشوب گذاشتم و نفس عمیقی کشیدم.

با صدای زنگ پیامک گوشیم ..برش داشتم و بهش زل زدم که با دیدن پیامش دیگه خندمو مهار کردم

_اسکول👆"

زنگ زدم بهش که رد تماس زد ،دوباره زنگ زدم که یکدفعه اتصال شد.

با لبخند گفتم:

_دخترکوچولوی بدهن!

که فحش دادناش شروع شد:

_برو به درک مرتیکهی روانی انگار خودش چندسال سن داره ، انقدر پیگیر من نباش اقاجان ازت خوشم نمیاد ازت چندشم میشه ، اگه اوکی شدی دست از سرم بردار!

ریلکس جواب دادم:

_۴۰سالمه بیبی گرل!

که با سکوت طولانیش پشت خط فهمیدم بدجور هنگ کرده!که با صدای تیکه تیکهاش دستی توی موهام کشیدم:

_تو..ت..تو....۴۰..۴س..سا..سالته؟!

و یکدفعه قطع کرد.

ابروهام بالا پریدن ،همم معلومه خیلی کار دارم با این دختر کوچولوی سرکش!

⑱

⑱ 🍃

🔞🍑🔞
🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞
#part20تیا
#کا
شوک زده گوشیو قطع کردم.
باورم نمیشه ، باورم نمیشه .. اون چشمای وحشی و ریش و موهای بور، اون خیلی جذا ِب ومطمئن بودم یه پسر جوون نه یه مرد 40ساله!
وای خدا من گذاشتم یه مرد 40سال بهم دست بزنه.
این خیلی وحشتناکه!
گوشیو پرت کردم و سرمو بین دستام گرفتم. دیگه اصلا نمیخوام ببینمش!

رفتم زیر پتو و سعی کردم بهش فکرنکنم
ولی مگه میشد؟!
یه مرد بزرگسال داشت برام میخورد!
ضربه ایی تو سرم زدم و با حرص چشمامو بستم ،لعنت بهش!
حتی فکر به زبون داغش ، کو**سمو خیس میکرد.
چشمامو اروم بستم که از شدت خستگی امشب بیهوش شدم
..
#کارن
با صدای زنگ با خستگی دستی به ریشام کشیدم و بلند شدم
و ساعت رو خاموش کردم.دیشب چشمای اون دختر کوچولو تمام شب رو نزاشت
بخوابم!
اون حتی اگه میخواست بره من نمیزاشتم.
من کسی نیستم که دختر مورد علاقمو که بعد سالها پیداش
کردم، بزارم از دستم بره.
به هر قیمتی به دستش میارم.
با یاداوری صورت حرص ِی بانمکش نیشخندی زدم.
سرحال بلند شدم و سمت حموم حرکت کردم ، امروز هم روزه
شانس منه!
دختر کوچولو منتظرم باش.
⑱

🔞🍑
🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑
🍑🔞🍑🔞🍑
🍑🔞🍑🔞🍑🔞
عموی ناتنی و شهوتی من:
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑
🍑🔞🍑🔞🍑
🍑
🍑عموی‌ناتنی‌وشهوت ِیمن🍑
#part21
تیا
#کا
امروز قرار بود برای به اصطلاح رئیس برقصم حتی فکر بهش باعث چندشم میشه.
از موقعی که اون مردک تنمو لمس کرده یه حس عجیبی نمیزاره مردی مالکم بشه.
مزخر ِف کاتیا داری چرت و پرت میگی اه.
پوفی کشیدم و شلوارک قرمز و نیم تنهی ستشو پوشیدم.

تو این ست کمر باریکم بدجور خودنمایی میکرد و سینههای کوچیکم قشنگ برجسته شده بود.
با رضایت موهامو گوجه ایی بستم و به سمت در حرکت کردم و خارج شدم.
ایشالا که نیومده باشه!
با دیدن نگاه و نیش باز موری و اشارش به اون در ، پکر شدم!
پس امده.نفس عمیقی کشیدم و زیر نگاه های سنگین بچه ها سمت اون در رفتم.
چند تقه به در زدم که در باز شد.
ناخوداگاه با کنجکاوی اتاقو دید زدم که با حس حضور کسی پشتم و گرمای دستش روی شلوارکم ..خشکم زد!
یکدفعه با شنیدن صداش کیش و مات شدم:
_خوبی دخترکوچولوی من!
به سرعت ازش فاصله گرفتم و با چشمای بهت زده خیره شدم بهش.
با لبخند تکیه داد به میزش و دست به سینه خیره شد به تک تک اعضای صورتم.
وقتی از بهت درامدم با عصبانیت سمتش حمله کردم و گفتم:
_تو چی میخوای از جونم هرجا میرم دنبالم میای الانم خودتو جا رئیس زدی ، تو دیگه کی هستی!
با دیدن اخم غلیظش ترسیدم ، یکدفعه کمرمو گرفت و سمت

خودش کشوند که قشنگ به پایین تنش چسبیدم.
با همون اخم ترسناک لب زد:
_دختر کوچولو این اموزشگا رو من وقتی تو بچه بودی ساختم ، توقع داشتی کسی غیر از من رقصتو ببینه هـوم؟!دوست داری وقتی تحریک شد با حرکت بدنت ترتیبتو بده؟!
با ُتن صدای اروم حرف میزد ولی رگای کنار پیشونیش تا گردنش بدجور ترسونده بودم.
اروم دستمو روی بازوش کشیدم اونم بی منظور ولی اون انگار خوشش امد که تو چشماش لذت و کمی خشم دیده شد.
با حس حرکت دستش روی کمرم ، حس غیرقابل توصیفی به بدنم منتقل شد.
من هرکاری میکنم ولی بدنم برای این مرد واکنش نشون میده.
ناخوداگاه پرسیدم:
_اسمت چیه؟
لبخند یه وری زد و صورتمو نوازش کرد و گفت:
_اسمم کارِن. کارن نیکلاوس.
زیرلب اسمشو زمزمه کردم که کمرمو ول کرد و با جدیت گفت:
_خب شروع میکنیم ، وقتمون طلاس و من میخوام زودتر پیشرفتتو توی اموزشگاهم ببینم دخترکوچولو!

استرس گرفتم ، اگه مرد دیگه ایی بود برام مهم نبود ولی این مرد..تموم معادلات مغزمو بهم میریزه!🔞

🔞🍆

🔞🍆🔞

🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞

🍆🔞🍆🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞

🍆🔞

🔞

🔞عموینانتنیوشهوت ِیمن🔞

part22#

شوقswae lee ازwont t Be late با شروع آهنگ زیرپوستم نفوذ کرد.

حالا با اعتماد به نفس بیشتری ،اغواگر نگاهش کردم و بهش پشت کردم و تا ساز مورد علاقه ی باسنم نواخته شد،خم شدم و هماهنگ با ریتم آهنگ باسنمو بالا پایین کردم.

غرق آهنگ شده بودم و با افسونگری دستامو بالا بردم و دوبارضربه ِشیک

رفتم.
ایندفعه چرخیدم سمتش که با دیدن چشمای قرمزش و شـ*هوت و خشمی که توی چشماش مثل طوفانی مخرب خودنمایی میکرد، باعث شد از ترس رنگم بپره!
سعی کردم به خودم تسلط داشته باشم ،چشمامو بستم و از عمد توی حرکاتم ناز امدم.
پاهامو باز کردم و با عشوه پایین امدم و توی چشماش خمار و سـ*کسی زل زدم.
مثل حرکات یه فاحشه توی کاباره!
حس خوشایندی بود تحریک کردن این مرد.
تا بالا امدم ،باند رو خاموش کرد و خش دار غرشی کرد:
_بسه!!
از حرکت ایستادم و با نفس نفس زل زدم بهش و همینجور که آب دهنم رو قورت میدادم گفتم:
_نباید آهنگ پشت سرهم ردیف میکردی تا منو به چالش بکشی رئیس؟!
نگاهش خیره خیره بود بم!
بدون هیچ حرکتی نگاهم میکرد جوری که به خودم شک کردم که آیا لباسام و قیافم مشکلی دارن؟!با شک به لباسام زل زدم که یکباره کوبیده شدم به میز و
وحشیانه روی میز گذاشتم.

همهی این اتفاقا در عرض یک ثانیه اتفاق افتاد و من شوک زده و مهبوت زل زده بودم به شیر رو به روم که قفسه پهن و قدرتمندش بالا پایین میشد و لبای خیس و هوس آلودش که داشت از لبام کام میگرفت.

ناخوداگاه چنگ زدم به یقه اش و همراهیش کردم.

داغ و خوشمزه!

ناله ایی کردم که بم و خشن جوونی گفت و خودشو فشار داد بم!

کولوچم توی مرز انفجار بود و اون کـ*یر گُنده و سیخ شدشو میخواست ..

🔞

🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞

🔞🍆

🔞

⑱ عموینانتیوشهوت ِیمن ⑱
part23#
دوباره خودشو کوبید بهم که نالهام از لذت بلند شد ، و صدای بم و حـ*شریش آب از کو*سم راه انداخت:
_کوچولوی حـ*شری من ،من تورو اینجوری به چالش میکشونم!
تو هر چقدرم سعی کنی منو َپس بزنی بیبی گرل..
من به تو بیشتر حریص تر خواهم شد..
باکرگیت مال منه!
مال من دخترکوچولو!
از حرفاش مست شده بودم و تنم داغ شده بود.
ولی با ول کردن یهوییم ، حس سقوط و تحقیر بند بند وجودمو فرا گرفت.
بغض کرده نگاهش کردم که از نگاهم فهمید که نرمش تویچشماش جای خشم رو گرفت و با مهربونی از زیر رونام و گرفت که دستامو دور گردنش حلقه کردم.
عجیب بود که مهر سکوت به لبام خورده بود و فقط خیره به حرکاتش بودم!
مثل پدری که بچهاشو اروم میکنه تکونم دادم و با محبت گفت:
_اون مغز کوچولوتو خالی از اون فکرا کن کاتیا!

من عقب نشینی کردم تا خودمو کنترل کنم نخوام روی میز بکارتتو بگیرم و تجربه تلخیو توی ناخوداگاهت جا بزارم!
از حرفاش حس خوبی گرفتم و توی بغلش شل شدم!
فهمید که محکم تر گرفتم.
آلت سفت شدشو زیرم حس میکردم و کولوچم نبض میزد و خواستار اون کلفت بود!
میتونستم نفسای داغ کارنو روی گردن و گوشم حس کنم ، یکدفعه با کاری که کرد دیگه نتونستم خودار باشم و آه بلندی کشیدم.
نوک سیخ شدهی سینهامو مالوند به قفسه سینهاش.
جوری بالا پایینم میکرد روی خودش که انگار کـ*یرش داره توی کو*سم بالا پایین میشه!از این فکر آتیش گرفتم و لبمو گاز گرفتم که با شنیدن پوف
حرصی و عاصی شدهی کارن خندم گرفت.
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞
🍆🔞
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
#part24
#کارن
خیره به موجود سک*سی و کوچولوی توی بغلم ،به این فکر کردم چی میشه خودداریمو بزارم کنار و این دختر کوچولوی شیطونمو تمام و کمال به نامم کنم!آه حتی فکر به کو*س کولوچه ایش ک*یرمو سفت میکنه.
و حالا که باسن خوشگل و ژله اییشو فشار میداد به سالارم ،باعث میشد هر لحظه خوی خشنم بیشتر بشه!
یکدفعه گذاشتمش روی میز و کلافه دستی به پیشونیم کشیدم و زیر لب غریدم:
_توله سگ!
با خنده ریز ریز و طناز مانندش، مست شده میخکوبش شدم و کشدار و خمار گفتم:
_جوونم.
موهاشو باز کرد که وحشیانه صورتشو قاب گرفتن!

به جهنمی گفتم و کوبیدمش به خودم و میز ،آیی گفت که
بیشتر تحریک شدم و لاله گوششو مکیدم و گفتم
_جونم ..جونم توله سگ ..قربونت بشم خوشت امد ..دوست
داری برات اینارو بخورم ؟!
امون ندادم باز سرکشی کنه و با یه حرکت نیم تنه شو کندم
که با دیدن مم*ه های گرد و نوک سرخ سیخ شدش
تیا
مسخ شده نوازششون کردم که با شنیدن صدای ضعیف کا
اسممو صدا میزد
شهوانی نوک سینه اشو گذاشتم دهنم و مثل یه نوزاد محکممکیدم ..
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑

⑱

⑱عموینا‌تنیوشهوت ِیمن⑱

#part25

که سرمو گرفت و ناله کرد

با شنیدن صدای ناله ش، محکم تر میکش زدم و با اون یکی ممه هاش بازی کردم

آه وناله هاش توی گوشم بود و مواظب بود صداش بیرون نرهولی نمیدونست داشت روانیم میکرد.

ک*یرم بعد سالها طلب دختری میکرد و داشت شلوارمو جر میداد

ولی هنوز زوده ، میخوام اولین بار دخترکوچولوم چنان رویایی باشه که نخواد ترکم کنه!

حتی فکر به اینکه نباشه عصبیم کرد و ناخودآگاه گازی از نوک سینش گرفتم که جیغی زد

تند تند لباشو بوسیدم و زیر لب گفتم:

_ببخشید خوشگلم ..ببخشید.

با بوسه داغی که روی گردن لختش نشوندم اومی گفت و سرشو روی سرم مالوند که خندم گرفت!

کوچولوی لوس!

با حوصله نیم تنشو تنش کردم.

با اینکه هنوز سیر نشدم ازش ولی الان موقعیت مناسبی نبود

و هر لحظه امکان داشت موری یا یکی از سر کنجکاوی بیاد داخل!

اروم توی گوشش خمار لب زدم:

_عالی بودی توله سگم ، برو لباساتو عوض کن تا برسونتم خونه استراحت کنی دورت بگردم!تند از کنارم رد شد و قبل از خارج شدن لباشو گاز زد، باز

درونم غرشی کرد که با حرفش مات موندم:

_به حرفات فکر کردم رئیس و افتخار میدم که دوست پسرم باشی! دوست پسر هم ماشاا ۵به ُابهتتون نمیاد پس شوگرددی جذابم تا بعد.

و با خنده و چشمک از کنارم رد و ندید تو تب خواستنش سوختم ..

🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🌸🔞
🌸🔞
🔞
🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞#part26
تیا
#کا
با لبخند عمیق روی لبم وارد رختکن شدم ..نمیدونم کی وارد رویاهام شد و چطور شد جذبش شدم ولی بعد سالها از مردی خوشم امد که دو برابر من سن داره ولی انقد جذابه که هر کی جای من بود هم قبول میکرد!
با یاداوری لبای داغش روی نوک سینه هام و لبام که حریصانه میخورد ..بین پام نبض زد.
دلم میخواد اولین مردی باشه که بکا*رتمو بگیره!
حتی فکر به فرو رفتن اون چیز گُندش موهای تنم سیخ شد.
نمیدونم چطور میخواد توم جا بشه ولی بی شک من اون موقع جر میخورم زیرش ..
سریع از فکرای منحرفانه ام دست کشیدم و شروع کردم به لخت شدن
رو به روی آینه قدی دستی روی سینه هام کشیدم و زل زدم به هیکل بی نقصم.
ی

از زیبایی کم نداشتم! ولی کارن آخ کارن اون جذابترین مرد که تا به امروز دیدم.برخلاف تعریفای موری اون مغرور نبود نه! سرد هم نبود. یه
شیر یا شایدم ببر مهربون بود که وقتی زمزمه های عاشقانه زیرگوشم میخوند و نوک سینه هامو با زبون و لبای داغش میخورد، لذت و آرامشی رو لمس کردم که تابحال پیش مردی نداشتم!
بعد از بابا کارن مرد دنیای من شده ، امیدوارم هیچ اتفاقی نیوفته که من این آرامش رو از دست بدم!
از این همه فکر و اظطراب به یک باره خسته شدم!
پوفی کشیدم و سریع تا کسی نیومده شورت مشکی رنگمو پوشیدم و با پوشیدن تاپ زرد رنگ نازک و دامن جنس لی و تنگ که رونامو سخاوتمنده نشون میداد ،راضی کتونی هامو پام کردم و با زدن رژ کالباسی موهامو دوباره گوجه ایی بستم با
و با کول کردن ساکم از رخکن خارج شدم که همون موقع کسی محکم برخورد کردم ..
🔞
🔞🍃
🔞🍃🔞
🔞🍃🔞🍃

🔞🍆🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🍆🔞
🔞
🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞
part27#
با
با دیدن رونیک و چشمای پر حسرتش ،عقب کشیدم و
لبخندی که سعی میکردم مصنوعی نباشه گفتم:
_چیزی میخوای رونیکا؟
چون عجله دارم.
حرفی نمیزد فقط با نگاه خیرش بدن و صورتمو رصد میکرد!
کم کم حس ترس داشتم و تا خواستم از کنارش بگذرم، کمرمو
گرفت و کوبیدم به دیوار و با ولع لبامو خورد.
جثه رونیکا به لطف باشگاه و بوکس عظلانی شده بود و دو
برابر من بود و برای همین به راحتی جا به جام میکرد!خشک زده به
چشمای بسته رونیک نگاه میکردم، با حس
خیسی لبام سریع پسش زدم و داد کشیدم:

_داری چه غلطی میکنی احمق؟!
و تند تند لبامو با دستم پاک کردم و بدون توجه به التماسای رونیک سریع سمت ماشین کارن دویدم.
با کوبیدن در ماشینش ، عینکشو درآورد و با تعجب و نگرانی سمتم برگشت و با دیدن اشفته بودنم اسممو صدا زد
_کاتیا،عزیزم!
با
نمیخواستم حرفی بزنم ..محکم چنگ زدم به گردنش و حرص و ولع لباشو بوسیدم!
حس میکردم ماتش برده اما یکدفعه بلندم کرد از صندلیم و نشوندم روی پاهاش و همراهیم کرد.
صدای ملچ مولوچ بوسه هامون انقد تحریک آمیز بود که ناله ایی توی دهنش کردم.
یکدفعه کشیدم عقب و دکمه ایی زد که پرده انداخت روی همه شیشه ها ..
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞
🍑🔞
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
#part28
امون نمیدادم بهش ..یقشو گرفتم و دوباره وحشیانه لباشو بوسیدم
دستاش دور کمر باریکم حلقه شد و با ولع جواب بوسه هامو داد!
دیگه نفس کم اوردم که ازم جدا شد و با چشمایی قرمز و ستاره بارون لب زد:
_جوجه سک*سی! سوپرایزم کردی.
فکرشم نمیکردم دوست پسرت شم اینجوری روز اول سوپرایزشم!
برای بار دوم از انتخابم راضیم و تو مال منی خوشگلم!
از حرفاش دلم قنچ رفت و بوسه ایی سریع روی لباش نشوندم که اهی از لذت کشید و سرشو تکیه داد به صندلی و با چشمای خمار و درنده خیره شد بهم!
از نگاهش داغ تر شدم ولی میدونستم حالا حالاها باهام سک*س نمیکنه فقط بخاطر اینکه دخترم ،بیخیال!

با شیطنت نگاهش کردم و رو به چشماش که به حالت مچ گیری زل زده بود بهم ، و با یه حرکت تاپمو از تنم کشیدم بیرون!
مسخ شده و ناباور نالید:
_کاتیا!
نوک سینه هام سرخ رنگن و با مکیدنای کارن سیخ شده بودن!
با
باسنمو قوص دادم و دستامو گذاشتم روی قفسه سینش که شدت بالا پایین میشد،هنوز مسخ شده خیرم بود.
با ناز دستامو کشیدم روی قفسه سینش و همزمان باسنمو آروم کوبیدم به آلت سفت شدش و دستامو دور گردنش حلقه کردم و ایندفعه تو یه قدمی صورتش با لحنی خاص گفتم:
_نمیخوای از حالت بهتت بیرون بیای کارن؟!دستاش که سفت شدن دور کمرم فهمیدم از حالت مسخ شده
امده بیرون و الان با یه ببر گرسنه طرفم که با چشماش داشت منو میخورد!
بی پروا خودمو جا به جا کردم که نفس لرزونی کشید و گفت:
_بس کن دختر ، بس کن دختر کوچولو بازی با یه مرد 40ساله عواقب خوبی نداره من نمیخوام تو این لحظه کاری کنم که مطمئنم پشیمون میشم،نکن لامذهب هوف!
اخم کمرنگی کردم نیم خیز شدم سمت صورتش و گفتم:

_من میخوام بکارتم مال تو باشه ،تو دوست نداری؟
چرا اصلا هر دفعه منو پس میزنی ؟!
حتما یکی دیگه رو میخو..
هنوز حرفمو کامل نشده بود که با شدت حمله کرد سمتم و لبامو کشید دهنش و محکم بوسید!
نفسم رفت ولی با لذت همراهیش کردم
لمس تنم توسط دستای بزرگ و داغش چنان لذتی داره که تو بغلش شل شدم.
با ضربه ایی که به باسنم کوبید آهی کشیدم که با خشونت بیشتری ضربه زد
با ضربه هاش باسنم صدا میداد و صداش کل فضارو پر کردهبود.
لبامو ول کرد و افتاد به جون گردنم و محکم مکید و بوسه های خیسی تا استخوان ترقوه ام نشوند.
آه خفیفی کشیدم که چنگ زد به سینه هام و با نفس نفس غرید:
_یبار دیگه همچین حرفایی ازت بشنوم بهت رحم نمیکنم دخترکوچولو!
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🍑🔞🍑🔞🍑
🍑🍑🔞🍑🍑🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🍑🍑🔞
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞#part29
گرم زیر گوشش پچ زدم:
_منم نمیخوام بهم رحم کنی!
با دستاش چنگ زد به باسنم و ضربه نسبتا محکمی بهشون زد
و آهم از لذت با صدای شلپ ضربه اش توی فضای ماشین
پیچید!
حس میکردم ک*یرش مثل سنگ سفت شده!
نوبت منه که بهش لذت بدم ..
از روی پاهاش بلند شدم که ابروهاشو بالا انداخت ولی چیزی
نگفت و با خیال اینکه خسته شدم خواست کمربندشو ببنده
که سریع چنگ زدم به آلتش
خشک شده گفت:
_کاتیا چیکار میکنی ؟!

تو چشماش خیره شدم و گفتم:
_میخوام بهت لذت بدم!
لبامو نوازش کرد و با محبت گفت:
_من با بودن با تو لذت میبرم.
درسته با حرفش دلم ضعف رفت ولی با شرارت نگاهش کردمو با عشوه لب زدم:
_ولی نمیتونی مانعم بشی!
و با یه حرکت زیپشو کشیدم پایین و شورتشو کشیدم که دستامو چنگ زد و نالید:
_تمومش کن کاتیا ... من راحتم عزیزم!
بدون توجه بهش کشیدم پایین تر که یکدفعه آلتش سیخ جلوم وایساد!
از این همه بزرگ بودنش ماتم برد.
این لعنتی چطور میخواد بره داخل من؟!
برای همین کارن نمیخواد بکارتمو بگیره؟! اه اگه اینجور هم نباشه من فکر نکنم بتونم لعنتی!
با صدای کلافش سرمو بلند کردم و خیره شدم به گردن قرمز شدش:
_کاتیا بلند شو!
ابرو بالا انداختم و محکم ک*یرشو توی دستم فشار دادم که ناله ایی کرد و چنگ زد به موهای سرش!

لبامو گذاشتم روی گردنش و قسمت قرمز شده و رگای بیرون زدشو بوسیدم و حرکات دستمو تند تر کردم ..
نفساش تند تر شده بود و نمیدونست به لمس کجام تمرکزکنه!
دست از مکیدن گردنش برداشتم و با یه حرکت سر قارچی آلتشو مکیدم و تند تند سرمو بالا پایین کردم
آه بلندی کشید و موهامو تو دستش گرفت.
تا نصف به سختی آلتشو میخوردم و براش سا*ک میزدم!
یکدفعه با سرعت آبش پاچید توی دهنم!
با لذت مزه مزش کردم!
مزه گس و شیرینش دلمو بهم ریخت!
بهم ریختگی از نوع خوبش.
با صدای هول زده کارن چشمامو باز کردم که دستمالی جلوم گرفت و با نگرانی گفت:
_بیا اینجا تفش کن کاتیا!
چشمکی بهش زدم و یا دستمال آبشو از روی لبام پاک کردم و گفتم:
_میخواستم ببینم آ*ب یه مرد چه مزه اییه و خوردمش!
بهت زده تکرار کرد:
_خوردیش؟!
سرمو تکون دادم که نفس عمیقی کشید و گفت:
_بریم یه چیزی به خوردت بدم تا معدت بهم نریخته ،درمورداینکه بدونی

آب مردا چه مزه ایه دفعه دیگه نمیخوام
همچین حرفی ازت بشنوم کاتیا!
انقد جدی و ترسناک جمله اخرشو گفت که سکوت کردم. و
دست به سینه خیره به بیرون موندم ..
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞 عموینانتنیوشهوت ِیمن 🔞
part30#
با ناز چرخی زدم و زل زدم به آینه! اومم یه تیپ سک*سی وراحت برای تحریک کردن کارن!
بعد از اون رابطه ی نصفه توی ماشین کارن غیر از پیامک زدن

بهم دیگه حرفی نزد!
بخاطر این رفتارش خیلی دلگیر شدم ولی مغرور تر از اونی بودم که بخوام بهش زنگ بزنم.
ولی امروز تصمیم گرفتم تلافی کنم این چند روز بی محلی هاشو!
این مدت فهمیدم به کارن وابستگی جدیی پیدا کردم و حاضر نبودم از دستش بدم!
من یاد گرفتم هر چیزی که مال منه رو نگه دارم اونم با جون و دل!
به قول مامان بلا به بابام رفتم ،تخس و خودخواه!
نشستم روی مبل و تماس تصویری رو با کارن متصل کردم ،امیدوارم جواب بده!
گوشی رو گذاشتم روی میز و پاهامو که اویزون بودن رو تکون دادم که یکدفعه تماس وصل شد.
با هیجان نگاهش کردم ، معلوم بود خسته بود اینو از چشمای قرمز و شلخته بودنش متوجه شدم.
دلم برای این حالش ضعف رفت و آرزو کردم که کاش الانپیشش بودم!
با دیدنم مثل همیشه مات موند.
لباسی که پوشیده بودم ،شورت سفید نازکم که کارش فقط پنهون کردن کو*سم بود و بنداش از کمرم رد میشد و هودیی با

نیم تنه مانندم که پس زمینه سفید داشت و استیناش شکلک پروانه و برگ نقاشی شده بود.
با عشوه و لحنی مظلوم گفتم:
_کارن!
نفساش عمیق شده بود و چشماش تیره و دردنده!
_جونم خانم کوچولو ..چی میخوای از جونم که یهو تماس میگیری و اینجوری با من بازی میکنی؟!
آخ کاتیا من اگه میدونستم این تنبیه به ضررم تموم میشه هیچوقت دوری نمیکردم ازت که حالا از بی طاقتی بخوام بیام دم خونتون و با خودم ببرمت!
چشمام خمار شدن و گفتم:
_بیا منو ببر کیه که مخالفت کنه جونم!
شیطتنم کلافش کرده بود که از روی میزش بلند شد و گفت:
_لعنت به شیطون که توی لامصب رو درس داده تا بشی بلای جونم!بی مها خندیدم که نگاه براق و حرص مانندش بیشتر باعث شد بخندم
_جوونم ، بخند کوچولوی من!
همیشه اخمات سهممون شد بزار خنده هاتم ببینم!
بدون مقدمه گفتم:
_مامانم اینا خوابیدن ،بیا دنبالم وگرنه خودم پا میشم میام!
اخم غلیظی کرد و غرید:

_سرجات میشینی کاتیا کجا میخوای بیا الان؟ اونم این وقت شب!

شیطون لبخند زدم و خونسرد گفتم:

_پس زود بیا عزیزم!

و بدون اینکه بزارم حرفی بزنه بوسی براش فرستادم و قطع کردم ..

🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

عموی ناتنی و شهوتی من:🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞

🔞🍑

🔞

🔞عموی‌ناتنی‌و‌شهوت‌ِیمن🔞

part31#

سریع فقط یه پالتو تنم کردم که اندازش تا رونام بود.

گوشیمو گذاشتم توی جیبش و با پوشیدن پوتینای خزم پاورچین پاورچین رفتم پایین.
با دیدن سکوت سنگین خونه، سریع رفتم بیرون که با تک زنگ کارن جواب دادم:
_امدم کارن!
با دیدنش که با اخمای درهم و خشمگین زل زده بود بم ، نیشمو باز کردم و پریدم بغلش و پاهامو دورش حلقه کردم که بخاطر این حرکت یهوییم شوکه چند قدم رفت عقب و تا خواست بغره بم لباشو با خشونت بوسیدم و دستامو توی موهاش فرو کردم!با دلتنگی و لذت لباشو میبوسیدم و خودمو بهش فشار میدادم که باسنمو تو دستش گرفت و کوبیدم به خودش و وحشیانه همراهیم کرد.
صدای ملچ ملوچ بوسه امون کوچه ی خلوتو بیدار کرده بود.
که با یه حرکت درو باز کرد و گذاشتم روی صندلی و لرزون غرید:
_روانیم کردی ، روانیم کردی کاتیا ..آخ که تو این چند سال کسی نتونسته به من دستور بده بعد توی لعنتی راه به راه سستم میکنی ،امشب خبری از ملایمت نیست میریم خونه تا تکلیف توی سرکشو مشخص کنیم!
بی حرف نگاهش کردم و با لذت لبامو توی دهنم فرو کردم که طعم نسکافه ایبه لباش توی دهنم پخش شد!

دیگه کم مونده بود از دستم سرشو بکوبه به ماشین ..درو کوبید و خودش دور زد و سوار شد ..
_دختره ی لعنتی!
لبمو گاز گرفتم که نخندم ، هیچوقت از اینکه این همه هات بودم پشیمون نبودم!
چون میدیدم روز به روز کارن شیفته ام میشد.
با ایستادن ماشین ، خواستم درو باز کنم که محکم گفت:_بشین سرجات!
با
دست به سینه نگاهش کردم که دکمه زد و در گاراژ باز شد و سرعت رفت داخل!
ایندفعه درو باز کردم و خواستم در برم که دستاش دور کمرم حلقه شد و صدای حریص و وحشیش که گوشمو گاز گرفت:
_کجا خانم کوچولو ..حالا حالاها ما باهم کار داریم!
اگه بگم ترسیدم دروغ نگفتم ،تاحالا این روی کارن رو ندیده بودم!
با تته پته گفتم:
_ام .امم .کی خواست..فرار کنه! اشتباه میکنی.
که با یه حرکت بغلم کرد، جیغی کشیدم و چنگ زدم به قفسه سینش که با حرص لبامو بوسید.
دوباره داغ کردم و همراهیش کردم.
لبامو ول کرد و درو باز کرد و سریع با پا بست.

چنگ زدم به گردنش و با کنجکاوی به خونش زل زدم!
خونه ایی لوکس و دنج!
با دیدن اینکه داره از پله ها میره بالا ،لبامو کشیدم توی دهنم
که صدای گرم و خمارش بیشتر تحریکم کرد
_ول کن اون خوشگلارو. اونا رو من میخورم و گاز میگیرم توهیچ حقی
نداری خانم کوچولو!
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞 عموینا‌تنیوشهوت ِیمن 🔞
part32#
لبخند ریزی زدم که در اتاق رو باز کرد.

با دیدن شلوغی اتاق سوتی کشیدم و با خنده گفتم:
_احیانا جنگ نبود اینجا؟!
لبخند یه وری زد که از جذابیتش ضعف رفتم_نه خانم کوچولو! این روزا شرکت درگیر یه قرارداد کاریه و
من قبل از اینکه یه جوجه زنگ بزنه میخواستم بهشون برسم که به لطف شیطتنت جنابعالی نصفشون موندن ..
چشمکی بهش زدم و با نیش باز گفتم:
_پس چه عالی که نزاشتم بهشون برسی وگرنه تا فردا هیچی برای من نمیزاشتی از خودت!
از شیرین زبونیم چشماش برق زد و رنگ چشماش تیره تر شد!
_لعنت به شیطون!
آروم گذاشتم زمین که سریع دکمه های پالتومو باز کردم و از تنم خارجش کردم که تا سر بلند کردم با رگای برجسته و چشمای عصبی کارن روبه رو شدم.
با تعجب نگاهش کردم که با مشت کوبید روی میز و غرید:
_د لعنتی با این سر و وضع همیشه میزنی بیرون؟!
از این به بعد طرز لباس پوشیدنت تغییر میکنه کاتیا ..از صفر!
بجای اینکه عصبی شم بیشتر خوشم امد!
از اینکه غیرتی میشد خوشم میومد و برای اولین بار از گیر دادن مردی توی زندگیم خوشم امده.
رفتم سمتش و دستامو دور گردنش حلقه کردم که کمرمو

گرفت و بلندم کرد و نشوندم روی میز.با ناز سر کج کردم و خیره به چشمای حریصش شیرین گفتم:

_چشم!

یکدفعه کشیدم که پاهام دو طرفش باز شد و لباشو روی لبام گذاشت

داغ همو میبوسیدیم و دستای من بیکار نموندن و با یه حرکت پیراهنشو کشیدم از تنش!

با دیدن عظلاتش حس شهوتم سه برابر شد و توی دهنش ناله کردم

که گازی از لب پایینیم گرفت و با چشمای قرمز نگاهم کرد و گفت

_جونم ، جونم کوچولوی من. آخ که داری منه پیرمردو میکشی!

قفسه سینم بالا پایین میشد که نگاه داغ کارن روی سینه هام کشیده شد ..

🔞

🔞🍃

🔞🍃🔞

🔞🍃🔞🍃

🔞🍃🔞🍃🔞

🔞🍃🔞🍃🔞🍃🔞🍃🔞🍃🔞🍃🔞

🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞
🍆🔞
🔞
🔞عموییناتنیوشهوت ِیمن🔞
part33#
_از موقعی که طعم این لیموهای بکرو چشیدم ،دیگه نتونستم از فکرشون یه لحظه دربیام ..خودم این لیموهارو بزرگ میکنم .خودم با این دستام!
دستاشو روی سینه هام گذاشت که از لذت آه کشیدم
یکدفعه هودیمو از تنم کشید بیرون که با دیدن برهنه بودنم شگفت زده تر شد!
حس خجالت نداشتم هیچ موقع ولی ایندفعه از نگاه خیره و خاص کارن صورتم داغ کرد.
با تک خنده ی کارن سرمو بلند کردم که با دیدن چشمایخندون و خمارش بدنم گرم شد اما با شنیدن حرفش اخمی کردم
_کوچولوی ح*شری من خجالت کشیده؟!
باور کنم این اتفاق نادرو؟!

با مشت کوبیدم به شونش که خندش بیشتر شد
حرصی نگاهش کردم که کشیدم توی بغلش و تو موهام نفس کشید و گفت
_قربون خجالتت خانم کوچولو!
با آرامش لبخند زدم و سرمو روی قفسه سینش جابه جا کردم که یکدفعه از باسنم گرفت و بلندم کرد
وای بلندی گفتم و خیره به چشمای خندونش عصبی گفتم:
_وای از دست تو کارن ،آخرش سکتم میدی با این کارای یهوییت!
اخمی کرد و یکدفعه جدی غرشی کرد:
_دفعه آخرت باشه از این حرفا میزنی کاتیا ..چوب خطاهات داره پر میشه!
بیخیال موهامو دادم کنار که دوباره چشماش روی سینه هام میخکوب شد که بخاطر داغی تنش سیخ شده بودن.
آروم گذاشتم روی تخت و تا خواست بلند شه گردنشو گرفتمو روی خودم خوابوندمش ،گازی از گردنم گرفت و با خماری که صداشو سک*سی کرده بود،گفت
_انقدر تحریکم نکن لامصب ..تحمل منم یه حدی داره.
دستمو روی گردنش کشیدم و با طنازی گفتم
_منم نمیخوام جلوی خودتو بگیری ..ببین من راضیم کارن!
از حرفام داشت دق میکرد اینو از فشار دادن دستاش روی

پهلوام و نفسای تندش فهمیده بودم اما چیکار کنم ،من اینو مردو میخواستم!
یکدفعه نیم خیز شد و گاز محکمی از نوک سینم گرفت
جیغی کشیدم که با حرص و ولع کل سینمو کرد توی دهنش
برق از سرم پرید و کمرمو کوبیدم به تخت و ناله ایی کردم .
که تند تند شروع کرد به مک زدن و بازی کردن با اون سینم .
آه و ناله هام بلند و بلندتر میشد و خیسی بین پام اذیتم میکرد
نوک سینمو ول کرد و اون یکی سینمو توی دهنش برد و خیره به چشمام با ملچ ملوچ نوک سینمو خورد و لیس زد ..
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞

⑱ عموینا‌تنیوشهوت ِیمن ⑱
#part34
_آه کارن ..امم ..
صدای ناله هام وحشی ترش میکرد جوری که نوک سینه هامو میبلعید.
سینه هام ورم کرده بودن و از اب دهنش خیس و داغ!
با بی قراری خودمو مالوندم بهش که جونمی گفت و با شعف دستشو رسوند به بین پام و خیره به چشمام گفت
_جونم خوشمزه کارن ..تو شکلات تحریک کنندهی منی ..بگو کاتیا ..بگو تو مال کی ..بگو سک*سی کوچولو.از مالش کو*سم به نفس نفس افتاده بودم و به سختی بین آه
کشیدنام گفتم
_مال توام ..من مال کارنم ..آه ایی ..تمومش کن کارن.
شورتمو محکم کشید و ضربه ایی به کو*سم زد که از درد و لذت جیغی کشیدم و اسمشو صدا زدم.
ولی بی رحمانه و خیره به چشمام پی در پی به کو*سم کوبید و غرشی کرد
_این تنبیته خانم کوچولو تا موقعی که با این ضربه هام ارضا نشی خبری از ناز و نوازش نیست!
اول اروم زد که با لذت اومی گفتم ولی با ضربه محکمش اشک تو چشمام جمع شد.

این کارش ادامه داشت که یکدفعه آبم با فشار ملایمی پاشید بیرون ..
بی جون ناله ایی کردم که با حس چیزی روی کو*سم چشمامو باز کردم که با دیدن چشمای بسته کارن و لباش که درحال خوردن کو*سم بود ..بی طاقت تکون خوردم و سعی کردم پسش بزنم.
ولی رونامو محکم توی دستاش گرفت و تندتر از بالا تا پایین کو*سمو خورد و چو*چولمو بین لباش گرفت و کشیدجیغ کشیدم و دوباره آهی از لذت کشیدم ..یکدفعه بلند شد و
با
شلوار گرمکنشو از تنش خارج و شورتشو کشید پایین که ک*یر بزرگشو مواجه شدم!
از ترس و هیجان اینکه میخواد بکنه توم ..منقبض شدم.
نوازش وار دستشو کشید روی کو*سم و ک*یرشو کشید بین
با
پام که کو*سم نبض زد ..دستامو روی سینه هام گذاشتم و چشمای نیمه باز به جفت شدن ک*یر کارن روی کو*سم خیره شدم .انگار قصد نداشت بکنه توم.
دستمو پس زد و جاش دست خودشو گذاشت روی سینم.
با خماری نگاهش کردم که خم شد و لبامو با ولع بوسید و یکدفعه تند تند شروع کرد به مالیدن ک*یرش روی کو*سم ..

🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆
🔞🍆
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
#part35
از شدت ح*شر به گریه افتادم و با ناله نفس زدم
_آه ه ه کاااارن بیشتر میخوام کارن لطفا آه ایی
کارن با چشمای قرمز و شهوتی نگاهم میکرد و بی حرف عین
گرگ گرسنه گردنمو میخورد و نوک سینه هامو میچلوند
عرق از پیشونیم میریخت و تن داغ دوتامون که بهم چسبیده
بود بیشتر از قبل خواستارم میکرد تا بکنه توم.
تو چشماش نگاه کردم و با التماس نالیدم
_کارن خواهش میکنم .منو مال خودت کن آه.

با محبت نگاهم کرد و با خشونت کمرمو چنگ زد و چسبوند
به خودش و گفت
_قربونت بشم ..نمیشه کوچولوی سک*سی من ..تو الان
متوجه نیستی ولی بعدش پشیمون میشی ..
نزاشتم حرفشو تموم کنه و با یه حرکت ک*یرشو تا نصفکردم توی کو*سم
..
زیر دلم یکدفعه تیر کشید و جیغم بلند شد که با بهت و
نگرانی هول شد و سریع از روم پاشد.
گرمی خون رو که حس کردم ناخوداگاه بی جون لبخند محوی
روی لبام نشست!
بلاخره مال کارن شدم.
_کاتیا ..کاتیا یه حرفی بزن دختر ..اخ لعنت به من ..
نزاشتم بیشتر از این خودشو لعنت کنه و با یه حرکت گردنشو
گرفتم و کشوندمش سمت خودم که افتاد روم
اخی از درد کشیدم که هول زده روی دستاش بلند شد و
نزدیک بود بزنه زیر گریه
_کاتیا بگو کجات درد میکنه ..بگو دردت به جون کارن.
لباشو بوسیدم و لوس گفتم:
_دلم و زیردلم خیلی درد میکنه کارن.
چشماش برق زد ولی بازم نگرانی درون چشماش بود.
اروم امد جفتم خوابید و کشیدم بغلش و همینطور که زیردلمو

ماساژ میداد قربون صدقم رفت
_قربونت بشم ..کاتیا چی بهت بگم که هرچی بگم توی لعنتی گوش نمیدی. بلاخره کار خودتو کردی.نمیگم بدم امد ولی من دلم نمیخواد بهت اسیب برسونم
قربونت بشم..من الان بیشتر از قبل عاشقت شدم و الان به فکر اینکه صبح باید برسونمت خونه کلافم میکنه ، و تو الان زن منی چطور بزارم با این حال بری خونه .لعنتی!
حرفاش مثل مسکن بود و گرمای دستاش حالمو بهتر کرد ..
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞
من🔞

تی
⑱ عموینا‌تنیوشهو
#part36با ناز سمتش برگشتم که سریع با دستاش پهلوامو پوشوند و پتو رو بیشتر روم کشید.
این محبتاش بیشتر از قبل وابستم میکرد و دلم نمیخواست یک ثانیه ازش جدا بشم!
_به مامان زنگ میزنم و میگم پیش ِکسام ..با ِکسا هم هماهنگ میکنم ، میخوام تا شب پیشت باشم کارن!
با لذت آخی گفت و خیره فقط نگاهم کرد
_وقتی به این فکر میکنم زندگیم قبل تو چقدر پوچ بود .
حسرت میخورم چرا زودتر تورو ندیدم.
دستامو روی قفسه سینش گذاشتم و با شیطنت گفتم:
_حالا دیگه منو داری منم تورو! دیگه به گذشته ها فکرنکن.
دستاشو نوازش گونه روی کمرم کشید و با بوسیدن پیشونیم زمزمه کرد
_دوست دارم خانم کوچولو.
ته ریششو نوازش کردم و خوابالود گفتم:
_من بیشتر دوست دارم
و دوباره گرمای لباش روی گردنم و نفسای گرم و عمیقش توی گودی گردنش ..
با صدا زدنای کارن چشمامو باز کردم و خسته و کوفته نقزدم

_بزار بخوابم کارن ..بدنم کوفتس!
که گرمای دستشو روی شکمم حس کردم و صدای مهربون و خش دارش:
_گوشیت داره زنگ میزنه قربونت برم ..حتما مادرته باید جوابشو بدی!
با به یاد اوردن مامان ..هول زده پاشدم که باعث شد تیری زیردلم بکشه!
چشمامو با درد بستم و دستمو روی دلم کشیدم که غرش عصبی کارن تو جام پروندم
_چرا انقدر عجله میکنی دختر ..تا به خودت اسیب نزنی راحت نمیشی ..بخواب خودم گوشیتو میارم. دخترهی خودسر!
لبمو گاز گرفتم که با اخم رفت سمت گوشی و بی حرف برام اوردش ..
با
با دیدن دو تماس بی پاسخ از مامان بلا ..فورا زنگ زدم که توپ پر بدون سلام گفت
_کجایی کاتیا ..مردم و زنده شدم تا جواب بدی ..نمیگی از نگرانی َپس بیوفتم این وقت صبح کجایی ؟؟با شرمندگی گفتم
_ببخشید مامان ِکسا زنگ زد و گفت بیام پیشش ..برای امتحان فردا جزوه نداشت ..تا شب برمیگردم.

نفس عمیقی پشت گوشی کشید و با دلواپسی توی صداش گفت

_خیلی خوب سلاممو بهش برسون ..خودت خوبی چیزی خوردی ..

لبخندی به محبتش زدم و با خنده گفتم:

_اره قربونت بشم خوردم ..توام به بابا سلام برسون و از طرفم ببوسش!

که با این حرفم جیغی زد .خندیدم که با گفتن مواظب خودت باش حرصی قطع کرد!

یکدفعه با حس دستایی دور کمرم سرمو برگردوندم که کارن با اخم مصنوعی گفت

_باباتو میبوسی ولی منو نه!

با عشق لباشو بوسیدم که دستاش دورم محکم تر کرد و با ولع همراهیم کرد ..

یکدفعه دست برد و بلندم کرد .. 🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞
🍑🔞
🔞
من🔞
تی
🔞عموینانتنیوشهو
#part37
دست برد و بلندم کرد که سریع دستامو دور گردنش حلقه کردم.
دیگه مثل قبل از حرکات یهویی کارن نمیترسیدم چون حس امنیتی که پیشش داشتم باعث شده بیشتر بهش اعتماد کنم و مطمئنم کرد که هیچوقت منو نمیندازه!
وقتی دیدم رفت سمت حمومشیطتنم گل کرد و با فکر به سک*س توی حموم باعث میشد
بدنم داغ شه و کو*سم خیس شه!
درو بست و سمت وان رفت .
آب داغ رو باز کرد و شروع کرد به پر کردن وان.
بدون هیچ خستگی بغلم کرده بود و با حوصله آب رو چک میکرد.

تموم مدت خیره بودم به صورت مردونه و جذابش! این مرد الان مال منه!
همینجوری که من رابطه ی اولم بود اونم تجربهی اولش بود!
با
با این فکر چنان ذوق کردم که متوجه نگاه سنگینم شد و چشمای خمارش شکارم کرد.
_انقدر نگاهم نکن جوجه سک*سی وگرنه اقا گرگه میخورتت!
خندم توی حمام اکو شد و با طنازی گفتم
_من از خدامه اقا گرگه بخورتم!
داغ نگاهم کرد و جونی گفت.
خواستم حرفی بزنم که رفت توی وان و گذاشتم وسط پاش.
از داغی آب شل شدم و آه کشیدم که نفسای تند کارن زیرگوشم ح*شری ترم کرد
_جوونم خانم کوچولو ..تو فقط باید زیر من ..فقط پیشکارن آه بکشی!
اومی گفتم که دستاشو روی سینه هام گذاشت و با لباش گردنمو به بازی گرفت.
بخار اب همه جارو گرفته بود و بدن خیس و مرطوبمون حالمونو خراب تر میکرد.
_نمیدونی دیدنت توی این حال چقدر ویو جذابی ایجاد کرده جوجه سک*سی
دلم میخواد تا ته سالارمو بکنم توی این کلوچه خوشمزت و

سوراخ تنگتو باهاش ُپر کنم!
از حرفاش تعجب کردم ولی از یه طرف بدجور ح*شری شدم و نفسام تندتر شد.
دستمو بردم پایین و روی ک*سم گذاشتم
که تندتر سینه هامو مالوند و لبامو با حرص و گرسنگی بوسید.
ک*یرش زیرم تکون میخورد و خواستار فرو رفتن تو سوراخ تنگم بود ..
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞
من🔞
تی

⑱ عمویناتنیوشهو
#part38
دستمو از روی کو*سم پس زد و تند تند شروع کرد به لرزوندن چو*چولم.
لرزشی توی پاهام حس کردم و با ناله هعی وول میخوردم.
یکدفعه با حس فرو رفتن حجم بزرگی توی کو*سم جیغی کشیدم
که کارن تند تند گردنمو بوسید و شروع کرد به قربون صدقه رفتنم.
وقتی به سایزش عادت کردم ، حریصانه شروع کرد بهکوبیدن ک*یرش توی کو*سم.
با لذت بازوشو که دورم حلقه کرده بود چنگ زدم و آه و ناله هامو توی حموم آزاد کردم.
جواب ناله هامو با جوون و اوف میداد و به چو*چول و کو*سم با دستش ضربه میزد و ک*یرشو محکم تر داخلم میفرستاد ..
نوک سینمو گاز گرفت و محکم مکید که یکدفعه با شدت آبم بیرون ریخت!
از حس لذتی که تجربه کردم فقط ناله میکردم.
ولی هنوز کارن ارضا نشده بود و با خشونت بیشتری ضربه زد
بی جون چنگ زدم به دستش که شونه امو بوسید و حریصانه

با مالکیت گفت
_جونمی ..جونم ..ارضا شدی جوجه من ..لذت بردی خانمم ..آه لعنتی!
آبش خیلی سریع توی کو*سم ریخت که هول درش اورد و باقیشو روی کو*سم خالی کرد.
دستاش دورم شل شد و چشماشو بست و به دیواره وان تکیه داد
_کل شیره جونمو که توی این 40سال جمع شده بود کشیدیبیرون ..اخ کاتیا نداشتنت یه درده و داشتنت یه درد دیگه
..چشماشو باز کرد و خیره به چشمام کمرمو کشید و ادامه داد
_یه درد پراز لذت که توی این چندسال خودمو ازش ممنوع کرده بودم.
سرمو روی سینش گذاشتم و گفتم:
با
_خیلی خوشحالم که اولین بارم با توی کارن و اولین بارت !
ز
من ..حس لذتی که دارم بدون حد و مر
سفت بغلم کرد و توی گوشم خودخواه و پراز حرص شیرین گفت:
_اولین بار و اخرین بارت منم خانم کوچولو ..تو دیگه مال

منی!

🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🔞🍑🔞🍑

🔞🍑

🔞

من🔞

تی

🔞عموینانتیوشهو

part39#

با مستی میرقصیدم و همراه با کارن قهقه میزدم.

اون بهترین شوگرددی که من دیدم!

دستاشو دور کمرم حلقه کرد و همراه اهنگ توی هم میلولیدیم.

چراغا خاموش بود و نور قرمز رنگ فضای دورمونو سک*سی

تر کرده بود.
با لذت چشمامو بستم و حرکات کمر و باسنمو تند تر کوبیدم روی شکم و پایین تنه کارن!
کارن چشماش برق میزد و با دستاش نقطه به نقطه اندامو نوازش میکرد.
آه کشیدم و جونی زیرگوشم گفت.
چرخیدم و برگشتم سمتش که چنگ زد به باسنم و خمار گفت:
_نکن دختر ..تحریکم نکن!_تحریکت نمیکنم ..روانیت میکنم!
با شهوت جواب داد:
_کارم از روانی بودن گذشته!
تو سکوت تو چشمای هم خیره شدیم و با ریتم اهنگ دستمو روی سینش کشیدم.
لباسشو دوست نداشتم ..
توی خلوتمون لباسای تنشو دوست نداشتم.
من عظله های بزرگشو میخواستم ..
با یه حرکت از یقش گرفتم و محکم از وسط پارش کردم.
کارن با چشمای گشاد نگاهم کرد و ناباور گفت
_کاتیا!
لبمو روی بالای سینش گذاشتم که از داغیش چنگ زدم به بازواش ..
یکدفعه چسبوندم محکم به خودش و فاصلهی خیلی کمو پر

کرد و وحشیانه سرشو خم کرد توی گردنم و شروع کرد به مکیدن و گاز گرفتن گردنم.
آه و جیغی از لذت کشیدم که زیرگوشمو همینطور که میبوسید حریص غرید
_جوونم دورت بگردم ..جونم خانم کوچولو چرا سیر نمیشی..چرا فداتشم ..روانی ترم میکنی ..کارات ..بدنت ..بوت ..آخ
کاتیا نکن لعنتی!
من جنبه تورو ندارم ..میدرمت ..من نمیتونم مقاومت کنم ..نمیخوام خشن باشم برای تو ..
با
حرفاش مست ترم کرد و ناخوداگاه سر بلند کردم و لباشو ولع بوسیدم
خشک زده متوقف شد ولی سریع و خشن همراهیم کرد و لبامو با صدا بوسید و مکید.
_میخوام روانی ترت کنم ..خشنتو دوست دارم ..ملایمتو تورو دوست دارم.
چی
دوست دارم ..من همه
دیگه مقاومت نکرد و با یه حرکت بلندم کرد .
دوباره به لبای هم هجوم بردیم و در همین حالت سمت تخت رفت ..

خیمه زد روم و از لبام دل کند و رفت سمت گردنم و با حرص
و طمع گردنمو خورد و مک زد
که آه تو گلویی کشیدم و مثل ِکرم زیر بدنش لولیدم.
مثل ببر ..مثل شیر ..مثل گرگ ..مثل حیون وحشی نگاهم کرد
و بدنمو با دندوناش درید..
ولی سیرش نمیکرد که همهی لباسامو توی تنم پاره کرد ..خشونت و جنون
توی رفتاراش بیشتر خیسم کرد
نور قرمز روی بدنامون میچرخید و ما بدون تعلل جفتگیری
کردیم ..
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞

من ⑱
□تی
⑱ عمویناتنیوشهو
#part40
چنگ زدم به گردنش و چنگ زد به سینه هام..
موهاشو کشیدم ، نوک سینه هامو به دندون کشید ..ناله کردم ، خرناسه کشید ..
پاهامو باز کردم که از سینه هام کَند و نافمو گاز گرفت.
بین پام نبض زد و جیغمو دراورد.
یکدفعه انگار بهم برق وصل کردن.
_جیغغ ..آآآآه ..کاااارن ..نه ..نه ..آآه کاارن
با خشونت و چشمای بسته لباشو روی ک*سم میچرخوند و میخورد برام ..
تنها
دیونه شده بودم ..لذت چنان توی بدنم ریخته بود که جیغ میزدم و خودمو میکوبیدم به تخت ..
محکم ضربه زد به کو*سم و با شهوت و خشم داد زد
_بگو مال کیی ..بگو کاتیا ..بگو این کولوچه مال کیه؟
بگو سک*سی من.
با
با ناله سعی کردم از ک*سم جداش کنم و در همین حال

لبخند و چشمای براق گفتم
_کارن ...من مال کارنم ..آه تموم تنم مال کارنه ..کارن کارن کارن!
با شهوت میخندیدم و اسم کارنو میگفتم
هردومون جنون زده شده بودیم ..
که یکدفعه ک*یر کارن با شدت توی ک*سم فرو رفت ..جیغ بلند تری کشیدم که گردن و سرشونه هامو گاز گرفت ..
تنگ تر شده بودم ..درد و لذت روانیم کرده بودن
که با تموم قدرت ضربه هاشو توی ک*سم شروع کرد ..
_آههه ..آیی ..آهه کارن ..کارن محکم تر ..ارره آه آه آه
خیره به چشمای هم ناله میکردیم و حریصانه لبای همو میبوسیدیم ..
ضربه هاش شدیدتر شد جوری که تخت به صدا درامد و جوون کارن و جیغ من به هوا رفت.
یکدفعه آتیش دوتامون با فشاری خاموش شد.
آب کارن توی ک*سم ریخت و آب من تمام ک*یر و شکم کارن رو خیس کرد.
🔞
🔞🍃
🔞🍃🔞
🔞🍃🔞🍃

🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🍆🔞🍆🔞🔞
🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆
🍆🔞
🔞
من🔞
تی
🔞عموینانتیوشهو
part41#
با صدا زدنای مکرر کارن ..گیج و خسته چشمامو باز کردم که با
با دیدن چشمای نگران و همیشه خمار کارن ..لبخندی زدم و صدایی خوابالود گفتم
_سلامم.
که خم شد و کمر برهنمو بوسید و با صدای مردونش جواب داد
_سلام خانم کوچولو.
مثل بچه گربه خزیدم توی بغلش و نق زدم
_خیلی خوابم میاد کارن.

تک خندهاشو شنیدم و بعدش صدای گرمش که لالهی گوشمو مور مور کرد
_قربونت بشم ..سه دور عملیات انجام دادیم که تو اخرش بیهوش شدی. توقع داری خسته نباشی.ریز ریز خندیدم و با شیطتنت دستمو روی ک*یرش فشردم و
گفتم
_بازممم میخوام!
نفسای کارن تند شد.
از اینکه میدیدم سریع برام تحریک میشد لذت میبردم.
آلت درازش زیر دستم سفت شده بود.
_نه کاتیا خانم ...شما تا سه روز باید دست از شیطتنتت برداری وگرنه تضمین نمیکنم یه نی نی توی دلت نکارم!
از فکر به یه بچه از منو کارن ذوق کردم!
بی توجه به لخت بودنم با دلبری دستامو دور گردنش حلقه کردم و بلند شدم که زیردلم تیر ارومی کشید.
چشماش روی سینه هام حرکت کرد و همینطور که نوازششون میکرد با صدایی گرسنه و مالک گفت
_جونم .. ببین این لیموهای خوشمزه چطور کبود شدن.
من برعکس هر دختری عاشق این بودم که کل تنم به دست کارن کبود بشه!
کارن هم وقتی از این موضوع باخبر شد چنان تنمو تیکه پاره

کرد که حالا هر گوشه از بدنم کبود و قرمز شده بود.
_عاشق کبودیهاییم که تو روی تنم هک کنی.یکدفعه با دیدن ساعت روی دیوار ..هین بلندی کشیدم و گفتم
_وای کارن مامانم ..مامانم میکشتم!
هول خواستم بلند بشم که کارن دستاشو دور کمرم حلقه کرد و خیره به چشمام با جدیت گفت
_کسی حق نداره دست روت بلند کنه ..چه مادرت باشه چه پدرت چه هرکسی دیگه.
الانم اروم بلند شو که از دیشب ضعیف شدی ، فکرنکن نفهمیدم وقتی داشتی دستاتو دور گردنم حلقه میکردی زیردلت درد میکرد ..اخ که اگه میتونستم تا فردا هم نگهت میداشتم ، رفتی خونه به مادرت بگو دمنوش درست کنه دلم نمیخواد دخترکوچولوم بخاطرم درد بکشه و من نباشم نازشو بکشم.
از حرفاش که بوی محبت میداد حس کردم دارم غش میکنم!
کارن نمونهایی از بهترین مردای توی دنیاست و من به هیچ وجه حاضر نیستم اون رو از دست بدم ..
🔞
🔞🍃
🔞🍃🔞
🔞🍃🔞🍃

🔞🍆🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞🍆🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞
🍆🔞
🔞
من🔞
تی
🔞عموینانتیوشهو
part42#
دو ساعت از وقتی که توی خونه کارن بودم میگذره و مغموم روی تخت خوابیده بودم.
با
به شدت دلم برای کارن تنگ شده بود و حس میکنم که اتاقمم غریبه شدم.
با صدای زنگ گوشیم بی حوصله دست دراز کردم و بلندش کردم که با دیدن اسم کارن ، سیخ نشستم و نیشم باز شد
_کاااارن.
که خندهایی کرد و کشدار گفت
_جووونم قربونت برمدلم برات تنگ شد خانم کوچولو ..خوبی ؟ جاییت

درد
نمیکنه؟
دوباره دراز کشیدم و با ناز نالیدم
_جات روی تختم خالیه کارن ..نمیخوام اینجا باشم میخوام پیشت باشم!
نفسای عمیقی که میکشید انگاری توی گوشم گرماشو حس میکردم و داغ ترم میکرد ..
_من بیشتر ..من دارم دق میکنم از اینکه خانم کوچولومو اونجا تنها گذاشتم.
شدی نفسم ..شدی نفس کارن!
دیگه تمرکز ندارم ..بوی تنت همه جای اتاقمه ..
از صدای درمونده و خمارش دلم ضعف رفت و یهویی گفتم
_میخوام درموردت به مامان بگم ..مامان از بچگی راز دارم بود و مطمئنم بشناست ازت خوشش میاد.
لبخندشو میتونستم از همون پشت خط حس کنم
_تو عجیب ترین دختری هستی که من تو عمرم شناختم ..نمیدونم چیکار کردم که خدا تورو بهم داد ولی ممنونشم ..ممنونشم که یه فرشتهی کوچولو سرراهم گذاشت و نزاشت کسی قبل من بهش برسه!غش رفتم از حرفاش ..با شنیدن صدای پایی سمت اتاقم اروم
گفتم

_من دیگه برم کارن یکی داره میاد اتاقم ..فکرکنم مامان باشه
..راستی تلافی حرفاتو عملی نشونت میدم ..عاشقتم.
خندهاشو ازاد کرد و با گفتن منم عاشقتم قطع کردیم.
با خوشحالی موبایلو گذاشتم روی قلبم که تقه ایی به در
خورد.
با گفتن بیا تو نیم خیز شدم و با دیدن چشمای کنجکاو مامان
به اتاقم خندم گرفت.
منو مامان بیش از حد صمیمی هستیم ..جوری که از جیک و
پوک هم خبر داریم
_خوبی مامانم؟!
که نشست روی تخت و با افسوس الکی گفت
_پدرت دقم داد.
خندیدم و گفتم
!
ن
_این که کار همیشگیه آرسان خا
اونم خندید که با گفتن مامان سوالی نگاهم کرد.
..مامان برای اولین بار جذب
ن
_با یکی آشنا شدم اسمش کار
مردی شدم ..انقدر مهربونه که حس میکنم خدا هرچیمهربونی بوده تو

وجودش حل کرده ..ولی 40سالشه!
اولش بخاطر سنش پسش زدم ..ولی الان جونم به جونش بستس.
تو سکوت به حرفام گوش داد و در اخر با مهربونی نگاهم کرد و همینجور که دستامو میگرفت ، گفت:
_من بهت اعتماد دارم کاتیا ..اگه تو از این مرد خوشت امده پس باید خیلی خاص باشه ..دختر تخس من آبش با پسرا توی یه جوب نمیرفت ..خوشحالم نیمه گمشدتو پیدا کردی و اینو بدون سن عدد ..عشق سن و سال نمیشناسه ..منم بچه بودم که عاشق پدرت شدم ..مادر و دختر سرنوشتمون یکیه!
و چشمکی زمینه حرفش زد.
بغض کردم ،نه از ناراحتی بلکه از خوشحالی.
خوشحالی از داشتن مامان بلا!
اون یه فرشتس و تا عمر دارم شاکر خدام.
_خب خب یه عکس از این کارن خانتون بده ببینم چه شکلیه که دخترمو دیونه خودش کرده.
خندیدم و عکس کارنو نشونش دادم که با شیطتنت سوتی کشید و گفت
_سلیقه دخترمم به خودم رفته.نیشم باز شد که پاشد و گفت
_پاشو دختر تنبلم ..بریم پایین بهت اشپزی یاد بدم ..یکم دلبری به سبک اشپزی کردن یاد بگیری ..باباتم تا شب پیداش

میشه تا اون موقع کلی خرابکاری میکنیم.
و اینجور شد که تا پایان امروز با مامان کلی غذا خراب کردم.
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🍑🔞
🔞
من🔞
تی
🔞عموینا‌تنیوشهو
#part43کارن
با دیدن کاتیا و تیپش برای رفتن به دانشگاه ناخوداگاه اخمام توی هم رفت.
لعنت بهت دخترا!

دامن و نیم تنه صورتی عروسکی رنگش برجستگی های بدنشو به نمایش گذاشته بود. از شدت خشم سرم تیر کشید. ولی نمیتونستم یک روزه کاتیارو تغییر بدم اون درسته یه رگ ایرانی داره ولی اینجا بزرگ شده و تغییر دادنش زمان میخواد و باید به خواست خود لعنتیش باشه ولی از فکر چشمای هیز روی تن و بدنش بدنمو منقبض میکرد ..

_سلامم به شوگرجذابم!

نیشخندی زدم و با یه حرکت کمر باریکشو کشیدم و چسبوندمش به خودم و خیره به چشمای وحشیش ، رک و برنده گفتم

_باهات میام دانشگاه و با رئیس دانشگاهتون هم حرف میزنم تا کنارت باشم ..کاتیا هرکی بت نگاه کرد بهش رحم نمیکنم.

ترسیده آب دهنشو قورت داد.

با خونسردی انگشتمو نوازش وار روی لبش کشیدم و خشن گفتم_مال من شدی ..یادت نره دخترکوچولو!

تیا

کا

ترسیدم از حالت ترسناک چشماش!

برای اولین بار این روی سرد و مالکانهاشو میدیدم.

دروغ نگفتم اگه دل ضعفه گرفتم ولی دلهره ام بیشتر بود.

_الانم سوار شو برسونمت تا دیرت نشده عزیزم.

وقتی ولم کرد هوفی کشیدم و بی حرف سوار شدم.
گوشیو روشن کردم و به ِکسا تکس دادم که تو راهم.
مطمئنم ِکسا دلخور میشه از اینکه چرا بهش نگفتم.
تا که به در ورودی دانشگاه رسیدیم بی توجه به نگاه های خیره دخترا و پسرا
از ماشین پیاده شدم و پشت بندش کارن با عینک روی چشماش ..
همه محوش شده بودن ناخوداگاه حریص به بازوش چنگ زدم و دم گوشش غریدم
_الان من دلم میخواد چشم همه رو در بیارم!
خندشو کنترل کرد و زمزمه کرد
_هیچکس ملکه قلبم نمیشه!کیش و مات!
بهت زده نگاهش کردم که لبخند جذابی زد و به رو به روش خیره شد ..
هنوز توی هپروت بودم که با صدای شگفت زده ِکسا ایستادیم
_کاتیا!
🔞
🔞🍃
🔞🍃🔞
🔞🍃🔞🍃
🔞🍃🔞🍃🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🍑🔞
🔞
من🔞
تی
🔞عموینانتیوشهو
#part44هنوز توی هپروت بودم که با صدای شگفت زده کسا ایستادم
_کاتیا!
کارن ایستاد و من برگشتم سمتش که با دیدنش کنار جک
تعجب نکردم.
کسا
با چشمای درامده به کارن نگاه میکرد و جک هم مثل
نگاهمون میکرد.
که صدای کارن به خودمون اوردمون
_چطوری جک!
جک از شوک درامد و با خوشحالی گفت
_کارن! خوشحالم میبینمت ..از موقعی که یهو گذاشتی رفتی

دیگه ندیدمت مرد.
کارن خندید و دستشو فشار داد و گفت
_بیخیال پسر تو که میدونستی اعصاب این مهمونیارو ندارم و باز خودت اصرار کردی که فقط تو اتاقت بمونم ، سرصدا انقدر زیاد بود که چمدون رو برداشتم و رفتم هتل توام یاد بگیر وقتی مهمون داری پارتی نگیری!
جک با شرمندگی و پرویی خندید و جواب داد
_تو از خودمونی کارن ..راستی فکرکنم با دوس ِت دوست دخترم اشنا شدی!و چشمکی پشتش زد که کسا لپاش قرمز شد.
ای کلک!
کارن دستشو پشت کمرم انداخت و چسبوندم به خودش و گفت
_بله اشنا شدمم ..خیلی هم خوب اشنا شدم!
با شنیدن این حرفش داغ شدم و نیشم باز شد.
کسا چشماشو ریز کرد و با تهدید سرتکون داد که یعنی برات دارم.
با شنیدن حرف کسا وای بلندی گفتم
_اقایون دیرمون شد.
با هول بازوی کارن رو گرفتم و کشیدم و گفتم
_بیاین بریم بعدا حرف بزنید لطفا!
و کشیدمشون داخل که با دیدن دیمن و دارودسته اش و

اکیپ دخترا هوفی کشیدم که کارن دستشو دور کمرم سفت تر کرد و عصبی غرید

_دفعه بعد پوشیده تر بیا کاتیا!

🔞

🔥🔞

🔞🔥🔞🔥🔞🔥🔞

🔞🔥🔞🔥🔞

🔥🔥🔥🔥🔥🔥

🔥🔥🔥🔥🔥🔥

🔞🔥🔞🔥🔞

🔥🔥🔥🔥

🔞🔥🔞

🔥🔞

🔞

من🔞

تی

🔞عمویناتنیوشهو

part45#

با دیدن نگاه خیره و خصمانه دیمن روی منو کارن ..موضوع رو فهمیدم و لبامو توی دهنم فرو کردم که تا خواستیم رد بشیم از جفتشون دیمن با تمسخر گفت

_میگم چرا پا نمیداد نگو از ما بهترون سیرش کرده!!
دستای کارن که سفت شد دورم، نگران شدم و عصبی پریدم بهش:
_دست از سر من بردار احمق!
که دیمن زد روی میز و با چشمایی قرمز خیره به چشمام گفت_حد خودتو بدون هرزه ی ...
و تا خواست ادامه بده کارن حمله کرد سمتش و گلوشو محکم فشرد و خشمگین غرشی کرد
_یکبار دیگه تکرار کن تا گلوتو پاره کنم حرومزاده!
کسا
که دیمن پوزخند زد و کارن تا خواست مشت بزنه بهش ..
داد زد
_استاد داره میاد کارن ولش کن.
بازوی کارن رو گرفتم و با التماس گفتم
_تمومش کن کارن بیا بشینیم!
گلوشو ول کرد و پرتش کرد روی صندلیش و دستمو کشید و با اخمای توهم و نگاهی سراسر وحشی نشست و چسبوندم به خودش ..همه نگاه ها رو ما بود و از پچ پچ کردناشون، معذب خودمو جمع کردم که کارن دستشو فشار داد روی رونم و دم گوشم ترسناک گفت
_میریم خونه من و این لباسو تو تنت جر میدم ..تا بفهمی

هردفعه این لباسارو تنت ببینم همین بلا سرشون میاد!
ترسیده لرزیدم که فهمید و نفس عمیقی کشید و بغلم کرد
_نلرز لعنتی ..من نمیخوام نگاه های هرزه روی تورو ..اینکه چشماشون روی سینه و باسنت میچرخه روانیم میکنه دختر..تو رسما دیشب مال من شدی!
یکدفعه با وارد شدن بی موقع استاد سکوت کردیم.
استاد وقتی کارن رو دید با تعجب ابرو بالا انداخت و گفت
_جناب؟
با یاداوری اینکه کارن هنوز نرفته پیش رئیس دانشگاه لبمو گاز گرفتم که نیم نگاهی بهم انداخت و جدی گفت
_هماهنگ شده!
از دروغ شاخ دارش کرک و پرم ریخت!
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆

⑱ 🌸 ⑱
🌸 ⑱
⑱ من ⑱
□تی
⑱ عمویناتنیوشهو
#part46
وقتی کلاسم تموم شد سمت کارن برگشتم و رو به چشمای خونسردش گفتم
_کی هماهنگ کردی که من خبر ندارم؟
چرا دروغ گفتی کارن؟!
دستشو نوازش وار کشید روی کمرم و با نیشخند گفت
_بنظرت رئیس کیه خانم کوچولو؟
با گیجی گفتم
_پدر دیمن.
فکش منقبض شد اما کمرمو فشار کوچیکی داد و گفت
_نه پدر دیمن در واقع مدیر دانشگا ِه و چون اون با تجربه تر بود پدرم اونو به عنوان رئیس انتخاب کرد و در واقع رئیس اصلی منم!
حیرت زده نگاهش کردم و با تته پته گفتم
_ت ..تو ..چ..چطوری ..کارن؟!
لبخندی زد و پاشد و دستمو گرفت و بلندم کرد و گفت

_تو هرجا بری من اونجارو میخرم ..نمیتونم یه لحظه ازتدور بشم!
گرما مثل ویروس حمله کرد به بدنم و از حرارت حرفش گونه هام صورتی شدن.
برای فرار از نگاه پر تفریحش پشتمو بهش کردم و با صدای لرزون گفتم
_ب ..بریم.
که از پشت نزدیکم شد و شرور گفت
_بریم خانم کوچولو. که خیلی کارها باهم داریم!
..
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞
🔞من🔞

تی
⑱ عموینانتنیوشهو
part47#
وقتی رسیدیم خونهی کارن یجور استرس شیرینی دلمو پیچ میداد.
از ماشین پیاده شدم که با جدیت امد سمتم و کمرمو گرفت و هل داد داخل خونش..آب دهنمو قورت دادم و با دستپاچگی گفتم
_کارن ..ام ..سر.. سرویس ..بهداشتی ..کدوم ..سم ِت؟!
رفت سمت اشپزخونه و گفت
_توی اتاقم هست.
با شنیدن این حرفش رنگم پرید ولی مرسی گفتم و پاتند کردم سمت اتاقش ..
با دیدن در سرویس ..سریع رفتم داخل و درو بستم و تکیه دادم به َدرش.
با استرس به خودم توی اینه نگاه کردم و عصبی توپیدم
_چه مرگته کاتیا ..مگه کارن بهت اسیب زده تا حالا که الان بخواد بزنه ..جمع کن خودتو دختر هووف!با کلافگی دستمو روی پیشونیم گذاشتم و نالیدم
_اگه ایندفعه بزنه چی؟؟
لوله رو باز کردم و یه مشت آب روی صورتم پاشیدم تا شاید

این استرس بیخود بره!
با دیدن در شیشه که داخلش نشون میداد حموِم ، فکری تو ذهنم جرقه زد.
چرا نتونم خودم ارومش کنم ؟!
نیشم باز شد و لباسامو اروم دراوردم و در شیشه ایی رو باز کردم.
با دیدن وان یاد سک*سمون افتادم و کو*سم خیس شد.
موهامو گوجه ایی بستم بدون کش ..همه میگفتن اینجوری سک*سی میشدم!
دوش آب گرم رو باز کردم تا همه جارو بخار بگیره!
بدون شک صدای آب رو میشنید و میومد.
در شیشه ایی رو نیمه باز گذاشتم و خبیثانه شروع کردم به شستن بدنم ...
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑

⑱ 🌸 ⑱
🌸 ⑱
⑱
من ⑱
□تی
⑱ عموینا‌تنیوشهو
#part48
کارن
ساعت مچ دستیمو چک کردم و با دیدن اینکه یکساعت شد و
کاتیا نیومد ، نگران از جام پاشدم و سمت اتاق رفتم.
و پشت سرهم اسمشو صدا زدم
_کاتیا ..کاتیا ..کجایی عزیزدلم؟
گوشامو تیز کردم و با شنیدن صدای آب از حموم ..اخم کردم
و سمت در سرویس رفتم و درشو باز کردم که لباساش و
شورت صورتیش زیر پام توجه امو جلب کرد.آب دهنمو قورت دادم و با
دیدن در نیمه باز شیشه ایی و یه
عالمه بخار توی حموم ..رفتم داخل که با دیدن صورت سرخ و
نفس زدنای کاتیا و تن لختش ..داغ کردم!
لعنتی!
چشمام خمار شد و حریصانه تنشو نگاه میکرد.
با دیدن دستش که هی سمت سینه و کو*س کوچولوش

میرفت بیشتر از این طاقت نیاوردم!
دکمه های پیراهنمو تند تند دراوردم و کمربندمو کشیدم.
سریع پیراهنو کندم و حالا فقط با یه شلوار داشتم خیره به اون فرشتهی سک*سی نگاه میکردم.
از فکر فرو رفتن ک*یرم تو کو*س تنگش رگ گردنم نبض زد.
اروم از پشت نزدیکش شدم که صدای پر نازش ک*یرمو تکون داد
_امدی کارن!
حمله کردم سمتش و کوبیدمش به دیوار و وحشیانه کوبیدم به باسنش که آهی از درد کشید و غریدم
_شیطونیت عواقب بدی داره خانم کوچولو!
که خندید و با دلبری باسنشو چسبوند بم و گفت
_تنبیهم کن پس!گوششو عاصی گاز گرفتم و بدون ملایمت یه انگشتمو کردم
توی کو*سش!
از گرما و تنگی کو*سش اوفی کشیدم و از درد جیغ کشید!
_لعنتی هرروز تنگ تر میشی!
و تند تند توی کو*سش تلنبه زدم
جیغ میزد و با بی قراری آه میکشید.
از شدت حشر داشتم منفجر میشدم ..دم گوشش با صدایی شهو*تی گفتم

_جون ..ناله کن برام دورت بگردم ..اوف قربون آه کشیدنات ..لعنتی دیوونم کردی!
با دست دیگم سینههاشو مالیدم و گردنشو مثل غذای لذیذی مکیدم.
دوباره ضربه ایی به باسنش زدم و ..
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
من🔞
تی
🔞عموینانتیوشهو
part49#
دوباره ضربه ایی به باسنش زدم و دستمو رد کردم و از جلو

کو*س آبدارشو اروم نوازش کردم و دم گوشش قربون صدقش رفتم.
دیونه شده بود و سروصداش توی حموم اکو میشد!
با لذت به صورت قرمز و خیسش زل زدم و سیلی به چو*چول صورتیش زدم.
با اون دستم زیپمو کشیدم پایین و شلوارو از پام دراوردم.
ک*یرم از روی شورت بزرگ شده بود و برای رفتن تو اون کو*سش دل دل میزد.
شورتمو دادم پایین که سیخ شد و خورد به باسن کاتیا!
آهی کشیدم که کاتیا با نفس نفس نالید
_تموم ..تمومش ..کن ..آههه ..کار ..ن ..بکن..تو ..م ..امم.و باسنشو داد بالا و با دیدن کو*س ورم کردش جونمی گفتم
و توی دستم گرفتمش که آیی از لذت کشید.
دیگه انتظارو تموم کردم و با یه حرکت ک*یرمو کردم تو کو*سش ..
با
نفسم گرفت و با صدای آه غلیظ کاتیا ..حریص شدم و خشونت کمرشو گرفتم و تند تند شروع کردم به ضربه زدن داخلش.
صدای شلپ شلپ بدنای خیسمون چنان تحریک کننده بود که تا تخ*مام ک*یرمو فشار دادم توی کو*سش ..

این لذت رو تو عمرم نچشیده بودم و داشتم از حجم این همه شهو*ت یکجا روانی میشدم ..
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
من🔞
تی
🔞عموینانتیوشهو
part50#
از کمرش گرفتم و بلندش کردم که جیغی از ترس کشید.
جوجه بغلی! با لذت از پشت بغلش کردم و پاهاشو گرفتم و ک*یرمو اروم توی سوراخش فرو کردم ..تنگ تر شده بود.
_آهه ..ک ..کارن ..آه

با شهو*ت نگاهی به چشمای خمارش کردم و خیره به لبای هوس انگیزش گفتم

_جون کارن ..چی میخوای جوجهی کارن ..چی میخوای لعنتی من ..بگو تا بهت بدمش ..

با بی قراری نفس نفس زد

_کار ..ن..نفسم..و ..بریدی ..کو*سم ..داره ..آتیش میگیره ..ب..بکن ...منو ..کارن ..آییی

ک*یرمو تا ته کردم تو کو*س کوچولوش و همونجا نگهداشتم و با تفریح به قیافهی پر از دردش زل زدم

_اینو میخوای قربونت بشم؟!

میخوای خشن بکنمت یا اروم س*کسی من؟

عصبی غرید

_خشن!

چشمام برقی زد. و توی گوشش با لذت پچ زدم

_پس اماده باش خانم کوچولو چون قراره یه تجربهی دردناکو داشته باشی با سالار!

اوفی گفت و خودشو تکون داد که ک*یرم نبض زد.

دوباره چسبوندمش به دیوار و دم گوشش بازدممو ازاد کردم که اومی گفت و همینطور که کو*سش درگیر ک*یرم بود دستمو گرفت و گذاشت روی سینه هاش و با شیطتنت گفت

_شروع کن کارن ..میخوامت!

ک*یرمو هل دادم داخل و چسبیده بهش سرمو توی گودی گردنش فرو کردم و بوسه های ریز و کوچیکی بهش زدم.
و با دیدن قیافه پراز لذتش ، با شرارت لبخند زدم و یکدفعه محکم و پر قدرت تلنبه هامو توی کو*سش آغاز کردم ..
🔞
🔞🔞🔞🔞
🔞🔞🔞
🔞🔞🔞🔞
🔞🔞🔞🔞🔞لینک گپ درخاست عاشقان رمان:
https://t.me/darkhaste_romanh
لینک چنل عاشقان رمان:
❤ @darkhast_romannn ❤ .عموی ناتنی و شهوتی من:
🔞🔞🔞🔞🔞
🔞🔞🔞🔞
🔞🔞🔞
🔞🔞🔞
🔞🔞
🔞
🔞عموی‌ناتنی‌وشهوت ِیمن🔞
#part51
تیا

کا
جیغی از درد کشیدم. لعنت دارم پاره میشم!
کارن بدون ملایمت ک*یرشو تا تخما*ش فرو کرد توی کو*سم و سینه هامو محکم فشار میداد و تند تند تلنبه میزد
پاهام از شدت ضعف میلرزیدن ولی کارن محکم گرفته بودم و توم ضربه میزد
یکدفعه دستشو از روی سینههام برداشت و کو*سمو گرفت و تند تند چو*چولمو مالوند و با حرکت اهسته توم با فشار تلمبه زد.آه و ناله هام که شدت گرفت با صدای حشر*یش و مردونش دم گوشم گفت
_جوونم ..ناله کن خانم کوچولو ..سالار داره پارت میکنه؟!
داره کو*س کوچولوتو پاره میکنه قربونت بشم؟!
غرق توی حس لذت بودم و با صدای اوم و آه جوابشو میدادم کارن
دیگه طاقت نیاوردم و کشیدم ازش بیرون و آبم با فشار روی باسنش پاشید.
کوچولوی حشر*ی من هنوز ار*ضا نشده بود.
منم خیلی زود ار*ضا شدم چون حالا حالاها با این جوجهی سرکش کارها داشتم.
خم شدم از پشت و دستمو گذاشتم روی دیوار و اون دستمو دورش حلقه کردم و داغ زیر گوشش گفتم

_هنوز تموم نشده سک*سی کارن ..امروز تا شب باهم کار داریم.
برش گردوندم و خیره به صورت قرمزش کشوندمش زیر آب ..
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🍆🔞🍆🔞🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
part52#
خیره به چشمام بود. اروم باسنشو تمیز کردم و با اون دستم دست بردم و گرهی توی موهاشو باز کردم که سریع صورتشو در بر گرفتن!
با لذت به صورتش زل زدم و دستمو پیش بردم سمت

کو*سش.
قرمز تر شد و لبشو گاز گرفت!
وحشی شدم. لبامو روی لباش گذاشتم و بوسیدمش.دستاشو دور گردنم حلقه کرد و همراهیم کرد.
دست بردم زیر پاهاش و بلندش کردم که پاهاشو دورم حلقه کرد
ک*یرم دوباره سیخ شده بود و کو*س همیشه داغش شکممو سوزوند.
ولی ایندفعه قصد داشتم یجور دیگه ار*ضاش کنم.
روی طاقچهی حموم گذاشتمش که از سردیش لرزید و ناله ایی کرد.
امون ندادم بهش و مثل گرگ گرسنه به کو*سش حمله کردم.
پاهاش لرزید و جیغ زد و خواست پسم بزنه که روناشو محکم تر گرفتم و با ولع و لذت کو*سشو خوردم و زبونمو لول کردم و تند تند توش تلنبه زدم.
_آهههه ..کاررن ..آیییی ..امم ..آه .بسهه..آیی
نزدیک ار*ضا شدنش بود و برای همین میک محکمی به کو*سش زدم و چو*چولشو به دندون کشیدم که یکدفعه آ*بش توی دهنم ازاد شد.
آه غلیظی کشید و بی حرکت نفس نفس زد.
با لذت آبشو مزه کردم. جوجه خوشمزه من!_نفس بکش قربونت بشم که

هنوز کارها مونده ..نمیخوام از
نفس بیوفتی خانم کوچولو.
با ناز و مظلومیت نگاهم کرد که روناشو نوازش کردم و
بلندش کردم ..
_اینجوری نگاهم نکن خوشگلم تازه برای تنبیهات کمه ولی دلم
نمیاد یه تار مو از خانم کوچولوم کم بشه ..راند بعدی بعد
اینکه جون گرفتی عمر کارن!
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞
🔞عموینانتنیوشهوتیمن🔞 #part53
تیا

کا
بعد این همه سک*س پشت سرهم دلم از گشنگی مالش میرفت. کارن زنگ زد تا برامون غذا اماده بفرستن.
با حوله کوتاهم روی تخت ولو شده بودم و نیمه بیهوش گرمای کارن رو کنارم حس کردم و دستاشو که دورم حلقه کرد.
_خوابی کوچولو؟!
لبخندی زدم و چشمامو باز کردم که با دیدن برق نگاهش خزیدم روی قفسه سینش و گفتم
_خیلیی خوابم میاد ولی خیلیم گشنمه!
عمیق نگاهم کرد و گفت
_خستت کردم.
نچ بلندی گفتم و همینطور که خمیازه میکشیدم شیطون گفتم
_بعد یه ُچرت کوچیک میریم ادامه عملیات ..من خستگی ناپذیرم دست کم گرفتی انگار!
بلند خندید و فشارم داد به خودش و مثل خودم جواب داد_دست کم نگرفتم اتفاقا میدونستم وحشی و پیش فعالی
خانم کوچولو!
با
خواستم جوابشو بدم که با زدن زنگ در کارن نیم خیز شد و پوشیدن تیشرت و شلوارکش رفت سمت در و با گفتن

برمیگردم رفت پایین.
خودمم پاشدم و سشوارو زدم به برق و موهامو خشک کردم.
که با شنیدن بسته شدن در فهمیدم پیکی رفتش ..موهامو
نیمه خیس شونه کردم و با گوجه ایی بستنشون یکی از
تیشرت های کارن و همون شورت صورتیم به سمت پایین
رفتم ..
کارن با شنیدن صدای پاهام سرشو اورد بالا و با دیدنم
چشماش برق زد و زبونی روی لباش کشید و گفت
_جونم از الان؟
ریز خندیدم و با کشیدن صندلی نشستم روش و گفتم
_بعد غذا اره!
خندید و نشست که یکدفعه اخم کرد و با جدیت زد روی
پاهاش و گفت
_پاشو!با تعجب نگاهش کردم و پاشدم که دوباره زد روی پاهاش و
گفت
_جات اینجاست از این به بعد خوشگلم ..اونجا بشینی تنبیه
میشی!
نشستم روی پاهاش که تیشرت کوتاهش بالا تر رفت و شورتم
کاملا توی دیدش بود.
ظرف های غذا رو برداشت و همینطور که خودش میخورد
،لقمه توی دهنم میزاشت!

با شیطتنت روی پاهاش جا به جا شدم که کمرمو فشار داد و دم گوشم هشدار داد:

_کاتیا!

سرمو چرخوندم و خیره به چشماش گفتم

_جونم!

عاصی شده بود و محکم لبامو بوسید و با فاصله کمی از لبام جدا شد و غرید

_بی طاقتم نکن ..نمیخوام ضعف کنی وقتی زیرم داری نفس نفس میزنی .. پس غذاتو تموم کن!

بین پام از حرفش نبض زد ولی حق با اون بود برای همین به باشه ایی اکتفا کردم و بقیه غذامو خوردم ..🔞

🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆

⑱

⑱ عموینا‌تنیوشهوت ِیمن ⑱

#part54

انقدر خوردم که شکمم برامده شده بود.

به سختی روی پاهای کارن تکون خوردم و نالیدم

_دارم میترکم کارن!

دستشو گذاشت روی شکمم و از پشت چسبیده بم دم گوشم

مردونه گفت_کی بشه من اینجا یه توله بکارم؟!

از حرفش وحشت کردم . نه که نخوام پدر بچم کارن باشه.

نه!

من از زایمان و حاملگی بشدت ترس دارم.

انگار رنگ پریدهام توجه اشو جلب کرد که با نگرانی برم

گردوند و دستاشو قاب صورتم کرد و گفت

_چت شد کاتیا ..حالت خوبه چرا صورتت رنگ گچ شده دورت

بگردم؟

یکدفعه با تیزی نگاهم کرد و سوالی گفت

_نکنه از حرفم ترسیدی؟!

اره کاتیا؟

برای اینکه فکر بد نکنه سریع و با تته پته گفتم

_نه ..نه ..ببین ..کارن ..من ..من ..

یکدفعه با حرفش انگار یه سطل اب یخ روم ریختن

_تو از حاملگی ترسیدی کاتیا؟!
من هیچوقت ترسمو بروز ندادم همیشه تخس و مغرور بودم اینکه بروم اورد دلمو شکست!
با چونهایی لرزون نگاهش کردم که سفت بغلم کرد و دم گوشم با حرفاش گوشمو نوازش کرد_قربونت بشم چرا بغض میکنی خانم کوچولوم ..ببخش
زندگیم گریه نکن ..طاقت این حالتو ندارم ..اشکال نداره که بترسی عمر کارن ..هر دختری میترسه ..کاتیا نگاهم کن خانم کوچولو.
بزور از روی سینش دل کندم و با چشمای خیس نگاهش کردم که صورتمو بین دستاش گرفت و با مهربونی خیره به چشمام ادامه داد
_من چه با بچه چه بدون بچه عاشقتم کاتیا!
و بعد خیره به لبام زمزمه کرد
_من بدون تو یک روزمم دلگیر ..
و محکم لبامو بوسید . بدون معطلی دستامو دور گردنش حلقه کردم که دستاشو دور کمرم فشرد و خشن تر همراهیش کردم .
🔞
🔞🍒
🔞🍒🔞

🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞
🔞عموینا‌تنیوشهوت ِیمن🔞
part55#
بلندم کرد و همینطور که غرق لبای هم بودیم کوبوندم به دیوار اشپزخونه و شورتمو از پام کشید بیرون ..
توی دهنش ناله ایی کردم که غرشی کرد و شلوارک خودشو دراورد و با یه حرکت ک*یرشو کرد تو کو*ص خیسم.
از شدت هات بودنمون بدنامون داغ و خیس بود و کارن تند تند توم تلنبه میزد و گردنمو گاز میگرفت و بوسه میزد و دم گوشم با حرفای تحریک کنندش بیشتر داغم میکرد
_جونم سک*سی کوچولو ..جونم کو*ص صورتی من ..بگو بیشتر میخوای ..بگو عمر کارن ..آهه لعنتی ..لعنتی
چنگ زدم به پشتش و آه بلندی کشیدم که تیشرت تنمو از جلو پاره کرد و سینه هامو توی دستاش گرفت و حریص یکی

درمیون تا ته ک*یرشو کوبوند به ته کو*سم.از شدت لذت جیغ زدم که جوونی گفت و نوک سینمو مکید و
سرعت ضربه زدناشو تند تر کرد.
آه و ناله هام که شدت گرفت با دستش ضربه ایی به باسنم زد و فحشی زیر لب غرید و برم گردوند و یکدفعه از پشت وارد کو*سم کرد.
جیغی زدم و دستامو چنگ دیوار کردم که از پشت دستامو گرفت و بالای سرم قفل کرد و وحشیانه تلنبه هاشو از سر گرفت و با اون دستش پی در پی به کو*نم ضربه زد.
اوفی زیر لب گفت یکدفعه چشمام سیاهی رفت و با شدت ارضا شدم!
زیرگوشم نفس زد و دستشو به کو*سم رسوند با احساس کردن آ*بم جون کشداری گفت و تند تند چو*چولمو لرزوند و تند تر ک*یرشو تو کو*سم حرکت داد.
پاهام لرزید و دوباره کو*صم نبض زد که یکدفعه کشید بیرون و خم شد و تند تند کو*سمو زبون زد و خورد
_کاارن ..آههههه
کل کو*صمو کشید دهنش و با دستش دورانی چو*چولمو مالوند.ایندفعه با جیغ اسم کارنو صدا زدم که بلند شد و ک*یرشو تو کو*سم تنظیم کرد و با قدرت فرو کرد توم.
_جون دلم ..اوف ..آه و ناله کن برام دلبرم ..ناله کن سک*سی

من ..آه
یکدفعه کوبید به باسنم و با نعره بلندی توم ار*ضا شد.
از داغی آ*بش با لذت آه کشیدم و برای دومین بار ار*ضا شدم..
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
part56#
با
با
با بوسیدن گونهی کارن تندی وارد خونه شدم که با دیدن ارسان و مامان روی هم خندمو پنهون کردم و بدون اینکه مزاحمشون بشم قایمکی رفتم بالا و وارد اتاقم شدم.هنوز نیشم باز بود که با صدای پیامک گوشیم از کیفم درش
اوردم که با دیدن تماسای ِکسا و 40تا پیامک از طرفش ، هول شدم و بدون اینکه به پیامک بالای گوشیم توجه کنم به ِکس زنگ زدم.
_دخترهی هر* ..پشمام ریخت از فحشش و با خنده ایی که

سعی میکردم مخفیش کنم و با عصبانیت ساختگی گفتم
_ِکس!!
_باشه . ...من عصبیم ازت که بهم درمورد رابطتت با دوست
جک بهم نگفتی ..ما دوستیم کای ..دوست هم نه ..خواهریم
..
با شرمندگی گفتم
_منو ببخش ِکس ..انقدر غرق بودیم که یادم رفت بهت
درموردش بگم ..
مکث کردم و با شیطتنت گفتم
_البته توام درمورد رابطتت با جک بهم نگفتی ولی خودم از
روز اول فهمیدم از جک خوشت امده ..چرا خوشت نیاد یه
سیاه پوست جذاب و سک*سی که آلتش هم جذا ..هنوز
حرفم تموم نشده بود که جیغش درامد .بلند خندیدم و بی توجه به
فحشاش تماسو قطع کردم که
میدونم اینکارمو بی جواب نمیزاره ..دخترهی دیوانه!
با
با یاداوری پیامی بالای صحفم ..وارد پیامکها شدم که
دیدن ۲۰پیام از طرف کارن متعجب و نگران زنگ زدم
که غرش عصبیش تو جام پروندم
_کاتیا ..آخ د لعنتی جون به لبم کردی ..مگه نگفتم رفتی
داخل یه پیام بهم بده که بفهمم خوبی ..آه دختر دقم میدی

تیا
نزدیک بود پاشم بیام اونجا و اون خراب شده رو هووف کا
آه دخترهی سرکش ،ایندفعه بد تنبیهی در انتظارته ..
لبمو گزیدم و اروم گفتم
_کارن ..اروم باش ..ِکس زنگ زد یادم رفت بهت پیام بده
..کارن ..عزیزم ..
نفسهای عمیق و عصبیش داشت اروم میشد
برای همین با ناز ادامه دادم
_کارن ..دلم برات تنگ شده ..برای عطر تنت ..لمس دستات
روی تنم ..ضربه هات ..آآ
نمیدونستم چم شده بود ولی با همین حرفا باز داغ شده
بودم.از نفسای تند و یکی درمیون کارن هم معلوم بود ..تحت تاثیر
حرفام قرار گرفته و بی طاقتش کردم.
part57#
روی تخت دراز کشیدم و ادامه دادم
_کاش زودتر فردا بشه ..میخوامت کارن!
با صدای خش دار غرید
_فردا ساعت شیش صبح میام دنبالت اماده شو!
و بدون اینکه فرصتی بهم بده حرف بزنم قطع کرد!
لب برچیده به گوشی نگاه کردم و زمزمه کردم
_بداخلاق جذاب!

اما با یاداوری قربون صدقه رفتناش و نوازشاش غرق لذت شدم!
این مرد برای من بود و بس!
لباسامو عوض کردم و رفتم پایین ..که با دیدن قیافه گرفته بابا و چهره غرق فکر مامان .. با کنجکاوی گفتم
_چیزی شده بابا؟
چرا همتون گرفتهاین؟
که تو جاشون پریدن و مامان با اخم مصنوعی لب زد_دختر زهر ترکم کردی چرا بی سرو صدا میای؟
خودمو روی مبل پرت کردم و با خنده گفتم
_انقدر غرق همدیگه بودین که حتی متوجه امدنم نشدین!
که مامان سریع قرمز شد و بابا سرفه الکی کرد و با خنده ایی که توی صداش بود گفت
_پدرسوخته بازی نیار شکلات بابا ..تو چخبر از دانشگاه و کلاس رقصات؟
با بیخیالی گفتم
_همه چی رو به راه بابا!
خوبه ایی گفت و یهو با جدیت گفت
_عزیزم یه مسئله ایی هست که باید باهات درمیون بزارم ..به مامانت گفتم و خواستم به توهم بگم امادگی داشته باشی!
با تعجب ابرو بالا انداختم و صاف نشستم که نفس عمیقی

کشید و ادامه داد
_تو یه عمو داری کاتیا!
لب کج کردم و گفتم
_خودم که میدونم ..عمو تام
عصبی پاهاشو تکون داد و کلافه گفتتیا
_نه عزیزدلم ..تام رو نمیگم ..یه عموی دیگه داری کا
..برادری که سالها ماریو ازم مخفی کرده بود!
و بعد این همه سال تازه یادش افتاده برامون بازگوش کنه
چرا که اون پسر دنبالمون امده چون فهمیده ماجراهارو .
شکه شده اوه بلندی از دهنم در رفت که بابا با جدیت بیشتری
ادامه داد
_ماریو گفت ممکنه اول از همه تورو پیدا کنه ..چون عکس
بچگی های تو دستشه ..کاتیا دخترم این ..برگه های دستشو
تکون داد جلوم و ادامه داد
_این مشخصاته عموته کاتیا ..دیدیش خبرم کن ..هنوز باورم
نمیشه یه برادر از خون خودم دارم ..خدایا!
هنوز شوکه بودم و برگه رو از دستش کشیدم ..مامان با غم
عجیبی خیره بود بهم و اروم لب زد
_برو اتاقت خوشگلم ..این برگه رو فعلا باز نکن باشه عسلم؟
مشکوک باشه ایی گفتم و برگشتم اتاقم.
خدای من تازه به خودم امدم! من یه عمو دارم؟؟!

بابا چقدر خوشحال بود ..برق اشک رو میتونستم ببینم ..
هیچ حسی به این ماجرا نداشتم ولی عجیب دلشوره به جونم افتاده بود ..خداکنه عموی خوبی باشه ..#part58
صبح زود با زنگ گوشی پاشدم ..با خستگی رفتم حموم و خودمو تمیز کردم و از لوسیون شکلات تلخ زدم!
برندش معروف بود و خیلی خوب نفوذ کرده بود به زیر پوستم.
بوی شکلات تلخ و خنکی میدادم ..یه حالت خاصی بود.
با
سریع پیراهن چسبون و نازکمو بدون سوتین پوشیدم و پوشیدن شورت لامبادا سفید رنگم ؛ کفش اسپورت سفید سادمم پام کردم و با نوشتن نامه ایی و چسبوندنش به در یخچال ..پاورچین پاورچین سمت بیرون حرکت کردم ..
با دیدن ماشین کارن و قیافه عبوسش ..نیشمو باز کردم و درو باز کردم و با لحنی پر انرژی و سرحال سوار شدم و گفتم
_قربون قیافه بداخلاقت خوبی عشقم؟
لبخندشو کنترل کرد ولی با همون اخمای درهم جواب داد
_خوبم ..تو خوبی عزیزم؟
از اینکه تو هر شرایطی عزیزم رو بهم میگه قند تو دلم آب میکنه
با همون لحن سرحال گفتم_با دیدنت الان حالم خوبه!

طاقت نیاورد و با یه دست کمرمو کشید و همینطور که
حواسش به رانندگیش بود با جذابیت زاتیش غرید
_پشت فرمونم سک*سی کوچولوی کارن ..از تنبیهاتم نمیگذرم
پس کم دلبری کن!
خنده ایی کردم و دم گوشش داغ زمزمه کردم
_من میمیرم برای تنبیه هات عزیزم!
برای خم کردنم روی زانوهات و با اون دست داغ و لعنتیت
اسپنکم کنی ..
یهو با ترمز ناگهانیش جیغی زدم و نزدیک بود بیوفتم ولی
محکم گرفتم و بی رحمانه سیلی به باسنم زد و گفت
_بهت گفتم پشت فرمون نه کوچولو ...الان عواقب دلبریهاتو
میبینی ..
هنوز توی شوک بودم که با کشیده شدنم روی پاهاش
..اعتراض کردم
_کارن ..مارو میبینن!
نیشخندی زد و دوباره اون دکمه رو زد که همه جا تاریک شد .
با شیطتنت نگاهم کرد و گفت_دستاتو ببر بالا خانم کوچولو ..اگه دلت
نمیخواد لباس
خوشگلتو توی تنت جر بدم!
سریع دستامو بردم بالا که از تنم کشید بیرون ..
نوک سینه هام سیخ شده بودن و از شدت شهوت حس

میکردم لباس زیرمم خیس شده!
سرشو نزدیک کرد که یهو مکث کرد و عمیق بوییدم!
تنم مور مور شد که دستاشو دور کمرم حلقه کرد و زمزمه کرد
_شکلات خوشمزهی من!
و لیسی به نوک سینههام زد و با آه غلیظم استارت یه
سک*س دیگه رو توی ماشینش زدم!
part59#
ناله ایی کردم که با خشونت ک*یرشو تا ته توی کو*صم فشار
داد.
_آاه ..کارن!
جونمی گفت و دستشو روی ک*سم گذاشت و تند تند
میمالوند و با دستش به باسنم ضربه میزد.
یکدفعه با تلمبه محکمش جیغم درامد و همزمان با عربده
کارن ارضا شدیم .با نفس نفس نگاهش کردم که چشماشو بسته بود و
اروم
نفس میکشید
دستمو دور گردنش حلقه کردم که چشماشو باز کرد و خیره
خیره نگاهم کرد و باسنمو توی دستش فشار داد
_تو چی داری که هر روز هر ثانیه حریص بودن باهاتم ؟!
چی داری قربونت بشم ؟ چی داری خانم کوچولو؟!
چشماش وحشی و مهربون شده بودن ..برق خاصی توی

چشماش بود که ناخوداگاه وادارم کرد لباشو محکم به کام بگیرم.
محکم کمر برهنمو گرفت و با ملچ مولوچ همراهیم کرد.
وقتی نفس کم اوردم ازش جدا شدم و با هیجانی که توی صدام لرزه انداخته بود گفتم
_شاید چون دوست دارم!
با شعف نگاهم کرد و اروم چنگ زد به موهام و با فاصله یه متری صورتم ایستاد
نفسای داغش رو کل صورتم پخش میشد ، نگاهش همینطور که روی چشمام و لبام در گردش بود ؛ غرید:
_اعتراف دوست داشتنی بود دختر کوچولو ..ولی من عاشق ترم ..تو مال منی ..از اون روز برخوردمون ..و تا قیامت..حرفامو فراموش نکن شکلات شیرین من ..تو مال منی!
با
غرق لذت بودم از حرفاش که با هجوم اوردنش سمت لبام جون و دل همراهیش کردم .. .
#بلا
دل گرفته بیرونو تماشا کردم و غمگین گفتم
_چرا خدا؟ چرا دخترمو دلبستهی کسی کردی که نباید میکردی؟
من الان چیکار کنم واسه یکی یدونم چیکار کنم؟!

اشکی که از روی گونم سر خورد و با صدا زدنم توسط ارسان، پاک کردم.
نفس عمیقی کشیدم و با لبخندی مصنوعی از بالکن خارج شدم و بلند گفتم
_اینجام آرسان ..الان میام!
#part60
تیا
#کا
روی سینهی کارن دراز کشیده بودم و توی ارامش موهامو نوازش میکردکه با سوال یهوییم خشکش زد
_از کجا جک رو میشناسی کارن؟
جا به جا شد و گفت
_دوست خانوادگیه عزیزم ..پسر دوست شریکمه!
اهانی گفتم و بحثو کش ندادم.
که با زنگ خوردن گوشیم نیم خیز شدم و از روی عسلی ورش داشتم، با دیدن شماره مامان متعجب تماس رو وصل کردم که صدای جدیش بیشتر متعجبم کرد
_کاتیا ..تا دوساعت دیگه برگرد عزیزم!
به کارن نگاه کردم که مشکوک بهم اشاره میکرد که کیه؟!
با مکث جواب دادم
_باشه مامان ..

و تماسو قطع کرد.
با یاداوری موضوع عموی گمشدم ..رو به کارن گفتم
_مامان گفت دوساعت دیگه برگردم نمیدونم چه خبر شده اصلا کارن!
باورت میشه یه عموی دیگه هم دارم؟
بابا مشخصات و عکسشو داد بهم و گفت اگه دیدمش بهش خبر بدم.کارن نیم خیز شد و مشکوک و با تیزی گفت
_چرا تو؟
شونه بالا انداختم و گفتم
_نمیدونم ولی انگار عمو ماریو عکس بچگی های منو میفرستاده برای عموم و پدربزرگم و ممکنه اولین نفر منو پیدا کنن!
کارن سخت ابروهاش توی هم گره خورد و یکدفعه بلند شد و با صدایی خشن گفت
_پاشو کاتیا برسونمت ..از اونور باید برم جایی کار دارم!
مبهوت به تغییر ناگهانیش باشه ایی گفتم و پاشدم لباسامو به تن کردم امروز همه عجیب شدن ؛ خدا بخیر کنه!
..
part61#
با رسیدنم ..برگشتم سمت کارن و لباشو عمیق بوسیدم که دست پشت کمرم فشرد و حریص تر همراهیم کرد .

با نفس نفس از هم جدا شدیم که لبخند جذابی زد و نوازش گونه انگشتشو روی صورتم حرکت داد و لب زد
_قربونت برم!با ناز صورتمو به کف دستش مالوندم و گفتم
_خدانکنه.
یهو محکم کشیدم توی بغلش و دم گوشم غرید
_کم دلبری کن دختر کوچولو ..حالا زود برو تا پشیمون نشدم!
بوسه ایی روی گونش زدم و سریع رفتم.
دم خونه رو باز کردم و برای کارن که ایستاده بود دست تکون دادم که لبخندی زد و اشاره کرد برم داخل ..دلم ضعف رفت برای توجه هاشو و رفتم داخل ..با دیدن قیافه گرفته مامان ..نگران رفتم سمتش و نشستم جفتش که به خودش امد
_چیشده مامانم ..چرا چند روز گرفته ایی؟
؟
عمو
مسئله
مشکلی پیش امده؟
نفس عمیقی کشید و دستامو گرفت و با صدایی کنترل شده لب زد
_میتونی کارنو فراموش کنی کاتیا؟
از سوالش جا خوردم.
آب دهنمو قورت دادم و گفتم

_معلومه که نه مامان ..من عاشق کارنم!با دیدن قطره اشکی که روی گونه های مامان بلا ریخت ، بهت
زده دستاشو فشردم و گفتم
_مامان!
چت شده مامان؟ چرا گریه میکنی؟
داشتم کم کم عصبی میشدم که غمگین گفت
_برو اون پوشه رو بیار عزیزدلم ..نمیدونم دیگه چیکار
،نمیدونم خدایا!
سرشو بین دستاش گرفته بود .از دیدن حال مامان قلبم
گرفت ، سریع رفتم بالا و پوشه رو که توی کشوب بود،
دراوردم و از پله ها رفتم پایین ..و کنار مامان دوباره نشستم.
ازم گرفتش و خیره به چشمام محکم گفت
_کاتیا بعد دیدن این پوشه حق نداری به خودت صدمه بزنی
..صداش داشت دوباره لرزون میشد که با اعتراض صداش
زدم
_مامان! گریه نکن مامان ..قول میدم به خودم صدمه نزنم
..داری میترسونیم مامان .. تمومش کن مگه توی پوشه چیه
که ترسیدی مامانم؟
وقتی پوشه رو باز کرد ..با دیدن عکس کارن ..ناباور هینی
کشیدم.#part62
تیکه تیکه نفس میکشیدم ، پوشه رو از مامان گرفتم و دیوانه

وار و لرزون گفتم
_م ..م ..ا ..ن ..د ..د ..دا..ری ..ش..شوخی ..م..میکنی ..اره
اره داری شوخی میکنی ..داری شوخی میکنی ...ماماان ..
با گریه داد میزدم و مامان با گریه نگاهم میکرد و سعی میکرد
ارومم کنه
_اروم باش کاتیا ..اروم باش ..غلط کردم کاتیا نباید میگفتمت
..اروم باش عزیزدل مامان!
با عصبانیت زدم مجسه رو شکوندم ..باورم نمیشد ..کارن
..چرا کارن ..چراااا
با فریاد اخرم مامان محکم کشیدم بغلش و با گریه سعی
داشت ارومم کنه!
هق هق میکردم و اسم کارنو تکرار میکردم!
ضربه دردناکی بود ..کارن عموی من بود!
من عاشق عموم شدم ..با عموم سک.س کردم! بکارتمو دادم
به عموم ..همهی این حرفا تو سرم زنگ میزد و کم کم حس سرگیجه بهم
دست داد و دراخر صدای فریاد مامان بود و سیاهی!
...
با صدای قطره های آب ناله ایی کردم ..سرم شدید درد میکرد
و انگار با پوتک تو سرم زدن..با شنیدن صداهای فریاد
..چشمامو باز کردم که همون موقع یکی سراسیمه درو باز
کرد!

با دیدن چهره بهم ریخته کارن ..با بغض صداش زدم که هجوم اورد سمتم و با نگرانی و لرز توی صداش دستمو گرفت و بوسه هایی به پیشونیم زد و گفت

_چه بلایی سر خودت اوردی لعنتی ..اشتباه کردم فرستادمت خونتون ..این حالتو میبینم انگار یکی خنجر فرو کرد توی قلبم ..چرا اینجوری شدی دختر کوچولو ..نبینم این حالتو عمر کارن!

طاقت نیاوردم و با صدای بلند زدم زیر گریه که در با شتاب باز شد.

با

با

با دیدن چهره خشمگین بابا چسبیدم به کارن ..میدونستم فهمید کارن برادرشه ..میدونستم کارنو از دست میدم ..کارنبوسه ایی روی موهام زد و خیره به چشماش التماس کردم

نره!

اما صدای سرد بابا مانعش شد

_بیا بیرون کارن کارت دارم!

کارن اخماش رفت توی هم و برای اولین بار این شخصیت مغرور و ترسناکشو میدیدم

_باشه جناب فراز بفرمایید!

بابا بیشتر اخماش توی هم رفت و رفت بیرون ..و تا خواست

کارن بره دستشو محکم گرفتم و با لبای لرزون گفتم
_ولم میکنی کارن؟
اگه چیزی فهمیدی ولم میکنی کارن؟
عصبی صورتمو بین دستاش گرفت و گفت
_بابات هرچیم بگه من ولت نمیکنم خب؟
گریه نکن ..اشک نریز لعنتی ..نابودم نکن!
و با بوسه ی دیگش رو چشمام ..رفت!
و با بسته شدن در اشکام عین سیل صورتمو در بر گرفتن!
و با امدن مامان ..با ناله صداش زدم.
که با اشک نگاهم کرد و کنارم نشست و دستمو گرفت و بوسه زد_قربونت بشم ..گریه نکن کاتیا ..تو دختر منی ..دختر من قویه ..کجا رفت اون کاتیای تخس و مغرور ؟!
با گریه گفتم
_اگه کارن بره دیگه هیچی از من نمیمونه مامان!
part63#
بعد مرخص شدنم بازم کارن و بابا رو ندیدم ..بغض کرده و خسته روی پاهای مامان دراز کشیده بودم و به ارومی موهامو نوازش میکرد که صداش از فکر دراوردم
_نمیخوای چیزی بگی عزیزدلم؟
دلم سوخت برای مامانم ..یک روزه پیرش کردم و دم نزد!
لرزون چنگ زدم به پاش و گفتم

_بعد از این چه اتفاقی میوفته مامان؟
مامان غمگین جواب داد
_نمیدونم عسلم ..نمیدونم ..باباتم فهمید که باهم در ارتباط بودین ..از چیزی که میترسید سرش امد ..فقط باید منتظرشون بمونیم.
درمونده سرمو از روی پاهاش برداشتم و روی متکا خوابیدم و با کشیدن پتو روی سرم گفتم_مامان رفتی بیرون چراغو خاموش کن ..لطفا!
شنیدم آه کشید و بلند شد.
بعد رفتن مامان اشک ریزون زیر پتو به خواب رفتم ..
#کارن
یخ زده به رو به روم خیره شده بودم.
چطور نفهمیدم کاتیا برادرزاده ایی که در به در دنبالش بودم؟
من همون موقعم عاشق کاتیا کوچولوم شدم ولی سعی کردم فراموشش کنم ، تونستم!
به لطف کاتیا داشتم فراموش میکردم و حالا ..
حالا عاشق همون عشق قدیمی شدم!
عصبی مشتی به دیوار زدم و فریاد زدم
_خداااا ..من که داشتم از اون عشق ممنوعه فرار میکردم ..چرااا خداااا
دیگه تحمل نداشتم ..ایندفعه نمیتونم کاتیارو از دست بدم

..اون دختر مال منه!
از فکر اینکه دیگه کاتیا نخوادم ..وحشی شدم!
خشمگین گوشیو برداشتم و زنگ زدم ارسان! پوزخند زدم. هه برادر ناتنیلعنت بهت بابا که حتی نبودنت دردسره!
_الو ارسان گوش کن چی میگم ...
🔞🍃🔞🍃🔞🍃
🔞🍃🔞🍃🔞
🔞🍃🔞🍃
🔞🍃🔞
🔞🍃
🔞
🔞عموییناتنیوشهوت ِیمن🔞
part64#
تیا
#کا
دو روز از ماجرا گذشته بود و نه کارن پیام داد و نه من!
از بس گریه کردم چشمام ورم کرده بودن ..به سختی از جام پاشدم که با سرگیجه شدیدی که سراغم امد محکم زمین خوردم که دستم به گلدون خورد و افتاد روی سرم!
از درد فریادی کشیدم و زود رنج زدم زیر گریه ..با باز شدن یهویی در به امید کارن سرمو بالا بردم که با دیدن مامان و

بابا بیشتر از قبل گریم گرفت ..بابا با سرعت دست زیرپاهامبرد و بلندم کرد ..تو بغلش جمع شدم و بابا بدون هیچ حرفی
بردم بیرون و با جدیت رو مامانم که داشت اشک میریخت گفت
_گریه نکن بلا ..اشکات بیشتر داغونم میکنه ..من کاتیارو میبرم یجایی مواظب خودت باش!
و با بوسیدن پیشونیش از پله ها پایین رفت ..تمام مدت هق هق ریز میکردم که با رسیدن به ماشین در جلورو با فشار باز کرد و گذاشتم داخل!
حس مردگی رو با تمام وجودم حس میکردم!
دلم کارن رو میخواست!
حتی با اینکه عموِم ..مگه مهمه؟ قطعا برای من نه!
جو سنگینی بینمون بود ..که ماشین به حرکت درامد.
...
سه ساعت گذشته بود ولی هنوز نرسیده بودیم انقدر بی حال بودم که حتی زره ایی برام مهم نبود که کجا منو میبرد.
یهو با توقف ماشین رو به روی خونهایی ..بلاخره با صدای ضعیفی لب باز کردم:
_اینجا کجاست بابا؟
🔞🍭🔞
🔞🍭🔞

🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
part65#
با همون جدیت قبل لب زد:
_پیاده شو میفهمی!
بی حال پیاده شدم که بابا امد طرفمو و بازومو گرفت و گفت:
_دختر من قویه ..نه یه موجود ضعیف ..هیچ راضی به اینکار نیستم ..ولی فقط یه هفته کاتیا ..یه هفته چون رابطتتون هیچ ممکن نیست!
با بی رحمی حرف زد و بدون نگاه کردن بهم بازومو کشید!از درد قلبم نمیدونستم چیکار کنم که بابا زنگ درو زد و سریع یکی درو باز کرد!
یه زن میانسال که چهرش از مهربونی برق میزد!

_ کاتیارو بهت میسپرم الی ..یادت نره چیا بهت گفتم!
الی لبشو گزید و غمگین گفت
_بله اقا ارسان!
با
با
و دستمو گرفت و با محبت کشید داخل و با خداحافظی درو بست
_خوش امدی دخترم ..اقا با دیدنت خیلی خوشحال میشه ..خیلی داغون شده اقا کارن ..و من از همه چی اطلاع دارم دخترم میتونید راحت باشین!
هنوز گنگ بودم ..که هلم داد داخل خونه ..یه خونه مربعی دنج که پزیراییو سر تاسر شیشه پوشونده و یه حیاط که کم از جنگل نداره ..الی دوباره هلم داد ایندفعه سمت پله های شیشه ایی و گفت
_چرا بی حالی دخترم ..مگه نمیخواستی اقا کارن رو ببینی
ن
..اون بالاس ..و فقط یه در چوبی هست که اتاق اقا کار ..زود باش دخترم!با
یهو انگار به خودم امدم و با خوشحالی اشک ریختم که الی مهربونی دست کشید روی صورتم و گفت
_گریه نکن عزیزم ..بهتره اول دست و صورتتو بشوری.

بی طاقت گفتم

_نه ..اول ببینمش!

با لبخند عمیق گفت

_برو عزیزم!

🔞

🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

عموی ناتنی و شهوتی من:

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆

🔞

🔞عموی‌ناتنی‌وشهوت ِیمن🔞#part66

نفهمیدم با چه سرعتی پله ها رو تی کردم و با نفس نفس رو به روی در چوبی ایستادم ..از هیجان دیدن کارن قلبم داشت از جاش کنده میشد.

درو به ارومی باز کردم که با دیدن تاریکی اتاق بدون زره ایی نور ..دستمو به دیوار کشیدم و با حس کردن کلید برق سریع زدمش!
با دیدن اتاق بهم ریخته کارن و سیگارای روی میز و سه تا شیشه خالیه مشروب ..قلبم به درد امد!
چه بلایی سر کارنم امده؟!
با
با تکون خوردن جسمی روی تخت نگاهم بهش جلب شد، که شنیدن صداش بهتم زد
_خاموش کن الی اون برق بی صاحابو!
با بغض نالیدم
_کارن!
و انگار بهش برق وصل کرده باشن که با شدت پرید و با دیدنم ماتش برد!با دیدنش بغضم ترکید و دویدم سمتش و محکم فرود امدم تو بغلش ..سفت گرفتم و جوری فشارم میداد انگار میترسید فرار کنم!
_جان کارن ..جانم کوچولوی کارن ..هیشش ..اینجایی ..پیش منی ..گریه نکن دورت بگردم.
فین فینی کردم و صورتمو از سینهی برهنش جدا کردم.
با
و با دیدن اشکاش روی گونههاش ..قلبم ایستاد ..اشکاشو

دستام پاک کردم که چشماشو محکم روی هم فشرد و بیشتر کمرمو به خودش چسبوند

_کارن ..گریه نکن ..ببین من اینجام ..دیگه گریه نکنیم خب .. من پیشتم!

🔞

🔞🍆

🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🔞🍆🔞🍆

🔞🍆

🔞

🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞

#part67

با خشونت و صدای خش دار غرید

_معلومه پیشمی ..تو حق نداری پیشم نباشی ..این مدت فقط بخاطر استراحت دادنت بود فکر تموم کردن رابطمون نباش چون ممکنه قاتل شدنم تقصیر تو باشه کاتیا!

لحنش چنان ترسناک و وحشی شده بود که به جای اینکه از ترس به خودم برسم ..به حد مرگ تحریکم کرد!
چند روز سکس نکردیم؟
بدنم:
_سال ها!
چشمام خمار شده بود وکارن متوجه نفسای تندم شد که یهو رنگ نگاهش تغییر کرد و شهوت جاشو گرفت!
_لعنت! تو باید ازم بترسی کای ولی وقتی با اون چشمای براق و شهوانی نگاهم میکنی و لباتو با زبونت لیس میزنی ،میخوام فقط بکنمت کاتیا ..میخوام جوری بکنمت که همه بفهمن مال منی!
به نفس نفس افتاده بودم و با فشردن پاهام بهم گفتم
_من همین الانشم مال توام!
با این حرفم شعله های هوس رو تو نگاهش روشن کردم و یهو با صدای جر خوردن لباسم مات موندم و تا به خودم بیام مثل گرگی حمله ور شد سمتم و کوبیدم به شیشه بالکن و از پشت چسبید بهم و لباشو چسبوند به گوشم و خطرناک نیشخندی زد
_چقد برام اماده ایی شکلات؟!
از شدت ح*شر نمیتونستم حرف بزنم و با نفسای مقطع نالیدم
_نمیدونم

🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞عموییناتنیوشهوت ِیمن🔞
part68#
و حس کردم نیشخندش پررنگ تر شد
_پس باید خودم چک کنم!
و اروم دستاشو کشید زیر سوتینم و نوک سینههامو به حالت تحریک امیزی نوازش کرد و با حس کردن برامده شدن نوک سینه هام دوباره لبشو چسبوند به گوشم و داغ زمزمه کرد
_دلم میخواد این سینه های خوشمزتو انقد بمکم که شیر بزنه ازشون بیرون ..و مکث کرد و یه دستشو کشید روی نافم ، از شدت هوس ناله بلندی کردم که خودشو کوبید بهم.

و یهو شلوار و شورتمو بی مقدمه کشید پایین ..و دستشو گذاشت روی کو*سم و با احساس کردن خیسیم آهی از رضایت کشید و شهوتی گفت_دلم میخواد ساعت ها بین پاهات بخوابم و این ک*ص
شکلاتیه خوشمزه رو بخورم!
از حرفاش مو به تنم سیخ شد و بین پام نبض زد
_آآه کارن!
چو*چول ک*صمو به دست گرفت و فشاری داد که قطره ایی از آبم ریخت
یه دستش درحال مالوندن سینم بود و یه دستاش درحال ور رفتن با ک*صم!
انگار تو رویا بودم ، این صحنه ..شهوانی ترین صحنه عمرم بود!
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞

🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🔞🍆
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞
part69#
دیگه تحمل نداشتم و میخواستم کلفتیشو داخلم حس کنم.
_آاه کارن ..میخوام ..باهام بازی نکن ..آه ..کلفتیتو میخوام.
گردنمو مکید و شهوتی گفت
_هنوز زوده بیبی ..میخوام به اوج ببرمت!
و برم گردوند و یهو زانو زد و پاهامو گذاشت روی شونه هاش
..با فهمیدن کاری که میخواست بکنه التماس کردم
_نه ..کارن ..نه
نیشخندی زد و محکم تر گرفتم تا تقلا نکنم و یهو عین گرگی
با
گرسنه حمله ور شد سمت ک*صم و تند تند میخورد و
انگشتش بالای ک*صمو میمالوند ..از شدت لذت نفسم برید
_آآآآه ..کارن ....بیشتر ..امممم
سرشو فشار میدادم به ک*صم و مثل مار بدنمو حرکت
میدادم.دستمو گذاشتم روی ک*وسم و همزمان که برام میخورد
..کو*سمو میمالوندم.
با صدای بلند آه میکشیدم و بی حواس از اینکه نکنه الی

صدامونو بشنوه!
یهو کشید عقب و شلوارشو کشید پایین که ک*یرش سیخ افتاد بیرون ..با دیدنش بیشتر کو*سم خیس شد و له له میزدم برای فرو رفتنش داخلم.
🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞 #part70
بلند شد و از رونام گرفت و با خودش بلندم کرد که ک*یرش چسبید به کو*سم
با
اوفی کشیدم و خودمو روی ک*یرش مالوندم ..کارن

چشمای قرمز شده نگاهم میکرد و سرشو اورد پایین و نوک سینمو به دهن گرفت و بی رحمانه مک زد
آه غلیظی کشیدم و یهویی ک*یرشو تو کو*س تنگم فرو کردم!
از کلفتیش هوش از سرم رفت و به شونه هاش چنگ زدم که با یه دست کمرمو گرفت و با یه دست چنگ زد به گردنم و وحشی غرید
_ک*یرمو میخوای بیبی گرل؟ اره؟
میخوای ک*یرم تا صبح داخل کو*س خوشمزت تلمبه بزنه؟!
با حرفاش حشری تر شدم و همینجور که خودمو بیشتر توی ک*یرش فرو میکردم گفتم
_ اره اره ..میخوامم ..آههه
جوونی گفت و کمر باریکمو گرفت و با یه حرکت ک*یرشو تا ته کرد تو کو*سم و بدون اینکه فرصت نفس کشیدن بهم بدهبی رحمانه شروع کرد به ضربه زدن
_آههههه ..آییی ..اممم ..اوفف ..آه ..اآه ..اره ..همینه ..اوممم تندتر ...آآه
با سرعت خودمو روش بالا پایین کردم و کو*سمو تند تند مالوندم.
از شدت درد و لذت جیغ میکشیدم و کارن حریصانه با بالا امدن سینه هام نوکشونو گاز میگرفت و میخورد.

با دوتا دستاش باسنمو گرفت و اول اروم ک*یرشو تو کو*سم کوبید و یهو با شدت بیشتر از قبلی ک*یرشو تو کو*س پر آبم ضربه زد که با آه غلیظی ار*ضا شدم!

🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞

🔞🔞🍑

🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞

#part71

کارن هنوز ارضا نشده بود ..همینطور که ک*یرش توی کو*سم تکون میخورد گذاشتم روی تخت ..با دیدن کو*س خیس و قرمز شدم جوونی گفت و انگشت فاکشو فرو کرد توم و تند تند تلنبه زد و با خودش جق میزد!

آه و ناله هام فضای اتاقو پر کرده بود و کارن با صورتی قرمز

و چشمایی شهوانی خیرم بود.
دوباره زانو زد و رونامو گرفت و شروع کرد به خوردن کو*سم
و نوک سینه هامو بین انگشتاش کشید و نوازش کرد.
داشتم دوباره ارضا میشدم که گاز محکمی از چو*چولم گرفت
و آبم دوباره پاشید بیرون ..برای اینکه جبران کنم کارشو
..پاشدم و ک*یرشو تو دستام گرفتم ..که آهی کشید.
جری تر شدم و نوک ک*یرشو مکیدم ..و تند تند دهنمو روی
ک*یرش بالا پایین میکردم و با تخ*ماش بازی میکردم ..رنگکارن داشت
به کبودی میزد و موهامو تو مشتش گرفته بود و
خودشو تو دهنم میکوبید.
سروصدای ساک زدنم توی فضای شهوانی بینمون بلند شده
بود
از عمد اوم اوم میکردم و با سروصدا ک*یرشو لیس میزدم که
یهو با غرشی تمام آبش تو دهنم پاچید!
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆

🔞🍑🔞🍑🔞
🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞
🍑🔞
🔞
🔞عموییناتنیوشهوت ِیمن🔞
#part72با نفس نفس ک*یرشو از دهنم کشید بیرون و با لذت آبشو با
قورت دادم و لبامو لیسیدم که با حالت خاصی نگاهم کرد و انگشتش شصتش لبامو لمس کرد و با صدای بم و خشنش گفت
_دخترخوب!
ناخوداگاه انگشتشو مکیدم که محکم کوبید به باسنم ..ناله ایی از درد کشیدم که نوازش وار روی باسنم کشید و گفت
_دختر بد!
شیطون نگاهش کردم و گفتم
_اخر دختر بدیم یا خوب ؟
بلندم کرد که پاهامو دور کمرش حلقه کردم ، هنوز برهنه بودیم!
_دختر منی!
دلم قنچ رفت از حرفاش و دستامو دور گردنش حلقه کردم و

خودمو براش لوس کردم

_دخترتم؟

سرشو فرو کرد توی گردنم و بوسیدم و گفت

_اره ..مال منی!با

از مالکیتش بدنم مور مور شد ..حرکت کرد سمت حموم و جدیت لب زد

_شیطونی نمیکنی دیگه ..خبر دارم چند روزه هیچ غذایی نخوردی ..بعد حموم یه راست میبرتم بهت غذا بدم تنبیهات میمونه برای بعد ..

🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞

🔞🍑

🔞

⑱ عموینانتیوشهوت ِیمن ⑱
#part73توی حموم توی بغلش ..بخار دورمون و بدنامون خیس و داغ ..لذت بخش ترین لحظات عمرم بود.
با فکر به حرف بابا آرامشم بهم خورد.
بغض کرده خودمو توی بغلش جمع کردم که دستاشو دورم حلقه کرد و مشکوک گفت
_کاتیا ..چیشده ؟ درد داری؟
نیم خیز شدم و خیره به چشماش با غم گفتم
_بابا گفت فقط یه هفته بهمون مهلت میده ..چیکار کنیم کارن؟
من بدون تو نمیتونم ..
اخماش به طرز وحشتناکی توی هم رفت جوری که از حرفام پشیمون شدم
_بعد یه هفته هیچ اتفاقی نمیوفته ..تو مال منی ..فکر ترک کردنم به ذهنت نیاد کاتیا ..نیاد!
دوباره چشماش تیره و وحشی شده بودن و با تهدید نگاهم میکرد.
لب و لوچه ام اویزون شد و ناراحت گفتم
_من نمیتونم بهش فکرم بکنم ..فکر کردن بهش منو تا مرز مردن میبره!کمرمو کشید و لبامو چسبوند به لباش و شیفته زمزمه کرد
_حرف از مرگ نزن ..فعلا به هیچی فکر نکن خانم کوچولو

..من حلش میکنم!
و با قدرت لبامو بوسید و منم با عشق همراهیش کردم ..
با حوله کارن نشسته بودم روی مبل و به هیکل تنومندش خیره بودم
بدن فوق العادش که دلم میخواست جای به جاشو گاز بگیرم
با شنیدن حرفش لبمو گاز گرفتم و ریز خندیدم
_کاتیا بهت هشدار دادم تحریکم نکن ..
و چرخید سمتم و فقط یه حوله دور کمرش بسته بود.
خیره به اخماش شیطون ابرو بالا انداختم و گفتم
_من که کاری نکردم!
🔞
🔞🍆
🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞
🔞🍆
🔞

⑱ عموینانتیوشهوت ِیمن ⑱
part74#
سمتم خیز برداشتم و گفت
_که کاری نکردی ...الان نشونت میدم عواقب هیز بازیو دخترهی سرتق!
با هیجان جیغ کشیدم و پا به فرار گذاشتم که از کمر کشیدم و چسبید بهم و با نفس نفس گفت
_از من میخواستی فرار کنی جوجه؟!
و لبامو با ولع بوسید ..با خنده سعی کردم ازش جدا بشم ولی جدی تر گرفتم و لبامو بوسید ..دیگه داشتم نفس کم میاوردم که فهمید و ولم کرد
_لعنت ..لبات چی دارن که از عسلم شیرین ترن! الحق که شکلات برازندته کوچولوی شیرینم!
خواستم حرفی بزنم که با تقه ایی به در خورد حرفمو خوردم_کارن خان ..شام حاضره!
کارن با گفتن الا میایم سرشو برگردوند سمتم و گفت
_بدو دختر خوب بپوش که باید بریم تقویتت کنیم.
از عمد بند دور حوله رو باز کردم که نفس حبس شدهی کارن رو حس کردم!
با شرارت لبخندی زدم و کاملا از تنم درش اوردم ..حشری بودن بد دردیه!

و من مشتاق یه راند دیگه بودم البته اگ کارن سرسختانه خودش لباس تنم نکنه و کولم کنه که بهم غذا بده! راستی راستی من دخترشم!

🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞

🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞

#part75

دستاشو روی سینه هام حس کردم و نفسای داغش رو توی گردنم و صدای خش دارش که بیشتر تحریکم کرد

_بیبی گرل تنبیههات سنگین تر شدن!

دستامو با افسونگری روی بدنم حرکت میدادم و نفسای کارن تند تر شده بود و فشار دستاش هم روی سینه هام درد و لذت

بهم میداد!
یکدفعه تو گوشم غرید
_لعنت! به حساب این ک*ص میرسم دختر کوچولو!
از حرفش ناله ایی کردم و مشتاق خودمو چسبوندم بهش
..ولی با جدیت دستاشو دور شکمم حلقه کرد و تلفنشو از روی
میز برداشت و شماره ایی گرفت
_الی ..غذامونو بیار بالا لطفا!
و قطع کرد.با بازیگوشی چرخیدم سمتش که دستشو سفت تر کرد دور
کمرم و خیره به چشمای شهوتی و جدیش با طنازی گفتم
_میخوای موقع خوردن حسابمو برسی؟
ضربه ایی ناگهانی به باسنم زد که شوکه هین ارومی کشیدم
که باسنمو تو دستش فشرد و گفت
_من هر موقع که بخوام به حسابت میرسم ..بدنت مطیع منه!
با حرفش غرق لذت شدم که همون موقع در اتاق زده شد.
سریع رفتم توی حموم قایم بشم ،کارن کمرمو محکم گرفت و
با اخمای توهم گفت
_کجا؟
با اظطراب گفتم
_از الی خجالت میکشم کارن!
اخماش باز شد و لبخندی شیطون رو صورتش امد
_عزیزم الی الان خودش وضعیتمونو میدونه!

قرمز شدم که کارن بند تن پوشمو بست و لبامو بوسید و گفت
_دلم میخواد موقع قرمز کردن این باسن خوشگل ..لپاتم قرمز بشن بیبی!
و بدون اینکه بزاره جوابشو بدم به الی گفت بیاد داخل و قشنگ توی منگنه قرار دادم!🔞
🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞🍑🔞
🔞🍑🔞🍑
🔞🍑🔞
🔞🍑
🔞
🔞عموینانتنیوشهوت ِیمن🔞
part76#
الی با دیدنمون سرخ شد از خجالت و منم سعی میکردم پشت کارن خودمو قایم کنم ولی تلاشم بی فایده موند چون کارن حرکت کرد و سینی هارو از دستش گرفت و گفت

_ممنونم الی میتونی بری و امروزم مرخصی!الی با همون خجالت تشکر کرد و رفت و منم نفس حبس شده
امو دادم بیرون
_بیا اینجا دختر کوچولو!
لبمو با زبونم تر کردم و حواسم پرت کارن شد که فقد با حوله دور کمرش به تخت تکیه داده بود و اشاره میکرد بیام بشینم رو پاش ..هات لعنتی!
رفتم سمتش که کشیدم سمت خودش و روی پاهاش نشوندم.
_کجا رفت اون کوچولوی وحشی هومم؟!
با
با این حرفش خجالتم پرید و یه تای ابرومو دادم بالا و گستاخی گفتم
_هنوزم هستش!
نیشخندی زد و همینطور که یه تیکه زیتون دهنش میزاشت گفت
_میبینم!
از حرص دست بردم بند تن پوش رو باز کردم .. *شاید از عمد!
بازش کردم و تن پوشو از بدنم ُسر دادم که روی پای کارن افتاد و بدن لختم و سینه هام که بخاطر تحریک شدن سفت وتیز شده بودن و کو*س کلوچه اییم تو معرض دید کارن

افتاد!

با اینکه چند بار لخت دیدم و زیرش با اون آلت کلفتش ازم پزیرایی میکرد، اما هربار ماتش میبرد و مسخ شده تمام تنمو میدرید!

الان هم مثل گرگی گرسنه نگاهم میکرد و دستش باسنمو میفشرد!

🔞

🔞🍑

🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🍑🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞🍑🔞

🔞🍑🔞🍑

🔞🍑🔞

🔞🍑

🔞

🔞عموینانتیوشهوت ِیمن🔞 #part77

دستمو روی قفسه سینه لختش کشیدم و با ناز گفتم

_کارن من گشنمه نمیخوای بهم چیزی بدی؟!

هیچ حرف نمیزد فقط خیره نگاهم میکرد و با دستش کل بدنمو نوازش میکرد.
با اون دستش از سینی یه تیکه بزرگ اشنیتزل *یه نوع غذای آلمانی* دراورد و روی لبام گذاشت و با صدای بم شدش گفت
_بخور بیبی!
خواستم از دستش بگیرم که عقب کشید دستشو و عامرانه دستور داد
_از دستای خودم!
لبخند ریزی زدم و گازی بهش زدم و لذت صدا دراوردم.
_این صدارو درنیار عزیزدلم ..تو که دلت نمیخواد موقعی که داری میخوری ..کَرده بشی؟!
بی توجه به چشمای گرد شدم غذا رو تکون داد و گفت
_تا اخرش میخوری!
با اعتراض زورگویی بهش گفتم اما چون خیلی گشنم بود کشش ندادم و همشو خوردم ..تا خواست انگشتشو بکشهعقب کردمش دهنم و مکی با لذت بهش زدم و انقد خوشمزه بود که بیشتر از گوش ِت بهم چسبید!
چشمامو باز کردم که با دیدن چشمای قرمز شده و خیرش ..ترسیده ناخوداگاه انگشتشو از دهنم دراوردم که یهو نرم دستشو چنگ گلوم زد و غرشی کرد
_داری سخت ترش میکنی بیبی گرل ..من هر چقد سعی

میکنم خشن نکنمت تو نمیزاری ..تو نمیزاری من اروم بمونم لعنتی!
خیره به چشماش که از خشم و شهوت گشاد شده بود گفتم
_منم نمیخوام مراعاتمو بکنی ..من میخوام منو خشن بکنی!
نه اروم و اگه اینکارو نکنی من میسپارمش دست یکی دیگه که ای ..
و هنوز حرفمو تموم نکرده بودم که محکم کوبید به باسنم ..از درد جیغی کشیدم که با عصبانیت و فکی که میلرزید غرید
_یکبار دیگه تکرار کن چی گفتی ؟
گند زدم!
خواستم درستش کنم و با تته پته اسمشو صدا زدم اما بی رحمانه کمرمو گرفت و چرخوندم و گذاشتم روی تخت ...از ترس و هیجان نفس نفس میزدم ،میدونستم کارن بهم صدمهنمیزنه اما ایندفعه این روی بی رحمش حش*ریم کرده بود و هم میترسوندم!
داگ استایلم کرده بود و از پشت خطرناک پوزخند زد
_پس خشن میخوای بیبی گرل اره؟
🔞
🔞🍃
🔞🍃🔞
🔞🍃🔞🍃

🔞🍆🔞🍆🔞
🔞🍆🔞🍆🔞🍆
part78#
از هیجان نفس کم اورده بودم
_آ ..ره!
نوازش وار روی باسنم کشید که مو به تنم سیخ شد و با ضربه یهوییش نالهام درامد.
یهو با حس زبونش روی ک*صم جیغم از لذت بلند شد.
چنگ زدم به ملافه ها که با سرعت بیشتری شروع کرد به خوردن و زبون زدن ک*صم
_آههههیکدفعه برمگردوند و پاهامو باز کرد ..با فهمیدن موضوع ناله ایی از ته حلقم خارج شد که مصادف شد با فرو رفتن دهن داغ کارن روی ک*ص خیس و متورمم
_آه ..کآاااارن!
+ارره بیبی ..ضربه ایی با زبونش به ک*صم زد و شهوتناک ادامه داد
+تنبیه تو اینه سک&سی کوچولوم ..جوونم برام آه و ناله کن خانم کوچولو ..
با این حرفش ناله هام بلند تر شد وصدای ملچ مولوچ کارن خیس ترم کرده بود
ملافه رو چنگ زدم و خودمو بی طاقت تکون میدادم

دو طرف باسنمو سفت گرفت و حریصانه تر خوردم
_آههه ..آیی ..کارن ..نمیتونم ..نمیتونم ..میخواااامت ..اااآآهه
تند تند ک*صمو میخورد و گاز میگرف ..ضربه ایی به کونم زد
و توی ک*صم با خشونت غرید
_بگو چی میخوای ...
جیغی کشیدم و از شدت لذت اشک تو چشمام جمع شد
_تورو میخوام ..آههه ...تموم ک*یرتو توم میخوامم ..امم#part79
جوونی گفت و نزدیک ارضا شدنم ول کرد و با یه حرکت کل
حجم ک*یرشو کرد توم
_آههههه کاررررن
وحشیانه تلمبه میزد و با چشمای شهوتیش با قدرت نگاهم
میکرد و ضربه میزد
تو چشماش زل زدم و آه و ناله کردم که روی ک*صم زد و
غرید
+بازم میخوای کسی جرت بده ها؟
بازم میخوای بیبی گرل؟!
دردناک و بی رحمانه ضربه میزد ..ک*صم میسوخت و آبم
پاچید
از لذت آه و اومی گفتم که خم شد و لبامو به کام گرفت و
محکم بوسیدم و ک*ص خیسمو مالوند
که دوباره نبض ک*صمو برگشت

_آهه ..کارن ..بیشتر ..امم
یهو کشید بیرون و چرخوندم دوباره ..از پشت بغلم کرد و نشوندم رو خودش که ک*یرش لیز خورد رفت توی ک*سماز لذت آه هردمون بلند شد.
ایندفعه کمرمو گرفت و منم خودمو روش بالا پایین کردم ..از دیدن پر شدن ک*سم توسطش غرق لذتی انکار نشدنی بودم
_اوفف ..شت ...آهه
part80#
با یه دست کمرمو گرفت و با یه دست سینهامو تو دستش فشار داد و مالوند
و تند تند توم ضربه زد.
دم گوشم حشری لب زد
+جونم کوچولوی حشری من ..جونم ..اروم شدی کوچولوی کارن؟ اره؟
تن خیس عرقمو بیشتر چسبوندم به تن داغش و همینطور که رو ک*یرش سواری میکردم جواب دادم
_اره ..اره ..آاهه ..خشن میخواامت ..همیشه خشن میخواامت کاارن ...آههه
گردنمو گاز گرفت و سرعت تلمبه زدناشو بیشتر کرد که یهو کشید بیرون و صدای غرشش امدچرخیدم که دیدم ارضا شده بود روی تخت ..لبمو گاز گرفتم و

شهوتی نگاهش کردم.
لعنتی! عضلات جذابش داشت دیوونم میکرد
با دیدنم که هنوز لختم داغ خیرم شد و گفت
_شکلاتم ارضا نشده؟!
دوباره بدنم داغ شد که پاهامو کشید و با چشمای برق زده گفت
_میخوام با یه مدل جدید ارضات کنم کوچولو!
سوالی نگاهش کردم
انگشتش مالوند روی ک*صم که وایی گفتم و چنگ زدم به لبه تخت ..با لذت نگاهم کرد و تندتر ک*سمو مالوند ..
میخواستم زبون داغشو روی ک*سم حس کنم ..داغی لباش روی ک*صم و اون زبونش که با چو*چولم بازی میکنه و میمکهش!
عموی ناتنی و شهوتی من:
part80#
با یه دست کمرمو گرفت و با یه دست سینهامو تو دستش فشار داد و مالوندو تند تند توم ضربه زد.
دم گوشم حشری لب زد
+جونم کوچولوی حشری من ..جونم ..اروم شدی کوچولوی کارن؟ اره؟
تن خیس عرقمو بیشتر چسبوندم به تن داغش و همینطور که

رو ک*یرش سواری میکردم جواب دادم
_اره ..اره ..آاهه ..خشن میخواامت ..همیشه خشن میخواامت کاارن ...آههه
گردنمو گاز گرفت و سرعت تلمبه زدناشو بیشتر کرد که یهو کشید بیرون و صدای غرشش امد
چرخیدم که دیدم ارضا شده بود روی تخت ..لبمو گاز گرفتم و شهوتی نگاهش کردم.
لعنتی! عضلات جذابش داشت دیوونم میکرد
با دیدنم که هنوز لختم داغ خیرم شد و گفت
_شکلاتم ارضا نشده؟!
دوباره بدنم داغ شد که پاهامو کشید و با چشمای برق زده گفت
_میخوام با یه مدل جدید ارضات کنم کوچولو!
سوالی نگاهش کردمانگشتش مالوند روی ک*صم که وایی گفتم و چنگ زدم به لبه
تخت ..با لذت نگاهم کرد و تندتر ک*سمو مالوند ..
میخواستم زبون داغشو روی ک*سم حس کنم ..داغی لباش روی ک*صم و اون زبونش که با چو*چولم بازی میکنه و میمکهش!
part81#
ولی اینکارو نکرد خبیثانه نگاهم کرد و انگشت فاکشو کرد توم

جیغ خفه ایی کشیدم و با هیجان ناله کردم که تند تند تلمبه زد و حرفای رکیکش ک*سمو خیس تر کرد
+جوونم بیبی خیس من ..جونم کوچولوی ک*س شکلاتی کارن ..میخوای ارضا شی عمر کارن ..بیا کاتیا ..بیا جوجه حشری من
صدای شلپ شلپ ضربه هاش و آه و ناله هامون فضای اتاقو شهوتناک کرده بود که برای بار دوم ارضا شدم
با لرزشی آبم ریخت روی انگشت و تخت کارن و نالهی بی جونی کردم ..که بغلم کرد و بوسهایی روی گردن و پیشونیم کاشت
+تو زندگیه کارنی کاتیا ..مال منی لعنتی!دستامو دور گردنش حلقه کردم و با خستگی نالیدم
_کارن باید بازم بریم حموم ..دارم از خستگی غش میکنم!
بوسه ایی روی شونههام کاشت و لباشو چسبوند به گوشم و بم گفت
_قربونت برم ...اول اینارو بخور ضعف نکنی بعد دوباره میریم حموم خوشگلم!
و رو پاش جا به جام کرد و توی اغوشش بیشتر جام کرد.
آلتش زیرم به باسنم برخورد میکرد ولی حتی نای تحریک شدن نداشتم ولی کارن لعنتی همیشه حال داشت و بازم تحریک شده بود اینو از پوف کلافهاش فهمیدم.

واسه همین خودم پیش قدم شدم و سینی غذارو گذاشتم روی تخت تا زودتر بخوریم و بریم حموم ...
part82#
بعد اون همه فعالیت بلاخره دل از اتاق کندیم و حالا تو بغل کارن روی مبل نشسته بودیم و الی برامون دم به دقیقه خوراکی میاورد.
با
با
پر شده بودم از ارامش ولی دلم برای مامان بلا و حتی تنگ شده بود.با یاداوری حرفاش بغضمو قورت دادم و بیشتر به کارن چسبیدم.
چیکار کنم که عاشق این مرد شدم؟!
مردی که با محبتاش هرکسیو عاشق میکرد چه برسه به منی که تمام سال تنها بودم.
؟!
+زندگی کارن چرا تو خودِش
سرمو گذاشتم روی سینهاش و گفتم
_دلم برای مامان بابا تنگ شده!
میتونستم اخمای کارنو حس کنم ..دستاشو دورم حلقه کرد و با آه کوتاهی جواب داد
_اونا رو هم میبینی عزیزدلم ..هنوز هضم نکردیم اتفاقاتو

..آرسان هم فهمید که بهمون وقت داد ولی دلیل نمیشه بعدش از هم جدا شیم!
تو مال منی بیبی ..بعد این یک هفته تو بازم مال منی و من هیچ تلاشیو دریغ نمیکنم تا تمام و کمال مال هم بشیم!
با
از حرفاش دل گرمی گرفتم و بوسهایی روی لباش کاشتم و عشق نگاهش کردم و گفتم
_عاشقتم کارن!با
نفسش حبس شد از این کارای یهوییم ..به خودش امد و شیطتنت گفت
_بوسه اینجوری نیست دلبر کوچولو .. بزار عملی یادت بدم!
و بعد با خشونت تمام لبامو بوسید و بکام کشید.
که با صدای هین الی ..سریع ازش جدا شدم ، الی با لپای قرمز و تته پته لب زد
_ا..قا ..ک..کارن ..غ ..غذایی ..که ..د دستور ..د دادین ..ح حاضره..بب..ببخشید!
و تندی فرار کرد توی اشپزخونه که با شلیک خندهی کارن رومو برگردوندم و مسخ خندههای مردونهاش شدم!
با دیدن نگاه خیرهام با لحن خاصی غرید
_اینجور نگاهم نکن دورت بگردم ..تنتو کبود میکنم با لبام!
از حرفاش ضعف کردم ولی واقعا تحمل یه راند دیگه سخت

بود برای همین با ناز دستامو روی قفسه سینهاش جا کردم و گفتم
_نه دیگه کارن تنم همینطوری درد میکنه ..اخه خندههات خوشگل بودن ..بیا بریم فعلا غذا بخوریمم ..
با لذت تماشام میکرد ..دستشو دور کمرم حلقه کرد و خش دار گفت_بریم تا جا غذا نخوردمت ..
part83#
دو روز بعد ..
#کارن
از شرکت تازه برگشته بودم ..اشتیاق دیدن کاتیا تنمو میسوزوند ..زندگیم شده کاتیا ..از وقتی فهمیدم همون میوه ممنوعهی دوره جوانی ِم ..عطشم بهش بیشتر شده ..تحمل فضای شرکت بدون کاتیا سخت بود ..حتی با فکر به 4روز دیگه فکمو منقبض میکنه!
با دیدن دلبرم که با پیراهن نازک گلگلیش توی بالکن نشسته بود و سینههای خوشگلش که بدون سوتین دلبری میکردن ؛ همهی َتنش ها از یاد و تنم رفت و مسخ فرشتهی رو به روم شدم!
با
بالکن زیاد بالا نبود ..رفتم سمتش که دیدم تو فکره ،
شیطتنت دستامو بردم سمت میله ها و خودمو کشیدم بالا که

با حس حضورم پرید و با دیدنم بهت زده گفت
_کاارن ..کی برگشتی؟!دستمو گذاشتم روی صندلیش و خم شدم روی تنش و خمار
گفتم
_همین الان خانم کوچولو منتها انقدری توی فکر بودی که منو ندیدی ..چی فکر ملکهی منو مشغول کرده؟!
لبخند نازی زد و با عشوه گری با دکمه لباسم بازی کرد و گفت
_ملکهی من لقب جدیده کارن خان؟!
لرزون نفس کشیدم و خیره به لبای خوشمزش گفتم
_همهی لقبای دنیا واسهی کوچولوی من کمه!
تو دنیای منی ..ملکه منی ..بیبی منی ..عمر منی ..تو نباشی کارنی هم نیست!
چشمای ستاره بارون شد ..
دستامو نوازش گونه روی صورتش کشیدم و عاشقانه ادامه دادم
_هیچوقت برق این چشما خاموش نشن ..عمری به عمرم اضافه میکنن نفس من!
part84#
لبخندش که کش امد دیگه طاقت نیاوردمو لباشو با قدرت بوسیدم ..دست بلند کردم و بلندش کردم که پاهاشو دور کمرمحلقه کرد ، محکم گرفتم و کوبیدمش به دیوار و حریص تر

لباشو بوسیدم ..اخ که طعم بهشتی میده!
نفس نفس زنان چنگ زد به شونه هام و توی دهنم با ناز نالید
_بسه کارن ..جونمو دراوردی!
دلم ضعف رفت براش ، خنده ای کردم و یه متری لباش خیره به چشمای خوشگلش زیر گوشش داغ گفتم
_جونم بت میدم عمرم!
دوباره ناله ایی کرد .. با صدای تقه ایی که به در خورد ساکت شدیم
_خانم ..پدرتون امدن!
اخمام توهم رفت! لعنتی ..با دیدن رنگ پریدهی کاتیا دندون قورچه ایی رفتم و گاز محکمی از گردنش گرفتم که آخ بلندی گفت و بی اراده خودشو چسبوند به پایین تنم و نفهمید چه غوغایی به پا کرد!
با لحن عصبی توی گردنش غریدم
_بیبی وقتی پیش منی حق نداری از هیچ احدی بترسی!
لرزون اسممو صدا زد که فهمیدم منظورش به پدرشه ..بوسه ایی روی جای گاز کاشتم که لرزید.
اروم گذاشتمش زمین و با جدیت نگاهش کردم و گفتم_برو یه دست لباس مناسب تر بپوش و بیا پایین!
باشه ایی گفت و با بوسیدن پیشونیش رفتم پایین ..
part85#

با دیدن آرسان عصبی نفسمو فرستادم بیرون که با شنیدن صدای قدم هام ..سرشو چرخوند و با دیدنم اخماش کمرنگ شد.

_خوش امدی آرسان خان خیره؟!

تیکه وار پوزخند زدم که دندوناشو بهم فشرد و گفت

_برای دعوا نیومدم کارن ..امدم دخترمو ببینم!

رو به روش روی مبل نشستم و مغرورانه پا روی پا گذاشتم و با تمسخر گفتم

_دخترت حالش خوبه ارسان خان ..خودتم میدونی واسه احوال پرسی دخترت اینجا نیومدی قصدت چیه ارسان؟

از این همه رک و تیز بودنم شوکه شد ولی خودشو جمع و جور کرد و اخماشو بیشتر توهم کرد و غرید

_کارن ما برادریم من باهات خصومتی ندارم ..رابطه تو و کاتیا درست نیست!

قهقهقه ایی کردم و گفتمبا

_اینو کسی بهم میگه که خودشو به عنوان پدربزرگ جا زد و هوس بازی روح بلارو تو اسرات کشیدی؟ مرحبا!

تیا

دیگه علن ًا رنگش پرید و تا خواست جواب بده ..صدای کا متوقفش کرد

_سلام!

ارسان زوری لبخند زد و گفت
_سلام دخترم!
کاتیا نااروم بود اینو حس میکردم ..بهش اشاره کردم بیاد پیشم ..که اون پا و این پا کرد و بلاخره امد و کنارم نشست
part86#
با اینکارش ارسان عصبی شد ولی هیچ حرفی نزد تا دوردونهاشو برنجونه!
نیشخندی به نگاهش زدم و دستمو دور کمر باریک کاتیا حلقه کردم و کشیدمش سمت خودم ..که با پرویی دستشو روی قفسه سینم گذاشت!
کیش و مات!
برای چندمین بار باعث شد خشکم بزنه!
این دختر معادلاتمو بهم میریزه!با صدای ارسان جفتمون تکون خوردیم
_میبینم خیلی صمیمی شدین!
پس میخواد بازی که شروع کردمو ادامه بده!
بی توجه به طعنه اش ..چشمامو ریز کردم و مرموز گفتم
_کاتیا از داستانتون خبر داره ارسان خان؟!
معلومه که نداره! سال هاست اینو به همه گوش زد کرد که نگن!
رنگش زرد شد و باعث شد تو دلم بش بخندم!
این تاوان بازی با منه آرسان!

+چه داستانی بابا؟
نمیخواستم کاتیارو وارد بازی کنم ..نمیخواستم روح دختر کوچولومو ازار بدم ولی ارسان راهی واسم نذاشت ..من هر راهیو میرم فقط بخاطر کاتیا ..اون مال منه!
ارسان با تته پته دستی به موهای سفیدش کشید و گفت
_هی ..هیچی ..د دخترم ..کارن ..شوخی میکنه ..مگه نه ..کارن؟!
با دیدن نگاه التماس وارانهاش ..کوتاه امدم و رو به نگاه کنجکاو و قیافه درهم کاتیا گفتم
_اره یه شوخی بود عزیزم ..یه شوخی بین منو پدرت!ارسان با اسودگی نفسشو داد بیرون که باعث پوزخند
دوبارهی من شد.
دیگه جو بینمونو طاقت نیاورد و بلند شد
_من دارم بیرون ولی چهار روز دیگه برای بردنت برمیگردم دخترم!
خشمگین نگاهش کردم و تهدیدوار سرمو براش تکون دادم که با
لبخندی به کاتیا زد و بدون توجه به نگاه سنگینم
خداحافظی رفت!
آتو های زیادی ازت میگیرم ارسان فراز ..منتظر طوفان باش!
part87#

تیا
#کا
بعد رفتن بابا یهو کارن خیز برداشت سمتم و خیمه زد روم
شوکه هینی کشیدم که زبونشو دور لبش کشید و هوس آلود
گفت
_خب ..خب ..برسیم به کوچولوی گستاخمون ..
ابرو بالا انداختم و خیره به لباش شیطون گفتم
؟
خ
گستا
_من کجام
دستشو حرکت داد روی تنم و خمار گفت_همه جات ..حتی این لعنتیا!
چنگی به سینه هام زد!
اخی گفتم که با لذت نگاهم کرد
+دیدی ..گستاخن که آختو درمیارن!
اعتراض کردم
_تو فشارم دادی!
نیشخند زد
+ولی اینا باعث دردت شدن!
دهن کج کردم
_منطقی نیست!

جفت لبام زمزمه کرد
_هیچی با تو منطقی نیست بیبی!
و داغ بوسیدم و با اشتیاق همراهیش کردم ..که با صدای افتادن چیزی ..سریع از هم جدا شدیم که با دیدن الی ، کارن زیر لب غرید
+لعنت همیشه مواقع حساس میاد!
ریز خندیدم که الی با لپای سرخ گفت
_بب ببخشید اقا کارن ..ف فکر کردم ..
بنده خدا نمیدونست چی بگه از بس هول کرده بودبا ارامش گفتم
_فداسرت الی ..اشتباه از منو کارن بود ..نباید وقتی یه ادم بزرگ پیشمون هست بی ادبی کنیم! مگه نه کارن؟
و چشم ابرویی براش امدم که نفسشو فوت کرد و اره ایی گفت ..الی بازم معذرت خواهی کرد و به اشپزخونه پناه برد.
#part88
برگشتم سمت کارن که گفت
_کاتیا تو نباید جلوی الی منو مجبور کنی حرفتو قبول کنم وقتی که قبولش ندارم!
دست به سینه ازش فاصله گرفتم و گفتم
_چرا اونوقت؟
تکیه داد به مبل و سه تا از دکمه هاشو باز کرد و خیره بهم گفت

_چون اینجا خونمونه عزیزم ..و الی فقط برام کار میکنه
خودشم میدونه انتظار زیادیه این حرفات براش!
کفری جواب دادم
_کارن! این حرفت اصلا درست نیست ..درسته برات کار
میکنه و خدمتکارته ولی این توهینت به منم برخورد!تو که اینجوری نبودی
کارن ..چیشده که یهو تغییر کردی ؟
کو اون مرد مهربون و جلتنمن و منطقی که عاشقش شدم؟
بلند شدم و با عصبانیت بیشتری ادامه دادم
_تو الان خیلی بیشتر داری شبیه بابام میشی ..همونقدر قدرت
طلب و خودخواه!
البته نبایدم تعجب کنم ..برادرشی ..هر چند ناتنی ولی بازم
اخلاقای اونو به ارث بردی!
طوفان بپا کردم خودمم اینو احساس کردم ..زیاده روی کردم
اونم میدونم ..ولی اینکه مثل بابا به ادمایی مثل الی احترام
بیشتر قائل نمیشن حالت تهوع آوره!
خشم کارن به قدری زیاد شده بود که رگاش زده بود و
دستاش به دسته مبل فشار میاورد!
part89#
یه ضرب بلند شد جوری که صدای بدی از مبل بلند شد.
اما ایندفعه سفت و سخت جلوش ایستاده بودم و پرو پرو
خیره بودم به چشمای طوفانیش ..دروغ چرا از درون مثل

سگ داشتم میلرزیدم!
اما نمیخواستم نشونش بدم که مثل بابا مغرور تر بشه!قطعا کارن نه بابا بود و نه من مامانم بودم که هی میگفتم
بهش مثل بابام شدی!
اما رگ تخسیم زده بود بالا ..از اونورم میدونستم هر کاری بکنم کارن نمیتونه بهم اسیب بزنه ..قطعا اسیبای دیگه ایی میزنه که کلوچه امو غرق لذت میکنه!
حتی فکر به تنبیه هاش باعث میشه بین پام منقبض بشه و نامحسوس بلرزم!
با نزدیک تر شدنش سایه بدن تنومند و جذابش روم افتاد!
لعنتی چقدر بزرگ شده بود ..یا بود و من اصلا متوجه نشدم؟!
+خیر سر تر شدی ..بخاطر الی تو روم میاستی و بهم توهین یا
میکنی ..تو بگو دلت میخواد چطوری بکشمت بیبی ..اروم .. خشن؟
جمله اخرشو بلند میغره جوری که نفس تو سینم حبس میشه و لعنت برخودم باد!
یهو با کول کردنم جیغ های پی در پی کشیدم که الی با هول از اشپزخونه امد که با دیدنمون اول خجالت کشید ولی بعد ریز ریز خندید و دوباره برگشت توی اشپزخونه!
پوکر خیره رفتن الی بودم ..منو بگو طرفداری کیو کردم

..لعنتی بیا منو نجات بده!_کآاارن جون منن بزارم روی زمیین ...الان میوفتم کاررن ..
برای ساکت کردنم ضربه محکمی به باسنم زد و هیسی گفت که ایندفعه از حرص گازی از عظله های شونش گرفتم که نعرش بلند شد
_لعنتتتت ...دخترهی وحشی ..چوپ خطاهات بقدری زیاد شدن که امروزو خدا هم نمیتونه به دادت برسه!!
با تهدیدش ته دلم خالی شد و بدون اختیار لرزیدم که صدای نیشخندشو شنیدم و بیشتر آتیشم زد!
part90#
با رسیدن به اتاق خوابش ..خسته از تقلاهام سکوت کردم.
که با باز کردن در ضربه ارومی به باسنم زد ...جوری که تحریکم بکنه!
و موفق شد حشری ترم بکنه!
یهو پرتم کرد روی تخت و از بالا خیره بهم شرورانه گفت
_با یه روتین متفاوت از شکنجه سک*سی چطوری بیبی؟!
میتونستم قسم بخورم چشماش راست میگفتن که میخواست شکنجه ام بده!با ترس آب دهنمو قورت دادم که یهو چشماش نرم شدن دستشو کشید روی رونم و با مهربونی اما خشمی که هنوز تو صداش برپا بود لب زد
_عزیزم ..تو خوب میدونی من بهت آسیبی نمیزنم ..فقط یه

تنبیه کوچولوعه ..که یکم متفاوت تر از بقیه اس ..خم شد روم و خمار خیره به لبام پچ زد
_من نمیزارم یه تار موت کم بشه دختر کوچولوی خیرسرمن!
نگرانی ، ترس ، دلهره همه چی با حرفاش پر کشیدن و انگار دیگه ترسی از تنبیه جدیدش نداشتم!
حتی اماده بودم که دردی که میخواد بهم بده رو بچشم!
حسش کرد که بوسه ایی روی پیشونیم کاشت و خشن تر امد پایین و لبامو گاز گرفت و با ضربه یهوییش به رون پام هینی کشیدم
که با یه حرکت بلیزو از تنم کشید بیرون و خیره به سینه های قاب گرفتهام توی سوتین ..شلوارمم از پام کشید بیرون ..حالا فقط با موهای گوجهایی نامرتب و ست لباس زیرقرمز روی تخت خواب سفیدش خودنمایی میکردم!
شکل این شکلاتای بسته بندی شدهی قرمز رنگ ..کارن از شدت شهوت قرمز شده بود و نفساش کند تر و عطش
نگاهش شدید تر شده بود
و خشمش ...پابرجا و شاید وحشتناک تر شده بود!
پارادوکس کشندهی لعنتی که داشت بینمون رخ میداد ...امروز هممونو به فنا میداد ..
عموی ناتنی و شهوتی من:
part91#

روی ارنج دلبرانه سرمو کج کردم و نفس نفس زدم که
تیشرتشو از تنش دراورد ..با دیدن هیکل جذابش ناله ایی
کردم ، شلوارشو دراورد و خیره خیره بهم نزدیکم شد ...لبمو
گاز گرفتم بدنم آتیش بود ..با نوازش دستش روی نوک سینم
روی سوتین ..چشمامو بستم و آه کشیدم
انگشتشو روی لبم کشید و خشن غرید
_چشماتو باز کن سوییتی!
چشمامو باز کردم که سوتینمو محکم کشید و خم شد و نوک
سینمو محکم میک زد و نفسای داغش سینمو سوزند.
آه بلندی کشیدم و به موهاش چنگ زدم که تند تند و بی
رحمانه نوک سینمو خورد و اون سینمو محکم مالید ...ازشدت شهوت
ک*سمو چسبوندم به پایین تنش که ضربه از
روی شورت به ک*سم زد و دست از مالوندن سینم برداشت و
با یه حرکت شورتمو کشید پایین و تند تند ک*سمو با انگشت
فا*کش لرزوند ..جیغی از روی شوک کشیدم که لرزش
انگشتشو بیشتر کرد و گازی از نوک سینم گرفت ..آه و ناله
های غلیظ و بلند میکشیدم و داشتم از شدت حشر به گریه
میوفتادم و اسمشو صدا میزدم اونم با هربار صدا زدنم
جونمی میگفت و سینه هامو محکم تر میک میزد.
ک*سم خیس خیس شده بود نزدیک ارضا شدنم یهو ولم کرد.
با بی طاقتی اشکی روی گونه هام ُسر خورد و نالیدم

_ک ..کاررن ..خواهش ..میکنمم ..
با لبای خیس از آبم هوس انگیز چشماش برق زد و گفت
_چی میخوای سوییت ..چی میخوای کوچولوی کارن
..میخوای ارضا شی ..ولی تنبیهات اینه شکلات خوشمزه من!
تحمل نکردم ....
part92#
تحمل نکردم و انگشتمو فرو کردم که از تنگیم نفسم برید
...جیغی کشیدم و با لذت لبمو گاز گرفتم و تند تند جلویچشمای براق و قرمز شدهی کارن جق زدم
_آهههه ..آه ...اممم ..بیشتر میخوامم کارن ..آخ
نیشخند ترسناکی زد و جلو امد و ضربه ایی به ک*سم زد و گفت
+بیشتر میخوای سک*سی من؟ اره؟
سرمو تکون دادم و انگشتمو دراوردم ..ک*سم نبض میزد و کل کارنو توم میخواستمم ...یهو کمرمو گرفت و برم گردوند و از پشت گردنمو گاز گرفت و غرید
_داگی شو خیرسر!
دستم میلرزید بزور خودمو داگی نگه داشتم ..که ک*سمو نوازش کرد ..از زبری دستش روی ک*سم اوفی گفتم ..که آب ک*سمو روی سوراخ باسنم پخش کرد .لعنتی، از ترس خودمو منقبض کردم!

_نه کارن ...نمیتونم ...درد داره کارنن ..ایی
دو بند انگشتشو فرو کرده بود ..درد خفیفی داشتم
..میترسیدم ..از درد زیادش ..مخصوصا با اون کلفتی که کارن
داشت..چسبید بهم و در گوشم با مهربونی قربون صدقه ام
رفت_هیشش ..دورت بگردم ..نترس جوجه سک*سی کارن
...نمیزارم درد بکشی ..بهم اعتماد کن عمر کارن!
خودمو شل کردم که دستشو رد کرد و روی ک*سم گذاشت
..اومی گفتم و خودمو چسبوندم به ک*یرش ..جووونی دم
گوشم گفت و تند تند ک*سمو مالوند ...آه و ناله هام دوباره
بلند شد و ایندفعه ناله های کارن رو از شدت شهوت رو
میشنیدم ...یهو با حس کردن ک*یرش دم سوراخ باسنم
..هیجان زده نفس کشیدم که با فرو رفتن کلاهکش توم ..داغ
و کدر شدم
+آخخ ..دورت بگردم ..انقد تنگی که نفسمو بریدی ..روانیم
کردی دختر ..اووف
part93#
از حرفاش لذت بردم و حس قدرت میکردم ..یهو با ضربه
محکمی تا ته خودشو کوبوند توم ..به جلو پرت شدم و جیغم
بلند شد ..دوباره خوی وحشیش زده بود بالا و خون و شهوت
جلو چشماشو گرفته بود ..ملافه رو بین دستام گرفتم و کارن
بی رحمانه تلنبه میزد ...بی اختیار شروع کردم به ناله کردن و

حرفای حشری زدن ..که باعث تحریک بیشتر کارن شد_آههه ..ارره ..اومم ..بکن منوو ..من مال توام کاارن آههه
..شتت ..ک*یرتو تا ته میخوامم ..جرمم بده آه آ ه ه
از تنگیم و کلفتی اون هردومون یهو همزمان آبمون پاچید ..داغی آبش سوزوندم ؛ نعره ایی زد و آبشو تا ته توم خالی کرد ..آبم هنوز چکه میکرد که ضربه ایی به لپای باسنم و ک*سم زد و با صدای خش دار گفت
_بچرخ سوییت لعنتی کارن ...کمرمو نابود کردی خوشمزه من!
ریز خندیدم و بی حال برگشتم که دوباره با دیدنم چشماش برق زد و سینه هامو تو مشتش گرفت و خمار گفت
تیا
_هرچقدر بکنمت بازم نمیتونم ازت دست بکشم ..آخخ کا ..شیره ی جونمو ازم کشیدی ولی بازم این ..ضربه ایی به ک*یر شق شدش زد و ادامه داد
_بازم این دلش هوس این کوچولو رو میکنه!
لبمو از حرفاش گاز گرفتم و خیره به چشمای وحشیش با ناز گفتم
_حالا مگه ب ِد ک*یرت هوس منو میکنه فقط..اینجوری دیگه برای هیچ دختری سیخ نمیکنه!!
تک خنده ایی کرد که دلم براش ضعف رفت ..خوابید روی تخت و کشیدم توی بغلش که لوس سرمو مالیدم به سینه اش_خودش

میدونه دلبرش کیه که برای دخترا سیخ نمیزنه!
دوباره از ذوق ریز خندیدم که جونمی گفت و محکم تر بغلم کرد ..من عاشق این مردم ...
part94#
با صدای صدا زدنم توسط کسی ..خسته چشمامو نیمه باز کردم که با دیدن چهره مهربون و نگران کارن ..لبخندی زدم و خمار خواب لب زدم
_صبح بخیر!
خندید و بوسه ایی روی گردنم کاشت و توی گردنم نفس کشید و با صدای مردونه و بمش گفت
_صبح توام بخیر زندگیم! جاییت درد نمیکنه عمرم ..دیشب مراعاتتو نکردم ببخش منو ..یهو کنترلمو از دست دادم ..
با
از این همه محبتش دلم قنچ رفت ..یکم تکون خوردم و حس درد نفسمو فوت کردم..اما چیزی نشون ندادم و رو به چهره نگرانش لب زدم
_زیاد درد ندارم کارن ..نگران نباش!
و با شیطنت ادامه دادم_همیشه کنترلتو از دست بده ..سک*س خشن یعنی این مستر
...من رمانتیک نمیپسندم!
قهقه ایی زد و بی شرفی نثارم کرد و محکم چلوندم

+دخترهی پرو ..الان تو باید برام ناز کنی و گریه کنی .. بعد صداشو نازک کرد و
ادای گریه کردنو دراورد و ادامه داد
_واییی ماماننن ..درد دارمم ..واییی کارننن خدا لعنتت کنهه ..آی خدا ..
از اداهاش غش رفتم و خودشم همراهم خندید ..
با
وقتی خندیدنامون ته کشید با حالت خاصی نگاهم کرد و تموم احساسش گفت
_من عاشق همین خاص بودنتم سوییتی ...تو شکلات منی..هیچوقت و هیچوقت نمیزارم جایی بری جز اینجا ..تو اغوش من ..تو مال کارنی ..مال من بیبی ..همیشه یادت باشه!!
part95#
سه روز تا رفتنم مونده بود ..دلشوره داشتم حس میکردم اتفاقای بدی تو راه ..کارن عجیب شده بود و همش خودشو توبرگه هاش غرق کرده بود ..از فکر اینکه بی تفاوت بشه به
حس بینمون بغضم گرفت و بی دلیل دلم گرفت!
روی صندلی بالکن پاهامو جمع کردم و دلگیر به فضای جنگلی رو به روم زل زدم که با صدای مهربون الی سرمو بلند کردم
_دخترم چیزی لازم نداری؟

گوشه لبمو گاز گرفتم و غمگین گفتم
_الی ...کارنو ندیدی؟
الی با کنجکاوی نگاهم کرد و جواب داد
_چرا عزیزم همین چند دقیقه پیش با عجله کت و شلوارشونو پوشیدن و رفتن و فقط گفتن یه کار مهم دارن ..بعد صداشو اروم تر کرد و ریزبینانه گفت
_از من میشنوی مادر انگار داشت میرفت مهمونی ...اقا کارن هروقت میخوان برن مهمونی ..یا همچین جایی ..تیپ رسمی میزنن و همیشه بوی مشروب و عطرای زنونه میدن!
الی بدون اینکه بفهمه چه بلایی سر روح و روانم میاره با ذوق و شوق ادامه میده ..که نمیدونم چی تو صورتم دید که ترسیده زد به گونش و گفت
_ای واییی ..چیشدی کاتیا خانم؟فشارتون افتاده ؟ ..خاک به سرم کارن خان بفهمن توبیخم
میکنن ..ببخشید ..ببخشید دخترم بخدا اصلا از قصد نگفتم ..چرا رنگتونو باختین اینا همش یه احتمالن ..به حرفای منه پیرزن گوش نده دخترم!
الی نگران سریع رفت و با گفتن الان میام رفت!
بغضم با صدای ارومی ترکید دلم آغوش کارنو میخواست ..میدونم بچگانه دارم رفتار میکنم اما حالمم نمیفهمم ..با درد اسم کارنو صدا زدم و ای کاش الان اینجا بود ...

#part96

ساعت چن ِد شب بود نمیدونم ..اما دلشوره ول کنم نبود ..میدونستم کارن هیچوقت بهم خیانت نمیکنه ..حرفای الی شاید یک دقیقه منو بهم ریخت ..اما کارنم مهربون تر از این حرف هاست که بخواد بهم خیانت کنه ..حس بدم مثل این میمونه که انگار اتفاقی برای کارن افتاده ..ساعت 2:00دقیق شد و یهو صدای باز و بسته شدن در امد ...الی مثل هرشب میرفت خونش ..با دو از پله ها امدم پایین که با دیدن کارن زخمی ..قلبم ایستاد!

_کاارن!دوتا مردی که کارنو گرفته بودن چرخیدن و کارن با دیدنم چهره اش رفت توهم ..همینطور خشک شده نگاهش میکردم ..پیراهنش پر از خون بود ..و صورتش زخمی ، سعی کرد لبخند بزنه ولی لبش خون ریزی کرد ..با حس کردن اشکام هق هق کردم و بی توجه به نگاه های خیره اون دوتا مردا ..دویدم بغل کارن که سفت گرفتم و مهربون و صدای گرفته گفت

_شیشش ..چته خانم کوچولو ؟!

فقط چندتا زخم ..گریه نکن نفسم ..

گریه هام شدت گرفت از شوکی که با دیدنش بهم وارد شد نمیتونستم لب باز کنم بگم چیشد اینجور شد؟!

دل نداشتم به زخماش نگاه کنم اما با دستاش صورتمو گرفت و خیره به جز به جز صورتم مهربون تر و حریص گفت

_این گریه هارو دوست ندارم بیبی ..این گریه ها حق دارن فقط موقع بازی بیان پایین!
منظورش از بازی سک*س بود ؛ ولی بخاطر حضور اون دوتا مردا نمیتونست واضح بگه ..سرخ شدم اما نگران و با چشمای خیس گفتم
_چه بلایی سرت امده کارن؟
اینا کار کین؟#part97
اما جای اینکه جوابمو بده اخم شدیدی کرد و خیره به سرتاپام کرد و نگاهی به چشمای هیز مردا انداخت و با غیض و تعصب محکم تر گرفتم و جوری بغلم کرد که دیگه هیچ دیدی مردا بهمون نداشتن و زیر گوشم خشن غرید
_لباس پوشیده تر از این نبود بپوشی ؟!
با دیدن لباسای خوابم که یه شورتک خیلی نازک ست تاپ دو بند نازک بود و زیر لباسامم هیچ لباس زیری نپوشیدم ..قرمز شدم و بیشتر خودمو تو بغلش فرو کردم و خفه لب زدم
_اینا کین کارن؟
من خیلی ازت سوال دارم بیا بریم بالا من زخماتو ببینم ..
حرف اخرمو با بغض گفتم که نفس عمیقی کشید و بوسه ایی روی موهام نشوند و بدون اینکه روبرگردونه بلند و با جدیت گفت
_دیگه لازم نیست بمونید ..به آرسان خان هم سلام برسونید!

طعنه وار حرفشو زد و بدون توجه بهشون تو بغل گرفتم و
بردم سمت پله ها و بالا رفتیم ..حواسم نبود میخواستم بیامکنارش، کمرمو
سفت گرفت که از درد اخی گفتم اما با خشم
گفت
_تا نرفتن حق نداری از بغلم جم بخوری!
تا رسیدیم بالا صدای باز و بسته شدن خبر از رفتنشون داد ..و
باعث شد نفس راحتی بکشم و تا خواستم از بغلش دیگه
فاصله بگیرم ..
part98#
تا خواستم دیگه از بغلش فاصله بگیرم کوبیدم به دیوار و یه
دستشو گذاشت بالای سرم و یه دستشو گذاشت روی شکمش
و ترسناک نگاهم کرد ولی با مهربونی که حس خوبی نمیداد
گفت:
_میدونستی پروندهات داره سیاه میشه کوچولو ..کی بهت
اجازه داد با این لباسای سک*سیت جلوی اون مردای بی شرف
بدوویی هووم؟
حواست کجا بود وقتی برجستگیای لعنتیت داشت توی این
لباسای نازکت تکون میخوردن؟!
بعد عصبی تر کوبید به دیوار و با رگی باد کرده ادامه داد_ د بی شرف ..چرا
لباس زیر نپوشیدی ..که این خط باسن و
سینه هاتو از نگاه اون بی ناموسای بی خانواده پنهون کنه ؟!

خواستم بگم نگرانت بودم که فهمید و پرحرص تر گفت
_من بمیرمم حق نداری خودسرانه بیای جلوی اون کودنا!
دنبال تلنگری بودم که خشم و بغضمو خالی کنم که با جمله اخرش بغضم ترکید و با مشت زدم روی قفسه سینش و با هق هق لب زدم
با
_تو یه احمقی ...من تمام روزو منتظر بودم بیای ..بعد تورو این حال میبینم ...بعد جای اینکه بهم بگی چرا این شکلی شدی ..منو بخاطر لباسام بازخواست میکنی؟!
با حرفام نرم شد ..
part99#
بغلم کرد که ایندفعه دستامو دور کمرش حلقه کردم و با شدت بیشتری گریه کردم ..تو موهام سرشو فرو کرد و باصدایی که هنوز رگه های خش دار از غیرتش بجا مونده بود گفت
_هیشش ..باشه دورت بگردم ..ببخشید ..بهم حق بده ..پارچه قرمز جلوی چشمامو گرفته بود ..تورو بیش از حد دوستدارم عمرم ..بیا توی اتاق تا برات جریانو تعریف کنم عمرم
..بیا که من پاهام خسته شدن!
اروم گرفتم ولی هنوز اشکم میریخت ..سعی کردم به خودم بیام ..باهاش سمت اتاقش حرکت کردیم که بی حال خودشو انداخت روی تخت ..با دیدن دوباره پیراهنش که غرق خون

بود نگران رفتم جلو و گفتم
_زخمی شدی کارن؟!
چشماشو باز کرد و با احتیاط گفت
_یه زخم کوچیکه سوییت!
با دستایی لرزون دکمه هاشو باز کردم که با شیطتنت گفت
_جووون بیب ..چی از این بهتر که یه خانم لوند و کوچولو لباساتو دربیاره ..
حتی بامزه بازیاش از نگرانیم کم نکردن ..با باز کردن اخرین دکمه پیراهنش با دیدن زخمش که کوچیک بود ..نفس حبس شدم ازاد شد و زیر لب خداروشکری گفتم ..که دستمو کشید و انداختم روی خودش که آخش درامد ..هول زده خواستم فاصله بگیرم که دستشو فشار داد روی کمرم و خمار گفت
_کجا خوشگلم ..من که گفتم هیچی نیست سوییت ..#part100
عصبی از این همه بیخیالیش بدعنق گفتم
_ولم کن کارن ..میگی هیچیم نیست و تا دست به شکمت میزنم آخ و اوخت درمیاد؟!
همینطور که با شیطتنت نگاهم میکرد و اروم اروم دستشو وارد لباسم کرد و با شرارت گفت
_تو از کجا میدونی آخم بخاطر شکمم بود؟
با گیجی نگاهش کردم و گفتم
_یعنی چی؟ پس کجات درد گرفت که آخت درامد؟

اشاره کرد به پایین شکمش و با خنده گفت
_همونجایی که روش نشستی بیب ..
رد نگاهشو گرفتم و با دیدن خودم روی آلت باد کردش ..ِفر خوردم!
هین بلندی کشیدم و غلت زدم و نشستم روی تخت و گفتم
_خیلی بیشعوری کارن!
کم منو خجالت زده کن ..انقدرم منو نپیچون با این حرف و کارات ..بهم بگو چه اتفاقی افتاد که به این روز افتادی کارن..با یاداوری جمله کارن به مردا که گفت به بابا سلام برسون
..بهت زده نگاه به کارن کردم و گفتم
_نکنه ..نکنه ..کار ..باباس کارن ..ارره؟
چشمای کارن گشاد شد و سریع نیم خیز شد و گفت
_شیرینم ..باباتو از کجا دراوردی؟!
مگه من گفتم کار باباته دختر خوب ..
غریدم
_پس چرا به اون دوتا مردا گفتی ..به ارسان خان سلام برسونید؟
نفسشو فوت کرد و زیرلب غرید "پول ُورون لجباز"
*پول ُورون یک نوع شیرینی مکزیکی ترد و خوشمزه که آردیه و تو دهن آب میشه و موقع بلند کردنش هم ممکنه از هم فرو بپاشن و خیلی طرفدار داره*لینک گپ درخاست عاشقان رمان:

https://t.me/darkhaste_romanh
لینک چنل عاشقان رمان:
❤ @darkhast_romannn ❤ .عموی ناتنی و شهوتی من:
part101#
منتظر نگاهش کردم که با جدیت شروع کرد به حرف زدن
_یه مهمونی کاری بود باید میرفتم ..که ارسان هم یکی از شرکای مهم اونجا بود ..ما از قبل قرار بود شریک بشیم که ما
فهمیدم برادر ناتنیمه و شراکتمونو میخواستیم بهم بزنیم ..ا مسائل خانوادگیو وارد جزئیاتمون نکردیم .. سوییت اینارو که میشنوی دلم نمیخواد دلهره بگیری ...
از همین اول کاری دلهره گرفتم اما خودمو کنترل کردم و گفتم
_خب؟
نفس عمیق کشید و ادامه داد
_اما فهمیدم بابات تو کار خلاف بوده ..جابه جایی مواد مخدر نادر ..
تا خواست ادامه بده با رنگ پریده من چشماش تا اخرین درجه گشاد شد و از نگرانی خیز برداشت سمتم و بازوامو گرفت
_کاتیا ..عزیزم چت شد ..اشتباه بزرگی بود گفتن اینا به تو ..ارسان هشدار داد ..منه احمقو بگو فکر میکردم بخاطر اینکهوجهاشو

پیشت خراب نکنه ..صدامو میشنوی دورت بگردم ..
مغزم منفجر شده بود ..دیگه نمیتونستم دور و اطرافمو ببینم
..بابا خلافکار بود؟
part102#
با تته پته گفتم
_ک ..کارن ..د ..دروغ .م ...میگی؟!
کارن درمونده نگاهم کرد و گفت
_کاتیا ..عزیزم ..این مال گذشتهی باباته ..گذشته مهم نیست
کاتیا ..هر کسی اشتباهاتی داره ..الان بابات خودش شرمنده
گذشتشه ..مهم اینه پشیمونه!
و زیر لب جوری که میخواست من نفهمم لب زد "چقدم دیر
پشیمون شد"
کارن نمیدونست من گوشای تیزی دارم ..عصبی بودم از این
همه بی خبری و با پرخاش توپیدم
_کارن منظورت چیه دیر پشیمون شد؟
مگه چه اتفاقی افتاده ..کارن به عشقمون قسم یه کلمه دروغ
بگی یا بخوای بپیچونی ترکت میکنم ..
اخماش وحشتناک رفت توهم و چشماش رو به قرمزی زد..ترسیدم اما
کوتاه نیومدم و جسورانه تو صورتش براق شدم
که غرید
ما

_منو تهدید نکن کاتیا ..با زبون خوش تنبیه ات کردم ..ا
انگاری بهت خوش گذشت که داری زبون درازی میکنی ..
ترسناک نفس میکشید و با هر کلمه نزدیکم میشد ..دیگه ترسو
پنهون نکردم و با رنگی که بدون شک به زردی میزد عقب
رفتم و گفتم
_ک ..کارن ..
یهو کوبید به قفسه سینم که کوبیده شدم به تاج تخت و از
درد آخی گفتم ..یک لحظه نگاهش رنگ نگرانی گرفت اما بی
تفاوت تو فاصله یه متری صورتم بی رحمانه گفت
_این چند روز نازتو خریدم ..اما انگار لوست کردم کوچولو
..نباید خط قرمزمو زیرپا میزاشتی ..تو که میدونستی ترک
کردنم یعنی بدترین خطای زندگیت ..اما به زبونت اوردیش
سوییت ..
جوری کلمه های اخرو به زبون اورد که تنم مور مور شد ..
part103#
نمیدونستم چیکار کنم ..بدترین گند زندگیمو زدم ..اما حقداشتم ..همش
پنهون کاری ..پنهون کاری ..خسته شدم!
با بغض و چونه ایی لرزون کوبیدم به قفسه سینش و گفتم
با
با
_خسته شدم کارن ..همش پنهون کاری میکنید ..تو ..

..حتی مامان بلا ..منم آدمم ..این زندگی منم هست ..اما همه تصمیم میگیرن جام غیر از خودم ..بسه دیگه ..میخوام بدونم دور و اطرافم چخبره ..تازه فهمیدم بابام خلافکار بوده ..تو عموی ناتنیمی ..حتما چند روز دیگه میفهمم پرورشگاهیم ..به اینجام رسیده کارن ..خسته شدم!
حس کردم از حرفام اروم گرفت اما هنوز چشماش به قرمزی میزد
_من درکت میکنم کاتیا ..اما بخاطر همین رفتار پرخاش گرته که نمیخوام چیزی بگم ...تو طاقتشو نداری کاتیا ..روحیه اتو از دست میدی ..نمیخوام ضعیف ببینمت ..اما حق هم نداری بخاطر یه مشت آت و اشغال گذشته ..عشقمونو قسم بخوری و بخوای منو ترک کنی ..مفهمومه؟
یکبار دیگه این حرفو از زبون خوشگلت بشنوم ..زبونتو میبرم!
بی حرف سرمو گذاشتم روی سینش و اشکام ریخت
..دستاشو دورم حلقه کرد و توی موهام نفس کشید وخوابوندم توی بغلش و از فشار زیادی که روم بود و خستگی
چشمام روهم رفت و توی بغل کارن بخواب رفتم ....
part104#
#کارن
روز اخری بود که کاتیا پیشم میموند ..نمیتونستم بزارم بره

..این یک هفته مثل زنا شوهرای واقعی بودیم ..بهم چسبید ..نمیتونستم بدون بوی تن شکلاتیش بخوابم ..حتی فکر به نبودنش کنارم روی تخت وحشیم میکنه ..اما ارسان هشدار داد ..میدونستم ارسان هنوز قدرتای قبلو داره ..و میتونه منو ازش جدا کنه باید اروم اروم پیش برم ..راه سختیو دارم میرم ..اما باید یک امروزو براش خاص کنم ..دست به جیب و با اخم از پشت به ویترین انگشترا زل زدم ..میخواستم حلقه رو دستش کنه که دیگه هیچ نره خری نزدیکش نشه ..ایندفعه ارسان نمیتونست هیچ غلطی کنه چون میدونستم کاتیا یکی بدتر از ارسانه ..با مالیکت و حرص شیرینی به حلقه ظریف و ریز کاری شده زل زدم ..خودشه!

تند رفتم توی مغازه تا کسی نگرفتتش و با جدیت اشاره کردم به انگشتر و رو به فروشنده گفتم_ست اینو دارید برام بیارید ..ممنون!

چشمی گفت و برام اوردش و با دیدنش از نزدیک چشمام برق زد!

محشره!

با پرداخت کردنشون ..جعبه مخمل سرمه ایی گذاشتم توی جیبم و سمت ماشین رفتم ..

#part105

بی وقفه سمت خونه روندم ..نزدیک خونه با دیدن ماشین ارسان دندون ساییدم ..عوضی!

قول داده بود شب بیاد ..با دیدن کاتیا که با گریه چمدونشو میکشید و ارسان با اخمای توهم سمت ماشین میرفتن ..طاقت نیاوردم و وحشیانه با ماشین جلوشون ترمز وحشتناکی کردم ..که با جیغ دلخراش کاتیا لعنتی به خودم با
فرستادم ؛ امل نتونستم خشممو کنترل کنم و پیاده شدم و خشونت محکم در ماشینو کوبیدم و با صدای کنترل شده گفتم
_به به ارسان خان بودی حالا ..من که تازه برگشتم!
اخماش بیشتر توهم رفت و با لحنی کینه دوزانه گفت_پسرجون بهتره دست از این بازیات برداری!
نیشخندی زدم و رو به کاتیای غمگین که عجیب نگاهم میکرد با جدیت گفتم
_برگرد پیش الی!
تازه نگاهم به الی خورد که ترسیده نگاهمون میکرد.
با صدای عصبی ارسان حواسمو جمع کردم
_بکش کنار کارن ..کاتیا دیگه نمیخواد ببینتت!
پوزخندی زدم و دوباره با فکی قفل شده به کاتیا هشدار دادم
_برو پیش الی کاتیا!
با سر تکون دادنش به نشونه مخالفت ..شوکه نگاهش کردم که گریون زد تخته سینم و لرزون گفت

_من که دوستت داشتم ..خودمو در اختیارت گذاشتم ..تورو انتخاب کردم ..پدر و مادرمو پس زدم ..چطور تونستی کارن ...چطور؟!

گیج به حرفای عجیب غریب گوش دادم و کلافه بازوهاشو گرفتم و با خشم گفتم

_این حرفا چیه کاتیا ..چت شده ..این بی شرف چی بهت گفته که ...

برق از سرم پرید!سیلی محکمی که بهم زد مات و مهبوتم کرد.

#part106

دستمو روی صورتم گذاشتم و ناباور خیره شدم به چهره پر نفرت و گریون کاتیا و با صدای ضعیفی تنها تونستم یک کلمه بگم:

_چرا؟

پوزخندی زد و رک گفت

_خیانت!

یهو خونم به جوش امد تو صورتش فریاد زدم

_کاتیاااا ..به خودت بیا ..منم ..من ..کآاارن ..چه خیانتیی ..اوووون بابای پوفیوزت چی تو کللتتت کرده که باورت شدده؟

با عجله کیفشو گشت و با چندتاا عکس محکم کوبید تو سینم جوری که چند قدم رفتم عقب و با نفرت جیغ زد

_ایناااا ..این کثافت کاریاااتو نشونمممم داد ...بهم نشون داد تو بی لیاقتی ..یه احمقی ..تو لیاقت منو نداری ..اما ممنونم ..ممنونم که دیگه حالمو از مردا بهم زدی!
و با هق هق دوید با چمدونش سمت ماشین ارسان ..خواستمبه سمتش بدووم اما با دیدن عکسا ماتم برد!
با خشم سرمو بردم بالاا و با غررشی یورش بردم سمت ارسان و با فریادی یه مشت زدم تو صورتش:
_بییییییی شررررررف!
این بوووود جواب اعتماددم مردیکه پوفیوززز . میکشمت ارسان ..میکشمتتتتتت ..
الی با جیغ بلندی سعی میکرد ارسانو ازم دور کنه اما خون جلوی چشمامو گرفته بود و پی در پی تو صورتش مشت میزدم ...
یهو با صدای جیغ کاتیا و سرمو بردم بالا که ناغافل کوبید تو دماغم ..آخ نگفتم ..یهو کوبید تو گردنم که گیج افتادم روی با
زمین ..لعنتی زد توی شاهرگم ...داشتم بیهوش میشدم که حس بوی تن کاتیا و با گریه صدا زدنم لبخندی روی لبام امد و خاموشی که جلوی چشمامو گرفت ...
تیا
#کا

با گریه کارنو صدا میزدم و سرشو گرفته. بودم تو بغلم و هق
میزدم ..هرچقد بهم خیانت کرده باشه ..بهم بد کرده باشه
..اما من هنوز عاشقشم ..هنوز ته قلبم باور ندارم خیانتکردنشو ..با صدای
نگران بابا ..با ترس به صورتش نگاه کردم
که پر از خون شده بود ..بازومو گرفت و بلندم کرد
..میخواستم برم سمت کارن که جلومو گرفت و با جدیت
گفت
_برو تو ماشین کاتیا ..خودم میارمش!
با بدنی لرزون و چشمای به اشک نشسته به چشمای بسته
با
کارن زل زدم که با صدای گریون الی نگاهش کردم که
التماس گفت
_خانم ..من مطمئنم ..کارن خان بهتون خیانت نکرده ..باورش
کن دخترم ..باورش کن!
با
ارسان هشدار دهنده صداش زد که سریع رفت داخل و
گفتن خبرم کنید محزونی درو بست ..با فکری مشغول از
حرفای الی درو باز کردم که بابا گفت
_در عقبو باز کن بزارمش کاتیا ..خودتم میای جلو!
با این حرفش عصبی و کفری گفتم
_اون بخاطر ضربه احمقانهاتون درحال مردنههه ..شما با من

سر جلو ..عقب نشستن بحث میکنید بابا؟!
با تاسف سر تکون دادم و عقب نشستم و سر کارنو گذاشتم
روی پام ..که چند دقیقه بعد بابا سوار شد و محکم درو بهمکوبید که باعث شد به خودم بلرزم ....
ناراحت صورت کارنو نوازش کردم و با اشکی که از گوشه چشمم چکید اروم زمزمه کردم
_باورت میکنم کارن ..اما باید ثابت کنی خودتو ..وگرنه میرم ..جوری که دیگه نتونی پیدام کنی ..
part106#
دوساعت گذشته بود و هنوز کارن به هوش نیومده بود
جا
..نگران دستشو گرفته بودم که یهو با پلک زدن ارومش ..از پریدم ..هیجان زده دستمو روی صورتش و صداش زدم
_کارن!
پلکاش باز شدن و با دیدنم شگفت زده و خسته لب زد
_کاتیا!
از خوشحالی ناخوداگاه اشک تو چشمام جمع شد که اخماشو درهم کرد و با دردی که از گردنش بهش وارد میشد "هیششی" زمزمه کرد و دستشو کشید رو موهام و با ناراحتی لب زد
_فکر کردم رفتی ..
با لبخند تلخی جواب دادم

_نمیتونم دوست نداشته باشم ..میخوام یکبار به حرف قلبمگوش کنم ..و باورت کنم!
چشماش درخشید ..یهو سرمو فشار داد و حریصانه لبامو بوسید ..ناله ایی از ته گلوم درامد که وحشی ترش کرد ..دستامو روی قفسه سینه هاش گذاشتم و سرمو اوردم پایین با
تر تا گردنش اذیت نشه و با ولع همراهیش کردم که یهو صدای در ..هول ازش جدا شدم که با دیدن قیافه قرمز از خشم بابا و چهره خندون دکتر ..خجالت نکشیدم!
خونسرد لبخند زدم و خیره شدم به چشمای پر از حرص دوست داشتن کارن!
دستاشو مشت کرده بود که بهم حمله نکنه ..بزور نگاهشو گرفت که همون موقع صدای سرحال دکتر درامد:
_بلاخره بیمار جنجالی بیدار شد!
اهومی گفت و با جدیت رو به دکتر گفت
_کی مرخص میشم دکتر؟
که دکتر خنده ایی کرد و ابروشو داد بالا و گفت
_یک امروزو پیش ما هستی ..ضربه ایی که به شاهرگتون خورد ..ممکن بود باعث مرگت بشه مرد!
کارن تیز به ارسان نگاه کرد که خودشو جمع کرد و اخمالود گفت_خب کاتیا ..حالا که کارن به هوش امده ...الی رو خبر میکنم

پیشش بمونه ..ما اینجا دیگه کاری نداریم!
خواستم خودم مخالفت کنم ..که کارن با خشم نیم خیز شد که چهرش از درد توهم رفت اما بلند فریاد زد
_بهتره همین الان خودت تنهایی بری همون قبرستونی که بودی وگرنه به جرم ..اینکارت ..اشاره ایی به گردنش کرد و خبیثانه ادامه داد
_میفرستمت جایی که نباید باشی!
نگران به بابا زل زدم ..میدونستم اگه بره پاسگاه دیگه درامدنش سخت میشه ..اینجا جرم یک سیلی هم سنگینه ..مطمئنن مامان بلا دق میکرد از دوری بابا ..
part107#
با نگرانی لب زدم
_بابا بهتره بری ..مامان تا همین الانشم مطمئنم داره بی قراری میکنه ..
بابا خشمگین و با صورتی کبود دستاشو مشت کرده بود و نگاهی بهم انداخت و بعد نگاهشو برگردوند سمت کارن و ترسناک و با تمسخر زمزمه کرد_هنوز کارمون تموم نشده ..برادر!
برادر اخرش تنمو لرزوند و کارنو وحشتناک بهم ریخت ..به کل دکترو فراموش کرده بودیم که سرفه ایی کرد و با مکث گفت
_فعلا استراحت کنید ..خانم جوان هم میتونند پیشتون بمونند ..اگه مایل هستن!

سرمو تکون دادم که بابا چشم غره ایی بهم رفت که با غرش
کارن ..رو برگردوند و سمت در رفت و پشت سرش محکم درو
با
بست که داد پرستارارو دراورد ..دکتر نفس عمیقی کشید و
پرسیدن چندتا سوال رفت ..با رفتنش کارن خمار نگاهم کرد و
هوس آلود نیشخند زد
_بلاخره تنها شدیم سوییت!
با
دهن کج کردم و روی صندلی کناریش خودمو ولو کردم و
جدیت گفتم
_رفع دلتنگی برای بعد کارن ..برام توضیح بده ..مو به مو ..
یهو قیافش تغییر کرد و با چشمایی مثل خون و دندونایی
روی هم کلید شده گفت
_همش پاپوش بود و منه احمق نفهمیدم ..شب مهمونی که
برات تعریف کردم ..و فهمیدم بابات یکی از کله گنده ها بوده
..همون موقع من با یکی از اونا درگیر شدم و تهدیدم کرد کهنابود میکنه
هست و نیست زندگیمو ..ترسیدم ..چون
میفهمیدن تو نقطه ضعف زندگیمی و نابودت میکردن ..بابات
فهمید و عصبی بهم حمله کرد ..اما بعدش گفت کمکم میکنه ..
رنگ کارن قرمز و قرمز تر میشد ..نگران نیم خیز شدم و لیوان
آبی براش پر کردم که یه نفس رفت بالا و لیوانو تو دستش

فشار داد و ادامه داد
_گفت اگه چندتا دختر لخت تو بغلم ببینه ..اگه فهمید کاتیا تو زندگیته ..اسیبی بهش نمیرسونه ..من سخت مخالفت کردم ..چون مشکوک بود ..کمک کردنش ..حتی طرز نگاه کردن مرد به من و ارسان ..مردک ک*سکش اونم ادم اجیر شدهی اون بابای بی ناموسته ..دهن تک تکشونو سرویس میکنم ..اون عکسا واقعی بودن.. اما به جون تو قسم که تمام دنیامی من بهت خیانت نکردم کاتیا ..
part108#
بغض کرده نگاهش کردم که دستمو چنگ زد و با خشونت و مهربونی بوسه ایی روی دستم نشوند و نرم گفت
با
_وقتی خودم یه دختر کوچولوی خوشگل دارم ..چرا بخوام چند تا هرزه بهش خیانت کنم؟!دیگه هیچوقت کاتیا ..هیچوقت از دستت نمیدم ..مرگو جلوی
چشمام دیدم وقتی با نفرت نگاهم کردی و رفتی ..حس کردم قلبم از کار افتاد ..و دستاشو باز کرد و با محبت گفت
ینجا
_حالا بیا بغلم ارامشم ..انگاری سالهاست نداشتمت ..بیا ا
..
بی طاقت سمتش رفتم و کفشامو دراوردم و تو بغلش خودمو

جمع کردم که سفت دستاشو دورم حلقه کرد و تو سکوت به چشمای هم خیره شدیم .. دستمو نوازش وار کشیدم روی گردنش که چشماشو بست و نفسای پی در پی کشید ..از عکس العملش لبخند ریزی روی لبام امد ..که چشماشو باز کرد و با دیدن خندم تیز نگاهم کرد و غرید

_اره دیگه ..منو تحریک میکنی ..بایدم بخندی بیبی!

با چشمای گرد به پایین تنه باد کردش زل زدم و با خجالت جیغ زدم

_کارن تو این وضعیت هم دست برنمیداری چراااا ..

نیشخندی زد و کمرمو چسبوند به خودش و گفت

_به من چه ربطی داره ..کارن کوچولو هوستو کرده ..میخواستی انقد دلبر بهش نچسبی ..

لب پایینیمو کشیدم تو دهنم و خواستم فاصله بگیرم از پایینتنش که فشار بیشتری بهم اورد و با لحنی پر نیاز لب زد

_کجا خانم کوچولو ..حالا که تشنش میکنی میخوای در بری ..هوووم؟!

part109#

تخس نگاهش کردم و گفتم

_توقع بیجایی که تو بیمارستان سالارتو اروم کنم ..اونم وقتی که هنوز ناراحتم ازت بخاطر ...

با چنگ زدنش به باسنم حرف تو دهنم ماسید!

خشن لب زد
_توقع به جاییه بیبی ..الانم مثل یه دخترخوب برو درو قفل کن برگرد اینجا ..
با بوسیدن گردنم بین پام خیس شد و آهی از دهنم پرید!
خواستم بلند شم و به بهونه قفل کردن در فرار کنم ..اما کارن زرنگ تر بود که ابروهاشو داد بالا و چنگ زد به سینه هامو و گفت
_نچ! پشیمون شدم سوییت ..نیازی به قفل شدن در نیست ..
میخواستم اعتراض کنم و بلند بشم ..که یهو کشوندم سمت خودش و پیراهن تنمو دراورد ..عصبی زدم اروم روی تختهسینش و لب زدم
_کارن ..ما توی بیمارستانیم ..هرآن یکی میاد داخل و مچمونو میگیرن ..تو که دلت نمیخواد موقع سک*س مچتو بگیرن ..
خونسرد سوتینمو کشید پایین و خیره به نوک سینه هام گفت
_نگران این نباش سوییت ..جوونم این لیموها چه بزرگ شدن ..اومم همش بابت زحمات منه ..
پاهامو فشار میدادم تا نفهمه تحریک شدم ..اما لعنت کارن جز به جز حرکاتمو از َب ِر ..کمرمو گرفت و نشوندم روی پاش که مستقیم ک*یر باد کردش روی ک*س خیسم نشست ..از داغی تنش ناله ایی کردم و بی اراده دست بردم و شلوارشو کشیدم پایین .. مشتاق نوک سینمو لیس زد ..خیسی بین پام بیشتر

شد جوری که کارن هم حسش کرد ..و حشری جونمی گفت و شورت نازکمو کنار زد و با دیدن ورم ک*سم با شعف مالوندم ...

#part110

آهی کشیدم و خودمو روی دستش تکون دادم و چنگ زدم به دستش که سرشو اورد بالا و با چشمایی قرمز نگاهم کرد و قربون صدقه ام رفت_جونم شکلات شیرینم ..جونم بگو چی میخوای دورت بگردم

..اووفف من بمیرم برای کو*س قرمز شدت ..دلتنگ کارن کوچولویی جوجه سک،سی اره ..

نفس نفس میزدم و با آه های ریز جوابشو میدادم با خشونت خاصی یه انگشتشو فرو کرد تو کو*سم که جیغم بلند شد

_آههه ..آیییی ..کاارن سوختم ..آاه

که دستشو تف انداخت و دوبارع فرو کرد توم و با شهوت غرید

_قربونت برم این که یه بنده انگشته ..چرا هرروز تنگ تر میشی سک.سی من ..آخخ ک*یرمو چطور میخوای تحمل کنی نفسم ..اووف ..

از حرفاش حشری تر شدم و خودمو روی انگشتش بالا پایین کردم ..دستش خیس خیس شده بود ..دیگه تحمل نکرد و شورتشو کشید پایین که با دیدن ک*یر برنزه و تمیزش ک*سم

نبض زد!
با بی قراری ک*یرشو گرفتم و کشیدم لای کو*سم ..رنگ کارن
به کبودی میزد و با دستش ضربه ایی به باسنم زد ..نگران
گردنش هم بودم واسه همین بین ناله هام لب زدم
_کارن ..گردنت ..آهچشماش پر از مهر شد و بین نفسای داغش لبخند یه
وری زد
که از جذابیتش نفسم حبس شد
_جوجه خوشمزه من ..زخم شمشیر نخوردم ..دورت بگردم
اینطور ناله نکن داری روانیم میکنی ..ضربه بعد دوساعت
دردش محو میشه ..حالا بیا روم قربونت بشم ..بیا کوچولوی
سک.سی کارن ..
با شیطتنت نگاهش کردم که حرصی کشیدم جلو و میخواست
بشونم روی ک*یر کلفتش ..که بدجوری سیخ شده بود و
جوون میداد لیسش بزنی!
کشیدم عقب که عصبی غرید
_وقت بازی کردن نیست نفس کارن ..بیا روم همین حالاا!
لبمو گاز گرفتم و خیره به چشمای وحشیش میک محکمی به
سر قارچی ک*یرش زدم که نفسش از بهت بند امد
چشمامو اوردم پایین و خیره به ک*یرش با دقت دهنمو روش
بالا پایین کردم که نعره اروم کارن بلند شد
_آخخ ..نفسمو بریدی ..لعنت ..آه

یه نفس تند تند براش ساک میزدم و با تخ*ماش بازی میکردم که موهامو به ارومی چنگ زد و آه و ناله های مردونه اشو ازاد کرد ..از ناله هاش تحریک شدم و کو*سم بیشتر از قبل خیسشد ..با حس آبش تو دهنم سریع کشیدمش بیرون ..و کارن
دیگه تحملش به صفر رسیده بود و با یه حرکت کمرمو گرفت و نشوندم رو ک*یرش ..که جیغم از لذت بلند شد ..تند روی ک*یرش خودمو بالا پایین کردم که کارن با فریادی ارضا شد و منم بعد چند ضربه یهویی آبم ریخت ..اما هردومون بی توجه به ارضا شدنمون با شهوت و دلتنگی به همدیگه نگاه میکردم ..و محکم تر توم تلنبه میزد و نوک پس*تونامو میک زد و با دستش چو*چول باد کرده و خیسمو میلرزوند و ضربه میزد. این عالی ترین و کثیف ترین سک*سمون توی بیمارستان بود ...
عموی ناتنی و شهوتی من:
part111#
با
بی حال تو بغلش لش شدم که باسن لختمو نوازش کرد و نفس نفس تو گوشم زمزمه کرد
_دلم برات تنگ شده بود بیبی ..
بینیمو مالیدم به گردنش و لب زدم
_منم دلم برات شده بود کارنم ..

باسنمو تو مشتش گرفت، هنوز ک*یر داغش تو کو*س پر آبمبود
..هیچکدوم قصد جدا شدن نداشتیم ..اما هر لحظه ممکن
بود یکی اون در لعنتیو باز کنه و آبرومونو ببره!
اما تعجب برانگیزه که با سروصدامون هیچکس وارد نشد!
سرمو از گردنش دراوردم و اروم ک*یرشو از تو کو*سم
دراوردم که یه عالمه آب لزج ازم پاچید بیرون ..با حس
انگشتای کارن روی چو*چول خیسم ..با اعتراض کوبیدم به
دستش و خیره به چشماش که حالا رنگ شیطتنت و شهوت
گرفته بودن غریدم
_کاررن ..اینجا بیمارستانه ..من دیگه نمیزارم بهم دست بزنی
تو جاهای عمومی ..این جرمه!
ولی کارن بیخیال و با هیزی تنمو رصد کرد و با نیشخندی
گفت
_سک*س مزش به همین جاهای عمومیه سوییت ..انقدرم
نترس وقتی پیش منی ..من بنظرت میزارم کسی تن
دخترکوچولومو ببینه ..هووم بیب؟!
نرم شدم اما واسه اینکه پرو نشه سریع چندتا دستمال
برداشتم و آبامونو پاک کردم اما هنوز حس خیسیش اذیتم
میکرد ..فقط سوتین و پیراهن بلندمو تنم کردم و بدون
با
شورت خواستم سمت سرویس بهداشتی توی اتاق برم کهضربه ی محکمی

که به در کونم زد ..سنگکوب کردم!
با صدای ژله ایی باسنم کارن جووونی گفت که عصبی چشم غره ایی رفتم و با غرغر سمت سرویس حرکت کردم ..
_مردیکه دیوونه ..رعایت سرش نمیشه ..هعی دم به دقیقه میکوبه به باسنم ..انگار سندروم دست داره ..اه
که با صدای خنده کارن کوفت غلیظی گفتم و درو محکم بستم ...
#part112
#کارن
خیره شدم به جونور کوچولوی خوابالوم ..بعد اون سک*س پر تحرکمون ..از خستگی کنارم غش کرد ..من عاشق این شکلات کوچولو بودم ..دخترکوچولوی هات من ..گونشو نوازش کردم و با فکر فردا دندونام قفل شدن ..ارسان بی شرف!
حالا که میخوای بازیو شروع کنی ..باشه ..من با کمال میل همراهیت میکنم ..منتظر طوفان توی زندگیت باش!
نمیتونستم بلایی سرش بیارم ..لعنت اون برادرِم هرچند ناتنی ..پدر شکلات زندگیِم ..نمیخوام باعث ازرده شدن دلکوچولوم بشم ..اما نمیتونمم اینکارشو بی جواب بزارم!
با تکون ریزی که دخترکوچولوم خورد ..از فکر درامدم ..به ارومی تو خواب ناله کرد و با دستش دنبالم گشت ..ضعف

کردم و اروم خودمو کنارش کشیدم که با حس کردنم ..سرشو گذاشت روی قفسه سینم و به خواب رفت.
با عشق به موجود لوس تو بغلم نگاه کردم و اروم زیر لب زمزمه کردم
_دورت بگردم دخترک لوسم ..
گونشو نوازش کردم و با بوسیدن موهاش چشمامو با ارامش بستم ..امشب اخرین شب ارامش بخش زندگی ِم ..معلوم نیست دیگه کی میتونم همچین خواب راحتی داشته باشم ..
آه ارومی کشیدم و با سفت بغل کردن کاتیا خواب رفتم ...
part113#
با خونسردی سیگارمو گوشه لبم گذاشتم و نیشخندی به صورت سرخ از عصبانیت ارسان زدم!
_فکر کردی بیخیالت میشم جناب ارسان ..نچ تازه بازی شروع شده ..داداش!
با
داداش اخرو با تمسخر کشیدم که یهو حمله ور شد سمتم وگرفتن گلوم جنون وار نعره زد
_میکشمت ..حرومزاااده ..لعنت به روزی که پیدات شد ..
محکم مچ دستاشو از روی گردنم کنار زدم و خیره به چشماش مرموزانه گفتم
_قشنگ ویرون شدن زندگیتو به چشم ببین ..فقط پنج ثانیه

وقت داری ارسان فراز خان!
دستاش به لرزش افتادن ..نقطه ضعف ارسان دخترش و زنش بلا بود!
و نقطه اصلی این ضعف ها بلا بود ..یعنی بهترین مهره من!
با صدای ناله وار ارسان توجه امو بهش جلب کردم!
با چشمایی که هنوز غرور توش معلوم بود لب زد
_چی میخوای که دست از سر من و زندگیم ور داری؟
حالا شد!
کف دستامو بهم کوبیدم و با چشمای براق نگاهش کردم و ....
#part114
تیا
#کا
تو بغل مامان عطرشو با ولع بو میکردم ..دلم برای همه تنگ شده بود ..مامان ،ِکسا ، حتی بابا!وقتی به کاساندرا زنگ زدم ..گریه کرد ..فحشم داد و تازه
فهمیدم چقدر بی معرفتم که دوست دوران بچگیمو ول کردم و رفتم پی خوشگذرونی ..وقتی فهمید خونم با سرعت نور امد خونمون و برخلاف حرفاش با اخرین زورش بغلم کرد و حالا اون روی مبل روبه رومون بود و منم بغل مامانم!
با صدای بغض دار مامان از بغلش درامدم و ناراحت خیره به صورت پر اشکش لب زدم

ما
_مامان ..گریه نکن ..ببخشید ..میدونم نگرانتون کردم ..ا
مامان ..دیدی توام بابا مخالف رابطه من و کارنه ..مامان ..من
میترسم ..
با صدای لرزون حرفامو زدم که مامان بغضش ترکید و دوباره
بغلم کرد که منم تو بغلش گریه کردم ؛ نوازش وار روی موهام
دست کشید و با بوسیدن موهام لب زد
_نترس عشق مامان ..من مگه مردم که دخترم ناراحت باشه
..خدانکنه ایی گفتم که ادامه داد
_خودم یه راه حل پیدا میکنم ..نمیزارم بابات مانعتون بشه ..
از این همه مهربونیه مامان بغضم گرفت و تند تند بوسیدمش
که صدای چندشی دراورد ِکسا:
_اه اه ..دخترهی لوس مامانی ..کم خالمو بچلون ..مامان تک خنده ایی
کرد که من با اخم جوابشو دادم
_حسود ..خالت مادر منه ..توام برو بغل مامانت ..
part115#
با قهر بلند شد و خواست بره که با خنده دویدم سمتش و
مثل بچگیامون خودمو انداختم روی کولش که جیغ اون و
قهقه من بلند شد و همزمان خوردیم زمین:
_کمرمو شکوندیی کاتیاااا ..خرس گنده با این سنت هنوز به
یاد بچگیا میخوای بپری روی کمرم ..اخ اخ ..ناقصم کردی

هر*زه لعنتی!
با فحش اخرش خندم بیشتر شد ..که اونم دیگه خندش گرفت!
با صدای مامان هردمون به خودمون امدیم
_پاشین از روی زمین دخترا ..برید اتاق استراحت کنید!
چشمی گفتیم و باهم سمت پله ها رفتیم که با سوال غیر منتظرهی ِکسا شوکه سرخ شدم:
_کای ..دیگه ورجین نیستی؟
اروم سرتکون دادم که جیغی زد و با خوشحالی پرید تو اتاق و با خنده گفت_پس الان پلمپت بازه ..اووف چه حسی داری؟
چشمامو چرخوندم و با نیشخندی تکیه دادم به میزم و دست به سینه لب زدم
_همون حسی که تو بعد دادن بکارتت به جک داشتی!
سریعا قرمز کرد و سرشو فرو کرد زیر ملافه هام و جیغ زد
_تمومش کن کای!
خبیثانه قهقه زدم و لب زدم
_تو شروع کردی بیب!
part116#
بین حرف زدنامون با زنگ خوردن گوشی کاساندرا ..نگاهمون جلب گوشیش شد که با دیدن اسم عشقم با قلب بنفش کم کم لبهام به خنده وا شدن .. کسا حرصی به قیافم زل زد و سریع

با
سمت گوشیش حمله کرد تا یه موقع اقاییش قطع نکنه ..
ذوق و شوق تماسو جواب داد و بهش اشاره کردم برای
راحتیش بره توی بالکن که بوسی فرستاد و در بالکنو باز کرد
و رفت داخل ..با حسرت نگاهش کردم و آهی از دلتنگی
کشیدم ..کاش هیچکدوم از این اتفاقای عجیب غریب
نمیوفتاد و الان من و کارن مثل یه دوست دختر و دوستپسر عادی بودیم
..و مثل قبلا با شیطتنت مخفیانه همو
میدیدیم ..اشک گوشه چشمامو باز کردم که با صدای دینگ
پیامک گوشیم ..بی حوصله ورش داشتم که با دیدن اسم
کارن ..از هیجان دستام به لرزش افتادن!
لعنتیه مهرربون من ..انگاری حس میکنه روح آزرده شده امو!!
"دلم برات تنگ شده سوییت"
گوشه لبمو گاز گرفتم و با خنده ایی از روی ذوق پیامش تایپ
کردم:
"منم همینطور ..دلم میخواد مثل قدیم یواشکی بیام خونت و
.."
ما
با شیطتنت "و" اخرو مرموزانه نگفتم ..و کارن سین کرد ا
جواب نداد!
ناامید ناله ایی کردم ..که یهو با صدای زنگ تصویری ..چشمام

گرد شد.
سریع به خودم امدم و تماسو وصل کردم که با دیدن عظلات لختش و کروات باز شده دور گردنش و شلوار مشکی رسمی تنش و اون موهای بهم ریخته دلبرش و چشمای وحشی و خستش ..بین پام خیس شد و ناخوداگاه دلم لرزید از این همه جذابیتش ..که با صدای غرشش پریدم و سرخ شدم:
-اگه همینجوری به اینجوری نگاه کردنت ادامه بدی ..تضمین نمیکنم نیام جلوی همه بلندت کنم و ببرمت دختر کوچولو!
گوشیو جوری گرفتم که بازوهام به سینه های کوچولوم فشار بیارن و بیان بالا که موفق شدم و یقه پیراهن نازکم که حتی بود و نبودش مهم نیست .. کنار رفت ..نفسای کارن یکی درمیون شد و همینجور که روی مبل لش بود خیره بهم دستاشو مشکل کرد و با انگشت شصتش با گوشه لبش بازی کرد که با فکر به حرکت انگشتش همینجوری روی کو*سم ..داغ ترم کرد ..حس میکردم اگه بیشتر ادامه بدیم از بدنامون اتیش میباره!
کسا
کارن خواست حرفی بزنه که با بازشدن در تراس و صدای حرفشو خورد و خیلی دقیق گوش داد به صدای ذوق زده کسا:
-اووه کای ..خبرا رو شنیدیی؟!

و راستی با کی رو کالی ؟
با لبخند روی لبم زل زدم به کارن و برگردوندم گوشیو و لب زدم
_کسا ..کارن دوست پسرم ..و کارن کسا دوست صمیمیم ..ازقبل همو دیده بودین اما انقد حواسم پرت شد نشد خودم معرفیتون کنم!
کسا هول زده و با خجالت گفت
_خوشحال شدم از دیدنتون!
که کارن خیلی جلتنمن وار لبخندی زد و همچنینی گفت!
صحفه گوشیو برگردوندم و خیره به جنگل چشمای پر نیاز و وحشیش گفتم
_دیگه مزاحمت نمیشم کارن ..
خواستم حرفمو ادامه بدم که با جدیت صاف شد و گفت
_قطع نکن بیبی میخوام بشنوم خبرو ..
کسا لبشو گزید که حس کردم خبر خوبی نیست و خواستم بهونه ایی واسه قطع کردن بیارم ..که هشدارانه صدامون زد.
#part117
کسا با من من لب زد
_چیز مهمی نیست ..فقط ..امم ..چیزه ..
کارن کلافه غرید که هردومون با ترس تو جامون پریدیم:
_من من کردنو بزارین برای وقتی که داشتم کتکتون میزدم

..نه الان که از پشت گوشی صاحاب مرده هیچ گو*هینمیتونم بخورم خب؟!
کسا ترسید و نمیدونست مرد مهربون من اهل کتک نیست و با
اینا فقط یه تهدید توخالیه ..لبخندمو بزور کنترل کردم که حرفای کسا لبخندم ماسید:
_دیمن توی ویدیویی ادعا کرده که عاشق کاتیاس و تو یوتیوب پخش کرده فیلمو و الان تمام عالم دارن نگاش میکنن و این یک جورایی هم خوبه هم بده ..چون ..
دیگه حضور کارنو حس نکردم و با تندی و عصبانیت گفتم
_اون مرتیکه کو*نی چه غلطیی کرده؟
حروم*زاده ..اون از عمد اینکارو کرده ..میخواد پشتم حاشیه بسازه ..حسابشو میرسم ...
از خشم نفس نفس میزدم که کسا نگران نگاهم کرد و لب زد
_اره خبر بدش اینه ..اما خوبش اینه که الان کل دانشگاه دارن دیمنو مسخره میکنن ..و بهش لقب مردک بی خا*یه دادن!
نیشخندی زدم ..فقط من میدونستم پشت اینکاراش چه نقشه ایی خوابیده!
یهو با به یاد اوردن کارن ..گوشیو اوردم بالا و با دیدن تماس قطع شده ..ترسیده شمارشو تند گرفتم اما با اشغال بودنش یاخدایی گفتم و نگران رو به کسای ترسیده لب زدم_بدبخت شدیم کسا

..مطمئنم کارن الان رفته سر وقت دیمن!
کسا سریع شماره ی جکو گرفت و با قیافه پشیمون و محزون گفت
_همش تقصیر منه کای ..هوووف ..الو جک ..
#کارن
یا
_کارشو تموم نکنین ..جوری بزنیدش تا فکر این گو*ه خور از سرش بپره و بعدش برای پدر پوفیوز تر از خودش بفرستینش ..
با لحن خشن گفتن:
_حله جناب نیکلاوس!
با تموم قدرت پوکی به سیگارم زدم و گوشیو قطع کردم اینم از دیمن جرالد!
دیگه باید از بازی های بچگونه و شرط بندی های مسخرت روی دختر کوچولوم دست بکشی پسرکوچولو وگرنه اونموقع اس که وارد بازی های بزرگسالا میشی و بووووم تا به خودت بیای تو و اون پدرت به باد رفتین!
پوزخندی زدم که با صدای زنگ دوباره مبایلم کلافه و بی حوصله جواب دادم_حرف بزن!
که صدای فوق العاده عصبی جک رو شنیدم:
_تو مریضی مرد ..دوتا دخترو نگران گذاشتیو و یهو رفتی و

بعد با ریلکسی تمام میگی حرف بزن؟! ..گو*ه توش!
و تقی قطع کرد! لعنتی واقعا گو*ه توش!
به کلی کاتیا و دوستش کساندارو فراموش کردم ..فقط امیدوارم کاتیا دست به کار احمقانه ایی نزده باشه و نرفته باشه خونه دیمن برای چک کردن سالم بودنش وگرنه تمام نقشه هام بهم میریخت ..عصبی زدم روی پیشونیم و تند شمارشو گرفتم که با اشغال بودنش ..به نقطه انفجار رسیدم ..بدون معطلی دکمه هامو بستم و با برداشتن سویچ ماشین ..سمت ماشین پرواز کردم ..فقط امیدوارم نزدیک یک متریه خونهی اون حرو*مزاده نشده باشه ..
با بالاترین سرعت روندم سمت خونه دیمن که با دیدن کاتیا و دوستش نزدیک خونه دیمن ..سرعتمو بالا بردم و با غافلگیری جلوشون ترمز کردم که جیغشون با صدای وحشتناک ترمز یکی شد و خش انداخت روی اعصابم ..
#part118کاتیا با ترس خشکش زده بود و دوستش هم بازوشو تو چنگش گرفته بود ..با خشم و توپ پر شیشه رو دادم پایین و ناخوداگاه نعره زدم با اینکه میدونستم دخترکوچولوم مقصر نیست و تقصیر کار خودمه اما بازم کاتیا میدونست خط قرمزم چیه و کیه و حتی اگه میمردم هم حق نداشت پا تو خونهی این بی ناموسا بزاره:
_بشینین تو ماشین تا نزده به سرم بیشتر از این ..د یاااالاا ِبرو

بر منو نگاه میکنن ..سگم نکن کاتیا بشین تو ماشین ..
هردو ترسیده سوار شدن که هنوز درو نبسته بودن گازشو
گرفتم و بی توجه به جیغ و داد و صدا زدناشون روندم سمت
خونه جک تا کساندرا رو بزارم اونجا ..انگاری زیادی لوس
کردم دخترکمو که بدون فکر جلو خونهی اون مرتیکه هیز بی
درو پیکر سوارش میکنم ..
تیا
#کا
منو کسا از شدت ترس تو بغل همدیگه خشک شده بودیم برای
اولین بار به غلط کردن افتاده بودم ..صورت کارن وحشتناک
شنا
شده بود ..با یهویی ایستادن ماشین و دیدن خونهایی نا
چنگ زدم به بازوی کسا و لرزون گفتم_اینجا کجاست مارو اورده؟!
که کسا نگران نگاهم کرد و گفت
_اینجا خونه جکه کاتیا ..من ولت نمیکنم ..
بیچاره وار چشمامو روی هم فشردم و سعی کردم ارامشمو
بدست بیارم که با صدای خشمگین کارن هردو پریدیم:
_کساندرا بهتره زودتر بری جک منتظرته ..نمیخوادم نگران
دوستت باشی ..
کسا با مکث نگاهم کرد ..ناچار لبخندی مصنوعی زدم و لب
زدم:

_برو عزیزدلم ..بعدا باهات تماس میگیرم!
و تو دلم ادامه دادم : "اگه زنده برگردم"
part119#
کسا پیاده شد اما تمام مدت نگاهمون میکرد و نمیرفت داخل ..نگرانم بود اینو از دستای لرزونش میتونستم حس کنمم ..دروغ نگفتم اگه بگم خودمم حس ترس دارم ..اما کارن یه کلمه هم حرف نمیزد فقط با سرعت میروند ..سکوت سنگین بینمون داشت بی طاقتم میکرد ..با ایستادن ماشین تندی پیاده شدم و توقع خونه کارن رو داشتم اما با دیدن خونهخودمون شوکه شدم.
کارن به ارومی پیاده شد ..بی قرار بازوشو گرفتم و اسمشو صدا کردم که با دیدن نگاه سرد و خالیش خشکم زد.
ته دلم خالی شد ..نگاهش پر بود از ناامیدی ..انگاری ازم خسته شده بود ..بغض کرده دوباره صداش زدم که دستمو پس زد و با سردی که تا پوست و استخونم نفوذ کرد لب زد
_برو داخل!
و تا میخواستم حرفی بزنم زنگ درو زد که به سرعت باز شد با
و با دیدن مامان و بابا با قیافه درهم ..توجه ایی نکردم و التماس زل زدم به کارن ..نمیدونستم چیکار کنم ..ایندفعه گند زدم ..ایندفعه دیگه منو نمیبخشه ..چونم که لرزون شد با بی

رحمی رو به بابا لب زد:
_بهتره بیشتر مواظب دخترت باشی ارسان خان!
نگفت خودم مواظبشم ..حتی خداحافظی نکرد و رفت ..و رفت ندید چطوری قلبم ترک خورد.
بابا منو خشک شده رو کشید داخل و تا مامان با نگرانی صدام زد بغضم ترکید و با هق هق دویدم سمت پله ها و حتی به صدا زدناشون توجه نکردم ..کارن پسم زد ..دیگه تموم شد ..
درو قفل کردم و همون پشت در لیز خوردم و زانو هامو بغلکردم و با صدای بلند گریه کردم ..مامان در میزد و ازم میخواست درو باز کنم و بهش بگم چیشده اما توانایی رو به رو شدن با هیچکسو نداشتم ..با صدای موبایلم با فکر به اینکه کارن باشه ..با ذوق اشکامو پاک کردم که با دیدن پیامکش از خوشحالی دستام به لرزش افتاد اما با دیدن پیامش دنیا روی سرم اوار شد:
_"برای یه مدتی بهتره همدیگه رو تنها بزاریم کاتیا ..متاسفم اما من کشش این همه تنش رو ندارم ..و اینجوری به نفع هردومون هم هست ...مواظب خودت باش".
part120#
یک هفته گذشت از جدا شدن منو کارن ..به کلی سرد شده بودم ..از ادم ها ..مردها ..متنفر بودم.
باشگاه رقصمو تغییر دادم ..ولی نتونستم از دانشگاه انصراف

بدم چون بابا نذاشت و با قاطعیت گفت اگه دانشگاه رو ترک کنم حقوق ماهانمم قطع میکنه ..بی حوصله با یه لباس مجلسی کوتاه و تنگ زرشکی سک.سی و صورتی که مثل عروسک ارایشم کرده بودن و کفشای پاشنه بلند زرشکی مخمل و موهای لخت شلاقی، ایستاده بودم جلو خیابون ومنتظر جک و کسا بودم.. پارتی یکی از بچه های دانشگاه دعوت شده بودیم ..و با اصرار کسا مجبور شدم اماده شم کسا

..کیف دستی کوچیکمو دستم فشردم و خواستم زنگی به بزنم که با صدای بلند بوقی ..سرمو برگردوندم و با دیدنشون سمتشون رفتم که کسا با ذوق شیشه رو داد پایین و هیز از پایین به بالامو نگاه کرد و لب زد

_خدای بزرگ ..معرکه شدی کای!

لبخندی زدم که با صدای جک که میگفت بشینم ..در عقب ماشین لوکسشو باز کردم و سوار شدم که با یه تیک آف سمت محل پارتی روند ...

دوساعت توی راه بودیم ..جای پرتی نبود اما خیلی دور بود ..خونهی بزرگی بود که با دوتا بادیگارد محافظت میشد.

از ماشین پیاده شدم و چشمم به یه محافظ خورد ..خیلی پرجذبه و خشن میزد!

اونم داشت نگاهم میکرد ..چشماش برق خاصی داشت

..هیکلش خیلی بزرگ بود و نگاهش گرم و اشنا بود.
با بی حواسی قدم برداشتم که با صدای کسا گیج نگاهش کردم:
بیا
_حواست کجاست کاتیا ..لطفا یه امشبو به کارن فکرنکن ..بریم خوش بگذرونیم ..سفارشی درخواست دادم کلی وودکا و مشروبای صدرصدی برات بزارن ..امشبو تا صبح فقط بخور و بگو کو.ن لقش خب دوستم؟!
نیشخندی زدم و باشه ایی گفتم و سعی کردم دیگه به محافظ نگاه نکنم.
با ورودمون از جمعیت توی هم پشمام ریخت!
جک دستشو محکم تر کرد دور کمر کسا ..با حسرت نگاهشون کردم ..با انتخاب کردن یه میز من سریع کیف و گوشیمو کنارشون گذاشتم و گفتم
_من میرم سمت بار ..
کسا "مواظب خودت باشی" گفت و ازشون دور شدم.
زیادی جلب توجه میکردم اما برام یکمم اهمیت نداشت ..امشب مردا ممنوع.
فقط عشق و حال!
رو به دختری که مشروب میزاشت گفتم
_سفارشی کساندرا کوبا.

سرشو تکون داد و گفت
_باهام بیا!
همراهش رفتم که با دیدن یه بار کوچولوی خصوصی و کلیالکل و غذاهای خوشمزه اوفی گفتم.
تشکری کردم و با اشتیاق سمتشون رفتم ..یه بطری برداشتم و یه لیوان کوچیک برداشتم و تا خرخره پرش کردم ..میخوام سگ مست بشم تا یادم بره جداییمو از کارن ..یادم بره خاطراتمونو ..سک.سمونو ..
یه ضرب رفتم بالا و دوباره پرش کردم و زدم بالا ..یه تیکه لیمو برداشتم و مکش زدم. با لذت آهی کشیدم و زمزمه کردم:
_زندگی یعنی همین!
یه تیکه مرغ بریون شده برداشتم و ازش خوردم ..و یه مشروب دیگه انتخاب کردم و پرش کردم و زدم بالا که با طعم با
خوشمزش با مرغ اوومی گفتم و انگشتامو لیسیدم یهو پخش موزیک اسپانیایی .. Despacitoچرخشی زدم ..خیلی وقته نرقصیده بودم و بشدت دلم تنگ شده بود ..سمت اهنگ رفتم که بیرون بار بود ..و همزمان کمرمو پیچ و تاب میدادم . کسا و جک و همراه یه اکیپ ده نفره دیدم ..کسا با دیدنم جیغی زد و اسممو با اشتیاق صدا زد که توجه اشون بهم جلب شد ..چشمکی بهش زدم و نرم شروع کردم به رقصیدن ..همه

دست از رقصیدن برداشته بودن و خیره ام بودن ..این اهنگ بدون همراه مزه نداشت اما من تنهایی مزه مزش میکردمما ..چشمام خمار از مستی بود ..لباسم رفته بود یکم بالا ا توجه ایی نکردم و شیک اخرو زدم و کمرمو مثل مار حرکت دادم که جیغ و سوتا گیجم کردن ..با تموم شدن اهنگ موهامو زدم کنار و رفتم سمت کسا که بالا پایین میپرید و اسممو صدا میزد ..با چند پیک نتونستم مست بشم چون من با پیکای بیشتری مست میشم و چهار پیک فقط انرژی بهم میده ...
عموی ناتنی و شهوتی من:
part121#
اهسته سمتشون رفتم که با رد شدن دختر باریه و دستش سینی حاوی پایه های وودکا ..سریع یکیو قاپیدم و بی توجه به نگاه گیجش راهمو ادامه دادم که کساندرا با ذوق سمتم امد و لب زد
_اوف دخترر ترکونددی ..نمیدونی چقدر ازت تعریف کردن ..بیا باهاشون اشنات کنم ..دوستای جک هستن.
بی تفاوت لیوانمو کامل خوردم و خونسرد سمتشون رفتم که کسا بلند گفت
_خب دوستان اینم خواهر قشنگم ..کاتیا .استاد شیک های فووق العاده ..پیش باسن رفیقم کم میارید.و چشمکی زد که همه اشون خندیدن و تکی تکی جلو امدن و

دست دادن و خودشونو معرفی کردن.
یا
چهارتا دختر بودن و شیش تا پسر ..اولین دختر اسمش مار بود و دختری بلوند چشم سبز بود و بشدت سرد ..دومین دختر اسمش آلبا بود دختری سفید پوست و موهای همرهنگ خوردشید با صورتی کک و مک دار ..و دقیقا مثل خوردشید گرم و خیره کننده بود.
سومین دختر امی ..با هیکلی فوق العاده جذاب و قیافه ایی وحشی.
چهارمیشون مروارید ..دقیقا مثل اسمش شبیه یک مروارید خالص بود..موهای سفید رنگ کرده و صورتی معصوم و اروم.
پسرا هم به ترتیب ..میکائیل ، مارتین ، استیو ، آتان ، آرکا و آنیل که دوقلو بودن.
با همشون دست دادم و لب زدم
_بیاید همراهم دخترا به بار خصوصی ..کسا برام رزرو کرده ..خوش بگذرونیم ..و یک امشبو بیخیال پسرا باشیم
چطووره؟
پسرا اعتراضشون بلند شد اما دخترا با سوت اعلام کردن که راضین ..کسا داغ لبای جکو بوسید که جک کمرشو سفتچسبوند به خودش و شهوت وار گفت
_حالا نمیشه بیخیال دوست دختر من بشین دخترا؟

همه امون باهم با شیطتنت نچی گفتیم و دست کسارو
کشیدیم که دستی روی صورتش کشید و با چهره ایی اویزون
به کسا نگاه کرد ..قبل اینکه کسا پشیمون بشه سریع بردیمش
باخودمون که با اعتراض گفت
_کاتیاااا ..کندی دستمو ..
ابرو بالا انداختم و گفتم:
_اگه دستتو نمیکشیدم باید از اتاقای اینجا جمعتون میکردم.
با
سریع خفه شد و قرمز شده زد به بازوم که خندیدم و
برگردوندن سرم ..و دیدن همون محافـظ با برق همون
چشمای عجیبش ..اب دهنم توی گلوم پرید! لعنتی داره تعقیبم
میکنه ...
part122#
قدمامو تند تر کردم که با صداش نفس تو سینم حبس شد:
_خانم!
صداش کلفت و وحشتناک بود ..ترسیده پلک چشم چپم پرید
..حس خوبی نداشتم ..دخترا ایستادن و با کنجکاوی برگشتن اما من
برنگشته بودم
..که با دوباره خانم گفتنش مطمئن شدم که منو تعقیب میکنه!
سعی کردم خونسرد باشم و چرخیدم که با دیدن برق دوبارهی
چشماش تنم لرزید:

_بله؟ با من کاری داشتید؟
نیشخندی زد و دستشو کرد توی جیبش و لب زد:
_گردنبندتون!
کسا
لعنتی! بلااجبار با لبخند مصنوعی سمتش رفتم که حرف میخکوبم کرد:
_کای ما میریم ..بعد اینکه گردنبندتو گرفتی بیا!
نه ..نه ..بدشانسی پشت بدشانسی..بادیگارد برق چشماش دیگه کور کننده تر شده بود ..دندونامو روی هم ساییدم و گفتم:
_باشه برید. منم زود میام!
با رفتنشون دیگه حس امنیت سابقو نداشتم ..کُند تر حرکت کردم و با فاصله ازش ایستادم و دست دراز کردم و لب زدم:
_ممنون.
و تا خواستم از دستش بگیرم با شنیدن جمله اش نابود شدم:
_پس کارن بین دختر کوچولو و خودش ..خودشو انتخاب کرد..هوومم منم بودم همینکارو میکردم کی دلش میومد همچین دخترنازیو اسیر کنه!
ناباور و عصبی غریدم:
_چی ک*سشعر میگی حرو*مزاده!
تو کی هستی که منو تعقیب میکنی و بعدش میای چرت و

پرت میگی ..هاااا؟
نچ نچی کرد و با همون لحن چندش لب زد:
_نداشتیم دیگه خانم کوچولو ..منو نمیشناسی ..همونی که اون شب دوست پسرتو زخمی آورد ..یادت امد کو*ن قشنگ؟!
برق از سرم پرید. حتی متوجه توهینش نشدم ..کارن گفته بود اتفاق خاصی نبود ..اون گفت فقط یک دعوای ساده بود و حل شد ..یهو به خودم امدم
و زدم تخت سینش و دیوانه وار فریاد زدم:
_کارن کجااست ..چیکارش کردین بی شرفاا ..
یهو مچ دستامو گرفت و پیچوند و از پشت چسبوندم به خودش ..از درد اخی گفتم و از گرمای بدنش حالت تهوع گرفتم ..لباشو اورد دم گوشم و شهو*تی لب زد:
_چه خشن ..ریلکس باش دختر ..
با لمس بدنم توسط دستای کثیفش ..محکم زدم لای پاش کهنعره ایی زد و توجه همه رو جلب کرد..
part123#
با صورتی که به سرخی میزد خیره شدم به قیافه کبود و طوفانیش و غریدم:
_دفعه دیگه حتی نوک انگشتات بهم بخورن از ک*یر حال بهم زنت دارت میزنم!
و با عجله دویدم سمت جمعیت ..با دیدن میز اشنای پسرا

..تند سمت کیفم رفتم که جک توجه اش بهم جلب شد و نگرانی امدم سمتم و گفت

_چیشده کاتیا ..چرا انقدر پریشونی ..اتفاقی واسه دخترا افتاده ؟؟

با استرس و دستایی لرزون گوشیمو دراوردم و همزمان جواب جکو دادم:

_نه جک دخترا سالمن کارن ..نمیدونم ..چه اتفاقی افتاده ..خدایاا

اشکام بی اراده ریختن ..جک بازومو فشار داد و لب زد

_هی هی ..اروم باش ..بگو چیشده ..کارن چی؟

با بوق خوردن گوشی کارن ..نتونستم دیگه جواب جکو بدم..با شنیدن صدای گرفته و خشن کارن زدم زیر گریه که صدای متعجب و ناباورش بیشتر باعث گریم شد:

_کااتیا؟!

با

کاتیا چیشده ..گریه نکن ..چیشده دورت بگردم ..کجایی ..

عصبانیت بیشتری داد زد:

_تو پارتی رفتی کاتیاا ...چه اتفااقی افتادده؟؟؟

نمیتونستم حرف بزنم از شدت خوشحالی و ناراحتی ..خوشحالی واسه اینکه سالم بود و ناراحتی بخاطر یاداوری اینکه ما کات کرده بودیم ..

جک گوشیو از دستم گرفت و شروع کرد با حرف زدن با کارن ..دراخر ادرس اینجا هم بهش گفت ..
حس کردم فشارم افتاد و خودمو انداختم روی مبل ..که جک با نگرانی ابمیوه ایی به دستم گرفت و لب زد:
_بیا اینو بخور و اگه اروم شدی تعریف کن چیشده؟!
سری تکون دادم و نی رو مک زدم که با فرو رفتن ابمیوه شیرین و خنک حس کردم اتیش درونم خاموش شد!
با صدای نگران کسا و همهمه دخترا ..بیحال نگاهشون کردم که تندی امدن سمتم ..کسا با نگرانی دستشو گذاشت روی دهنش و نشست جفتم و با بغض لب زد:_خدای من کای ..چت شده ..رنگت عین گچ دیواره ..چه
بلایی سرت امد ..اشتباه من بود ..منو بخشش که تنهات گذاشتم .
دستشو فشار دادم و لب زدم:
_نه کسا ..اشتباه تو نبود ..تقصیر هیچکدومتون نبود ..حالمم خوبه فقط یکمی فشارم افتاده!
part124#
جک رو به دخترا لب زد:
_دورشو خلوت کنید دخترا ..کسا توام اروم باش حالش خوبه ینجا
..همینجا بشینید من ببرمش بیرون هوا بخوره ..هوای ا

خفه اس!
کسا با نگرانی گفت:
_نیاز نیست منم بیام؟
لبخند بی جونی زدم و گفتم:
_اینجا بشین کسا من حالم خوبه ..برمیگردم نگران نباش
..جک هست!
باشه ایی گفت و جک امد سمتم و لب زد:
_میتونی بلند شی؟اره ایی گفتم و بلند شدم یکم سر گیجه داشتم ..تا که از در
خارج شدیم نفس عمیقی کشیدم و بازوامو توی بغلم جمع کردم ..جک بازومو کشید و اروم گفت:
_بیا اینجا بشین!
مخالفت نکردم و روی مبل های بیرون نشستیم که با جدیت نگاهم کرد و گفت:
_الان تعریف کن که چه اتفاقی افتاده؟
نفسمو فوت کردم و مو به مو جریانو براش تعریف کردم و هر لحظه اخماش کور تر میشد و تا خواست حرفی بزنه با ترمز وحشتناک ماشینی هردمون از ترس پریدیم ..با دیدن ماشین کارن ..قلبم بی قرار شد ..با عجله از ماشین پیاده شد و حتی به ماشین بازش توجه نکرد .. از این همه نگرانیش دلم ضعف ما

رفت و معلوم بود تازه از شرکت برگشته بود ..اینجایی که
با
نشسته بودیم دیدی بهمون نداشت و تا خواست وارد بشه
صدا زدنش توسط جک متوقف شد:
_کارن ما اینجاییم!
کارن برگشت و با دیدنش ناخوداگاه پاشدم ..اونم ماتش برده
بود!
سرتاپامو اسکن کرد و از طرز تکون خوردن لباش فهمیدمداشت اسممو
صدا میزد. منم اروم صداش زدم که با دو امد
سمتمون و تا خواست جک بهش بگه حالم خوبه ..کشیدم و
پرتم کرد توی بغلش و کمرمو سفت چسبید و غرق بوسه ام
کرد داشتم لذت میبردم که با صدای پر از خشم و ترسیدش
چنگ زدم به پیراهنش:
_این چه لباسیه؟! د نه پایین تنه اتو پوشونده و نه بالا تنهی
سگ مصبتو!!
تو این بی صاحاب خونه چیکار میکنی هاا ..حرف بزن کاتیا تا
سگ نشدم ..درسته جدات کردم از خودم ..اما غلط میکنی
پاتو توی این خراب خونه ها میزاری ..سکته کردم تا برسم
..مردم و زنده شدن از هجوم فکرای بد ..
یکم ازم فاصله گرفت و صورتمو بین دستاش گرفت و محکم
و با تعصب لب زد:

_بهم بگو چرا گریه میکردی ..چه اتفاقی افتاده کاتیا ..نکنه ..
part125#
نذاشتم بی مورد فکری بکنه و دستمو گذاشتم روی دهنش و هییسی گفتم که سکوت کرد و دو دو زنان خیره شد به چشمام ..دستمو برداشتم و نشوندمش روی مبل با یاداوریبا جک قرمز شدم و سرمو جایی که جک بود برگردوندم ..
دیدن جای خالیش با تعجب لب زدم:
_جک کجا رفت؟
کارن هنوزم ترسناک بود قیافش و با همون لحن قبلیش گفت:
_رفت داخل وقتی که تو بغلم بودی ..فهمید نباید مزاحم میشد ..برام تعریف کن کاتیا ..دارم کم کم ..به نقطه جوش میرسم!
جفتش نشستم و با ترس هرچی که واسهی جک تعریف کرده بودم و برای کارن تعریف کردم حتی اون قسمتی که مردک حروم*زاده بهم دست زد!
صورت کارن دیگه به کبودی میزد و تا با بغض گفتم بهمم دست زد ..جنون وار فریاد زد و یهو بلند شد و همهی گلدونارو شکوند.
با ترس و بهت جیغ بلندی کشیدم که با شنیدن صدای دویدن کسی سرمو برگردوندم و با دیدن جک گفتم:
_جک ..

جک با نفس نفس رسید و دستای کارنو که با عصبانیت پی در پی مشت میزد به دیوارو گرفت .. و در گوشش با خشم چیزی زمزمه کرد که من نفهمیدم.تمام مدت پشیمون میلرزیدم و گریه میکردم .. حس کردم کارن ارومتر شده اینو از نفسای منظم شدش فهمیدم اما من دیگه پاهام به لرزش افتاده بودن ..نامحسوس خودمو انداختم روی مبل و سرمو بین دستام گرفتم ..دوباره فشارم افتاده بود ..با صدای نگران کارن چشمام سیاهی رفت:

_کاتیا ..عزیزم نگام کن ..چت شده ..من دهن اون مردیکه بی شرف مادر*** رو میگ*ام!!

دستای گرمش که دور کمرم حلقه شد بیحال سرمو روی شونش گذاشتم و چشمامو بستم ..کارن با جدیت و خشمی که هنوز توی صداش بود لب زد:

_به کساندرا زنگ بزن و بگو وسایل کاتیارو بیاره ..و به مامانش و ارسان بگه پیش اون میمونه ..حواستون باشه!

جک زنگی به کسا زد ..کارن اهسته بلندم کرد و روی دستاش به سمت ماشین بردم ..سرم روی سینه اش بود و از خستگی نمیتونستم چشمامو از هم باز کنم.

با

در ماشینو باز کرد و جلو نشوندم ..و کتشو انداخت روم، صدای سراسیمه کسا گوشامو تیز کردم:

_چی از جون کاتیا میخوای مردیکه پوفیوز اشغال ..دلشو

شکستی بس نبود ..الانم میخوای دوباره ازش سواستفادهکنی و بعدش د برو رفتیم ..نه دیگه خبری از اینکار نیست
..رفیقمو پیاده کن ..باما میاد خونه ..تو کات کردی باهاش و حق همچین کاری نداری ..
کارن دندوناشو فشار داد و غرید:
_به صلاح خودش بود ..الانم برو کنار کساندرا ..
حضور کسا رو جفتم حس کردم ..کسا با حرص داد زد:
_صلاحش این بود که با یه پیام کات کنی و دلشو بشکنی بعد الان پرو پرو بگی به صلاحش بود؟
هه برو عوضی من شما مردای اشغال و هوسبازو میشناسم ..
فکر کردی کاتیا دستمال کاغذی توعه که هروقت عشق و حالتو کردی تموم کنی رابطه اتو باهاش؟!
تو نمیدونی چه بلایی سرش اوردی ولی من میدونم و اینم میدونم تو لیاقتشو نداری ..جک بیا بلند کن کاتیارو ..پیش تو بمونه ضربه محکم تری میخوره و من دیگه اجازه نمیدم همین یک تیکه از قلب رفیقمو بشکنی!
part126#
سکوت کارنو که دید ایندفعه با جدیت جکو صدا زد که بلندم کنه ..اما یهو صدای دویدن قدمای کسیو شنیدم و با بستهشدن در و حس حضور کارن جفتم تعجب کردم و چشمامو
بزور نیمه باز کردم که صدای جیغای کسا نگرانم کرد ..با لرزش

بازوی کارنو که صورتش سخت و بی رحم شده بود تکون دادم:
_پیادم کن کارن ..نمیخوام باهات بیا ...
هنوز حرفمو تمام نشده بود که نعره زد:
_بشیین سررجات تا برسیم خونه ..تا دلیلامو نشنوی تا اخر عمر همونجا زندانیت میکنم و نه اون بابات و نه این رفیقت و هیچ خر دیگه ایی نمیتونه نجاتت بده!
با ترس توی خودم جمع شدم که با صدای بدی و سرعت بالا ماشینو روند و خیرهی به چشمای درمونده کسا که لحظه دور تر میشد موندم ..صدای ماشین سکوت بینمونو میشکست ..رگ گردن کارن برجسته شده بود و از گردن تا صورتش قرمز بود میترسیدم سکته کنه ..درسته از اینکه یهو ترکم کرد ازش دلخور بودم اما دلیل نمیشد بزارم بمیره!
با کمی تردید دستمو جلو بردم و نوازش گونه کشیدم روی گردنش که چشماشو ثانیهایی بست و دستاشو دور فرمون سفت تر کرد.
کم کم رگش داشت میخوابید ولی هنوز صورت و گردنشقرمز بود ..میدونستم چه زمانایی این اتفاق براش میوفته ..
.۱مواقعی که توی سک*س بودیم!
.۲مواقعی که از شدت تعصب و غیرتش نمیتونه کاری بکنه و توی خودش میریزه!

و این یعنی گزینه دوم و اون هنوز به اون مرتیکهی حرومی فکر میکنه و داره خودخوری میکنه!
دستمو از روی گردنش برداشتم که همون موقع پیچید توی کوچهی خلوتی ..
و چراغای ماشینم خاموش کرد ..ترسیده از این همه تاریکی بازوامو بغل کردم که صدای خش دارش بلند شد:
_بخاطر خودت بود!
گیج از حرفش لب زدم:
-چی؟
که سرشو برگردوند و عمیق خیره به چشمام گفت:
_تموم کردن رابطهامون!
عصبی و با قلبی که شکسته بودش جیغ زدم:
_کجاش بخاطر خودم بود؟
من خواستم؟
تو فقط به فکر خودتی ..به فکر منافعت بودیتو و بابا خودخواهید و با خودخواهی قلبمو شکستید و تا عمر
دارم یادم نمیره این خودخواهیتونو!
اما نگران نباش چیزی که واسه من زیاده عشقه!
تو رفتی و جا خالی کردی برای بهتر از خودت ..و پوزخندی به قیافه سرخش زدم و گفتم:
_همین الانشم با یکی اشنا شدم ..و دیگه دلم نمیخواد توی

زندگیم ببینمت ..به قول کساندرا تو لیاقت هیچیو نداری کارن هیچی ..حتی من!
کارن فریادی کشید و ضربه ایی به فرمون زد و با همون ُتن صدا غرید:
_حرفاییو نزن که بعدش پشیمون بشی کاتیا!
هه بلندی گفتم و داد زدم:
_من یا تو؟
چه با دلیل چه بی دلیل تو حق نداشتی خودسرانه واسهی من تصمیم بگیری!
من خودم عقل و شعور دارم ..من سگ دست اموز تو و بابام نیستم و نمیشم ..حالام منو برسون خونه ..رابطهی ما خیلی وقته تموم شده بهتره هرکی ...
هنوز حرفم کامل نشده بود که چنگ زد به موهام و با ولع وبا هوس لبامو بوسید .. توی شوک رفتم و تا به خودم امدم ما
تقلا و جیغای خفه تو دهنش میزدم تخته سینش ولم کنه ا با
کمرمو چنگ زد و چسبوندم به خودش و مکی به لبام زد و ملچ مولوچ زبون و لبامو لیسید و بوسید عصبی چنگ زدم به گردنش ...
part127#

تا که جدا شد ازم با خشم غریدم:
_دیگه حق نداری بهم دست بزنی ..از این به بعد تو فقط عموی منی ..
دوباره رگ گردنش باد کرده بود و با عصبانیت دستاشو مشت کرد و پی در پی محکم زد به فرمون و فریاد زد:
با
_د کدوم عمویی عاشق برادرزادشه ..کدوم عمویی برادرزادهاش سک*س کرده ..کدوم عمویی پرده بکارت برادرزاده اشو زده ..هآاااان؟ کدوووووم بی شرفی ..انقد اون نسبت تخمیو نچسبون بهمون ..و گوش بده به حرفاام.
با ترس خیره شدم به حالت های جنون وارش ..دستشو کشید روی صورتش و با صدای خش دار لب زد:
_تا یک جایی قضیه باباتو تعریف کردم ولی کامل نگفتم بهتکه نگرانت نکنم ..منه لعنتی نمیخوام یه خش بهت وارد بشه نمیخواستم وارد این جریانا کنمت ..بعد درگیری با کله گُنده ترینشون باعث شد خودمو توی موقعیت خطرناکی قرار بدم ..ارسان نتونست حلش کنه واسه همین میخواست تورو ازم جدا کنه اما با جدا شدن تو بدتر میشد اوضاع تو باید کنارم میبودی که ازت مواظبت میکردم ..دورتو پر کردم از ادمایی که تو نمیتونستی ببینیشون اما انگاری یکیشون از زیر کار در رفت و نتیجهاش شد اتفاق امروز ..با ارسان قراری بستیم

سنگ جلوی پامون نمیندازه و میزاره باهم باشیم و در عوض اون چیزایی که نباید برسه به دست مادرت نمیرسه اما گند خورد تو نقشه هام چون تو با پا گذاشتن به منطق اون حروم*زاده باعث شدی یکی از ادمای اون خلافکار بی شرف مارو ببینه و با دیمن همدست بودن و تمام مدت پشتش به جایی گرم بود اما منه احمق خبر نداشتم ..برای حفظ جونت ما

مجبور شدم ترکت کنم تا بدونن نقطه ضعفم تو نیستی ا نمیدونم توی لعنتی چرا هردفعه خودتوو پرت میکنی تو دل خطر ..به مرز سکته منو رسوندی و دست برنمیداری!

بهت زده نگاهش کردم و با تته پته لب زدم:

_ت ..تو ..گ...گفتی..ح....حل..شده ..کارن..دستمو کشید و بغلم کرد و لب زد:

_جان کارن ..اروم باش ..میدونم شوکهایی ..میدونم ترسیدی ..اما من هستم ..نمیزارم اتفاقی برات بیوفته ..حلش میکنیم ..سوییت نگام کن.

اشکام گونههامو پوشونده بودن ..صورتمو بین دستاش گرفت و با مهربونی نگاهم کرد و گفت:

_تو جون منی ..عمر کارنی ..چرا با اشکات عذابم میدی هوم؟!

با گریه هق زدم:

_من نمیخوام اتفاقی برات بیوفته کارن ..من دوست دارم ..نمیخوام آسیبی ببینی ..کآارن
با اشتیاق بغلم کرد و فشارم داد و سرشو توی گودی گردنم فرو کرد و نفس عمیقی کشید و با لذت گفت:
_جان کارن ..آخ دورت بگردم ..منم دوست دارم کوچولوی من ..قول میدم هیچ اتفاقی نمیوفته عمر کارن ..قول میدم ..الانم اشکاتو پاک کن سوییت میخوام ببرمت یجایی ..جایی که تموم مدت اونجا بودم و با یاد تو ارومم میکرد ..
#part128توی سکوت هردمون توی ماشین نشسته بودیم و توی راه خونه ایی بودیم که کارن گفت ..هنوز ازش دلخور بودم نمیتونستم به همین سادگی ببخشمش که دوباره خطای دفعه قبلشو انجام بده ..اما دلیلش منطقی بود و قلب شکسته امو ترمیم کرد ..و الان هردو نگران بودیم ..نگران اتفاق های تو راه ..خسته چشمامو بستم که صدای مهربون کارن بلند شد:
_بخواب عزیزم ..خیلی راه مونده تا برسیم.
آسوده نفسمو دادم بیرون و خمار لب زدم:
_پس هروقت رسیدیم بیدارم کن ..دلم میخواد ..اونجارو ..ببی
دیگه صدام ضعیف شد و نتونستم کلمات اخرو به زبون بیارم و به دنیای خواب فرو رفتم و کارن با نوازش ارومش روی موهام حکم بوسهی قبل خوابو زد.

#کارن
قلبم میخواست از جاش کنده شه ..از اینکه بلاخره کاتیا رو دید ..بلاخره بوشو حس کردم ..لباشو مزه کردم ..با شعف دستی روی صورتم کشیدم و دوباره نگاهمو دوختم به قیافه زیبای غرق خواب دخترکوچولوم ..اخ که تو کی شدی همهوجودم دورت بگردم ..با دیدن مسیر کلبه ..به ارومی چرخیدم
و ایستادم ..کمربندو باز کردم و بی طاقت خم شدم و بوسه ایی روی پیشونیش نشوندم ..اخ که بوی عطر شیرین تنش تا پوست و استخونم نفوذ کرد.
بی صدا پیاده شدم و اروم در سمتشو باز کردم و دست دراز کردم و به نرمی بلندش کردم ..تک خنده ایی زدم و با نگاه خاص خیره شده به پلکای بسته و قیافه تخسش و زمزمه کردم:
_قربونت برم که حتی وزنی نداری کوچولو ..
دلم نمیومد بیدارش کنم میخوام تموم شب تا صبح رو خیره نگاهش کنم تا شاید سیرشم از حضورش ..حرکت کردم سمت در کلبه و با پا بازش کردم ..هیچکس به این منطقه نمیومد چون جای پرتی بود ..برای همین درشو قفل نمیکنم ..وارد کلبه شدم و با پا درو بستم ..کاتیا هنوز خبر نداشت اون خونه ایی که منظورم بود کلبه ایی بود که سمت جنگل ختم میشد .. دلم له له میزنه برای فردا که بیدار بشه و من قیافه خوشگل

و ذوق زده اشو ببینم ...
#part129تیا
#کا
با خستگی که هنوز روی تنم نشسته بود چشمامو باز کردم و خمیازه کشیدم و تا خواستم بدنمو کش بدم با دیدن کارن که دستشو دورم حلقه کرده بود ماتم برد.
با یاداوری دیشب که بیهوش شدم ..لب و لوچم اویزون شد ..به سمت کارن دراز کشیدم و خیره به چشمای بستش دستمو فرو کردم توی موهاش و به نرمی نوازششون کردم ..با دیدن لبخند ارومی که کارن توی خواب زد ناخوداگاه خم شدم و بوسه ایی روی نوک بینیش زدم که یهو با صدای خش دار و داغش قرمز شدم:
_چرا یواشکی ناخونک میزنی کوچولو؟
خجالت رو گذاشتم کنار و با تخسی لب زدم:
_ناخونک نزدم ..الان تو روتم انجامش میدم!
و دوباره خم شدم و در برابر نگاه خیرش بوسه ایی دوباره روی نوک بینیش زدم ..
که یهو خیمه زد روم و خیره به چشمای شیطونم غرید:
_عواقب شیطتنت خوب نیست بیب!
خودمو جمع و جور کردم و گفتم:
_هنوز ازت دلخورم ..بهتره به عواقب شیطنتای من فکر نکنی..چون

نبخشیدمت!
نوچ نوچی کرد و سرشو فرو کرد توی گردنم و با همون ُتن صدای خوابالود جذابش لب زد:
_د نه دیگه ..دلبری میکنی و میگی بهش فکرنکنم ..مثل این میمونه یه شیرینی خوشمزه جلوت باشه و بگن فقط میتونی بوش کنی ..برای دلخوریتم خودم نوکرتم ..تا هرچقد میخوای ناز کنم خودم نازدارتم.
از حرفاش و بوسه های ریزی که به گردنم میزد غرق لذت شدم ..اما با لجبازی گردنمو کج کردم و قفسه سینشو هل دادم تا از روم پاشه و گفتم:
_دیگه نمیتونی با حرفای قشنگت خامم کنی ..ایندفعه جدیم کارن!
چنگ زد به پهلوام و بی توجه به حرفام لب زد:
_پس که حرفام قشنگن ..به دلت نشسته حرفام سوییت؟!
..دوست داری هرروز با همین لحن ازت پزیرایی کنم؟!
مشتی کوبیدم به بازوش و با حرص گفتم:
_ول کن ..از وقتی بیدار شدم چپ و راست هی منو تو چنگت گرفتی مگه اسیرتم!
دوره گردنمو مک زد و خمار گفت:_تو تا اخر عمرت اسیر منی کوچولو!
part130#
پوزخندی زدم و با لحن دلگیر گفتم:

_باشه بازم با همین حرفا خرم کن تا دوباره تقی به توقی خورد منو ول کن و بگی گور بابای دل شکسته کاتیا!
اخماش رفت توهم و از روم بلند شد و با ناراحتی لب زد:
_من مجبور بودم عزیزدلم ..تو اگه توی این موقعیت بودی میتونستی باهام بمونی ولی به من آسیب بزنن؟ ارع سوییت؟ میتونستی؟
حرفش بیش از حد قانعم کرد اما با بغض لب زدم:
_باید بهم میگفتی!
دستمو کشید و بغلم کرد و لب زد:
_ببخش منو ..نمیخواستم آسیبی بهت برسه ..اما اشتباه کردم ..اینجوری بیشتر بهت آسیب زدم انگار ..
اروم گرفتم توی بغلش و دیگه حرفی نزدیم که موهامو نوازش کرد و لب زد:
_پاشو سوییت ... نمیخوای اینجارو ببینی؟!
با این حرفش دلخوریمو یادم رفت عین فنر پریدم و گفتم:_وایی خیلی نامردی کارن قرار بود بیدارم کنی ببینم اینجارو..
کارن یه وری خندید که دلم ضعف رفت:
_انقدر قشنگ خوابیده بودی دلم نمیومد ..تازه توی روز رویایی تره دورت بگردم ..الان هرچقد میخوای میتونی ببینش!

با این حرفش بدو رفتم بیرون و با دیدن منظره سرسبز از پنجره ..ذوق زده رفتم سمت در خروجی و حتی حواسم به سر وضعم نبود ....
تا درو باز کردم با خوردن هوای خنک بهم و بوی خوب هوا حس زندگی زیر پوستم رفت ...پا برهنه رفتم سمت جایی که سرسبزی بود و با دیدن یه جنگل بی نهایت بزرگ و نورانی هوش از سرم پرید ....
عموی ناتنی و شهوتی من:
part131#
با صدای کارن برگشتم سمتش و با ذوق گفتم:
_اینجا خیلی قشنگه کارن ..از کجا پیداش کردی؟
امد سمتم و کمرمو کشید سمت خودش و با حالت خاصینگاهم کرد که مشکوک نگاهش کردم و گفتم:
_چرا اینجوری نگاهم میکنم کارن؟
لبامو نوازش کرد و بم گفت:
با
_همیشه تصورت میکردم ..اینجا ..پا برهنه ..وسط جنگل ..
یه لباس نازک تنت!
تازه متوجه لباس تنم شدم ..همون لباس دیشبی تنم بود ولی بند لباس روی بازوهام افتاده بود و لباس دیگه تا مرز شورتم امده بود بالا ..حالا میفهمم نگاه های معنی دار و حرکات کارن

روی تخت ..از خجالت بدنم داغ کرد که نیشخند و حرف کارن هم خجالت زدهام کرد هم متعجب:
_تازه فهمیدی چی تنته سوییت؟!
با پرویی ابرو بالا انداختم و گفتم:
_نه از اولم حواسم بود چی تنمه!
کمرمو فشار داد و تب دار گفت:
_پس از عمد منو تحریک میکنی دخترکوچولو!
حالا که فکر میکنه از عمد کرم ریختم چرا تصوراتشو واقعی نکنم؟؟.
خودمو چسبوندم بهش و بازوهاشو نوازش کردم و با ناز گفتم:_از عمد نبود من ازت دلخور بودم و حواسم به لباسم نبود.
لباسمو داد بالا که به راحتی پایین تنم تو دسترسش قرار گرفت ..باسنمو چنگ زد و چسبیده به تنم تو صورتم غرید:
_چطور جرعت کردی با همچین لباسی بری مهمونی؟!
از داغی دستاش روی باسنم آهی کشیدم که ضربه ایی به باسنم زد و دم گوشم شهوتی حرفشو تکرار کرد:
..._چطور جرعت کردی جلوی چشمای مردای کثیف با همچین لباسی رژه رفتی هوم؟
دستامو روی پیراهنش چنگ زدم که انگشتاش رفت وسط پام و از روی شورت ک*صمو مالید که سریع خیس کردم
..پوزخندی تو گوشم زد و ضربه ایی به ک*صم زد و گفت:

_چه زود برام خیس کردی بیب ..وقتی ک*یرم بره داخلت چقد آب پس میدی ؟!
از حرفای شهوانیش آه و ناله ام بلند شد که شورتمو داد پایین ..توی جنگل ..میخواست باهام سک*س کنه حتی فکرش دیوونه کنندس!
به انگشتش تف زد و خیره به چشمای خمارم انگشتاشو سمت ک*صم برد ..با حس دستای داغ و لزجش اووفی گفتم و چنگ زدم به بازوهاش که دورم بودن ..تو چشمام خیره شده بود وتند تند ک*صمو میمالوند و زیر لب با هر ناله ایی که میکردم جونمی میگفت ...نزدیک بود ارضا بشم که دست از مالوندنم برداشت بدنم شل شده بود و اگر ولم میکرد بدون تردید میوفتادم رو زمین ..دستاشو گذاشت روی باسنم و از عمد باهام بازی کرد و شرورانه خیره به چشمای بی طاقتم لب زد:
_چی میخوای دخترکوچولوم ..چی میخوای که داری براش نفس نفس میزنی ..بگو چی میخوای خوشمزه من ..
دستاشو نزدیک ک*صم میاورد و انگشتای خیسشو روش میکشید اما بعدش باسنمو میگرفت تو دوتا دستاش و محکم میمالوندشون ..عصبی دستمو روی ک*یر باد کردش گذاشتم و شهوتی غریدم:
_ک*یرتو میخوام ..یک هفته ازش محروم بودم ..میخوام تو خودم حسش کنم ..میخوام ک*صم روی ک*یرت کوبیده شه

و حتی وقتی آبم پاچید روی ک*یرت بازم روش سواریم
بدی..آااهههه ..
part132#
چشماش آتیشی شد ..با یه حرکت بلندم کرد و کوبیدم به کلبه
..ناله ایی کردم که ک*یرشو فشار داد به ک*ص خیسم وحش*ری غرید:
_همینو میخوای بیبی گرل ارره؟ ..
پر از درد بخاطر نبض شدید ک*صم جیغ زدم:
_اررره ..ک*یرتو میخوااام ..همشو تو ک*صمم ..آیییی
زیپشو باز کرد و با یه دست بزور منو گرفته بود و با یه
دستش شورتشو میکشید پایین ..با برخورد ک*یرش صاف
روی ک*صم ..جوونی گفتم و دستمو گذاشتم روش که کارن
ناله ایی کرد و دستاشو گذاشت دو طرفم ..پاهامو دور کمرش
حلقه کرده بودم و شهوتی با دستم و ک*صم براش ساک
میزدم و ناله هاش مستقیم ک*صمو آب مینداخت!
خودمو کشیدم بالا و یهو ک*یرشو فرو کردم تو ک*صم ..از
شدت کلفتیش جیغی کشیدم که کارن بی حرکت ایستاد و
خیره به چشمای خیس از لذتم شهوانی گفت:
_اوووف میگا*مت دختر کوچولو ..آخ
تند تند خودشو میکوبید بهم ..ک*صمو مالوندم و همراه تلمبه
زدناش خودمو کوبیدم بهش ..کلبه از شدت فشار سک*سمون
به صدا درامده بود ..خنده امون با آه و ناله هامون یکی شده

بود ..انگشتمو کردم دهنم و مک زدم که کارن غرشی از شهوت
زد و خیره به حرکتام محکم تر و تا تخ*ماش ک*یرشو چپوندتو ک*صم
...انگشتم که خیس شد دراوردم و خیره به
انگشتای کارن که همراه ک*یرش ک*صمو میمالوند ..نوک
سینه هامو مالوندم و با انگشت خیسم ..سیخ و برجسته
اشون کردم ..کارن بی طاقت خیره به نوک سینه هام
ک*یرشو دراورد و بغلم کرد و با ولع نوک سینه هامو تو
دهنش کشید و با ملچ ملوچ محکم میک میزد و میخورد
..موهاشو کشیدم و با صدای بلند ناله کردم و تند تند ک*یرشو
با دستم بالا پایین کردم که چند قطره آب ازش پاچید بیرون
..سریع ک*یرشو دوباره با دستش تنظیم کرد توی ک*صم و
....
part133#
که مانعش شدم ..و با نفس نفس گفتم:
_کارن من متخصص نرفتم برای جلوگیری توام کاندو*م نداری
..آبتو نریز توم!
کلافه پیشونی عرق کرده اشو تکیه داد به سرم و خش دار و
خشن گفت:
_الان تنها چیزی که میخوام حس کردن اون ک*ص داغ و
تنگته کوچولو!بدون اینکه مهلت بده کـ*یرشو محکم فرو کرد توم .جیغی
کشیدم و با درد خودمو کوبوندم بهش .کمرمو گرفته بود و

خیره به ک*یرش که توی ک*صم پایین بالا میشد جونی میگفت و با دستش ضربه ایی به چ*وچولم میزد یهو آبم روی ک*یرش پاچید و تمام آبم تا تخ*ماشو با رنگ سفید پوشوند.
آهی کشیدم که با شهوت نگاهم کرد و قربون صدقه ام رفت:
_جونم دختر حش*ریم ..جونم این همه آب از این ک*ص کوچولو خارج شد؟! ..اوووف.
ک*یرش به نرمی توم ضربه میزد ..ک*یرشو کشید بیرون و ضربه ایی به باسنم زد و گفت:
_میخوام این هلوهارو فتح کنم ..بچرخ بیبی!
با هیجان و ترس دستشو چنگ زدم و لب زدم:
_درد داره کارن!
با مهربونی سینه هامو نوازش کرد و با حرارت گفت:
_نمیزارم درد بکشی ..با این همه آبی که ریختی بیرون حتی نیازی به روغن نداریم!
تحریک شده لبامو گاز گرفتم که دوتا مچ دستامو گرفت و از پشت قفلم کرد ..چرخوندم و از پشت ک*یرشو چسبوند به لای باسنم و خشن در گوشم غرید:_میخوام تلافی این یک هفته دوریتو از تنم بکشم بیرون.
با
گودی کمرمو بیشتر کردم که با یه دست دستامو قفل کرد و دست دیگش ک*یرشو با آب ک*صم خیس کرد ...

#part134

ک*یرش خیس خیس شده بود و از دستش لیز میخورد ..نزدیک سوراخ باسنم اوردش که ناخوداگاه منقبض کردم ..دستشو رسوند به ک*صم و شروع کرد به مالوندنم شل شدم و آه و ناله هام بلند شد ..یهو با فرو رفتن ک*یرش توی کو*نم ..سنگکوب کردم!

درد نداشتم ..عجیب بود و لذت بخش ..سوراخم ک*یرشو کم کم میبلعید ..آه غلیظی کشیدم و با لذت تو کو*نم کوبیدمش ..یهو با داغ شدن باسنم فهمیدم ارضا شده ..کشید ازم بیرون و با خستگی نالید:

_لعنتی ..تمام شیره جونمو از کمرم کشیدی!

خندیدم که بغلم کرد و لباسامون که هرکدومون یه طرفمون بودو برداشت و لب زد:

با

_بپوش که داره غروب میشه ..دلم میخواد این صحنه رو تو ببینم.و باز نگاه خاصی به سرتاپام انداخت و تب دار گفت:

_هرچند ترجیح میدم لخت تو بغلم غروبو ببینی ..اخ که چه صحنهی گرمی میشه!

پیراهن قرمزمو پوشیدم و لب زدم:

_کیفمو اوردی کارن؟

ابروشو بالا انداخت و حین پوشیدن لباساش گفت:

_اره ..برای چی؟
با شیطتنت گفتم:
_یکار مهم دارمم تو همینجا بمون تا برگردم.
مرموز نگاهم کرد که اهمیتی ندادم و دویدم سمت کلبه تا که غروب نکرده خورشید برسم به کیفم ...
part135#
با دیدن کیفم روی مبل ..تند برداشتمش و با دیدن رژ زرشکی مخمل همرنگ لباسم ..با اشتیاق برداشتمش و رفتم سمت اینه
با
و باظرافت کشیدم روی لبام ..بین پام و باسنم خیس بود ..
تموم شدن کارم ..دستمالی برداشتم و خودمو تند پاک کردم و اما باید بعدا برم حموم و آبشو از باسنم خارج کنم ..موهام که هنوز لخت بودو شونه زدم و با دیدن ظاهرم لبخند زدم!عالی شد ..سریع رفتم سمت در و با دیدن هوا که دیگه داشت
با
غروب میکرد بدو سمت جایی که سک*س میکردیم رفتم ..
دیدن کارن که دست به جیب عمیق به اسمون نگاه میکرد
..دلم ضعف رفت!
با
صداش زدم که برگشت و با دیدنم تک خنده ایی کرد و شعف دستاشو باز کرد ..دویدم و خودمو پرت کردم بغلش که

بم و مردونه لب زد:
_قربونت بشم ..واسه من خوشگل کردی سوییت؟!
با ناز دستمو روی سینش گذاشتم که حریصانه کمرمو به
خودش فشار داد و گفتم:
ما
_میخوام یه عکس دو نفری با غروب خورشید بگیریم ..
هیچ عکسی باهم نداریم کاارن!
موهامو زد پشت گوشم و با لبخند جذاب یه وریش گفت:
ینجا
_از این به بعد بیشتر میگیریم دختر کوچولو..فعلا بیا ا
عمرم خورشید الانه که بره و ما نرسیم بهش!
و بردم سمت جنگل و یهو با دیدن یه راه باز که به سمت
پرتگاه ختم میشد دهنم وا موند...
#part136با دیدن خورشید که دیگه کم کم داشت غروب میکرد ..با ذوق
چرخیدم سمت کارن و لب زدم:
_کارن گوشیتو بده عکس بگیریمم ..خیلی غروب قشنگیه ..
کارن دستشو تو موهاش فرو کرد و گفت:
_من فکر کردم تو خودت گوشیتو میاری ..گوشیم توی ماشین
مونده عزیزدلم!
ناباور نگاهش کردم و با لب و لوچه اویزون خیره شدم به
خورشید که کم کم داشت ناپدید میشد و آهی از حسرت

کشیدم ..نشد یکبار یک چیزی باب میلم پیش بره!
یهو با حس لبای کارن روی گردنم پریدم ..اما محکم گرفتم و با لذت از پشت توی گوشم زمزمه کرد:
ما
_نبینم ناراحت باشی سوییت ..درسته گوشی نداریم ا چشمامونو که داریم ..میخوام این لحظه رو بهتر از هر دوربینی ثبت کنی ..
دستاشو دور شکمم سفت کرد و محکم تر گردنمو بوسید ریز ریز خندیدم و سرمو کج کردم و خیره شدم به چشماش که بیشتر فشارم داد به خودش و حریصانه نگاهم کرد و گفت :
_این لحظات رو با تو ..با هیچی عوض نمیکنم!لبامو بوسید که منم چرخیدم و با همه احساسی که داشتم بوسیدمش و صدای نفس نفس زدنامون زیر بوسه هامون گم شد.
بهترین غروبی بود که تجربه کردم ..وقتی ولم کرد با صورتی که میدونستم از خوشحالی برق میزنه لب زدم:
_دوست دارم کارن!
زیرگلومو غرق بوسه کرد که تنم شل شد و خمار و پر از نیاز و عشق گفت:
_من عاشقتم دخترکوچولو!

با شب شدن هوا ..کارن حرکت کرد و منم توی بغلش همراه شدم ..هردومون اروم شده بودیم ..به دور از هر استرس و تنشی ..حیف که دورهی این ارامش کوتا ِه ..اما ایندفعه هیچکدوممون ضعیف نیستیم ..ایندفعه اجازه نمیدم هیچ اتفاقی جدامون کنه ..حتی مرگ!

part137#

گوشیمو روشن کردم که یک عالمه پیام و زنگ امد بالا ..اولین کار زنگ زدن به کسا بود چون میدونستم بابا و مامان رو قانع کرده که پیشش موندم ..تا تماس وصل شد صدای جیغعصبیش ترسوندم:

_احمقی کاتیا احمق ..انقد از دستت عصبیم که قادرم بکشمت ..چطور میتونی ببخشیش دوباره ..چراا میزاری ازت سو استفاده کنه ..نمیشناسمت کاتیا ..دیگه خبری از اون دختر تخس و مغرور نیست ..برگرد خونه من دیگه بیشتر از این نمیتونم عمو رو دست به سر کنم باید کامل بهم این اتفاقات رو توضیح بدی چون بد ازت شکارم ..بد!

و حتی نذاشت حرفی بزنم تق قطع کرد..شرمنده لبمو گاز گرفتم من بیش از حد اذیت میکنم کساندرارو ..حق بهترین دوستم این نیست اما اخه من چیکار کنم وقتی زندگیم مثل یه کلاف توهم گره خورده شده!

کلافه موهامو دادم عقب که بلاخره کارن امد و سوار ماشین

شد و با لبخند نگاهم کرد که با دیدن پریشونیم لبخند روی لباش ماسید:
_چیشده کاتیا ..چرا انقد پریشونی ..اتفاقی افتاده؟؟؟
با ناراحتی صورتمو بین دستام گرفتم و خفه گفتم:
_من همش باعث میشم اطرافیانم غصه بخورن ..کسا رو خیلی اذیت کردم اما دم نزد ..الان که زنگ زدم بهش با شنیدن صدای پر دردش غصه هام دو برابر شدن!اشکی از گوشه چشمم چکید که صدای ناباور و بعدش فرو
رفتن تو بغل گرمشو حس کردم:
_دخترکوچولو این چه حرفیه میزنی ..کی گفته باعث غصه خوردن اطرافیانت میشی ..تو نباشی اونا بدتر غصه میخورن ..الان حتی توام داری غصه میخوری اما تقصیر تو نیست ..این زندگیه ..سرنوشت ماست ..به همین زودی تسلیم شدی سوییتی؟!
اشکام که بند امدن محکم بغلش کردم و سرمو فرو کردم توی گودی گردنش و لب زدم:
_کارن ..برام مهم نیست تو عموم ..داییم ..هرکسی باشی ..تورو نمیخوام از دست بدم ..هرچقد اشتباه باشه ..من عاشق اشتباهم ..تو مال منی!
پر شعف و سوپرایز شده نگاهم کرد و بلندم کرد و روی پاهاش نشوندم ..خجول ریز خندیدم که دستشو روی پهلوم

گذاشت و با خشونت خاصی گفت:
_لعنت به دلبریات که نمیزاری برسیم به خونه ..کم منو بازی بده بیبی گرل!
یکبار بهت گفتم من قلبم طاقت این حجم از با تو بودن رو نداره ..لعنتی انقد منو به هوس نندار ..باسنم رو با دوتا دستش تو مشت گرفت و چسبوندم به
خودش که شونه هاشو چنگ زدم و غرید:
_منی که چهل سالمه رو به بازی نگیر ..تو زیادی شیرینی ..نمیتونم ازت نگذرم ..دلم میخواد هر لحظه هرکجا حست کنم ..تو با این حرفای یهوییت اتیش میندازی به جونم ..تا همینجا گناه های زیادی کردم .. اما حس میکنم گناه هام کمن ..من گناه های بیشتری میخوام ..
part138#
فهمیدم منظورش چیه ولی با لب و لوچه اویزون گفتم:
_نمیشه کارن ..باید زودتر برگردم پیش کسا خیلی ناراحتش کردم و همینجوری توی دردسر انداختمش ..الان مهمتر از سک*س توی ماشین ..کساندراست!
باسنمو فشرد و بم گفت:
_کی این خانم کوچولو انقدر بزرگ و عاقل شده؟!
با ناز از بغلش امدم بیرون و نشستم روی صندلی و لب زدم:
_از موقعی که عاشق شوگرددیش شد.

محکم و بلند خندید و لعنتی نثارم کرد و ماشینو استارت زد.
ساعت شیش صبح بود و هیچکدوممون نخوابیدیم و شب تاصبح فقط تو بغل هم میخندیدیم و حرف میزدیم
..میدونستیم دیگه نمیتونیم همینقدر خوشحال توی بغل هم باشیم ..کارن همین الانشم توی چشماش دلتنگی داد میزنه ولی با فشار دادن فرمون سعی داره تلاشمونو بهم نزنه!
خودم بدتر از کارن از الان میتونم حس کنم جای سرد و خالیشو توی تختم ..ولی مجبوریم بسازیم ..به امید روزی که بهم برسیم بدون دغدغه ...خیلی موانع جلو رومونه فامیلای مامان و بابا ..تاحالا ندیده بودمشون غیر از عمو ماریو عموی بابام و ناپدری مامان ..و مامان بزرگ ..و عمو سام که دوساله رفته مکزیک و گفته شهر مادریِ‌ش و دور شدن ازش براش سخته ..همه این ها مانع میشن بی شک ولی الان خطرناک ترین موانع رو به رومون دیمن و اون خلافکار کله گنده هست ..حتی فکر بهش مو به تنم سیخ میکنه!
با صدای خش دار کارن از فکر درامدم:
_به چی فکر میکنی خوشگلم که بدون پلک زدن خیره پایینی؟
محو خندیدم و پلک زدم:
_حواسم پرت بود ..به این فکر میکردم اخر داستانمون چی میشه کارن؟!
نگاهم کرد خیره و عمیق و محکم گفت:_چه تلخ باشه چه خوش باهمیم!

دوباره داشتم احساساتی میشدم که با بوسیدن دستم توسط کارن یه قطره اشک از چشمام چکید:
_به هیچی فکر نکن عمر کارن ..همهی اینا میگذره و خاطره میشن ..نگران نباش خانم کوچولو ..تا من هستم از هیچی نترس!
part139#
بعد از سه ساعت رسیدن به خونه کسا با عجله خواستم پیاده بشم ..که محکم گرفتم و دوباره نشوندم روی پاهاش و خمار گفت:
_نذاشتی تو ماشین ترتیب دلبریاتو بدم ..ولی الان که وقت داریم و حالا که خیال توام برای رسیدن راحت شده میخوام وجب به وجب تنتو کبود کنم تا سیراب بشم!
از حرفاش نبض گرفتم اما تو کوچه خونهی کساندرا بودیم ممکنه یکی مارو ببینه ..برای همین دستشو که روی شکمم بودو چنگ زدم و گفتم:
_توی کوچه ایم کارن ..ممکنه هرآن یکی مارو بب ..
هنوز کامل حرفمو نزده بودم که با یه تیک آف روند سمتکوچه خلوت و تاریک ..ترسیده و شوکه نگاهی به قیافه
سختش انداختم ..با متوقف شدن و تاریک شدن فضای ماشین برای اطمینان دکمه فعال کردن پرده هارم زد ..و به کل تاریک کرد ماشینو ..نفسای سنگینمون سکوت بینمونو

میشکست ..با صدای زنگ گوشیم کارن فحشی داد.
برش داشتم و با دیدن شماره کساندرا هول جواب دادم:
_جونم کسا؟!
که با حرص جواب داد:
_کجایی دختر ..چندساعته منتظرتم.
خواستم جوابشو بدم که کارن با جدیت گوشیو از زیر گوشم کشید و گنگ شروع کرد به حرف زدن
-میارمش نگران نباش.
و سریع قطع کرد و گوشیو انداخت صندلی کنار ..تا خواستم بگم چی گفت وحشیانه چنگ زد به گردنم و شروع کرد بوسیدنم ..با جون و دل همراهیش کردم که دستاش از زیر پیراهنم رد کرد و باسن لختمو توی دستاش گرفت ..از داغی دستاش روی باسنم ناله ایی کردم که جونمی گفت و انگشتشو از پشت فرو کرد توی ک*ص خیسم ..هینی کشیدم و خودمو بالا کشیدم که حریصانه شروع کرد به تلمبه زدن ..اجازههمراهی بهم نمیداد و میخواست یکسره ترتیبمو بده ..یقه پیراهنمو کنار زد و با دیدن سینه هام نوکشونو به دهن گرفت و انگشت بعدیشو تو ک*صم فرو کرد ..جیغی کشیدم که انگشتاشو کشید بیرون ..با دیدن سفیدی آبم روی انگشتاش شهوتی نگاهم کرد و انگشتاشو برد سمت دهنش و مکی زد و با لذت غرید:

_خدای من مزه توت فرنگی میدی بیبی گرل ..
ک*صم نبض میزد ..زیپ شلوارشو باز کردم و میدونستم بعد سک*سمون توی جنگل شرتی پاش نکرد ..با سیخ شدن ک*یرش حشری با کلاهک ک*یرش بازی کردم که عصبی غرید و گردنمو چنگ زد و ک*یرشو به دست گرفت و جـ*ق زد و اوردش دم ک*صم ..زبونی روی انگشت شصتش که دور گردنم و نزدیک لبام بود زدم که با یه حرکت کل ک*یر کلفت و درازشو فرو کرد توی ک*صم ...آه و ناله هام که بلند شد محکم و پشت سرهم شروع کرد تلمبه زدن ..صدای شلپ شلپ تلمبه هاش و ملچ ملوچ خوردن سینه هام توی فضا پخش شده و حشری ترم کرده بود
_آه اومم ..سینه هاتو خودم بزرگ میکنم بیبی ..اوووف ..چقد خوشمزن ..شونه هاشو چنگ زدم و ناله ایی کردم و اهسته و محکم خودمو کوبیدم تا ته به ک*یرش که تخـ*ماش به ک*صم خوردن .
+آیییی کارن ..محکمتر ..آخ
_جونم خانمم اوووف ..محکمتر ک*یرمو بکوبم به ک*ص کوچولوت که پاره میشی نفسم
انگشتامو خیس کردم و تند تند همراه ضربه زدناش چـ*وچـ*لمو مالوندم ...
part140#

دوباره صدای زنگ گوشی بلند شد ..ولی بی توجه به
سروصداش کارن محکم بهم میکوبید و قربون صدقه آه و ناله
هام میرفت ..دیگه طاقت نیاوردم و آبم با شدت زیاد بیرون
پاچید ..آه غلیظی کشیدم و شل شدم تو بغل کارن که
حریصانه تلمبه زد و غرید:
_سیر نمیشم ازت بیبی ..نمیتونم سیر بشم آههه
سریع ک*یرشو کشید بیرون و تمام آبش روی شکمم خالی کرد
..آب داغش پوست شکمم رو سوزوند ..نعره ایی زد و با نفس
نفس نگاهم کرد .. بی جون خندیدم که تک خنده ایی کرد ولبامو محکم
بوسید و تا خواست چیزی بگه زنگ دوبارهی
گوشی از جا پروندمون ..کارن حرصی گوشیو گرفت و وصل
کرد و بدون اینکه فرصت بده پشت خطی حرف بزنه گفت:
_بهت گفتم میارمش انقدر زنگ نزن دخترهی رو مخ!
با بهت نگاهش کردم که یهو با صدای بابا رنگ از رخم پرید
_کارن؟ ..دختر من پیش توعه؟!
از صدای عصبانیش چشمامو روی هم فشردم که کارن سعی
کرد ارومم کنه و با خونسردی جواب داد:
_قرار بستیم آرسان خان نکنه فراموش کردی ..
که بابا داد کشید:
_ این قبل از این بود که کاتیا توی دردسر بیوفته!
که کارن با خشم کوبید به فرمون و گفت:

_بهت سپردمش اما نزدیک بود ادمای اون بی شرف کاتیا رو ببرن ..حواست کجاست ارسان خان ..انقدر سرگرم زن و کارت هستی یادت رفته دختری داری که باید مراقبش باشی!
بغض کرده بی صدا کارنو صدا زدم که با اخم نگاهم کرد و موهامو نوازش کرد که با صدای گرفته و لرزون بابا بیشتر از قبل ناراحت شدم:
_تو حق نداری پدر بودن منو ببری زیر سوال کارن ..من همینالانشم بخاطر دخترم خیلی کارا میکنم ..تو بودی که وارد زندگیه کوفتی ما شدی و این دردسرارو به جونمون انداختی!
و تق قطع کرد و من موندم و سکوت سنگین کارن ..
با زنگ دوبارهی گوشی عصبی چشمامو باز کردم و گوشیو قطع کردم ..کارن بازم سکوتشو نشکست و لباساشو پوشید ..منم لباسامو پوشیدم که ماشینو روشن کرد ..خیرهی بیرون بود و دستاش دور فرمون سفت شده بود.
با تردید دستمو گذاشتم روی بازوش و لب زدم:
_کارن!
که بدون مقدمه گفت:
_خودم درستش میکنم! من توی دردسر انداختمتون ..خودم درستش میکنم.
و بدون انعطاف نگاهم کرد ..ترسیده گفتم:
_منظورت چیه کارن؟

جوابمو نداد و ماشینو داد عقب و با سرعت بالا روند تو
با
ما
کوچهی خونهی کساندرا ..دوباره سوالمو تکرار کردم ا
عصبانیت:
_منظورت چیه کارن میخوای چیکار کنی؟
عموی ناتنی و شهوتی من:#part141
با توقف ماشین پیاده نشدم و سفت تر چسبیدم به صندلی و
با بغض لب زدم:
_منظورت از حرفت چی بود کارن ..چطوری میخوای درستش
کنی ..مگه قرار نبود باهم بجنگیم ..با یه حرف بابا زدی زیر
قولمون باز ..ایندفعه نمیبخشمت کارن!
فکش لرزید ولی با بی رحمی گفت:
_من قولی ندادم!
زدم به سیم اخر و جیغ کشیدم:
_قول دادی ..قول دادی دیگه ولم نکنی ..شب تا صبح رو
معاشقه کردیم و تو گوشم زمزمه کردی هرگز ترکم نمیکنی ..و
هنوز یک روز نگذشته زدی زیر حرفت ..نامرد!
زدم به تخته سینش و اشکام پایین امدن و ناله کردم:
_کی تمام میشه این بازیه کوفتی ..خسته شدم!
از ول کردنام خسته شدم ..از ترد شدن متنفرم ..ایندفعه

نمیتونی کارن ..من نمیزارم!
یهو کارن با عصبانیت چندبار کوبید به فرمون و فریاد کشید:_د مجبورم ..مجبورمم ..وگرنه از دستت میدم ..میفهمی اینو
کاتیا ..ما نمیتونیم درستش کنیم ..من باید درستش کنم ..من! ..من خرابش کردم ..خودمم درستش میکنم ..حتی اگه باعث مرگم بشه!
پوزخند زدم و گفتم:
_دراماتیکش نکن کارن ..تو نمیمیری ..نه تو ..نه من ..فقط ..فقط
نمیتونستم ادامه بدم قلبم داشت از غصه میترکید ..دیگه با
تحمل نکردم و توی بغلش زار زدم که روی موهامو بوسید و بغض مردونش لب زد:
جا
_من قول دادم ترکت نکنم ..هنوزم سر قولمم ..من همه کنارتم ..توی قلبت ..کنارت ..نمیتونی از شر من خلاص شی کوچولو!
با گریه لب زدم:
_هیچوقت هم نمیخوام خلاص شم کارن!
part142#
بی حال در خونه کسا رو بستم که صدای جیغش عصبیم کرد:_میدونی

چندبار بهت زنگ زدم احمق ..تو ..وای خدای من
کای چت شده؟!
با نگرانی دوید سمتم که با ضعف چشمامو بستم و بهش تکیه دادم که داد زد:
_جک!
جک از کی اینجا بود؟!
توی این همه مشغله نمیدونم چرا این سوال توی ذهنم پیش امد!
با صدای دویدن و نفس نفس جک ..بزور خودمو از کسا جدا کردم و لب زدم:
_من حالم خوبه ..میتونم حرکت کنم فقط نیاز به استراحت دارم!
جک ولی بازومو گرفت و با اخم گفت:
_معلومه میتونی حرکت کنی ..بهم تکیه کن!
ایندفعه مخالفت نکردم و بهش تکیه دادم و کسا هم امد جفتم و کمرمو گرفت که کلافه گفتم:
_بچه ها باور کنید حالم خوبه جوری منو گرفتید انگار پاهام شکستن!با حرف نزدنشون پوفی کشیدم و ساکت موندم تا ببرنم داخل ..که صدای جک بلند شد:
_فکر میکردم رابطتون خوب بشه ..نمیدونستم با یه حال بدتر میای!

که کسا جای من با حرص جواب داد:
_من بهت گفتم اون لیاقت یه فرصت دوباره نداره!
که ایندفعه من قاطع گفتم:
_لیاقتشو داشت!
من از یچیز دیگه بهم ریختهام .
که با عصبانیت پرید بم:
_از چی ببخشید ؟..! کاتیا تو دیگه مثل قبل باهام حرف نمیزنی ..حس میکنم فاصله گرفتی ..این واسم سنگین بوده که بخاطر یه مرد ..از من فاصله گرفتی!
جک هشدارانه اسمشو صدا زد که سکوت کرد ..
حس عجیبی داشتم ..از حرفاش نه دلخور شدم و نه خوشحال!
انگاری نبود کارن من رو تهی و خالی کرده بود . سخت ترین حس دنیا رو داشتم!#part143
#کارن
با خونسردی زل زدم به قیافه خونین دیمن که با عصبانیت نعره میزد.
با ترحم نگاهش کردم و لب زدم:
_موجود حقیری هستی .. چطور به یه خلافکار اعتماد کردی؟! نمیدونستی خلافکارا فقط وقتی جایی سود کنن همکاری میکنن؟!

نیشخندی زدم و بلند شدم و خیره به چشمای پرنفرتش گفتم:
_از همون اول فهمیدم احمق و بچهایی ..ولی نمیدونستم تا این حد که لقمهی شیرو میخواستی!
اشاره کردم به محافظا و قبل اینکه برم بیرون لب زدم:
_پدرت و خودت اخراجین ..لیاقت کفتارهایی مثل شما مرگه ..ولی زجر کشیدنتون دیدنی تره!
راهمو کشیدم و رفتم و بدون توجه به فریاداش درو بستم!
هیچی لذت بخش تر از شکنجه های گفتاری نیست ..دردش از شکنجه های جسمانی بیشتره!دِیگو مافیای دون قرمز ، به کینه معروفه و با کوچیکترین
با
خطایی مرگ اون شخص رو مهک میزنه ... فکر نمیکردم دادن کل شرکت بهش بیخیال انتقام بشه ..کار خطرناکی بود فروختن کل سهام ..اما ارزششو داشت!
ارزش دخترکوچولوم بالاتره و من بخاطرش حتی زندگیمم میدم!
حس میکردم بلاخره آرامش برگشت ..دلتنگ کاتیا بودم ..قلبم حتی نمیتونه یه ثانیه دوریشو تحمل کنه!
فقط میمونه مشکل بزرگی که وسط رابطمون بود ..آرسان و خانوادهاش!
نمیخواستم عین یک بزدل تهدیدش کنم و با عکسای فیک

زندگیشو نابود کنم.
اون برادرم بود و همچین پدر دخترکوچولوم.
با خستگی دستی روی صورتم کشیدم ..مهم اینه بزرگترین
خطر زندگیمو رفع کردم بقیهاش دیگه مهم نیست.
با
نیاز داشتم صدای کاتیارو بشنوم ..پیراهن تنمو کندم و
بالاتنهی لخت خوابیدم روی تخت ..ویدیو کال فرستادم که
همون موقع تماس وصل شد .. حریصانه به گوشی نگاه کردماما با دیدن
جک اخمام به طرز وحشتناکی توی هم رفت ..
کاتیا پیش جک چیکار میکنه؟!
جک با عصبانیت داد زد:
_من احمق بودم که به حرفت گوش دادم و گذاشتم کاتیارو
ببری ..که با یه حال بدتر بیاریش ..مرتیکه تو ادم نمیشی؟
خسته نشدی انقد عذاب دادی این دخترو؟
رنگ به روش نبود وقتی امد ..کارن دور باش ازش بزار به
زندگیش برسه ..آرسان خان حق داشت که نخواد تو نزدیک
دخترش بشی!
عصبی پریدم از روی تخت و غریدم:
_کاتیا کجاست؟
همین الان میام دنبالش.
که بی تفاوت لب زد:

_نیا دنبالش ایندفعه حتی اگه من بزارم ..کساندرا زندت نمیزاره!
با غضب نگاهش کردم که خودش و جمع و جور کرد.
_دوست دختر رو مختو جمع کن من دارم میام ..تا یک ثانیه دیگه آدرس نفرستی .. خودتم میدونی میتونم ردتونو بزنم و اون موقعس که باید توی بیمارستان خودتو ببینی!و تا خواست حرفی بزنه گوشیو قطع کردم!
part144#
با صدای پیامک گوشیم ..پیامو باز کردم و با دیدن ادرس خونهی کساندرا کلافه پوفی کشیدم ..باید باز با اون دخترهی گستاخ شاخ به شاخ بشم!
از ادمایی که بیجا قضاوت میکنن و بیجا تصمیم میگیرن واسه دوستاشون متنفرم!
با عصبانیت سوار ماشین شدم و ماشینو حرکت دادم ..نگران کاتیا بودم دخترکوچولوم حتما از ترس و استرس دوباره فشارش افتاده!
تیا
#کا
نگران کارن بودم ..بهم گفت بدون هیچ آسیبی موضوع رو حل میکنه اما دلشوره داشتم ..آدمای عادی نیستن، خلافکارن!!

طبیعیه بترسم ..از روی تخت بلند شدم و امدم بیرون که همون موقع جک با اخمای توهم داشت میرفت پایین که سریعصداش زدم:
_جک!
که برگشت سمتم و اخماشو بیشتر توی هم کرد و با لحن بدی گفت:
_الان دوست پسرت میاد دنبالت ..دیگه انقدر دردسر درست نکنید برای کساندرا!
ناباور نگاهش کردم ..دردسر؟!
روشو برگردوند و تند تر رفت پایین ..با قلبی شکسته اروم رفتم پایین ..باور نمیکردم یعنی تا این حد آزارشون دادم؟؟
پس چرا خود کساندرا بهم نگفت .. خجالت زده بغضم گرفت.
خدا خدا میکردم هر چی زودتر کارن بیاد ..الان به شدت به آغوشش احتیاج داشتم ..میخواستم از همه دور بشم ..میدونم حرکت لوسیه که تقی به توقی میخوره دلم میخواد فرار کنم ..اما فقط این فرار کردنا ترمیمم میکنن!
با صدای خشمگین کسا سرمو بلند کردم و با صدایی که شبیه جیغ بود گفت:
_کاتیا ..ایندفعه اجازه نمیدم بری با اون حروم*زاده!
از حرفش طوفانی شدم وگفتم:_کسا هیچوقت ،هیچوقت به کارن نگو حروم*زاده .. کلی

توهین کردی بهش اما گفتم حقشه ..ولی ایندفعه نمیبینم خواهرمی و دوستم ..تو از هیچی خبر نداری و فرصت توضیح بهم نمیدی ..یا فریاد میزنی یا کلی ناسزا به کارن میگی ..ولی ایندفعه کارن هیچکاری نکرده کسا ..اون بخاطر محافظت از من رفته تو دهن شیر ..کاری که هنوز بابا در به در دنبال راه حل براشه ..ببخش اگه اذیتت کردم و توی دردسر انداختمت ..دیگه از این به بعد اینکارو نمیکنم ..ببخشید.

و بی توجه به میخکوب شدنش و نگاه بهت زدش ..از جفتش رد شدم که لحظه اخر نگاهم به نگاه پشیمون جک گره خورد!

_شرمنده نباش جک ..حق با تو بود ..تو فقط چشمامو به روی واقعیت باز کردی ..خدانگهدارتون!

#part145

از لباسای توی تنم داشت حالم بهم میخورد ..هنوز لباسای مهمونی تنمه و بوی سک*س منو کارن روی تنم بود ..نیاز به دوش آب داغ داشتم و یه دست لباسای تمیز و نو ..بغضموقورت دادم که با صدای ترمز ماشین و صدای نگران کارن ..سرمو با خوشحالی بالا اوردم

_کارن!

و پریدم بغلش و خیره شدم به صورتش ..با دست صورتشو اینور اونور کردم و ندیدن کوچیکترین زخمی با خوشحالی و

بغض گفتم:
_کارن تموم شد؟
بگو که تموم شد کارن!
فشارم داد توی بغلش و با صدای مهربون و حمایتگرش لب زد:
_تموم شد عمر کارن ..تموم شد.
اشکام از شدت شادی و ناراحتی ریختن و هق هقم بالا گرفت که بیشتر فشارم داد و هیسی گفت:
_بیا سوارشیم قربونت برم ..میخوای برسونمت خونه بابات؟
نه الان نمیخواستم با هیچکس رودرو بشم ..نیاز داشتم به حضور کارن برای یک روز کامل .. بدون جر و بحث با بابا و بدون دیدن بغض مامان حساس و زود رنجم و بدون حضور کساندرا و جک!
_نه کارن ..بریم خونت ..اگه مزاحمت نیستم میخوام امروزو پیشت باشم ..که با صدای عصبیش لبخند روی لبم امد:
_دفعه اخرته به خودت میگی مزاحم کاتیا ..اون خونه خونهی توام هست ..پس دیگه نبینم همچین حرفی بزنی!
باشهایی گفتم که با نرمی جدام کرد و گفت:
_برو سوارشو عزیزم.
با
بوسه ایی روی گونش زدم و به چشماش خیره شدم و صدای خش دار گفتم:

_از خدا ممنونم که تورو اورد تو زندگیم کارن ..خیلی دوست دارم.
بوسه ایی روی لبام زد و از ته دل لب زد
_دورت بگردم من عاشقتم دخترکوچولوی سک*سی من!
ریز خندیدم که زد به باسنم و اشاره کرد سوارشم و گفت
_کم شیطونی کن و برو سوار شو تا زودتر برسیم خونه یه لقمه ات کنم!
سوار ماشین شدم و گفتم:
_من کجا شیطونی کردم کارن؟!
فقط گفتم دوست دارم ..اینم نگم؟!
خمار نگاهم کرد و لب زد:
_تو همین الانشم داری دلبری میکنی سوییت.زدم به بازوش که دستمو بوسید و گفت:
_چیزی لازم نداری از سر راه برات بگیرم؟
با یاداوری لباس تند گفتم:
_لباس ندارم کارن ..از لباس توی تنم داره حالم بهم میخوره ..میخوام دوش بگیرم نیاز به لباسای نو دارم.
کارن دستشو روی رونم فشار داد و با شیطتنت گفت
_من لخت ترجیح میدمت کوچولو!
با اعتراض اسمشو صدا زدم که خندید و گفت:
_باشه دورت بگردم ..الان میریم لباس نو برات بگیریم!

لبخندی بزرگ به روش زدم و تو سکوت نشستم تا برسیم به مقصد ..
part146#
کارن رفت برام لباس بگیره ..چون خودم چندشم میشد با این لباس برم خرید ..و همچنین که لباسم مناسب یه مکان عمومی نیست و صدرصد کارن نمیزاره حتی نوک پامو ببرم بیرون از ماشین!
با دیدن کارن ..صاف نشستم که قفل ماشینو زد و امد داخل ..با دیدن سه تا پاکت توی دستش ازش گرفتم و گفتم_کارن من گفتم یک دست ..تو سه تا پاکت لباس خریدی ..چی تو ِش حالا؟!
و با کنجکاوی اولین پاکت رو باز کردم و با دیدن کلی لباس با زیر از هر رنگ ..خندم گرفت و رفتم سراغ پاکت بعدی و دیدن پنج دست شلوارک گفتم
_پس شلوار چی؟
دستشو دوباره روی رونم گذاشت اما تحریک وار نوازشم کرد و لب زد
_حق نداری روناتو توی شلوار خفه کنی بیبی گرل ..تو حریم من اصلا نباید لباس تنت باشه اما دارم ارفاق میکنم بهت بیبی!

گونه هام آتیش گرفت و رفتم سراغ پاکت بعدی که خودش گفت
_برات انواع تاپ هارو گرفتم اما در کنارش یه تیشرت بلندم برات گرفتم اما اگه اونو بپوشی حق نداری شلواری پات کنی سوییت.
با اعتراض لب زدم:
_من میخوام بپوشم یا تو کارن؟که صاف شد و موقعی که داشت ماشینو روشن میکرد
خونسرد گفت
_موقعی که مال من شدی ..همه چیت مال من شد حتی لباس پوشیدنت بیبی!
با ناز دستمو روی بازوش حرکت دادم و لب زدم:
_پس از این به بعد همه چیه تو مال منه ..حق نداری لباسای جذب بپوشی که دخترارو تحریک کنه!
نگاهم کرد و با خنده گفت
_تحریک؟
با اخم لب زدم
_اره تحریک ..منی که هزاربار لخت دیدمت اما با دیدن بدنت تو لباس جذب دلم میخواد پیراهنتو پاره کنم و کبودت کنم.
با شرارت نگاهم کرد و شهوتی گفت
_جووون ..الان میریم خونمون نشونم بده چطوری کبودم

میکنی بیبی!
از لفظ خونمون دلم قنچ رفت اما گفتم
_من نگران کمرتم کارن ..تو یه روز داری سه راند میری ..
گردنمو نوازش کرد و با یه دست فرمونو چرخوند و در همون حال لب زد_کی گفته میخوایم یه راند بریم بیبی گرل؟!
پوزخند زدم و با خنده گفتم:
_یه راند هم نمیریم عسلم!
part147#
با
تا رسیدن به خونه، کارن همش خط و نشون میکشید و منم خنده نگاهش میکردم ..من الان تنها چیزی که احتیاج داشتم یه دوش آب داغ و یه لیوان ابمیوه یخ زدس!
وقتی در خونه رو باز کرد با کنجکاوی نگاهش کردم و گفتم
_اینم خونهی توعه کارن؟
پس الی چی؟
دستشو روی کمرم گذاشت و هولم داد و گفت
_اره اینجا هم خونهی منه ..اونجارو در حقیقت برای الی گرفتم ..ماجرا داره و بعدا برات تعریف میکنم عزیزم.
با تعجب نگاهش کردم ..صبرکن این کارنی نبود که بخاطر دفاع از اینکه گفتمش الی رو تحقیر نکن چون خدمتکاره ولی بردت نیست، تنبیهام کرد؟!

هنوز توی شوک بودم که با نیشخند گفت
_بسه فکر کردن کوچولو ..برو حموم تا اقا گرگه هم بیاد!از فکر درامدم و براش پشت چشمی نازک کردم و گفتم
_خیر جناب تنها میرم اقا گرگه هم میتونه غذاشو بخوره تا من برگردم.
نزدیکم شد که رفتم عقب اما باسنمو چنگ زد و چسبوندم به خودش و خمار گفت
_داری معامله میکنی بیبی گرل؟!
دستمو روی قفسه سینش گذاشتم و لب زدم
_معاملهی چی؟
حریصانه میغره:
_که باهات نیام حموم تا اونجا بگا*مت بلکه بعد حموم اقا گرگه بخورتت!
تموم تنم داغ کرد اما ازش جدا شدم و گفتم
_نخیر ..من گشنمه و خستم و میخوام استراحت کنم بهتره به اقا گرگه بگی بخوابه!
از لفظ اقا گرگه خندم گرفته بود اما انگاری کارن خوشش امده بود به آلتش* بگم آقا گرگه!
مهربون بوسه ایی روی لبام زد و گفت
_شوخی میکردم دختر کوچولو ..امروز به اندازهی کافی خستت کردم ..قراره دست پخت منو امتحان کنی .. بروحموم اما قبلش ..

رفت سمت یخچال و حرفشو ادامه داد _قبلش باید یه لیوان آب پرتقال بخوری چون فشارت افتاده فکرنکن نفهمیدم.
و همزمان یه پارچ دراورد که توش شربت پرتقال بود دراورد و توی لیوان ریخت و امد سمتم ..با تشنگی لیوانو از دستش جا
گرفتم و خوردم ازش که خنکی و شیرین بودنش حالمو آورد.
part148#
با لذت فرو رفتم توی وان و آهی کشیدم ..بدن خشک شدم زیر آب داغ داشت شل میشد و هیچی بهتر از این لحظه نبود ..جسم و روحم به آرامش رسیده بود بلاخره ..شامپوی کارن رو برداشتم و زدم کف دستم که بوی کارن بلند شد ..خندم گرفت ، بوی کارن؟!
موهامو کف زدم و چشمامو بستم که با صدای باز و بسته شدن در ..لعنت فرستادم که چرا قفلش نکردم ..با صدای بلند و چشمای بسته لب زدم
_کارن تویی؟
که گرمای لبش روی نوک سینم پروندم_جوون این خوشگلا چقدر قرمز شدن!
با اعتراض غریدم
_قرار بود من تنها حموم کنم کارن!

بلندم کرد از وان و با صدای آب فهمیدم میخواد موهامو بشوره
_قولی ندادم بت بیبی .. بعدشم من که نمیخوام بگا*مت دخترکوچولو بعد اینکه تقویتت کردم حساب دلبری کردناتو میرسم ..الانم سکوت کن من موهاتو بشورم.
حرصی نفسمو دادم بیرون ..کارن با ارامش تار به تار موهامو با
میشست و با شیطتنت تنمو لمس میکرد و بعضی اوقات نوک سینه هام بازی میکرد ..تحریک شده بودم ولی لبمو به دندون گرفته بودم که آه نکشم.
وقتی کارش به موهام تموم شد ..شامپوی بدنو برداشت که گفتم
_کارن ..خودم میتونم.
ولی با شرارت نگاهم کرد و لب زد
_نوچ عزیزم این کار ما مرداس ..زنا بلد نیستن!
زدم زیرخنده و گفتم
_مگه میخواین قله رو فتح کنین که میگی کار مرداس؟!بده اونو کارن خودم بلدم ..
اما با لجبازی کمرمو گرفت و خش دار و شیطون گفت
_شما زنا نمیفهمین این کار چقد برامون مهمه ..پس بایست و بزار من کارمو انجام بدم و انقد غرغر نکن دخترا!

شامپو رو باز کرد و خالی کرد روی تنم و بجای لیف از دستاش استفاده کرد.
از این همه شیطنتش هم کلافه شدم هم خندم گرفته بود ..از عمد هی میرفت پایین و ک*صمو فشار میداد ..خودمو چسبوندم بهش که ک*یر باد کردشو حس کردم ..شلوارشو درنیاورده بود و با بالاتنه لخت حمومم میداد .. سینه هامو فشار داد و با چو*چولم ور رفت ..آه خفه ایی کشیدم که تو گلو جونمی گفت و تندتر کرد سرعت مالیدنشو ..ناله ایی کردم و چنگ زدم به دستش که سینه هامو چنگ زد و توی گوشم خمار زمزمه کرد
_جووونم بیبی ..تحریک شدی برام ..دوست داری برات بمالم و بخورم اره؟
#part149از شدت تحریک شدگی نفس نفس میزدم و نمیتونستم جوابشو بدم .. ضعف کرده توی بغلش افتادم که دستشو از لای پام برداشت و بوسه ایی زیرگلوم زد و مهربون گفت
_دورت بگردم ببخش ..یه لحظه شهوت بهم غلبه کرد ..یادم نبود ضعف داری.
اومی گفتم ..دلم سک*س میخواد ک*صمو تحریک کرد و الان میخواست تمومش کنه؟ نامرد!
ولی واقعا جونی نداشتم که سر این کارش اعتراض کنم!
بدنمو تند شست و همش سعی میکرد بهم زیاد نگاه نکنه چون

میتونستم ببینم از شدت شهوت گردنش متورم و کبود شده بود.
...
با لذت توی بغل کارن لم دادم و آخیش بلندی گفتم که دستاشو دور کمر برهنهام حلقه کرد و زیرگوشم لب زد
_سیر شدی دخترکوچولو؟!
اهومی گفتم و چرخیدم سمتش و روی شکمش نشستم که دستاشو روی باسنم گذاشت و حریص خیره شد به سوتین و شورت تنم و گفت
_صدبار تنتو دیدم .. اینا چیه دیگه پوشیدی بیبی گرل؟!چشمامو توی کاسه چشمام چرخوندم و لب زدم
_تو همینجوری میخوای منو بکنی .. لخت باشم که دیگه هیچ!
با شیطتنت ضربه ایی به باسنم زد که صدای شلپی توی اتاق پخش شد.
از درد اخی گفتم و با حرص کوبیدم به سینش که گفت
_ تورو نکنم پس کیو بکنم خوشگلم!
خودمو پایین کشیدم و با بدجنسی ک*صمو مالوندم روی ک*یرش از روی شلوار که آه تو گلویی کشید و لوس گفتم
_من نگران کمترتم عشقم.
جوونی گفت و حشری گفت

_تو نگران خودت باش کوچولو من توقع سک*س شبانه روزی دارم از کلوچه خوشمزت!
part150#
خواستم جوابشو بدم که با صدای زنگ گوشیم با خستگی هوفی کشیدم و از کنار کارن برداشتمش و با دیدن اسم مامان با تعجب وصلش کردم
_الو مامان؟!که صدای جدیش بیشتر متعجبم کرد
_کاتیا با کارن بیا ..همین امروز باید این مسئله رو حل کنیم .. قعا
من خسته شدم از این قایم موشک بازیاتون .. اگه کارن وا میخوادت میتونه بیاد خواستگاریت ..مکث کرد و ادامه داد
_باباتم خودم راضی کردم .. میمونه فامیلا که اونا مهم نیستن .. مهم ماییم که راضی باشیم.
از شدت خوشحالی بغض کردم و از جام پریدم که کارن نگران نگاهم کرد و اشاره کرد که چیشده ولی لرزون لب زدم
_مامان!
که صداش مهربون شد و اونم بغض کرد
_جان مامان .. میدونم مادر خوبی برات نبودم.
با عجله لب زدم
_نه مامان اصلا ..تو بهترین مادر دنیایی من قدرتو ندونستم و همش باعث ناراحتیت میشم من دختر بدیم برات ..مامان!

سرفه کرد و با شوخی و صدای گرفته گفت
_پس مادر و دختر بدیم ..بدبخت شوهرامون نه؟!
از کلمه شوهر دلم قنچ رفت حتی فکر اینکه کارن همسرم باشه رویایی!
بعد نیم ساعت حرف قطع کردیم که کارن نگران گفت_چیشده قربونت برم ..چرا گریه کردی ..بابات چیزی گفته؟؟؟؟
یهو با ذوق جیغ زدم و خیره به صورت مات کارن پریدم بغلش و با جیغ جیغ گفتم
_کاارن بلاخره به آرزوم رسیدم .وای کارن بابا و مامان راضین میتونیم تا ابد با هم باشیم وای خدای من باورم نمیشه!
دیگه اشکامو کنترل نکردم و گریه کردم ..و میون گریه حرفای مامانو براش تعریف کردم.لینک گپ درخاست عاشقان رمان:
https://t.me/darkhaste_romanh
لینک چنل عاشقان رمان:
❤ @darkhast_romannn ❤ .عموی ناتنی و شهوتی من:
#part151
کارن قربون صدقم میرفت و توی چشماش برق خاصی بود.
محکم بغلش کردم و با استرس گفتم
_کارن منو برسون خونه .. من حتی نمیدونم باید چیکار کنم

هووف
دستشو دور کمرم حلقه کرد و با ارامش گفت
_شیشش کوچولو .. استرس چی ..آخرش که مال خودم میشدی!
خودمو ازش جدا کردم و با غرغر گفتم
_میدونم که اخرش مال خودت میشدم ولی الان استرس دارم از واکنش بابا .. بقیه .. عمو ماریو اوووف
نوچ نوچی کرد و لب زد
_اماده شو برسونمت خونه ..خودت با دیدن اوضاع اروم بابات استرس از بین میره!
عصبی نگاهش کردم و گفتم
_اصلا از کجا میدونی بابام ارومه؟
امدیم و انقدر عصبی بود که حبسم کنه و نزاره دیگه ببینمت!با خونسردی خندید و گفت
_اونوقت میام و میدزدمت!
حرصی از خونسردیش پاتند کردم و با صدای بلند داد زدم
_بیا بریم تا من دق نکردم از دستت کارن!
خندشو شنیدم و آتیشی تر درو بهم کوبیدم و لباسایی که دستم بودنو پوشیدم.
...
با دیدن بابا با تته پته گفتم

_س ..سلام ..ب ..بابا!
لبخند محوی زد و با جدیت گفت
_سلام خوش امدی به خونت!
از طعنه اش سرخ شدم و سرمو انداختم پایین که مامان امد و با دیدنش تازه فهمیدم چقدر دلتنگشون بودم.
سفت همو بغل کردیم که قربون صدقم رفت و تند تند صورتمو میبوسید
_قربونت برم دختر قشنگم ..نبودی خونه سوت و کور بود ..اخه چطور دلت امد یه زنگم به مادرت نزنی دختر بی معرفتم .. نگفتی با خودت یه مامان داری که داره از دوریت دق میکنه؟!#part152
شرمنده ازش جدا شدم و با ناراحتی لرزون گفتم
_ ببخش منو مامانی .. هیچ عذری گناهمو نمیشوره من خیلی بی معرفتی کردم.
با مهربونی گونمو نوازش کرد که آرامشی زیر پوستم تزریق شد
_دیگه گذشت نفس مامان ..بیا بشین .. موضوع مهمتر از دلتنگیمون داریم.
که همون موقع صدای بابا هم بلند شد
_بشین کاتیا .. قضیه تو و کارن به همین سادگی نیست!
گوشه لبمو جویدم و گفتم

_میدونم بابا .. اما چیکار کنیم؟
من نمیتونم از کارن جدا بشم اونم همینطور ما همو دوست داریم .. از اون طرفم اون برادر شما محسوب میشه و ..
سرمو انداختم پایین و دیگه نگفتم که اگه ازدواج کنیم .. زن داداشت میشم و هم دخترت به طرز فجیعی الان که عمیق بهش نگاه میکنم وحشتناکه!!
_خودتم فهمیدی این موضوع چقد پیچیده و ترسناکه نهدخترم؟!
از حرف بابا خجالت کشیدم و با بغض گفتم
_میدونم بابا .. میدونم!
و سکوتی بینمون ایجاد شد که با صدای مامان شکسته شد
_فعلا برو بالا قشنگم ... اتاقتو تمیز کردم برات استراحت کن تا من با بابات حرف بزنم!
سرمو تکون دادم و با ناراحتی به سمت پله ها حرکت کردم و از پله ها بالا رفتم .. بابا حقیقتو بد کوبوند تو صورتم جوری که دیگه توانایی بحث نداشتم.
...
#بلا
با حرص زدم به بازوی آرسان و عصبی غریدم
_مگه نگفتی موافقی؟؟!
پس چرا یهو اینجوری کردی ..ندیدی چقدر داغون شد؟!
لعنت به من که به حرف تو اعتماد کردم!

یهو مچ دستامو گرفت و با صدای بلند گفت
_من فقط چشماشو به روی حقیقت باز کردم .. بلا خودتم ببین این رابطه سمه .. سم!
رابطشون از هر جهت نگاه کنی از بیخ و بن مشکل داره!با کارن برادرمه و کاتیا دخترم .. چطوری میخوای کنار بیام قضیه ازدواجشون؟؟؟!
part153#
با تاسف به آرسان نگاه کردم و گفتم
_خدای من .. من دیگه نمیشناسمت آرسان .. یه کلام موافقت میکنی با ازدواجشون آرسان .. مگه خودت نبودی قبلا وقتی رابطمون ممنوعه بود گفتی مهم نیست و مهم اینه عاشق همیم ها؟
چیشد نکنه واسه دخترت اخ و پیفه؟!
تموم کن این تفکرو آرسان .. اینجا ایران نیست که با این تعصب به مسئله نگاه میکنی .. اینجا این موضوع ذره ایی هم اهمیت نداره .. چون مردمش فضول نیستن .. ثانیا اون برادر ناتنیته خوبه خونی نیست و انقدر سنگ جلو پاشون میندازی!
و بعد حرفام بدون توجه به صدا زدنم توسطش پاتند کردم سمت اتاق خواب .. اینا همش بهونس اون هیچوقت راضی نمیشه به این رابطه ..آخ دختر بیچارهی من!
با فرو رفتنم تو آغوش آرسان اخم کردم و رومو برگردوندم که

دستشو دور کمرم سفت کرد و با صدای بمش زیرگوشم گفت_روتو ازم برنگردون ..هیچوقت!
با خشم توپیدم بهش :
_پس میخوای بوست کنم با این کارت؟!
میدونی با اینکارت باعث شدی برای بار چندم قلب دخترت بشکنه ها؟!،
نفسشو فوت کرد و درمونده گفت
_ازم میخوای چیکار کنم بلا؟؟!
مصمم چرخیدم سمتش و خیره به چشماش گفتم
_فقط موافقت کن با رابطشون!
آهی کشید و ازم جدا شد
_جواب ماریو رو چی بدم؟
من موافقت کنم اون صدرصد مخالفت میکنه!
با ناز خودمو چسبوندم بهش و با عشوه لبمو لیس زدم ..
میدونستم این راه برای نرم کردن ارسان بهترین راه حله!
ارسان مسخ شده نگاهم میکرد و آب دهنشو به سختی قورت داد
_تو میتونی قانعش کنی ارسان .. بخاطر دخترمون باشه؟
چسبوندم به خودش و خشن غرید
_لعنت به روزی که نقطه ضعفم افتاد دستت!ریز ریز خندیدم که با لباش خفم کرد و دست برد زیر باسنم و

شهوانی گفت
_چرا هرروز سک*سی تر میشی نفسم .. اووف قربون ک*صت بشم جوجه سک*سی من که از روی شورت هم خیسیش شلوارمو خیس کرده!
آه غلیظی کشیدم که روی تخت پرتم کرد و شورتمو وحشیانه با
کشید پایین و یهو شروع کرد به خوردن ک*صم و با زبونش چو*چولم ور میرفت
_آهههه .. آیییی ..آرسااان ..اووم .. اوووف
سرشو بیشتر فشار دادم به ک*صم که با انگشتش با بالای چو*چولم ور رفت آه و ناله هام که بلند شد .. سرشو از توی ک*صم برداشت و بلند شد و وحشیانه یقه پیراهنمو جرر داد که پستونای گُندم افتاد بیرون و ...
part154#
_جووووون ..اینا همش کار دست منه اووف قربونش بشم از لیمو شدن هندونه اووم
با مکیدن نوک پستونم برق از سرم پرید و جیغم از شهوت بلند شد اما دستشو گرفت جلوی دهنم و تند تند پستون هامومیخورد و گاز میزد ..پلک چپم هعی میپرید ک*صم ک*یر کلفتشو میخواست ..
بی طاقت از پستونام جداش کردم و کل لباسامونو دراوردم و

به سرعت چسبیدم به ک*یرش و کلشو توی دهنم جا کردم که آهش دلمو لرزوند.
با ولع براش ساک پرتف میزدم که موهامو گرفت و توی دهنم تلمبه زد.
تخ*ماشو لیس زدم و کلاهک ک*یرشو میک محکمی زدم که نعره ایی زد و از دهنم دراورد و حشری گفت
_پاهاتو برام باز کن زن سک*سی من که قراره ک*یر شوهرت تا ته توی ک*صت جا بشه ..
از حرفاش لبمو گاز گرفتم و پاهامو باز کردم که خیره به ک*صم پاهامو گذاشت روی شونه هاش و برای ک*یرش ج*ق زد و همزمان به ک*صم میکوبیدش که آب از ک*صم پاچید بیرون و یهو ک*یر ارسان تا ته توی ک*صم فرو رفت .. جیغی از لذت کشیدم و خودمو کوبیدم بهش و اونم با ک*یرش توی ک*صم ضربه میزد و با ک*ص و پستونام ور میرفت.
از شدت شهوت و صدای شلپ شلپ ضربه هامون آبم پاچید بیرون ولی ارسان با خشونت هنوز توی ک*ص پرآبم تلمبهمیزد.
یهو با داغ شدن ک*صم و فریاد ارسان فهمیدم ارضا شد!
ک*صمو مالوندم که خم شد و مکی به ک*صم زد و گفت
_قربون ک*صت برم که تمام ک*یرمو میبلعه بی شرف!
part155#
بلند خندیدم و با ناز پاهامو جمع کردم و گفتم

_ ولی ک*یر تو داره پیر میشه ها آرسان .. دیگه سیر نمیکنه ک*صمو.
با
عصبی ضربه محکمی به لای پام زد که از درد اخی گفتم و اعتراض اسمشو صدا زدم اما خشن و بی رحم غرید:
_ ک*یر من سیرت نمیکنه ها؟! چیشده هی پیرشدنمو به رخم میکشی نکنه دلت نمیخواد منو دیگه؟؟؟
با تعجب به آرسان نگاه کردم و به نرمی بلند شدم و رفتم سمتش که روشو برگردوند و تو سکوت میخواست لباساشو تنش کنه که با لبخندی اروم رفتم توی بغلش نشستم و با ناز گفتم
_آرسان چرا زودرنج شدی عشقم ..اخه مگه میشه تورو نخوام .. من فقط شوخی کردم عزیزم وگرنه تا اخر عمر عاشقتمحتی اگه زشت بشی یا پیربشی!
من به سادگی بدستت نیاوردم که به سادگی بزارم از دستت بدم.
لبخند محوی روی لباش امد و باسنمو گرفت و چسبوندم به خودش که بی پروا خندم بلند شد که قربون صدقه خنده هام رفت و گازی از نوک سینه هام گرفت و خمار گفت
_تو چی داری که روز به روز بیشتر حریص تر میشم .. زنمی ولی بیشتر میخوامت آخ دورت بگردم!

خدانکنه ایی گفتم و تو سکوت گذاشتم تنم لذت بوسه هاشو بچشه!
با ولع نوک پس*تونامو مک میزد و میبوسید ..سرشو نوازش کردم و در همون حال لب زدم
_پس دیگه با رابطه کارن و کاتیا موافقی ارسان؟
هومی گفت و بوسه ایی روی نوکم زد و خش دار گفت
_ ولی بازم برام سخته ببینمشون باهم!
مهربون نگاهش کردم و گفتم
_میفهمم عزیزم ولی مهم خوشحالیه دخترمونه ..بزار زندگیش به ارومی بگذره ..دخترت مثل خودت تخ ِس مطمئن باش اگه بگی نه ..ناراحت میشه اما بلاخره کار خودشو میکنهتو که دلت نمیخواد دخترت بی خبر ازت بره ازدواج کنه
هوم؟!
اخماش رفت توهم اما غمگین گفت
_من فقط صلاحشو میخوام بلا.
از روی پاهاش میخواستم بلندشم ولی سفت تر گرفتم:
_بزار نقدیر زندگیشونو انتخاب کنه ..صلاحش اگه با کارن باشه این رابطه صورت میگیره اما اگه نباشه این اتفاق نمیوفته ..
ارسان ولم کن پاشم عه چقد سفت گرفتی منو!.
با شیطتنت ضربه ایی به باسنم زد که صداش تو اتاق پیچید

و درهمین حال لب زد
_جووون چه صدایی داد این کپلا ..کجا میخوای بری
خوشگلم ..حالا حالاها نمیزارم لباس تن قشنگت کنی تا مارک
نکنم جای به جای تنتو ول کنت نیستم جوجه سک*سی!
اوفی از کلافگی کشیدم و منتظر بهش نگاه کردم که پرتم کرد
روی تخت و خیمه زد روم
لبمو گاز گرفتم که لباشو گذاشت روی لبام و گاز محکمی
گرفت آهی از درد کشیدم که جونمی گفت و رفت پایین و
گردنمو مارک زد و به همین روال رفت سمت قفسه سینم وپستونام و
شکمم و زیرشکمم و منم چارهای جزو آه و ناله
کردن نداشتم که با گاز گرفتن یهویی چو*چولم غریدم
_این دیگه کبود نمیشه آرسان کم گازش بگیر!
بوسه روی چو*چولم زد و شیطون گفت
_ولی خیس که میشه اووم!
آه غلیظی کشیدم که مک محکمتری زد.
و رفت سمت رونام و شورتشو دوباره از تنش کشید و
ک*یرشو دم ک*صم تنظیم کرد و با یه حرکت فرو کرد توم که
ناله هردمون بلند شد و شروع کرد به زدن ضربه های محکم
تو ک*صم و ور رفتن با ک*صم، و شروع دومین سک*س
شهوانی زناشویی منو آرسان.....
#part156

تیا
#کا
با استرس به کارن زل زدم که خونسرد پاشو انداخته بود روهم و خودشو بابا با جدیت بهم نگاه میکردن و دوئل
با
با
چشماشون انقد واضح بود که مامان با نگرانی رفت جفت نشست و توی گوشش چیزی زمزمه کرد که بابا با کلافگی سرتکون داد و بلاخره سکوت رو شکوند:_قصدت برای رابطتون جدیه کارن؟
اگه واسه تفریح سمت دخترم امدی و میخوای بعد یه مدت استفادتو کردی و دخترمو عین یه تیکه اشغال پرت کنی مطمئن باش هرجایی باشی کارن .. نمیبینم از خون یه پدریم یه راست میفرستمت جهنم!
با اعتراض بابارو صدا زدم .. ولی با چشم غرهی مامان خفه شدم.
کارن پاهاشو صاف کرد غرید:
_من کاتیا رو واسه تفریح نمیخوام که اگه میخواستم الان اینجا نبودم ، وسط مشکلات ولش میکردم و میگفتم گور پدرش!
پس ارسان خان حق نداری به عشقی که به کاتیا دارم توهین

کنی!
مامان دست بابا رو فشرد که گفت:
_من هنوزم احساس خوبی به رابطتون ندارم اما مانع نمیشم فقط ازت میخوام عین کوه پشت دخترم باشی و ازش مواظبت کنی یه قطره اشک از چشماش بیوفته ...
با
خواست دوباره تهدید کنه که مامان خندهی مصلحتی کرد و خوشحالی گفت:_پس مبارکه... عزیزم توام تهدید کردنو تمومش کن ..الان
وقت شادی کردنه!
بابا حرفشو خورد ولی نگاه تهدیدوارش کارن رو نشونه گرفت.
کارن چشماش برق میزد و با ُتن صدای جذابش لب زد
_من دوتا حلقه خریده بودم از قبل ولی فرصت نشد دستمون کنیم ولی چه بهتر که در حضور همگی من کاتیارو مال نشون خودم کنم!
با
از ذوق لبمو گاز گرفتم که بابا خنثی باشه ایی گفت و مامان خوشحالی نگاهمون کرد.
کارن از جیب کتش یه جعبه مخمل سورمهایی دراورد و بازش کرد که با دیدن حلقه از خوشحالی تو چشمام اشک حلقه زد.

یه حلقه نقره زیبا که با سنگای ظریف کار شده بود و پر بود از الماسهای کوچیک کوچیک ..انقد خیره کننده بود که مامان وای بلندی گفت و کارن دست چپمو گرفت و زمزمه کرد:
_منم ست مردونهی این انگشترو خریدم امیدوارم خوشت بیاد و اگه دوستش نداشتی بهم بگو که فردا بریم به سلیقه خودت یکی دیگه بخریم ..هیچوقت هم درش نیار خانم کوچولو از این به بعد تو متعلق به کارنی!دیگه طاقت نیاوردم و بی توجه به مامان و بابا دستمو دور
گردنش حلقه کردم و محکم بوسیدمش که حریصانه کمرمو گرفت و چسبوندم به خودش و همراهیم کرد.
با صدای شلیک خندهی مامان و غرغر بابا از کارن جدا شدم که دم گوشم داغ غرید:
_تاوان تحریک کردن منو تو خونمون پس میدی خوشگلم!
با شیطتنت نامحسوس ک*یر باد کردشو نوازش کردم که فاکی زیر گوشم گفت و با عصبانیت ازم جدا شد.
با دیدن نگاه براق مامان و اخمالوی بابا سرخ شده نشستم که بابا گفت:
_اگه این نمایش درامتون تموم شد بلندشید بریم شام بخوریم!
part157#
بعد از رفتن کارن خودمو پرت کردم روی مبل و با ذوق به

انگشترم نگاه کردم.
بلاخره رسیدم ..به عشقی که میخواستم ..به ارامشی که الان پیدا کردم!
با یاداوری کسا غم دنیا رو دلم سرازیر شد.پشیمون از حرفایی که بهش زدم هوفی کشیدم. از من لاشی
تر پیدا نمیشه ..کسا نگرانم بود و خوبیمو میخواست اما من بخاطر حرف دوست پسرش ناراحتیمو روی اون خالی کردم، بهتر از این نمیشه نه؟!
_لعنت به حرفایی که از روی عصبانیت زدم!
حتی از فکر به نبود کسا تو جشنمون اشک تو چشمام جمع میکرد.
کسا تنها دوست و همدم منه، من حق نداشتم اون رفتارو باهاش کنم!
با
با صدای مامان سرمو بلند کردم که با یه حرکت بغلم کرد و خوشحالی و بغض لب زد:
_خیلی خوشحالم که دخترم عاشق شد ..و الان داره به عشقش میرسه این باارزش تر از هیچی نیست برای یه مادر! خوشبختی تو خوشحالیه ماست عسلم قول بده بجنگی برای زندگیت و همیشه خوشحال باشی!
از حرفایی که زد بغضم بلاخره ترکید و سفت تر گرفتمش که

یهو با حلقه شدن دست دیگه دورمون و صدای مهربون و لرزون بابا بیشتر گریم گرفت:
_منو ببخش که باعث ناراحتیت میشدم دختر قشنگم ..منفقط صلاحتو میخواستم و الان که تو مصممی ما حمایتت میکنیم نفس بابا ..من همیشه مراقبتم!
لذت حرفاشون و بغلشون انقدر گرم و شدید بود که بدنم سست شده بود و تازه میفهمم معنی اینکه پدر و مادر یچیز دیگهس یعنی چی!
...
با دست گل توی دستم مضطرب هی دست کارنو فشار میدادم که با فشردن دستم و صدای خمار کارن اروم شدم:
_شیشش کوچولو چرا بی قراری میکنی ..هیچ اتفاقی نمیوفته کاتیا ، منو نگا ..کسا مهربون ترین دختریه که دیدم ..درسته بعضی اوقات رو مخمه ولی میتونم حس کنم عمیقا دوستت داره و میبخشت!
پس اروم باش دورت بگردم.
از حرفاش بیشتر حس شرمندگی گرفتم اما به طرز عجیبی اروم گرفتم.
راست میگفت کارن ..کساندرا یکی از مهربونترین ادمای روی زمینه که حتی اگه خطای بزرگی انجام بدم میبخشه منو!
اما این منم که نمیتونم خودمو ببخشم ..من در حقش ظلم

کردم و اخرش طلبکار ولش کردم!حتی یه ادم لاشی و نامرد همچین کاری نمیکنه....
part158#
با صدای باز شدن در خونه ..دوباره استرس گرفتم ، سعی کردم خودمو اروم کنم که با صدای ذوق زده مامان کسا لبخند زدم
_کاتیای عزیزم!!
بغلش کردم که سفت منو چسبید و گفت
_خدایا چقدر بزرگ شدی، چطور دلت امد بهم سر نزنی!؟
به ارومی از هم جدا شدیم که گفتم:
_شرمندم آلیس ..خیلی درگیری داشتم ، و راستی این نامزدم کارنه ،کارن این آلیس مامان کساندراس!
آلیس با خوشحالیه بیشتر با کارن دست داد که کارن خوشبختمی گفت که آلیس گفت:
_ اوه خدا باورم نمیشه، عسلم خیلی بهم میاید امیدوارم در کنارهم تا ابد بمونید.
تشکری کردیم که گفت
_شرمندهه به حرف گرفتمتون، بیاید داخل کساندرا هم تو اتاقشه ..نمیدونم چشه این دختر چند روزه تو خودشه..فکرکنم با جک به مشکل خورده تو برو پیشش کاتیا با تو راحتره!

شرمنده سرمو انداختم پایین و رفتیم توی خونه که با حس دستای گرم کارن رو کمرم از جا پریدم:
_نبینم سرتو بندازی پایین بیبی!
سرمو بالا گرفتم و نگاهش کردم که لبخندی زد و کمرمو فشار داد که سریعتر حرکت کنم.
با رفتن به داخل خونه و سکوتش بیشتر دلم گرفت
_دیگه خودت میدونی اتاق کسا کجاست عزیزدلم ..منم از نامزد جانت پذیرایی میکنم بهتره کارن جان احساس غریبگی نکنن چون از این به بعد بیشتر باید اینجا بیاید!
کارن لبخند جذابی زد و با گفتن حتما در گوشم خم شد و لب زد:
_نگران هیچی نباش خب عزیزم؟!
سرمو تکون دادم و رفتم سمت اتاق کاتیا و دیگه نشنیدم آلیس و کارن چی میگفتن ...
part159#
اروم چند تقه به در زدم که با صدای بیا تو کساندرا با مکثوارد شدم و درو بستم
_کاری داشتی مامان؟
با خجالت لب زدم
_منم ..کسا؟!
با شنیدن صدام مبهوت سرشو به سرعت آورد بالا و با دیدنم

اشک تو چشماش جمع شد و دوید بغلم که خودمم گریم گرفت و همراهش گریه کردم
_ببخش مارو کاتیا ..جک بهم گفت چه حرفای زشتی بهت زد ..من معذرت میخوام تو هیچوقت مزاحمم نبودی ..تو تو روزای سخت همراهم بودی و خیلی کمکم کردی و ییارم ازم کمک نخواستی .. میخواستم جبران کنم ولی گند زدم ..ببخش منو کاتیا ..
با
از اینکه خودشو مقصر میدونست بیشتر گریم گرفت و عصبانیت ولش کردم و گفتم
_چرا همش خودتو مقصر میدونی؟
چرا نمیگی من با حرفام دلتو شکستم؟
من نامردی کردم و اشتباه دوست پسرتو پای رفیقم بستم اونم وقتی میدونستم تو هیچوقت همچین چیزیایی نمیگی!
تو باید منو ببخشی کسا ...من خیلی شرمندتم خیلی!یه دفعه بی حال خندید و گفت
_حالا نزن منو هردمون مقصریم!
منم خندیدم که تو سکوت نگاهم کرد و گفت
_دلم برات تنگ شده بود کای!
بغض کرده لب برچیدم و دستشو سفت فشار دادم و گفتم
_منم کسا ..راستی؟!

سوالی نگاهم کرد که با استرس و ذوق گفتم
_من نامزد کردم!
شوکه جیغ کشید
_چیی؟؟؟
با کیی؟؟
خدای من ..نکنه با کاارن؟
سرمو تکون دادم که یهو کشیدم تو بغلش و با جیغ جیغ بپر بپر کرد و گفت،
_خیلی خوشحالم برات خدای من امیدوارم لیاقت همدیگه رو داشته باشین ..اوه الان اشکم درمیاد ..بی معرفت میخواستی وقتی ازدواج کردی این خبرو بهم بدی؟!
نه ایی گفتم و با اضطراب لب زدم
_فقط از دنیای متاهلی میترسم کسا ..حس میکنم آمادگیندارم اما نمیتونم کارنو از دست بدم الان که تو آرامشیم
میترسم یه طوفان بیاد و زندگیمونو ویرون کنه!
با محبت موهامو نوازش کرد و با ارامش گفت
_عزیزم ، حق میدم بترسی اما مطمئن باش دنیای متاهلیت هیچ فرقی با دنیای نامزدیت نداره ..فقط یه مزیت خوب داره که اونم کارن دیگه نمیخواد کا*ندوم بزاره!
بعد حرفاش خودش تقی زد زیر خنده منم با خنده زدم به بازوش و با اعتراض صداش زدم.

#part160
بعد از اینکه کلی حرف زدیم و از دلش درآوردم از اتاق زدیم بیرون که صدای صحبت کردن کارن و آلیس رو شنیدیم و با ورودم کارن مثل همیشه چشماش برق زد
_آه کاتیا بلاخره تونستی این دختر لجبازو از اتاقش بکشی بیرون ..بیاین بشینین تا من یه دسر خوشمزه براتون بیارم ..کاتیا جانم که شیرینی عاشق شدنشو نداد بزارید من حداقل برم یچیز شیرین بیارم تا مزه دهنتون شیرین بشه!
کسا خندید و نشست روی مبل و منم خواستم کنارش بشینم که با صدای داد آلیس میخکوب شدم بین زمین و هوا_عه عه میخوای اونجا بشینی؟
پس نامزدت چی؟!
پاشو پاشو برو بشین کنار کارن جان دیگه تو جات پیش نامزدته عسلم .. باید چند جلسه دلبری کردن یادت بدم!
دیگه کارن هم همراه کسا میخندید و انگاری بدجور خوشش امده بود .
با حرص نگاهش کردم و پشت چشمی برای کارن نازک کردم که زد روی پاش به معنی بیا بشین اینجا ..سرخ شدم و رفتم کنارش نشستم که کمرمو گرفت و چسبوندم به خودش و در گوشم با صدای خشن مردونش لب زد
_اینا خبر ندارن تو چه دلبری هستی ، بخوای بیشتر از این

دلبری کردن یاد بگیری پدرمو درمیاری توله سگ!
پامو مالیدم به پاش و با ناز گفتم
_نه که تو بدت میاد عزیزم.
خندید و داغ لباشو چسبوند به زیر گوشم که از شدت لذت
آهم تو گلوم خفه شد
_مگه میشه بدم بیاد وقتی میای روم و با اون عشوه های
لعنتیت سواری میکنی آخ ..زودتر دسرتو بخور که میخوام
ترتیبتو بدم میدونی چی به سرم امد بعد از روز خواستگاریهووم؟! داشتم از
شدت عطش نداشتنت مست میکردم و برای
اولین بار با یادت ج*ق میزدم!
هینی کشیدم و خیره شدم به خشتک باد کرده اش که غرید و
پهلومو فشار داد
و تا خواست حرفی بزنه صدای معترض کسا پارازیت انداخت
تو حسمون :
_عهه منم اینجاما..فقط کم مونده اینجا یه پوزیشن بزنین و
عملیات انجام بدین.
کارن با خونسردی موهامو زد پشت گوشم و جواب داد:
_توام اگه دلت خواست برو پیش دوست پسرت و باهم
پوزیشن بزنین!
کسا فحشی داد که قهقهه امون رفت بالا!
_ بدون من به چی میخندین ؟

جواب دادم
_هیچی آلیس جون کسا هوس جک رو کرده بود و گیر داده بود به ماها که چرا انقد بهم چسبیدیم.
آلیس خندید و با سینی دسرای توت فرنگی امد سمتون و رو به کسا گفت
_زنگ بزن به جک من دیگه ندیدمش از موقعی که صداییحتتونو شنیدم..نکنه باهم بهم زدین همون موقع؟
عموی ناتنی و شهوتی من:
part161#
با خجالت به کارن نگاه کردم ..کارن دقیق نمیدونست که چه اتفاقی افتاده بین ما سه تا ، هم من یادم رفت هم کارن آدم کنجکاوی نیست.
ولی الان سوالی نگاهم کرد و دستمو فشار داد یعنی چه اتفاقی بینمون افتاد و من جوابی نداشتم!
کسا با تته پته گفت
_سر چیز خاصی بحث نمیکردیم ..و نه ..مامان ..کات نکردیم ..فقط یه بحث کوچولو پیش امد که حل شد ..تو نگران نشو مامان جون ما خودمون بین خودمون حلش میکنیم!
آلیس باشه ایی گفت و نشست ..کارن طاقت نیاورد و صداشو صاف کرد و بلند شد و گفت
_خب دیگه آلیس خانم و کساندرا جان ما دیگه بریم ..خیلی

قعا
کارا داریم انجام بدیم بیشتر از این وقتتونو نگیریم وا
متشکرم از پذیراییتون به امید دیدار دوباره!
آلیس با اعتراض بلند شد و گفت_ولی شما حتی دسر رو هم نخوردین؟!
بلند شدم که کارن دستمو گرفت و گفتم
_واقعا میل نداریم آلیس جونم واقعا شرمنده امدیم فقط خبر
بدیم خودتونو واسه یه گودبای پارتی مجردی آماده کنید و
هم من به کساندرا سر بزنم و بهش برنامه هارو بگم.
کسا بلند شد و امد بغلم کرد و با خوشحالی گفت
ینا
_شنبه میام باهم بریم خرید لوازم پارتی و لباس و ا
..یدونه خواهر ندارمم باید من باشم تو تک تک لحظه هات
نتونستم تو خواستگاریت باشم اما تو تک تک روزات باهاتم!
لرزون اسمشو صدا زدم که ازم جدا شد و با صدای بلند گفت
_دیگه گریه نکنا ..ریمل زدم نمیتونم گریه کنم دختر عه!
با بغض خندیدم که اونم همینطور با خنده و بغض نگاهم کرد.
که یهو صدای آلیس بلند شد
_دخترای لوس من .تموم کنین این صحنه های دراماتیک رو
الان اشک هممونو درمیارین.
part162#
لب برچیدم که کارن کمرمو محکم فشار داد و اروم جوری که

فقط خودم بشنوم غرید:_لباتو اینجوری نکن ، همینجوری یه شیرو گرسنه نگه داشتی
نزار همینجا ترتیب لباتو بدم!
سریع لبامو ول کردم ولی نفس حریصشو پشت گوشم ول داد که تنم مور مور شد.
_خب دیگه ما بریم ، بازم میگم خیلی خوشحال شدم از دیدنتون به امید دیدار دوباره!
آلیس و کسا هم جواب کارن رو دادن و بلاخره سوار ماشین شدیم که یهو با یه تیک آف ماشین پرواز کرد.
ترسیده چنگ زدم به بازوی کارن و لب زدم
_کارن آرومتر!
دستاشو دور فرمون محکم تر کرد که رنگ گردنش قرمز شد و رگش باد کرد
_فقط بشین سرجات کاتیا دارم طاقت میارم موقع راننده نشونمت تو بغلم و خودمو فرو کنم تو ... اوووف
خندم گرفت ولی متعجب نگاهش کردم و با دیدن خشتک باد کردش دیگه طاقت نیاوردم و زدم زیر خنده
که عصبی نگاهم کرد و با دندونای قفل شده غرید
_وقتی گا*ییدمت منم میخندم بیبی گرل!
نیشمو بستم و منتظر بودم برسیم خونش ، دروغ چرا منم دلممیخواست و وحشتناک ک*صم نبض میزد و کل شورتم رو

خیس کرده بودم.
با توقف ماشین کارن زودتر پیاده شد و تا خواستم منم پیاده شم یهو درو باز کرد و از کمر بلندم کرد که جیغم بلند شد
_بیا اینجا ببینم سک*سی کوچولوی عمو!
از لفظ عمو ناخوداگاه بیشتر تحریک شدم ..چشمام که خمار تر شد فهمید خوشم امد که از باسن گرفتم و خیره به چشمام خودشو کوبید بهم که آه غلیظم بلند شد
_جووونم خوشت امده ؟! دوست داری عمو جرت بده بیبی!
سرمو تکون دادم و خودمو بهش فشار دادم که لبامو محکم شروع کرد بوسیدن و تند راه رفت سمت خونه ..انقد لبامو مک زد که ناله ایی از درد کشیدم که جونمی گفت و انگشتشو از پشت کشید رو ک*صم که با احساس خیس بودن شورتم ..ک*یرش بیشتر سیخ شد.
با
یهو با پرت شدنم روی مبل ..نشست و پیراهنمو زد بالا و دیدن شورت کاملا خیس شدم حریصانه ک*صمو بوسید که آهم بلند شد و ضربه ایی به ک*صم زد و شروع کرد قربون صدقه رفتنم
_جوونم بیبی گرل برای عموت خیس کردی ..دوست داریبرات ک*صخوری کنم هووم دوست داری عمو انقد چو*چول
کوچولوتو بمکه تا آبت بپاچه تو دهنم و انقد با ک*یرم تو

ک*صت تلمبه بزنم تا نتونی راه بری ، دوست داری سک*سی من ؟!
آه و ناله کردم و پستونامو فشار دادم و سرمو تکون دادم که یهو شورتمو زد کنار و وحشیانه شروع کرد به خوردن ک*صم از شدت لذت جیغ میزدم و سرشو بیشتر فشار میدادم به کصم که لیسی به چو*چولم زد و با خشونت اوفی میگفت و میبوسید ک*صمو ..طاقت نیاوردم با جیغ بلندی چنگ زدم به مبل که آبم پاچید تو دهن کارن.
کارن بوس آخرو زد به ک*صم و بلند شد و شروع کرد به باز کردن کمربندش ..
با ناز پاهامو باز کردم که حریص خیره شد به ک*صم ، شروع کردم به ور رفتن با ک*ص و چو*چولم که ک*یرشو دراورد و با دیدن گُندگی بیش از حد ک*یرش سنگکوب کردم.
اما امد جلو و ک*یرشو مالوند به ک*صم و شروع کرد به نوازش ک*صم که ناله ی ک*صم بلند شد
_آهههه اووم کارن ک*یرتو میخوامم ..ک*یرتو بکن تو ک*صم لطفا آه میخواامت آیی.یهو با فرو رفتن ک*یرش تا ته توی ک*صم ...
part163#
یهو با فرو رفتن ک*یرش تا ته توی ک*صم
جیغم بلند شد.
چند لحظه مکث کرد و ک*صمو مالوند و شهوتی ناله کرد

_لامصب چرا هی تنگ تر میشی آهه
با
ضربه زدناش که شروع شدن با لذت خودمو کوبیدم بهش و نوک سینه هام ور رفتم و آه کشیدم.
صدای شلپ شلپ ضربه هاش تو ک*ص پرآبم شهوانی ترین ملودی بود که شنیده بودم.
میخواستم پوزیشن جدید امتحان کنم واسه همین به سختی خودمو ازش کشیدم بیرون و حشری گفتم
_میخوام پوزیشن 69بریم کارن.
چشماش برق زد و زد رو باسنم و گفت
_من با کمال میل قبول میکنم این کلوچه خوشمزتو بکنم تو دهنم و هی با زبونم براش ساک بزنم!
از حرفای کثیفش گر گرفتم و ک*صم نبض زد.
خوابید که امدم روش و کمرمو قوس دادم که ک*ص پفکرده امو قشنگ ببینه.
ک*یرشو تو دستم گرفتم و اوفی گفتم که با صدای کارن حس کردم آبم از ک*صم راه افتاد:
_جووون چه پفی کرده ک*صت اووم جوری میکش بزنم که انقدر پف کنه یهو منفجر بشه اووف ..
خودمو نشوندم رو دهنش و بلند ناله کردم که با ولع چو*چولمو به دهن گرفت و مثل اینکه داره نوک سینه هامو

میک میزنه چو*چول و کل ک*صمو میک زد و خورد!
وای بلندی گفتم و نزدیک بود از شدت هوس به گریه بیوفتم ..اما بجاش ک*یرشو توی دهنم بردم و تند تند تو دهنم بالا پایینش کردم که صدای ناله اش بلند شد و تندتر زبونشو کوبوند تو ک*صم.
همینطور که واسه ک*یر کارن ساک میزدم دستمو رد کردم و رسوندم به ک*صم که زبون کارن خورد به انگشتم و آه غلیظم بلند شد.
کارن باسنمو گرفت و با اوم و اوف ک*صمو بلعید ..تند تند چو*چولمو مالوندم و ت*خمای کارنو لیس زدم و مالیدم.
#part164یهو با چیدن آبش تو دهنم خندیدم که غرید _نخند توله سگ از بس سک*سی ک*یرم طاقت نیاورد تا فروش کنم تو ک*صت بی شرف.
خودمو برگردوندم که با دیدن صحنه روبه روم روح از بدنم جدا شد.
کارن با لبای خیس از آبم چو*چولمو کرده بود تو دهنش و وحشی نگاهم میکرد.
بی حواس چنگ زدم به شکمش و آه بلندی کشیدم که غرشی کرد و تند تر لبه های ک*صمو کرد تو دهنش و انگشتشو آورد و چو*چولمو لرزوند که تو بدنم زلزله شد.
با دست دیگش سینمو تو دستش گرفت و با نوکش بازی کرد.

دیگه نتونستم طاقت بیارم و میخواستم ازش جدا بشم ..ولی با
محکمتر گرفتم و چشماشو بست و سریعتر *صمو خورد که تقلا شروع کردم به التماس کردن و جیغ کشیدن:
_ آااهه کاارن خواهشش میکنم واااایی اوووم آهه آخخخ وای خداا اووه اووووم
یهو با آمدن آبم بی حال روی کارن افتادم که دهنشو از ک*صم برداشت و اون نیشخند جذابش که از آبم برق میزد لب زد_جونم کوچولوی حشری حال کردی؟!
اوفی گفتم و با خنده بی حال گفتم
_خیلی خوب بود کارن ..بهترین سک*سمون بود بعد سک*س توی بیمارستان!
بلندم کرد از خودش و در همون حال گفت
_آخ اونو هیچوقت یادم نمیره هنوز مزش زیر زبونمه!
روی مبل لخت دراز کشیدم و با خستگی گفتم
_کارن یکی از تیشرتاتو برام بیار جون تو تنم نیست ، شیرهی جونمو کشیدی تو!
خیمه زد روم و خیره به سینه هام داغ گفت
_تو از این به بعد زن منی ..من زن بی حال نمیخواما تازه دوست دارم چند راند و پوزیشن باهم بریم پس بهتره از این به بعد خودتو خوب تقویت کنی بیبی!

زدم روی سینش و گفتم
_فعلا پاشو برو برام لباس بیار بعدا درمورد رابطه های جنسی حرف میزنیم.
خندید و از روم پاشد و رفت توی اتاق ...
#part165و بعد چند دقیقه با لباسای دستش سمتم امد.
بلند شدم که با هیزی سرتاپامو اسکن کرد و جوونی گفت.
چشم غره ایی رفتم و لباس رو از دستش گرفتم و با دیدن یه پیراهن مردونه فقط ،با اعتراض گفتم:
_پس شلوار کو کارن؟
با شیطتنت دستی به رونام کشید و لب زد:
_شلوار برا چیته ، تو خونمون تو اصلا حق نداری لباس بپوشی لطف کردم اینو برات آوردم کوچولو!
لباسو تن کردم و حین بستن دکمه هاش طعنه زدم:
_بله خیلی لطف کردی که گذاشتی لباس بپوشم، کاری نکن صرف نظر کنم از ازدواج باهات کارن!!
اخمی کرد و همراهم دکمه هارو بست وکمرمو گرفت و تو یه میلی متری صورتم غرید:
_ از وقتی من بکارت خوشگلتو ازت گرفتم مال من شدی ..وقتی حلقه رو دستت کردی زن من شدی ..پس تهدیدای توخالی نکن کوچولو!
پشت چشمی نازک کردم اما در واقع تو دلم کیلو کیلو قند آب

میشد.
ازش جدا شدم و با همون پیراهن تا روی رونام رفتم سمت تابرم حموم خودمو تمیز کنم و بلند گفتم:
_من تا دوش بگیرم غذا سفارش بده کارن برای من استیک گوشت نیمه پخته باشه و برگر و سیب زمینی سفارش بده خیلی گشنمه!
با شنیدن صدای خندش کوفتی گفتم و در اتاق رو بهم کوبیدم.
پیراهن رو از تنم کندم و برهنه سمت آینه ایستادم.
با لذت خط کشیدم روی بدنم ..
سینه هام از قبل ُپرتر شده بودن که البته کار دست کارن بود.
باسنم تغییری نکرده ولی باید حتما به ورزشام ادامه بدم تا افتاده نشدن.
#part166
هنوز آثار آب کارن روی ک*صم بود.
خداروشکر زودتر کشید بیرون و ریختش روی شکمم
..نفسمون فوت کردم و در حموم رو باز کردم و وارد شدم.
...
#کارن
بعد سفارش غذاها لباسای کاتیارو برداشتم و در لباسشویی روباز کردم و یکی یکی انداختمشون تو لباسشویی ..

با دیدن لباس زیرش نیشم شل شد.
عمیق بوش کردم که با عطر شکلاتی تنش نفسمو آه مانند بیرون دادم. این دختر همه چیش شکلاتی بود حتی طعم ...
اوفی گفتم و انداختمش تو لباسشویی و درشم بستم.
بی حوصله خودمو انداختم روی مبل و تلوزیون رو روشن کردم.
بدون کاتیا واقعا حس میکنم حوصله هیچ کاریو ندارم.
این وابستگی خیلی خطرناکه ولی شیرینه برام.
فقط چند روز ..چند روز دیگه کاملا مال خودم میشه و دیگه هرثانیه پیش خودم دارمش!
حتی فکرش باعث شد به آرامش برسم.
بی طاقت به ساعت نگاه کردم ببینم کی این پیک میرسه تا حداقل من به بهانهی غذا برم حموم دخترکوچولومو دید بزنم.
نیشخند شیطونی زدم و ریلکس نشستم.
...
بعد نیم ساعت تأخیری بالاخره پیک غذا هارو آورد.
گذاشتمشون روی میز و به سرعت رفتم توی اتاق ..
با دیدن پیراهنم روی زمین لبخندم عمیق تر شد.#part167
اروم دستگیره در حموم رو کشیدم پایین که با قفل نبودنش تو دلم آره ایی بلند گفتم و اروم درو پشتم بستم و با دیدن کاتیا که با چشمای بسته داشت کف توی موهاشو میشست

دوباره تنم داغ کرد.
دختر کوچولوی سک*سی من!
قطره های آب روی بدنش ُسر میخورد و مثل الماس تنش میدرخشید.
تیشرت تنم رو کندم و یه گوشه پرت کردم.
از پشت نزدیکش شدم و یهویی دستامو دور شکم و کمر باریکش حلقه کردم که نالش قلبمو لرزوند:
_کارن!
زیر گوشش مهربون لب زدم:
_جون کارن کوچولوی من!
با حرص و چشمای بسته زد روی دستم و گفت:
_چرا نمیزاری من یکبار تنهایی حموم کنم .هردفعه قایمکی میای تو حموم و اخرشم به چند راند سک*س و کثیفی دوباره بدنم ختم میشه!از حرفاش خندم گرفت! راست میگفت همیشه همین اتفاق
میوفته اما ایندفعه سک*س نمیخواستم ..میخواستم بدنش رو با سک*س اروتیک ارضا کنم ،بدون اینکه خودمو درونش بکوبم!
سینه هاشو لمس کردم و گفتم:
_تو دوست داشتنی ترین و زیبا ترین خلقت خدایی من میخوام بپرستمت مثل یه ُبت!

تو شیرینی و میخوام مثل یه شکلات با زبونم لمست کنم و مزه مزت کنم.
از حرفام ساکت شد و از لبای کش امدش فهمیدم لذت میبره از حرفام ، جری تر باسنشو نوازش کردم که خودشو بهم فشار داد:
_باسنت مثل توپک های خامه ایی میمونه که دوست دارم انقدر گازشون بگیرم تا خامه ازشون بزنه بیرون ..
دستمو ُسر دادم بین پاش که نفس نفس زد:
_این کلوچهی خوشمزت که هروقت میخورمش ازشون ِک ِرمای سفید خیلی شیرین میزنه بیرون ، من اینو با تموم وجود میپرستم!
دوتا سینه هاشو چنگ زدم و با حشری که تو صدام پیدا شدغریدم:
_این دوتا توت فرنگیای نازدارت که الان مثل یه هلو تپل و گرد شدن ..دوست دارم نوکشونو شکلات بزنم و لیس بزنم تا بفهمی زبونم چقدر بهت علاقه داره!
با صدای ضعیفی اسممو صدا زد که بوسه ایی به گردنش زدم و جونمی گفتم.
خشتکمو مالوندم به بین پاهاش و به آرومی خودمو میکوبیدم به ک*صش که با صدای جیغی یهو آبش پاچید و یکم روی شلوار و بقیش روی رون هاش جاری شد.
با شعف به قیافه بی حالش زل زدم و با یه حرکت بلندش

کردم.
کف روی موهاش کامل رفته بود.
دوش رو بستم که سرشو تکیه داد به سینم و نیمه بیهوش اروم ناله های ضعیفی میکرد.
میدونستم از اینکه چندبار پشت سرهم ارضا شده دیگه جون نداره حتی بایسته!
به آرومی گذاشتمش روی تخت که توی خودش جمع شد.
#part168سریع از لباسام چند دست لباس برداشتم تا هم خودم بپوشم هم تن دخترکوچولوم کنم.
با لذت به بدنش زل زدم،این دختر دیگه زن منه!
اروم بلندش کردم که خسته صدام زد.
به ارومی لباشو بوسیدم و جونمی گفتم که جواب داد:
_خیلی ..گشنمه.
دکمه هاشو بستم و در هین پوشیدن لباسام لب زدم:
_الان میبرم و خودم بهت غذا میدم دورت بگردم.
لبخند کمرنگی زد و چشماشو بست که دوباره گرفتم و بلندش کردم.
مثل گربه خودشو مالوند به قفسه سینم که با اینکارش قلبمو گرم کرد.
خوابوندمش روی مبل تا برم غذا هارو بیارم.
به تندی همهی غذا هارو توی بشقاب های جداگانه گذاشتم.

آبمیوهی تمشکی که الی زحمتشو کشید رو دراوردم و گذاشتم کنار سینی ...
سینی به دست به سمت هال حرکت کردم که با دیدن کاتیا که بزور نشسته بود اخم کمرنگی روی پیشونیم نشست:
_چرا بلند شدی نفس کارن ..خودم که گفت بهت غذا میدم توفقط حق داری تو بغلم بشینی و هر لقمه ایی که میدمت رو بجویی!
با ناز لب زد:
_من که چیزی نگفتم بلند شدم تا امدی بشینم بغلت..فکر کردی اقا الان میگم نه، اصلا از این خبرا نیست تو باعث شدی بی حال بشم الانمم باید جورمو بکشی عشقم!
سینی رو گذاشتم روی میز کوچیک زاپاس جلومون و جدی نشستم درحالی که قلبم از حرفاش داشت خودشو میکشت تا محکم به خودم فشارش بدم و ببوسمش تا نالهش دربیاد.
زدم روی پام که با عشوگری پاهاشو از پاهام رد کرد و دستاشو دور گردنم حلقه کرد ،جوری نشست که پایین تنهی لختش کشیده میشد روی خشتکم و میتونستم داغیشو حس کنم لعنتی!
با
سفت کمرشو گرفتم که پیراهنش بالاتر امد و روناش سخاوتمندی جلو دیدم قرار گرفت:

_دیگه غیر از بغلم حق نداری جایی دیگه بشینی غذا بخوری.
اومی گفت و مشتاق خیره شد به ظرف استیک و از حرکت
سیبک گلوش فهمیدم اونو اول از همه میخواد ..#part169
بشقاب رو کشیدم سمت خودم و با چاقو و
چنگال شروع کردم براش تکه تکه کردن گوشت ..و سیب
زمینی هارو برداشتم و یه گوشه براش پر کردم .. سس
سبزیجات رو هم گذاشتم یه گوشهی دیگه بشقاب و چنگال
زدم به گوشتت و وقتی با سس خوب مخلوطش کردم گرفتم
سمت دهنش که لبخندی بهم زد و با ذوق خوردش..
به همین روال یه لقمه دهن خودم و دهن دختر کوچولوم
میزاشتم!
تیا
#کا
بعد از خوردن غذا که حس کردم فشارم روال شد..به کارن
گفتم گوشیمو بیاره، زنگ بزنم به مامان تا نگران نشن
_الو مامان ..چطورین ..من خوبم پیش کارنم ...آره برمیگردم
..تا یه دوساعت دیگه ..باشه مامانم مواظب خودمم ..مواظب
خودتون باشید..دوستون دارم خداحافظ.
با دیدن لبخند و چشمای غمگین کارن نگران سمتش رفتم و
دوباره روی پاهاش نشستم که سفت بغلم کرد.
موهاشو نوازش کردم و دم گوشش مهربون لب زدم:_چرا چشمای کارنم

غمگین شده؟
صدای خش دارش قلبمو به درد آورد و حرفاش باعث شد دلم بخواد بمیرم:
_همیشه غم یه خانوادهی سالم به دلم مونده کاتیا ..من کسیم که شب خواستگاریم از دختر مورد علاقمم تنها بودم ..میخوام اینارو بهت بگم که اول زندگی بفهمونمت هردمون باید محرم اسرار وتکیه گاه همدیگه باشیم نمیخوام از اون زن و شوهرهایی باشیم که همه چیو از هم پنهون میکنن ..دلم میخواد باهام صادق باشی.
من غمگین شدم چون فقط یک لحظه غم نداشتن خانواده به یادم امد.
اشکام که گردنشو خیس کرد یهو از خودم جدام کرد و با اخم غلیظی گفت؛
_ببینمت ..کاتیا من تعریف نکردم اینارو که دلت بسوزه و بشینی گریه کنی ..بدو پاک کن اشکاتو نفس کارن.
با همون صدای لرزون گفتم:
_ولی تو بابا آرسان رو داری ..منو داری ..تو تنها نیستی دیگه کارن ..ما خانواده جدیدتیم تازه قراره خانوادمون بزرگترم
بشه با بدنیا امدن بچه هامون!چشماش از حالت غمگینی درامد و برق خاصی زد و محکم به
خودم چسبوندم و خیره به چشمام عاشقانه لب زد

_مطمئنم یه کار خوب کردم که خدا تورو بهم داد ..آخ که چقد الان دلم میخواد انقدر ببوسمت تا کبود بشی.
part170#
لبامو گذاشتم روی لباش که به گردنم چنگ زد و حریصانه شروع کردیم به بوسیدن هم!!
رونامو نوازش کرد و از خوردن لبام لذت برد.
وقتی حس کردم دارم نفس کم میارم قفسه سینشو فشار دادم که یهو ولم کرد و با سرعت بلند شد و در همون حالت کلافه و بی حال لب زد:
_بدو بپوش تا من دوباره نگا**یدمت...
اگه شروعش کنم دیگه نمیزارم بری ..بدو دختر کوچولو!
با خنده فرار کردم تو اتاق و تکیه دادم به درش و از ته دل دعا کردم این خوشی ها هیچوقت تموم نشن!
...
#بلا
ارسان با قدرت ک*یرشو کوبید به ته ک*صم و در همونحالت پستونای درحال بالا پایین شدمو چنگ زد و جای کبودیشو لیس زد و جوونی گفت.
ک*صم میسوخت و لعنتی ک*یرش هر روزی که میگذره حجیم تر میشه و ک*صمو پر میکنه باهاش ...
چو*چولمو مالیدم و نالهی بلندی سر دادم که یهو با شنیدن

صدای در ترسیده به آرسان نگاه کردم که هیسی گفت و آخرین ضربه اشو زد و بی حواس جیغی کشیدم که نعره ایی کشید و کل آبشو تو ک*صم خالی کرد.
تند بلند شدم و با دستمال خودمو تمیز کردم با اینکه بی حال بودم اما نمیخواستم کاتیا بفهمه داشتیم سک*س میکردیم.
آرسان اما سرخوش و با خونسردی شلوارشو تنش کرد و پیراهنی پوشید.
با حرص رومو ازش گرفتم و زیر لب فحشش دادم:
_ای لعنت بهت آرسان ،جونمو کشیدی و الان سرخوش برا خودت نیشخند میزنی ، َاه!
با پوشیدن شلوار و تیشرتم دستای ارسان دور کمرم حلقه شد و صدای پر حرارت و عاشقانش یکم از دلخوریمو کم کرد و نرم شدم:
_چرا خانمم ناراحته؟با ناراحتی که توی صدام بود چرخیدم سمتش و عصبی گفتم
_من جون تو تنم نیست بعد تو خوشحال میخندی ..حتی توجه نکردی که زیر دلم هردفعه با رابطه هات میسوزه و از درد جیغ میزنم ..
خیلی دل نازک شده بودم و با بغض حرفامو میزدم.
آرسان بهت زده اسممو صدا زد و بغلم کرد و با شرمندگی گردنمو تند تند بوسه زد و در گوشم لب زد

_آخ دورت بگردم ببخش مرد عوضیتو..الان درد داری گل رزم آره؟؟
با
بمیرم برات ببخش منو هردفعه مست تنت میشم هردفعه لمس تنت از خود بی خود میشم و نمیتونم جلوی خوی وحشیمو بگیرم ، بزار بریم دکتر حتما مشکل جدی پیش امده که زیر دلت هردفعه میسوزه!
عموی ناتنی و شهوتی من:
part171#
اروم تر شدم و ایندفعه با لحن ملایم لب زدم:
_باشه الان بیا بریم بیرون خیلی وقته اینجاییم..کاتیا هم حتما فهمیده تو اتاقیم باهم هوووف..ارسان با شیطتنت کوبید به باسنم که چپ چپ نگاهش کرد
ولی شیطون گفت:
_دخترت میدونه مامان باباش دارن چیکار میکنن حالا چی میشه یکم دیگه صبرکنن ..بدو من بوس کنم لای پای خوشگلتو تا خوب بشه..
عصبی خواستم حرفی بزنم که با یه حرکت بغلم کرد و روی تخت گذاشتم.
با تقلا و عصبانی جیغ جیغ کردم:
_ولم کن ارسان میگمت کاتیا منتظره زشتهه ارساااان...

تیا
#کا
با سکوت خونه متعجب به کارن نگاه کردم که اونم شونه بالا انداحت و خودشو پرت روی مبل و گفت:
_حتما رفتن بیرون..چه بهتر من میتونم با خیال راحت بخورمت..
چشم غره ایی به بی خیالیش زدم که یهو با صدای جیغ مامان که از اتاقش میومد ،سرخ شدم!
_اوووم بنظرم ماهم بریم خونمون مزاحمشون نباشیم.
بیشتر سرخ شدم و عصبی زدم به بازوش که خندید_زهرمار و بریم خونمون، آه کارن ..چرا مامان گفت بیایم اونم
توی این وضعیتشون،..اییی خدا دلم نمیخواد بهش فکرکنم.
با
کارن با شیطتنت بیشتر خندید و کشوندم سمت خودش و خباثت لب زد:
_عزیزم بهتره عادت کنی چون ماهم یک روزی قراره توی این وضعیت قرار بگیریما!
وای که حتی فکر بهش باعث شد مور مور شه تنم، سرمو به نشونهی مخالفت تکون دادم و خشن گفتم:
_اصلا و ابدا!
بچه دار نمیشیم تا ده سال یا بیشتر ،تا اون موقع هم میشینیم

یه فکری میکنیم. کارن من اصلا دلم نمیخواد بچم با این مواجه بشه یا حتی صداش..حس بدی دارم خدایا!
من چون از بچگی با سک*س مامان بلا و بابا مواجه شدم ، تو ناخوداگاهم یه ترسی نشسته و حس میکنم اگه بچه دار بشم هیچوقت نتونم با کارن سک*س کنم.
کارن با دیدن صورت گرفتم..اروم بغلم کرد و مهربون صورتمو نوازش کرد و گفت:
_ ببینش ، خدایا کاتیا!ما هنوز بچه دار نشدیم که رنگت پرید به این سرعت ...هی
ببینمت کوچولو ..
صورتمو ناراحت برگردوندم سمتش که بوسه ایی روی لبام زد و پر تب و داغ گفت
_من نمیتونم ازت سیر بشم و اصلا تحمل یه موجود کوچولو رو بینمون ندارم!
درسته بچه دوست دارم اما نه بیشتر لحظات خوش باهم بودنمون..هروقت آمادگی پیدا کردی انجامش میدیم، باشه بیبی گرل؟!
اروم و با خندهی محو باشه ایی گفتم که جونمی گفت و خواست حمله کنه سمتم تا ببوسم اما با شنیدن صدای در اتاق مامان و بابا ..هول زده از هم فاصله گرفتیم.
#part172

با دیدن موهای شلختهی مامان کارن بزور جلوی خندشو گرفت.
منم خندم گرفته بود اما کلافه هم بودم.
کارن صاف ایستاد که مامان با دستپاچگی خندید و لب زد_خوش امدی کارن جان ..کاتیا نگفته بود قراره بیای وگرنه یکم آراسته تر میومدم.
کارن ملایم خندید و با شرمندگی ساختگی گفت
_قرار نبود بیام اما گفتم بد نیست سر بزنم و برم!
بابا هنوز هیچ حرفی نزده بود ..گلوشو صاف کرد و نشست و با جدیت گفت
_خب کارن ، برنامهات برای جشن و این چیزا چیه؟
میدونی که قراره با کلی از فامیل های بلا آشنا بشی و فکر نکنم با رفتار های خوبی مواجه بشی چون که ...
ما
مامان و بابا نگاه های معناداری بهم انداختن ..کارن کلافه ا مصمم گفت
_برام مهم نیست آرسان خان!
همین که تونستم شمارو راضی کنم یعنی همه چی حله ...نظرات و حرف و افکار بقیه دست من نیست!
زندگیه منه نه اونا!
بابا لبخند کمرنگی زد و تو چشماش میتونستم تحسین

کردنشو ببینم اما اخمالود سرشو تکون داد و چیزی نگفت.
من و مامان معذب نشسته بودیم و سکوت سنگینی بینمون بود تا بلاخره مامان بلند شد و با خنده گفت_کاتیا عزیزم بیا بریم آشپزخونه کارت دارم.
و دستمو کشید و ادامه داد:
_و شما مردارو تنها میزاریم.
با استرس دنبال مامان کشیده شدم و تا کشوندم تو آشپزخونه لب زدم
_چرا تنهاشون گذاشتی مامان؟
دوباره یه دعوای حسابی میشه بینشون اوووف
مامان با ارامش گفت:
ینا
_ببین عزیزم تا ابد که نمیتونیم این شکلی بمونیم ..ا برادرن..یکم تنها باشن صمیمی میشن عزیزدلم باید اختلاف هارو گذاشت کنار چون مشکلات پیش میاره!
سرمو انداختم پایین و به حرفای مامان گوش دادم و راست میگفت!
کارن نیاز داشت به بابا..غیر از بابا که برادرشه کسیو نداره!
من از امروزی که غم رو تو چشمای کارن دیدم انگار خنجر تو قلبم فرو کردن و حس کردم تقصیر من بود این بی کسی و تنهاییش!

من باعث شدم تنها برادری که توی دنیا داره رو از دست بده.
بغضمو قورت دادم که با صدای مامان توجهم بهش جلب شد_خوشحالم
قبل از اینکه بیاین من کیک پختم فقط بیار خامه
و شکلات و مخلفاتشو..منتظر بودم تو بیای تزئین بزنیش
چون سلیقه ی خیلی خوبی داری تو دیزاینش !
و چشمکی زد.
لبخندی به مامان مهربونم زدم و سرگرم کیک شدیم...
part173#
یهو با صدای بلند کارن و بابا هول زده منو مامان امدیم بیرون
و با دیدن کارن تو بغل بابا که هردوشون شونه هاشون تکون
میخوردن و صدای گریه اشون میومد، هردومون شوکه و
ناباور به صحنهی روبه رومون میخکوب شده بودیم!
ولی مامان زودتر بخودش امد و با بغضی که از خوشحالی تو
صداش بود دستمو کشید و بردم تو آشپزخونه و گفت
_میدونستم، خدایا مرسی خیلی خوشحالم این صحنه...اوه
خدا فکرشم نمیکردم یک روزی این صحنه رو بتونم ببینم
هیچوقت فکرشو نمیکردم!
اما من لال شده بودم و بی صدا گریه میکردم.نه از ناراحتی ،
بلکه از خوشحالیه زیاد ..الان حس یه خانوادهی خوشبخت
رو دارم و دیگه هیچ آرزویی توی این دنیا ندارم!با هق هق تو بغل مامان
فرو رفتم که اونم قربون صدقم رفت.

مامان جدام کرد و با صدای خش دار و پر از شوق گفت
_بسه گریه عسلم ، خوب نیست ما باید خوشحال باشیم و جشن بگیریم و چی از این بهتر که با یه کیک خوشمزه امروز رو تا شب خوش بگذرونیم، تازه من از اون شامپاینهای خوشمزه گرفتم.
چشمام برق زد و با عجله گفتم
_پس مامان من کیک رو میبرم تو برو نوشیدنی رو بیار ،خدا مامان خیلی حوشحالم جوری که نمیتونم توصیفش کنم.
...
کارن و بابا چشماشون میدرخشید سرفه ایی کردم و با کیک توی دستم ذوق زده بلند گفتم
_سوپرایز خوشمزه داریم!!!
بابا مهربون لب زد
_خیلی به موقع بود ، به مامانت بگو نوشیدنی رو هم بیاره امشب یه شب خاصه!
خوشحال خواستم بگم رفت که بیاره که با صدای مامان حرفمو خوردم:_نوشیدنی هم آوردم ارسان خان ، دستور دیگه ایی نداری عشقم؟!
بابا با عشق نگاهش کرد و گفت
_نه نفسم!
منو کارن اووو کشیدیم و خندیدیم که

مامان با خجالت نشست و تو لیوان از شامپاین دستش ریخت جوری عاشقانه بود حالتشون که لب و لوچه ام اویزون شد.
با حس سنگینی کارن نگاهش کردم و اشاره کردم به مامان و بابا که غرق هم بودن و بی صدا لب زدم
_منم میخوام!!
اشاره کرد بیام پیشش ،نامحسوس به مامان اینا نگاه کردم و وقتی دیدم حواسشون نیست بلند شدم و رفتم جفت کارن نشستم که دستشو دور کمرم حلقه کرد و با چشمایی که در اثر خوشحالی و گریه برق میزد تو چشمام خیره شد و اغواگرانه لب زد:
_گفتی از اینا میخوای ولی من میخوام عاشقانهی خودمونو نشونت بدم.
با کنجکاوی نگاهش کردم و لبمو خیس کردم که شکمم چسبوند به شکمش و لبشو گذاشت روی گردنم که ناخودآگاهآه خفه ایی از گلوم در رفت!!
کارن سرشو بلند کرد و وقتی دید مامان از حرف زدن دست برداشته ازم جدا شد اما هنوز گرمای لبش روی گردنم ذوق ذوق میکرد و تمام تنم انگار تو کورهی جهنم گذاشته بودن!
#part174
کارن هم دست کمی از من نداشت و برجستگی بین پاش نشون از اوضاع حالش میداد.

مامان امد جلومون و لیوانارو بهمون تعارف زد که کارن محترمانه برداشت و تشکر کرد.
صداش از تحریک شدگی خش دار و ضایع شده بود جوری که مامان مشکوک نگاهمون کرد ولی چیزی نگفت.
کارن دوباره دستشو دورم حلقه کرد و ایندفعه غیرمستقیم باسنم رو لمس کرد
از جام پریدم و چپ چپ نگاهش کردم ولی نیشخندی زد و تا خواست چیزی بگه بابا گفت
_نظرت چیه فردا منو تو بریم برای خرید لباس جشن و نوبت آرایشگاه کارن؟
کارن با خوشحالی بی سابقه در برابر بابا لب زد_خیلیم عالی میشه ..تازه من چندجا رو هم میشناسم و
میتونم دوستامو باهات آشنا کنم.
بابا ارسان هم چشماش برق زد.
انگاری الان میخواستن روزای برادریهاشونو جبران کنن و سعی کنن ترمیم کنن رابطشونو!
مامان با افتخار به بابا نگاه کرد و زیرگوشش یچیزی گفت که بابا یقشو شل کرد و فقط خیره نگاهش کرد.
از فکر به چیزای + 18که شاید مامان به بابا گفته سرخ شدم و هوفی کشیدم که مثل همیشه کارن زرنگ زیرگوشم فوت کرد و گفت

_جوونم نبینم بیبیم با حسرت نگاه عاشقانه های بقیه کنه وقتی یه همسر داری که میتونه خواسته هاتو الان برآورده کنه!

مثل خودش پرو شدم و نامحسوس دستمو بردم سمت رونش و کنار برجستگیشو مالیدم و با ناز گفتم

_یعنی اگه الانم بگم میخوام چی؟

کارن خیره و درنده نگاهم کرد و غرید

_داری صبر منو میسنجی بیبی گرل؟پامو روی اون پام انداختم که دامنم کش امد و رونای لختمو

خساوت مندانه نشونش دادم و با شهوت و خماری نگاهش کردم و لب زدم

_شاید

یهو اروم چسبید بهم و از پشت دستشو فرو کرد تو شورتم و باسنمو تو دستش فشرد که ناله کردم و حریصانه غرید

_پس وقتی اینجا جلوی چشم مامان بابات ارضات کردم و آبت مثل رود ک*ص کوچولو و شرت سک*سی لعنتیتو بفاک داد میفهمی چه کار اشتباهی انجام دادی کوچولوی حشری عمو!

با استرس اما مشتاق نگاهش کردم و یکم بلند شدم که دستشو بیشتر ُسر داد و با حس دستش روی سوراخ باسنم طاقت نیاوردم و چنگ زدم به دستش...

دستشو دور سوراخم چرخوند که سریع خیس کردم.
part175#
با صدای مامان ترسیده رنگم پرید اما کارن با خونسردی چسبوندم به خودش که معلوم نشه دستش تو شورتمه:
_خب دیگه کارن جان چه خبر؟از خودت یکم تعریف کن برامون!
بدن کارن منقبض شد و حرکت انگشتاش حواس واسهی منم نذاشته بود.
کارن هم دست کمی از من نداشت اما خودشو کنترل کرد و گفت
_خب ..چیزی ندارم که تعریفش..کنم..همینطور که میدونید..مادرم فوت کرد و بابا هم همینطور..و ماریو سرپرستیمو به عهده گرفت و ارث زیادی از مادرم و پدرم بهم رسید که باهاشون یه آموزشگاه رقص که کاتیا توش آموزش میبینه زدم و دانشگاه بابا که فهمیدم نصفش به آرسان هم با
تعلق داره و دوتا شرکت ..که یکیشونو بخاطر تنها چیز ارزشی که دارم یعنی کاتیا از دست دادم اما هرگز پشیمون نیستم و این آرامشی که الان داریم رو با دنیا هم عوض نمیکنم چه برسه به یه شرکت بی ارزش!
... اون یکی شرکت هم جک که یه دوست خانوادگی هستش مدیریت میکنه ..پسر خوبیه و وفاداری که داره باعث شده

بتونم بهش اعتماد کنم!!
حس و حالم پرید و داشتم با تعجب به کارن نگاه میکردم!من نصف چیزایی که گفت رو خبر نداشتم ..کارن لبخندی به صورت وا رفته ام زد و نفهمیدم ِکی دستشو درآورد.
مامان با تحسین نگاهش کرد و گفت
_خیلی حتما سخت بوده که همه ی اینارو کنترل کنی ..و متاسفم که یکی از زحمتاتو از دست دادی و افتخار میکنم به عشق بینتون و به کاتیا افتخار میکنم که عاشق آدم لایق و منحصر به فردی شد!
خیلی خوشحالم..خیلی بهم میاید مگه نه آرسان؟!
بابا اخم کمرنگی کرد اما لبخند محوی زد و گفت
_آره ..بهم میان!
قبل از اینکه دوباره جو خوب بهم زده بشه ، بلند شدم و بلند گفتم:
_خب من برم بالا اتاقم لباسامو عوض کنم ..شماهم از نوشیدنیتون لذت ببرید.
و چشمکی به قیافه توهم رفتهی کارن زدم و رفتم سمت پله ها!
میدونستم چقدر دلش میخواد همراهم بیاد تا ترتیبمو بده ولی از این خبرا نیست تو خونهی بابام!
مطمئنن بابا کلشو میبره ..با خنده روی لبام وارد اتاق شدم ...#part176

درحال لباس پوشیدن بودم که یهو با شنیدن صدای شلیک ترسیده جیغی زدم.
ما
با شنیدن فریاد دیمن وحشت کردم ..نفهمیدم چی تنم کرد ا بدو بدو از پله ها امدم پایین و با دیدن چهره رنگ پریده مامان و عصبی بابا و کارن .. لرزون گفتم
_کارن ..دیمنه ..دیمنه..با اسلحه ..امده ..خدای من!
کارن پریشون بغلم کرد و با صدای خشمگین لب زد:
_هیسس نلرز توله سگ ..من اینجام ..نلرز نفسم مگه من میزارم یه خش رو تنت بیوفته!
بعد رو به بابا ادامه داد:
_آرسان زنگ بزن پلیس ..یدونه از اون تفنگاتم بیار ..قراره یه بچهی نادون رو ادب کنیم ..به بادیگارداتم خبر بده.
با صدای شلیک دوباره و فریاد دیمن که اسممو صدا میزد اشکام جاری شد.
صدای همهمه همسایه ها هم بلند شد به کل ابرومون رفت!
کارن بدنش از عصبانیت منقبض شدهبود و زیر لب فحشش میداد_حرو*مزاده باید همون موقع کلکتو میکندم .
بابا بعد اینکه با پلیس تماس گرفت سریع رفت سمت اتاق کارش و با جدیت رو به کارن تهدیدوار گفت
_نمیری بیرون کارن ..تا پلیس نیومده نمیری و کله شق بازی

درنمیاری!
کارن دندوناشو روی هم سایید و چیزی نگفت ..
خودمو توی بغلش جمع کردم که محکم گرفتم و تو موهام نفس کشید و ریز ریز قربون صدقم رفت:
_شیشش نترس عمرم..من اینجام دورت بگردم..هیس گریه نکن برای اون بی عرضهی حرومی..هیچ غلطی نمیتونه بکنه ..اینجا پر از سیستم های امنیتی وصل شده .. به خونه نمیتونه نفوذ کنه..
ولی صدای دیمن و همسایه ها هر لحظه نزدیکتر میشد مثل جوجه بارون زده تو بغل کارن میلرزیدم که "لعنتی" زیر لب غرید.
مامان رو نگاه کردم که خودشم ترسیده بود اما به روی خودش نمیاورد و با لبخند نگاهم کرد و دستاشو باز کرد که از کارن جدا شدم اونم بوسه ایی روی پیشونیم زد و گفت
_برو پیش مامانت منم برمیگردم!نگران نگاهش کردم اما چشماشو روی هم فشرد و رفت اتاق
پیش بابا ..
منم تندی رفتم بغل مامان که سرمو نوازش کرد و مهربون گفت:
_نترس دخترلوسم...من دخترمو قوی بار اوردما..گریه نکن مامانم ..وقتی بابات و کارن میکن اتفاقی نمیوفته یعنی

نمیوفته!
بابات بلده چیکار کنه پس گریه نکن قربون چشمای تیلهاییت بشم.
فین فینی کردم و از بغلش درامدم و تا خواستم چیزی بگم یهو با صدای کوبیده شدن در و دادو فریادا..جیغ بلندی کشیدم که بابا و کارن با عجله امدن بیرون و با دیدن اسلحه های توی دستشون رنگم زرد شد.
کارن با نگرانی نگاهمون کرد و اسلحه اشو گذاشت تو کمر شلوارش..
مامانو محکمتر گرفتم و با کوبیده شدن دوبارهی در ، کارن داد زد:
_پس این پلیسای احمق کجا موندن؟!یهو با صدای خنده های هیستریکی دیمن و صدای پر
تمسخرش روح رو از بدنم جدا کرد:
_حروم*زاده اگه ت*خم داری بیا بیرون ..بیا بیرون بی ناموس..میخوام ببینم چقد اون هرزه رو میخوای ..
چشمای کارن گشاد شد و از عصبانیت و نفرت قفسه سینه اش به طرز وحشتناکی بالا پایین میشد که با حرف آخرش تیر خلاص رو زد:
_دوست دارم بعد اینکه یه گلوله تو مغزت حروم کردم ..دوست دختر ج**ندتو شب تا صبح بکنم جوری که ک*ص و

کونش یکی ش ،اوووف ک*یرم حتی با فکرش شق شد ،
میشنوی کاتیا ..قراره یه شب تا صبح زیرمن جر بخوری
هرزه!
بابا گردنش کبود و صورتش طوفانی شده بود ..ولی کارن یهو
نعره ایی کشید و با سرعت به سمت در حرکت کرد که با جیغ
دویدم و خواستم مانعش بشم اما درو باز کرد.
دیمن سوپرایز شده رنگش پرید و ترسیده بود اما اسلحه اشو
آورد بالا و با نیشخند شرورانه گفت
_به کارن خان .چیشد به غیرتت برخورد که خواستم دوست
دخترتو تست بزنم هووم ..حتما خیلی بهت حال داده کا..تا خواست ادامه
بده کارن جری حمله ور شد سمتش ..
جیغ میزدم و میخواستم مانعش بشم اما بابا محکم گرفتم و
فریاد زد:
_برو داخل کاتیا..
part177#
با صدای شلیک جیغ بلندی کشیدم و ناباور به صحنهی رو به
روم زل زدم.
همون موقع صدای همهمه ها و صدای آژیر پلیس نزدیک شد.
دیمن تیر خورده بود ..کارن عصبی خودشو جدا کرد که یهو
دیمن افتاد بابا با خشم فریادی سر کارن زد:
_پسرهی کله شق ببین چیکار کردی!!

من بهت گفتن خودسر هیچ کاری نکن ..آخ کارن ..آخ از دست تو!!
مامان ترسیده بغلم کرد ..خشک شده گریه کردم و اسم کارنو صدا زدم.
پلیس داد میزد و عصبانی امدن تو خونه ..یکیشون نشست و نبضشو گرفت ..از ترس میلرزیدم و کارن دستاشو مشت کرده بود و هیچی نمیگفت.یهو پلیسه بلند داد زد:
_زندس، اورژانس خبرکنید فورا!!
و چند نفر امدن و جای زخمشو بستن و فشار میدادن تا خونش بند بیاد.
پلیسه بلند شد و با خشم و جدیت رفت سمت کارن و دستبندشو دراورد و گفت:
_شما باید همراه ما بیایید!!
کارن جوری نگاهش کرد که پلیسه ترسید اما بازم امد جلو و دستشو بست و کارن هیچ حرفی نزد.
با تقلا تو بغل مامان زار زدم:
_کارن هیچکاری نکرده ..بابا یه کاری کن ..کارن!
کارن ایندفعه سرشو چرخوند سمتم و مهربون و نگران گفت
_گریه نکن کاتیا ..من برمیگردم خب ،گریه نکن فداتشم!
ولی گریم شدیدتر شد و همون موقع پلیسه کارنو هول داد که کارن عصبی فحشی بهش داد و درنده خواست بهش حمله کنه

اما با صدای من سرشو چرخوند و لحظه آخر نگران نگاهم کرد.
بابا پریشون دنبالشون رفت اما قبلش رو به مامان کرد و گفت_من همراشون میرم ..نگران نباشید به وکیلم زنگ میزنم ..درو قفل کنید و دزدگیر امنیتی رو فعال کنید ..هنوز موقعیت امن نشده، بادیگاردا هم امدن..مواظب خودتون باشید دوستون دارم.
مامان نگران نگاهشون کرد و منی که بی حال شدمو محکمتر بغل کرد و درو بست:
_چرا آرامش نداریم مامان ..خسته شدم ..تقصیر منه ..من این کینه رو شروع کردم ..الان بخاطر منه احمق کارن باید بره زندان ..
و گریه دیگه نذاشت ادامه بدم و مامان هم بغض کرد از ناراحتیم اما با عصبانیت تکونم داد و گفت:
_بسه کاتیا ..به خودت بیا..الان وقت این حرفا نیست ..مطمئن باش کارن برمیگرده حتی به یه روز نشده برمیگرده ..چون شواهد زیادی داریم که نشون میدن دیمن به قصد کشتن امد به خونمون و تجاوز به حریم خصوصی خودش یه جرمه و با اون تصاویر ظبط شده صدرصد اثبات میشه کارن !!
ه

گنا

بی

الانم اروم باش دخترقشنگم..کم بی قراری کن مامانم!#part178

آرومتر شدم اما هنوز کلافه بودم ..خودمو پرت کردم روی تخت و دوباره اشکام جاری شدن.

چطور میتونم با خیال راحت بخوابم وقتی کارن تو یه زندان سرد و خشک داره سر میکنه و حتی معلوم نیست چه بلایی سرش میاد!

گوشیمو بی حوصله روشن کردم که با تماسای از دست رفتهی زیادی مواجه شدم.

بیشترین تماسا از کسا بود.

ولی اصلا حال حرف زدن نداشتم..همه پیاما و تماسارو پاک کردم و با همون گریه بالشتمو بغل کردم.

قلبم داشت از بی قراری میترکید.

انقد گریه کردم که نفهمیدم کی از خستگی بیهوش شدم.

...

یک هفته تمام تو اتاق بودم و فقط واسه کارای ضروری بیرون میرفتم و با اصرار مامان چند لقمه غذا میخوردم.

تو خواب عمیقی بودم که یهو با صدای ضربه هایی که به در میخورد گیج بیدار شدم ..مبهوت به ساعت نگاه کردم که با دیدن عقربه ساعت روی یک

هشت شب..از جام پریدم و با ضربه ی بعدی که به در خورد و صدای فریاد کارن بیشتر ماتم برد.
خشک شده سرجام ایستادم، واقعی نیست!
ما
خودمو محکم نیشگون گرفتم که اشک تو چشمام جمع شد ا
با شنیدن دوبارهی فریاد کارن نفهمیدم با چه سرعتی خودمو به در اتاق رسوندم و یادم امد درو قفل کردم.
تند کلید رو برداشتم و با دستای لرزون از خوشحالی سعی کردم قفل درو باز کردم و هق هقم به گوش کارن خورد که بی قرار تر داد میزد درو باز کنم.
و صدای نگران کساندرا و مامان و بابا هم به گوشم میخورد اما من غیر از کارن نمیخواستم کسیو ببینم.
قفل در با هر سختی باز شد و یهو در باز شد و با دیدن چهره ی شلخته و عصبی کارن با گریه جیغ زدم و پریدم بغلش و یه دل سیر شروع کردم به فحش دادنش و گریه کردن.
کارن اما فقط نوازشم میکرد و قربون صدقم میرفت تا اروم
ینا
بشم ..یکساعت تو بغلش بودم و حتی نفهمیدم کی مامان ا
رفتن و کی کارن درو بست!محکم کارنو گرفته بودم و پاهامو دور کمرش سفت قفل کرده
بودم.

قلبم از ترس دوبارهی از دست دادنش محکم میکوبید جوری که کارن هم حسش کرد و بوسه میزد به زیر گوشم تا اروم بگیرم.
گریه هام که تموم شد با بغض لب زدم:
_ازت متنفرم!!
خندید و گلومو محکم بوسید و ناله کرد:
_ولی من عاشقتم کوچولو ..خدایا دلم برای عطر تنت تنگ شده بود، هفت روز ندیدنت انگار ده سال پیرم کرد ..آخ چیکارم کردی دخترکوچولو که انقد عاشقت شدم؟!
خسته خندیدم و سرمو تو گلوش فرو کردم که محکم گرفتم و جونمی گفت.
دلتنگ برای حرفاش و آغوشش لرزون گفتم:
_نمیخوام بریم بیرون ..همینطوری بغلم باش ..هنوز سیر نشدم از دیدنت!!!
#part179بوسه ایی روی گردنم کاشت و سکوت کرد، وقتی ارومتر شدم ازش پرسیدم:
_چطوری ازادت کردن کارن ..چرا زودتر نیومدی..مگه دوربین و شاهد نداشتین ..پس چرا یه هفته نگهت داشتن؟؟؟
نفسشو فوت کرد و جدام کرد و خیره به چشمام گفت:
_همه چی به همین سادگی نبود..دوربین خونه به مشکل برخورده بود و اسلحه ها غیرقانونی بودن ..من باید دو هفته

میموندم اما با وثیقه آزاد شدم.
کلی دردسر کشیدیم شبانه روز نخوابیدیم و فقط تمرکز
میکردیم دوربین درست بشه ، و توی این بلبشو اون
حرو*مزاده شکایت کرده بود ازم به جرم شلیک کردن بهش
..مادرج*نده الان خوب به حسابش دارن میرسن ..دیمن به ده
سال حبس محکوم شد ..و کار خلافش فقط اینا نبوده ،
قاچاق مواد هم میکرده و به دخترای زیادی تجاوز کرده بود
که خانواده ها امدن تو دادگاه و یه طوفانی برپا شده بود که
باید میدیدی چطوری با سنگ میزدنش و سربازا بزور
جلوشونو گرفته بودن.
اما من بازم سپردم تو زندان نزارن یه آب خوش از گلوش
پایین بره ..سزای آدمی مثل دیمن مرگه!ناراحت واسه سرنوشت اون
دخترا و فکر به اینکه اگه کارن
نبود منم جزوی از اون دخترا میشدم باعث شد به خودم
بلرزم!
کارن فهمید که با خشونت گفت:
_اون فکرای چرت و پرت رو از ذهنت بیرون بنداز ..من حتی
بمیرمم نمیزارم دستشون به یه تار موتم برسن!
لبخندی زدم و نگاهش کردم که اونم خیره نگاهم کرد، دستمو
نوازش گونه کشیدم روی گونش و اروم پچ زدم:
_کارن؟!

مسخ شده جانمی گفت که با همون لحن ادامه دادم:
_فردا خبر بدیم به آشناها و یه جشن بریز بپاش خودمونی بگیریم و پس فرداش بریم دنبال لباس عروس و سالن هم لازم نیست چون بابا یه خونه باغ داره که اندازه یه سالنه شایدم بزرگتر و هرچی زودتر بریم سر خونه زندگیمون، دیگه دلم نمیخواد یه اتفاق دیگه باعث جداییمون بشه همین الانشم این دورهی نامزدی انگار قلاده بستن دور گردنم، این چیزا برای ما دوتا الکیه و وقت تلف کردنه!!
من میخوام باهات زندگی کنم.#part180
مکث کرد و چشماشو روی هم فشار داد و گفت:
_مطمئنی عزیزدلم؟ برای من فرقی نداره ،من فقط خوشحالیتو میخوام..نمیخوام چندسال بعد با دیدن بقیه حسرت تو دلت بمونه ..من درهرصورت تو رو تو زندگیم دارم و خواهم داشت!
ذوق زده لباشو بوسیدم و خاص نگاهش کردم و گفتم:
_پس زود این خبرو به همه بدیم چون دیگه طاقت ندارم!
با
و خواستم از روی پاهاش بلند بشم که متوقفم کرد و شیطتنت بند تاپ روی شونم رو ُسر داد و با لذت شیرینی غرید:
_بزار یکم معاشقه کنم با تنت ،اوناهم میتونن صبر کنن ..دلم

برای خالای روی تنت تنگ شده ..
ریز خندیدم و داغ همراهیش کردم ...لباشو حریص روی لبام گذاشت و با کمکش تاپ و سوتینمو کَندم و سینه هام که با
یکمی بزرگتر شدن رو توی دست گرفت و ازم جدا شد و نفس نفس خیره شون شد و لب زد:
_فاک!و نوک یکیشونو به دهن گرفت و جوری مک زد که دلم ضعف رفت و ناله ام درامد.
انقد مک زد نوک دوتا سینه هام رو که خسته سرشو جدا کردم و با دیدن چشمای سرخ و گردن متورمش فهموندم سخت تحریک شده:
_کارن باید زودتر تمومش کنیم ..زیاد وقت نداریم هرآن ممکنه ..مامان بیاد.
خیلی خبی گفت و عصبی خوابوندم و خیمه زد روم و خمار گفت:
_تو این چند دقیقه نمیتونیم ارضا بشیم، اما میتونم سیرابت کنم!
اومی گفتم که شروع کرد به گاز گرفتن گردنم و منم جیغامو خفه میکردم و با حرص چنگ میزدم به بازوش ..دور کمرمو گرفت و امد پایین تر و بوسه ایی روی قفسه سینم زد که اوفی گفتم و شورتم بیشتر از قبل خیس شد.

عموی ناتنی و شهوتی من:
#part181وقتی رسید به سینه هام دیگه نخوردشون به طرز عجیبی نوک دماغشو میکشید روی نوک پستونم و باهاش بازی میکرد.
مور مور شدم و آه کشیدم اونم نیشخندی زد و لیسی به نوک برجسته ام زد و خش دار گفت:
_دوست داری با این توپای خوشمزت بازی کنم اره بیبی گرل، سرمو تند تند تکون دادم که انگشتشو رد کرد از شلوارم و رسوندش به شورتم و از روی شورت با چو*چولم بازی کرد که تحمل نکردم و خودمو تکون دادم و میخواستم جیغ بزنم،که باهام بازی نکن!!
اما پاهامو باز تر کرد و خیره به پستونام تند تند از روی شرت ک*صمو مالید و از عمد هی شرتمو کنار میزد و لبه ک*صمو که خیس و لزج بودو به بازی میگرفت!!
عاصی دستمو روی ک*یرش فشردم که فحشی زیر لب گفت؛ حرصی و شهوتی دندونی لبخند زدم و غریدم:
_باهام بازی نکن وگرنه منم بلدم ..آااهه.
ک*صمو فشار داده بود و ایندفعه اون نیشش باز بود و تب دار گفت:
_توام یادت نره من یه پیرمرد حرفهاییم!!دیگه نتونستم طاقت بیارم و آبم توی شورتم پاچید.

کارن سوتی کشید و دستشو آورد بیرون و با دیدن انگشتای خیسش لبمو گاز گرفتم:
_لعنتی نگاش کن، این همه آب از کجات امد خوشگلم؟!
خودمو جمع و جور کردم و پشت چشمی نازک کردم :
_از تو ک*صم!
ما
بلند خندید ، کارن ارضا نشده بود ..خواست بلند بشه ا نزاشتمش و تا خواست حرفی بزنه ک*یرشو به سختی از شلوار و شورتش کشیدم بیرون که بدنش زیر دستم شل شد و حرفشو خورد و نگاهم کرد.
لیسی بهش زدم که از گرمای ک*یرش لذت بردم.
اووف بلندی گفت و دستاشو مشت کرد که کل رگاش زد بیرون ..
مکی به سرش زدم و سریعتر دستمو بالا پایین کردم و دراخر تخ،*ماشو کردم تو دهنم که آه و نالهش بلند شد.
دستشو مشت کرد تو موهام و خودشو تو دهنم حرکت داد و شهوانی ک*یرشو مالوند تا آبش بیاد!!
یی وقفه براش ساک پرتف زدم وقتی که داشت فکم درد میگرفت ،یهویی آبش پاشید توی دهنم و نصفش از دهنمسرازیر شد ..
part182#
چونمو گرفت و خیره به آبش که داشت از تو دهنم میریخت

خشن گفت:
_عاشق ساک زدناتم!!
زبونمو درآوردم براش و چشمکی براش زدم که چو*چولمو بین دو انگشتش گرفت که نالهامو دراورد و غرید:
_تا یه دور نکردمت پاشو برو حموم خودتو تمیز کن!
به سرعت ازش جدا شدم و خودمو انداختم تو حموم و اول دهنمو شستم و بعدش لباس زیرامو به ترتیب کندم .دلم میخواست یه دوش بگیرم اما میدونم فکر خوبی نمیکردن اونوقت ..و من از خجالت آب میشدم!
پوف کلافه ایی کشیدم که با شنیدن صدای باز و بسته شدن با
در خیال کردم کارن رفت بیرون ..پس خودمو شستم و دستمال خشک کردم و با خیال راحت ،لخت از حموم زدم بیرون که با دیدن کارن کپ کردم!!
با شنیدن صدای در حموم سرشو آورد بالا که عین من خشکش زد.بهتر از این نمیشه!!
الان تا منو یک دور نکرده ول نمیکنه ..ای لعنت به بی فکریم!!
با قیافه اویزون ناله کردم:
_مگه نرفته بودی بیرون کارن؟
به خودش امد و با داغی توی نگاهش وجب به وجب تنمو خیره نگاه کرد و با نیشخند گفت:

_نه عزیزدلم اون کساندرا بود میخواست ببینه چرا نمیایم بیرون و وقتی بهش گفتم رفتی حموم..رفت بیرون ،نمیدونستم قراره با همچین صحنه ی قشنگی مواجه شم اووف خوب شد نرفتم بیرون وگرنه به بختم لگد میزدم فاک،پس هرروز اینجوری میای بیرون آخ آخ بدو بیا بغل عمو..حالا که فکر کردن رفتی حموم یه حالی کنیم!!

عقب عقب رفتم و در همون حال نوچ نوچی گفتم که از جاش پرید و با جیغ و خنده شروع کردم فرار کردن به دور تخت ..درنده نگاهم میکرد و مثل ببر حریصانه منتظر شکار کردنم بود!

سریع یه بالشت برداشتم و تهدیدوار گفتم:

_نزدیکم بشی با همین میزنم تو سرت کاارن!شیطانی نگاهم کرد و پوزخند زد و نزدیکترم شد که با جیغ دویدم و مستقیم خودمو کوبوندم بهش که آخی گفت و با افتادیم روی هم ..دستشو دور کمرم حلقه کرد اما من بالشت افتادم به جونش اونم با خنده اسممو صدا میزد و سعی میکرد مانعم بشه ..خندیدم و غریدم:

_عمراااا..ایندفعه سکس نمیکنیم کاارن..

یهو بالشت رو از چنگم دراورد و چرخید و ایندفعه من زیرش بودم و اون روم!

دستامو با دستاش بالا سرم گرفت و خمار به هیکلم که زیرش با
پهن شده بود انداخت و تا میخواستم با پام هولش بدم ،
پاهاش قفلم کرد که باعث شد حرصی جیغ جیغ کنم و
فحشش بدم:
_اییی کارن لعنت بهت بی شرف بزار برممم عهه...بخدا
میفهمن داریم چیکار میکنیم کاررن..
part183#
عصبی نگهم داشت و جوری غرید که دهنم بسته شد:
_به ک*یرم بفهمن ..خودشون فهمیدن رفع دلتنگی چجوریه
پس این دهن کوچولوتو ببند و بزار کارمو بکنم ،لامصب هیکلسک*سی
داری بعد توقع داری نخوام بخورم و بکنمت؟!
احتمالا منو با حضرت یعقوب یا یوسف اشتباه گرفتی بیبی!
خندم گرفت از تشبیه کردنش اما نشون ندادم ولی میدونستم
چشمام داشت میخندید!
نیشخندی زد و با نوک سینم ور رفت و همزمان با یه دستش
دوتا دستامو بالا سرم محکم نگه داشت و گفت،:
_جووون تو فقط بخند!
تقلا کردم که دستش از سینم جدا شد و دوباره با التماس
نگاهش کردم و نالیدم:
_یک روز دیگه کارن..بیا بریم پایین..جون من؟

یهو ولم کرد و با رگ برجسته گردنش خشمگین با صدایی که سعی میکرد بلند نشه گفت:
_دیگه جونتو الکی قسم نخور ..وگرنه خودم جونتو میگیرم، میرم پایین لباس بپوش بیا..
و انقد عصبی بود که میتونستم از نگاه و لحن حرف زدنش یه عالمه فحش بخونم ..شرمنده سرمو انداختم پایین و لبمو گاز گرفتم!
که بلند شد و با سرعت رفت و جوری در اتاقو بست که تو جام پریدم!حرف خوبی نزدم من میدونستم کارن روم حساسه و به اشتباه از نقطه ضعفش استفاده کردم..عصبی زدم تو سرم و غریدم:
_حالا چت میشد یدور میرفتی ،تو که دلت میخواد گوه میخوری ناز میکنی ..اووف خراب کردی کاتیا ..خراب کردی!
ناراحت بلند شدم و لباسامو از کمد دراوردم تا تن کنم ...
part184#
امدم پایین و با دیدن کارن که کلافه داشت با بابا حرف میزد نگران شدم و گفتم:
_چیشده ؟!
که بابا و کارن حرفشونو قطع کردن و بابا با مهربونی گفت:
_هیچی نشده عزیزدلم داریم با کارن درمورد شرکت حرف میزنیم.

مشکوک نگاهشون کردم و لب زدم:
_ولی چرا کارن کلافهس؟ بابا اگه چیزی شده لطفا بهم بگید من دیگه ظرفیتم ُپر .. نمیخوام سوپرایز بشم ،خسته شدم از این همه دردسر ..پس اگه چیزی شده بهم بگید!!
ایندفعه کارن جای بابا جواب داد:_کاتیا..عزیزدلم واقعا هیچ اتفاقی نیفتاده..دیگه قرار نیست
دیمن یا امثال دیمن تو زندگیمون باشن ،حل شد رفت!
با عصبانیت طاقت از کف دادم و تهدیدوار انگشتمو جلوشون تکون دادم و غریدم:
_مطمئن باشید اگر بفهمم دروغ گفتید درنگ نمیکنم و میرم پیش سام و نمیزارم رنگمم به چشم ببینید!
کارن خشمگین نگاهم کرد و با رگ گردن برجسته گفت:
_سام کیه؟
پوزخندی زدم و جوابشو ندادم!
و تا کارن نیم خیز شد بابا دستشو گرفت و فشار داد تا بشینه و در همون حال لب زد:
_اروم باش پسرجان ..سام دوست من و عموی کاتیاس توی مکزیک!
کارن چشماشو روی هم فشار داد و یهو بلند شد و با صدای خش دار گفت:
_میرم خونه ..نیاز به استراحت دارم ..بعدا میبینمتون!

با
با
با
ناباور به رفتنش زل زدم و دستام ولو شدن جفتم ..
تاسف لب زد:_کم اذیتش کن...همینجوری یه پامون تو کلانتری بود و یه پامون پیش وکیلا..
با بغض و چونهی لرزون گفتم:
_من فقط میخوام حقیقت رو بدونم ..مگه قرار نیست باهم ازدواج کنیم اگه اول این ازدواج بخواد بهم دروغ بگه...چطور میتونم بهش اعتماد کنم بابا؟
ما قول داده بودیم باهم روراست باشیم ولی الان این کارنه که تمام مدت داره منو میپیچونه..باید بفهمه دیگه داره متاهل میشه و وظایفی داره در قبال من!
حق منه فهمیدن ماجرایی که بمن مربوطه!
part185#
بابا بلند شد و تنها گفت:
_من دیگه چیزی نمیگم ...باید بین خودتون حلش کنید!
خودمو روی مبل پرت کردم و ناراحت سرمو ماساژ دادم .
کسا
با صدای زنگ خور گوشیم از جیبم درش اوردم و با دیدن سریع وصلش کردم که صدای پر انرژي کسا سرحالم اورد:

_حال دوست قشنگم چطوره؟!
با لب و لوچهی اویزون و ناراحت لب زدم:_خیلی بد کسا!
یهو صداش تغییر کرد و با نگرانی گفت:
_چیشده کاتیا ..نکنه دوباره دیمن ..اره؟
نفسمو فوت کردم و جواب دادم:
_زیاد به دیمن مربوط نیست ولی اره ..با کارن دعوامون شد.
با خنده و لودگی گفت:
_از این دعواهای زن و شوهری!
بی حال خندیدم و لب زدم:
_دقیقا!
یکدفعه با هیجان گفت:
_پس بلند شو بیا خونمون کاتیا ..از این حال و هوا دربیای هم نقشه بچینیم چطوری کارن بیاد به طرفت.
منم از انرژی کسا سرحال شدم و بلند شدم و گفتم:
_پس قطع کن برم آماده بشم.
خندید و گفت
_بای دوستم منتظرتم.
و گوشی رو همزمان قطع کردیم.
...خودمو ولو کردم روی تخت کسا و کلافه گفتم:
_نه یعنی نه کساندرا!
با اعتراض بلندم کرد و غرید:

_اره کاتیا اره ..
مسخره بود نقشه کاتیا ..مطمئن بودم کارن هم طرف رو میکشه هم من رو و فقط اوضاع رو بدتر میکردم!
مصمم چرخیدم سمتش و گفتم:
_جنس کارن فرق داره یه پسر ببینه جفتم طرف گوشه قبرستونه!
کسا شکست خورده لب و لوچهاشو اویزون کرد و سکوت کرد.
#part186
آهی کشیدم و نشستیم روی تخت که کسا سکوتشو شکست و با حالتی چندش گفت :
_راستی اون دخترهی ج*نده تولدش دعوتمون کرده ..من یکی عمرا پا به خراب خونهاش بزارم!
با حالت سوالی نگاهش کردم و گفتم:
_منظورت با کیه کسا؟
پوزخندی زد و گفت:_ورنیکا و دارو دسته اشو میگم!
با تعجب گفتم؛:
_مارو دعوت کرده؟ مطمئنی؟ اونم ورنیکا؟
با قیض جواب داد:
_اره ، مطمئنم یه نقشه ایی تو سرش داره ..
یهو یه چراغ بالا سرم ظاهر شد!
نیشمو باز کردم و شیطانی به کسا زل زدم که با تردید نگاهم

کرد و گفت:
_چیه ؟ چته اینجوری نگاهم میکنی ..نکنه؟ ..عمرا
..کاتیا؟؟؟!
سرمو تکون دادم و نقشه امو مو به مو براش تعریف کردم.
کسا با هیجان گفت:
_مطمئنم باهات میاد تولد ، نمیزاره تنها بری.
شونه ایی بالا انداختم و گفتم:
_چه بهتر ، در هرصورت آشتی میکنه باهام!
کسا ناراحت و با غصه گفت:
_ببخش که نمیتونم باهات بیام ..میدونی که با جک ..
هین کشیدم و با غضب گفتم:
_نگو که هنوز باهاش آشتی نکردی کسا؟!شرمنده سرشو انداخت پایین و گفت:
_نمیتونم ببخشمش هرچند که بخاطر محافظت از من بهت پرید ولی خودشم میدونست ..میدونست تو واسم بیشتر از یه دوست برام عزیزی ولی حرفایی که بهت زد ..قلب منو هم به درد آورد چه برسه به تویی که توی اوضاع بدی به سر میبردی!
کسا رو با تموم وجود بغل کردم و دم گوشش با مهربونی و عشقی که تو صدام بود گفتم:
_قربون قلب مهربونت بشم خواهری ..ولی دیگه این قهرو

تمومش کن ، جک فقط نمیتونست ناراحتیتو ببینه خب ..فردا بهش زنگ بزن و صحبت کنید و تموم کنید این قهرو عزیزدلم!
سفت تر بغلم کرد و لب زد:
_تورو نداشتم چیکار میکردم اخه!
part187#
با کسا تو پاساژ میگشتیم و هرچی لباس لختی و سک*سی بود میخریدیم و ریز ریز میخندیدیم ..قرار بود برم خونهی من و کارن با این خریدا ، اونجا دیگه خونهی منم محسوب هیا
میشد دیگه و بهش میگفتم جشن یکی از هم دانشگادعوتم و از عمد لباسارو جلوش میپوشم تا یه حرکتی بزنه که مطمئنن میزنه!
دست کسا رو کشیدم و سمت مغازهی کفش و کیفا بردم و گفتم:
_بسه لباس ده دست لباس سک*سی خریدیم ..الان نوبت کفشه و کیفه بعد از اونور میریم یه پک کامل لوازم ارایشی میخریم ..
باشه ایی گفت و باهم سمت مغازه ها رفتیم ..
ساعت ده شب فیکس بود و دیگه هردمون از خستگی نفس نفس میزدیم.
کیسه های خرید دستمونو چپوندیم تو ماشین آلیس!

کسا پشت فرمون نشست و با شیطتنت و خستگی گفت:
_خب خب میرسیم به اصل ماجرا..رسوندنت به خونتون!
لبمو لیس زدم و با استرس گفتم:
_پس زودتر حرکت کن!
و با یه تیک آف روند سمت خونه.
...
به سختی وسایل رو دراوردم و تو دوتا دستم به سختی
ردشون کرد کسا و با عجله سوار ماشین شد و با دست لایکفرستاد و با
خنده گفت:
_موفق باشی!
و رفت!
ناله ایی کردم و به سختی با کیسهی خریدا زنگ خونه رو
زدم.
دیدم خبری نشد کلافه دوباره زنگ زدم
که صدای امدم کارن رو شنیدم و کشیدم عقب ..
وقتی درو باز کرد با دیدنش حس کردم جرقه تو دلم زده شد.
خدای بزرگ یعنی این مرد جذاب مال منه؟!!!!
موهای شلخته و بالا تنه لختش و چشمای وحشی و
عصبیش!!!
با دیدنش ناخوداگاه آهمو تو گلوم خفه کردم و لبمو گاز گرفتم
، با دیدنم با کیسه های خرید متعجب نگاهم کرد و لب زد:

_کاتیا!!
تو اینجا چیکار میکنی؟؟ اینا چین؟
از درد دستام نفسم داشت بند میومد و با مظلومیت گفتم:
_اول بیا اینارو از رو دستام ور دارم ..دارم هلاک میشم!
سریع کیسه هارو برداشت و گفت:
_بیا داخل!پشت چشمی براش نازک کردم و در همون حال که داشتم میومدم داخل گفتم:
_نیازی به اجازه تو نداشتم ، اینجا خونهی منم هست!
لبخند محوشو دیدم اما به همون سرعت اخمالو شد و هیچی نگفت.
کیسه هارو که گذاشت روی مبل ، خودشم نشست که سینه های برنزه و خوشمزش بهم چشمک زدن ولی با صدای کارن به خودم امدم و هول شدم:
_خب حالا بگو اینا برای چیه؟
سعی کردم سرد باشم و بیخیال بهش نگاهش نینداختم * اونم به سختی!!
و همینطور که کیسه هارو برمیداشتم گفتم:
_چیز خاصی نیستن ، چند دست لباس واسه جشن تولد فردای یکی از هم دانشگاهی هامه!!
نگاه سنگینشو حس کردم اما رومو برنگردوندم که با حرفش خندم گرفت:

_احیانا منم دعوت نیستم؟!
جوری با قیض این حرفو زد که گفتم الان میره ورنیکارو جر میده که چرا دعوتش نکرده!ورنیکا کارنو هم دعوت کرده بود اما برای سوزوندن بیشتر
کارن بی تفاوت نگاهش کردم و گفتم:
_نه فکرنکنم!
عصبی پاهاشو تکون داد و آهانی گفت!
هنوزم قصد نداشت آشتی کنه ، سفت و سخت نشسته بود و تلوزیون رو روشن کرد و سعی میکرد بهم بی توجه باشه ..
part188#
نیشمو بستم و بسته هامو با خودم به اتاقی که پایین بود و مال مهمون بود بردم ، درو نیمه باز گذاشتم و با دیدن آینه بزرگ و قدی روبه روم شگفت زده شدم!
چی بهتر از این ، لعنت ..حتی خدا هم داره راه رو واسم فراهم میکنه!
نزدیک بود از خوشی اشک بریزم ولی خودمو کنترل کردم و لبمو گاز گرفتم.
نامحسوس به کارن نگاه کردم که با اخمای درهم به تلوزیون زل زده بود.
یکی یکی لباسارو دراوردم که با دیدن یه لباس وحشتناک لختی سنگکوب کردم:_این چه کوفتیه گذاشت تو پاچم ..با سوتین و

شورت برم
سنگین ترم ..حرو*مزاده *با فروشندهایی که گولش زد.
رنگش نارنجی جیغ بود ..یه لباس که بالاتنه اش کاملا لخت و
قشنگ گردی سینه هاتو نشون میداد و دامن خیلی خیلی
کوتاهش که اگه مینشستم دارو ندارمو نشون میداد!!
به سختی تنم کردم و جلوی آینه ایستادم که یه لحظه حس
کردم قلبم ایستاد ..با چشمای درامده به خودم نگاه کردم
..سوتین تنم نبود و نوک سینه هام تیز به نمایش گذاشته بود
و چرخیدم و با دیدن باسنم فاتحه خودمو خوندم!
خط باسنم و سینه های درامده و نوک درامدم ..من بمیرمم
همچین اشغال سک*سی رو اونم تو جشن ورنیکا نمیپوشم!
بدون اینکه جلب توجه کنم درو بیشتر باز کردم و دیدم هنوزم
کارن خیره به تلوزیونه..ولی با یه فرق که تکیه داده بود!
هوفی کشیدم نمیدونستم باید چطوری توجهاشو جلب
میکردم ..رفتم سراغ کیسه کفشا که یه فکری به ذهنم رسید!
سریع کیسهی کفشای شیشه ایی رو برداشتم و امدم روبه رو
آینه جایی که کارن بهم دید داشته باشه ..و از عمد یهو پاکت
رو برعکس کردم که کفشا افتادن روی زمین و صدای
ناهنجاری ایجاد کرد.زیرچشمی نگاه کردم که دیدم بلاخره نگاهش بهم
جلب شد!!
خوشحال رفتم سراغ نقشه بعدی ..خم شدم و اروم کفشارو

پام کردم که صدای قدمای تند کارن رو سمتم حس کردم:
؟؟؟؟
ی
_این چه لباس ک*سشعر
کفشامو با ارامش بستم و با طنازی بلند شدم که با دیدن
چهره کبود شده و چشمای اماده گا*ییدنم ،اصلا جا نخوردم!
ولی آب دهنمو قورت دادم و با سردی گفتم:
_لباسی مناسب جشن!
هیستریکی خندید و دستی روی صورتش کشید و دستشو
کوبید به در و خیره از سرتاپامو نگاه کرد و غرید:
_بدرد جشن؟ حتما داری باهام شوخی میکنی ..اینو کدوم
مادر ج*ده ایی بهت گفته؟؟؟ ..د لامصب سگم نکن این چه
ریختیه ،حتی یه فاحشه این کوفتیو نمیپوشه!!!
با اینکه حق باهاش بود اما عصبی و سگ تر از خودش امدم
جلوتر و کوبیدم به قفسه سینش و بلند گفتم:
_به تو هیچ ربطی نداره ..دلم میخواد این لباس رو بپوشم
..دلم میخواد شبیه فاحشه ها بشم ..به آدم دروغگویی مثل
تو ربطی نداره ..هروقت دست از دروغ گفتن بهم برداشتی
منم دست از فاحشه بودن برمیدارم!!نمیدونم چه ربطی داشت ولی
میدونم داشتم چرت و پرت
میگفتم.

ولی کارن جری تر شد و تو یه میلی متری صورتم میغره:
_به من چه ربطی داره؟ میخوای عملی نشونت بدم زنمی ؟ تو گو*ه میخوری میخوای فاحشه باشی ..از نعش منم نمیتونی رد بشی تا همچین گوهی رو بخوری کاتیا ..بعد انگشتشو کوبید رو سرم و ادامه داد:
_اینو تو سرت فرو کن ، من عمرا بزارم این ریختی پاشی بری تولد!!
part189#
چرخیدم و بی توجه بهش نیشخند زدم و گفتم:
_من منصرف شدم ، نمیتونم با آدمی که منو میپیچونه هر دقیقه و قولای دروغین میده زندگی کنم ...
گرماشو از پشت حس کردم اما خودمو کنترل کردم نچرخم و مثل یه حیون بهش حمله نکنم و اون م*مه های برنزهی خوشمزشو گاز نزنم!!!
خم شدم که لباس بعدی رو دربیارم ولی با کشیده شدن دامن لباسم رو به بالا هین بلندی کشیدم و خواستم برم کنار ولیمحکم گرفتم و وحشیانه کوبید به کپل باسنم خودشو
چسبوند بهم و دم گوشم پر از خشم و عصبانیت و جدیت غرید:
_تو گوه خوردی منصرف شدی ..به گور بابات خندیدی ..فکر کردی به همین آسونیاس که من منصرف شدم اره؟! ..نباید

انقد لوست میکردم ..باید ادبت میکردم که الان واسه من دم از رفتن نزنی ..بی شرف!
با اظطراب تقلا کردم و گفتم:
_میخوای چیکار کنی کارن ها؟! ازت شکایت میکنم ولم کن.
پوزخندی زد و بند شورت لامبادامو کشید و کش دار گفت:
_مثلا میخوای چی بگی ؟ ..آقای پلیس دوست پسرم بهم سی بار اسنپ زد و ک*یرشو با ت*خماش فرستاد تو ک*ص و کونم ؟! ..میخوای اینو بهشون بگی بیبی؟!
سرخ و تحریک شده دهنمو بستم ..اینم نشونه ایی از آشتی کردنه دیگه؟!
ولی نشون ندادم چقد بین پام خیس شده و الکی لجبازی کردم:
_تو حق نداری به سوراخام تجاوز کنی!!یهو قهقهه اش به هوا رفت و با کوبیدن دوباره دستش به
باسنم از جام پروندم ولی با دندونای چفت شده و خنده هیستریکی تو صداش غرید:
_تو ، تو خیلی شیرینی ..اوکی ..من به سوراخات تجاوز نمیکنم ..ولی به اینا تجاوز میکنم!!
و دستشو فرو کرد تو شورتم و ک*صمو تو مشتش گرفت و یه سینمو چنگ زد که ناله ام بلند شد:
_اووووووف چرا خیس کردی ؟؟! مگه نگفتی تجاوز نکنم به

سوراخات پس چرا حس میکنم اینجا یک نفر دلش میخواد؟؟!
به سختی نفس نفس زدم و تیکه تیکه گفتم:
_حست ...اشتباه...میکنه...
نوچ نوچی کرد و انگشتشو ماساژ داد روی چو*چولم که
بیشتر خیس کردم:
_ولی کلوچت یچیز دیگه میگه!!
part189#
وقتی حس کردم دستش دور رونام شل
شده با یه حرکت خودمو ازش جدا کردم و سریع دامنمو
پایین دادم و با حس بدی پاهامو جمع کردم که یه موقع آبمنریزه و با
قیض به کارن نگاه کردم و گفتم؛
_برو بیرون میخوام لباسای دیگمو امتحان کنم و بازم میگم به
تو ربطی نداره طرز لباس پوشیدنم!!!
پوزخندی زد و ریلکس نشست روی مبل تک نفره ی گوشه اتاق
و پاشو روی اون پاش انداخت و خونسرد گفت:
_باشه عوض کن!!
با
عالیه نقشم گرفت ولی برای اینکه فکر نکنه مشکلی ندارم
عصبانیتی مصنوعی گفتم:
_کارن بیا برو بیرون حوصله ندارم!!
بی تفاوت نگاهم کرد و دندونای چفت شده غرید:

_ میپوشی یا تا اخر عمرت اینجا نگهت دارم؟!
میدونستم داره خودشو کنترل کنه نزنه جر بده لباسامو ..تا همینجا کافی بود ، با حالتی که مثلا از حضورش ناراضیم لباسامو از تنم کندم و توجه ایی به نگاه های هیزش نکردم!
لباسارو روی تخت پهن کردم و متفکر بهشون زل زدم که صدای حرصی کارن ریشه فکرمو قطع کرد:
_این چه اشغالایی که خریدی ..میخوای با من بازی کنی؟؟! ..
لبخند محوی زدم از پشت ولی با صدای جدی گفتم:_برای چی بخوام باهات بازی کنم؟! ..دیدمشون و ازشون خوشم امد ..زیادی بزرگش میکنی کارن.
نفسای تندی کشید و هیچی نگفت.
لباسی که لختی تر از قبلی رو کشیدم بیرون، رنگش سبز یشمی تیرهی تیره که هر کی ببینه در نگاه اول فکر میکنه مشکیه ولی جنس مخملیش نشون میده رنگش یشمی..رو گلو دوتا بند میخورد و از کمر هم دوتا بند و دامن کوتاه کوتاهش یه چاک کوچیک هم میخورد ..به سختی پوشیدمش و اصلا حضور کارن رو فراموش کردم.
رفتم رو به رو آینه که با دیدن خودم ماتم برد.
کمرمو باریک تر و باسنم رو بزرگتر کرده بود یچی لعنتی شده بودم!
چشمام چلچراغ شده بود ولی خب قرار نبود من به اون تولد

برم ..فقط قصدم اینه یکاری کنم کارن خودش آشتی کنه و بفهمه یکمی حق با منم هست، هرچند منم کم رو مخش نرفتم!
عموی ناتنی و شهوتی من:
#part190چرخیدم سمت کارن و با ذوق و بی حواسی گفتم:
_وای کارن چقد خوشگله!!
اخماش بیشتر کور شدن و عین برج زهرمار سرتا پامو نگاه کرد و گفت:
_بهت نمیاد!!
پوکر فیس نگاهش کردم و پشت چشمی براش نازک کردم:
_نگفتم نظر بدی!
یهو موجی شد و امد پشتم که ترسیده خواستم تکون بخورم اما کمرمو سفت گرفت و تو آینه خیره شد تو چشمام و همینطور که داشت کمرمو فشار میداد زیر لب با همون دندونای چفت شدش گفت:
_سگم نکن کاتیا ..خیلی خودمو کنترل کردم تا لباساتو پاره پوره نکنم و اشک به چشمات نیارم ..این اشغالارو ِبکَن و عین یه دختر خوب یه لباس اوکی تر بپوش ..خب بیبی گرل؟؟؟
جمله اخرشو با غضب و شهوت تو گوشم گفت و لباشو فشار داده بود به گوشم و داشتم له میشدم!
ناله ایی از سر درد کشیدم و گفتم:

_خیلی خوب ..ولم کن ..دردم امد.ولم کرد ولی ایندفعه دستاشو دورم حلقه کرد و با مهربونی و
لحن خاصی زیرگوشم پچ زد:
_ببخشید!!
میدونم زیادی بهت فشار آوردم ...میدونم این دل کوچولوت از چی دلخوره و چرا داره لجبازی میکنه..من خیلی دوست دارم کاتیا ..نمیخوام این مسائل ذهنتو درگیر کنن و داغون بشی ..حالا میبخشی منو؟
بلاخره ..بلند خندیدم و چرخیدم و محکم گونشو بوسیدم
_معلومه که میبخشمت..توام منو ببخش خیلی تند رفتم!
با
اما من با این چیزا داغون نمیشم کارن ..من با نبودت ، آسیب دیدنت ناراحت میشم ، از اینکه باخبرم نمیکنی و ازم همه چیو مخفی میکنی ..تو بهم قول داده بودی پس دیگه سر قولت بمون ..ما الان نامزدیم باید از الان رو راست باشیم باهم وگرنه بعد ازدواج نمیتونیم کنترلش کنیم ، تو دلت میخواد بهت دروغ بگم یا میپیچوندمت سر مسئلهی دیمن؟؟؟!
part192#
فکش منقبض شد و با لحن ارومی جواب داد:_حق با توعه ، من زیادروی کردم ..دیگه قول حقیقی میدم که

هر اتفاقی شد باهات درمیون بزارمش ..حالا هم بیا بغلم یک روز نبودنت هم سخت دیونم کرده بود!
با خنده چسبیدم بهش که سفت فشارم داد و نفس عمیقی کشید.
با شیطتنت همینطور که سرمو تو سینش مخفی میکردم لب زدم:
_پس دیگه نیازی به رفتن به یه مهمونی مضخرف ندارم!
با
جدام کرد و چشماشو ریز کرد و خیره به چشمای شیطونم ، تردید گفت:
_منظورت چیه؟
_مگه بخاطر رفتن به این مهمونی این لباسای ک*سشعرو نخریده بودی؟؟
نوچ نوچی کردم و با نیش باز روی صورتم ازش جدا شدم و گفتم:
_همش بخاطر تحریک تو بود.
مات شده نگاهم کرد و یه نگاه به لباسام و یه نگاه به لباسای تنم و همینطور ناباور گفت:_یعنی این همه عصبانیت و حرصی که بهم دادی الکی بود
اررہ؟؟!
لبخند دندونی زدم و سرمو به نشونهی تایید بالا پایین کردم

که یهو حمله کرد سمتم و گرفت بلندم کرد که با جیغ جیغ پاهامو تکون دادم
_بیا اینجا ببینم ..توله سگ وحشی ..منو میخواستی تحریک کنی اره؟؟ ..یه تحریک شدنی نشونت بدم!
و با خنده گازی از شکمم گرفت که جیغم بلند ترشد ولی هنوز با پرویی میخندیدم و در همون حال که پاهامو تکون میدادم ،گفتم:
_آخ..نه ..از اون ..تحریک..شدنا ..از ..اینا..که نامزد جون ..باید به پام ..بیوفته ..تا ببخشمش!
یهو پرتم کرد روی تخت وسط لباسا و خیمه زد روم و شروع کرد قلقلک دادنم که با قهقهه سعی میکردم جلوشو بگیرم با
..دیگه داشت از چشمام اشک میزد بیرون که متوقف شد و چشمایی که برق میزد نگاه هم میکردیم و نفس نفس میزدیم.
_شیطون رو درس میدی توله سک*سی کارن، اینهمه نقشه نیاز نبود ..تو فقط لخت میومدی جلوم ، به پات نمیوفتادم هیچ ..خودمو بین پات میدیدی!داغ شدم از حرفش و پاهامو بهم فشار دادم..
اما نیشخندی زد و پاهامو از هم باز کرد و امد جلو که برجستگی بین پاش به بین پام برخورد کرد که آه خفه ایی کشیدم .

خودشو بهم فشار داد و با شهوت نگاهم کرد و غرید:
_دوس دارم صورتمو بین پاهات دفن کنم ..انقد بمکش که نتونی طاقت بیاری تو دهنم ارضا شی ..بعدش ک*یرمو بمالم روی ک*ص خیست تا انقدر لزج بشه که به راحتی فرو کنم تو سوراخ باسن تنگت ..
از حرفای کثیفش نوک سینه هام سیخ شد و بین پام نبض میزد.
با
از عمد با انگشت از روی شورت با ک*صم بازی میکرد و اون پوزخند کذاییش به صورت سرخ از شهوتم زل زد.
با گستاخی و لحن کثیف تر از خودش لبمو لیس زدم و شهوانی گفتم:
_منم ک*یرتو توی دستم میگیرم و انقد ت*خماتو میمالم که بی طاقت بشی و التماس کنی فرو کنم تو دهنم تا آبت بپاچه ..کلاهک قارچی ک*یرتو میک میزنم و توی دهنم بالا پایینشمیکنم تا برای دومین بار توی دهنم ارضا شی و آب خوشمزت بریزه روی سینه و ک*صم اووووم!
ناجور سخت شد!
فک و گردنش قفل کرد.
از شدت شهوت قرمز و کبود شده بود از حرفام حس کردم که ک*یرش وحشتناک سیخ شده بود و میخواست وحشی و

حریص حمله کنه بهم و شروع کنه به گا*ییدنم!
part193#
شلوارش و شورتشو با سریع ترین حالت ممکن کَند و ضربه ایی به ک*یرش زد و حشری نگاهم کرد و گفت:
_پس منتظرش نزار بیبی!
شهوتی خندیدم و روی تخت سک*سی زانو زدم و خیره به چشماش ..کلاهک ک*یرشو محکم میک زدم که نعره ی کارن بلند شد.
موهامو جمع کرد و خیره به سا*ک زدنم یواش تلمبه زد.
ت*خماشو مالیدم و کل ک*یرشو فرو کردم توی دهنم و دهنم رو همینجوری که براش توصیف کردم روی ک*یر خوشمزش بالا پایین کردم .موهامو ول کرد و مشغول دراوردن لباسام شد و وقتی دید
نمیتونه فحش رکیکی داد و با خ ِش هات توی صداش غرید:
_این حرو*مزاده رو باز کن دیگه طاقت ندارم!!!
ک*یرشو از دهنم دراوردم و سریع زیپ نیم تنم رو باز کردم و درش اوردم که سینه هام آزاد شدن و نوک تیزشون معلوم شد
.
بلند شدم دامنمم دراوردم که کارن ایندفعه امد سمتم و خیره به شورت خیسم لبشو لیس زد و با لذت گفت:
_این یکی با خودمه ..دراز بکش ..دوست دارم خودم از این

کوچولوی خوشمزه استقبال کنم!
دراز کشیدم و پاهامو با ناز باز کردم و مشتاق بهش نگاه کردم ببینم میخواد چیکار کنه!!
دراز کشیده با انگشتش ک*صمو مالید که برای اینکه صدام درنیاد لبمو محکم گاز زدم و به نفس نفس افتادم.
شورتمو به ارومی از پاهام رد کرد و از سردی که به ک*صم خورد مور مور شدم و خودمو جمع کردم.
بعد اینکه شورتمو یه طرف پرت کرد ..رونامو گرفت و خیره به کلوچهی داغم شد.از نگاهش ناله کردم که یهو ک*صمو از هم باز کرد و شروع
کرد به خوردنش و صدای اوم و جون گفتنش با صدای ملچ ملوچش داشت به کشتنم میداد. موهاشو کشیده بودم و به خودم فشارش میدادم
نوک پستون هامو میمالیدم و مثل مار به خودم میپیچدم.
ایندفعه کل ک*صمو کرد توی دهنش و به چشمام نگاه کرد جیغ بلندی زدم و *فاک* بلندی بهش نثار کردم و بدنم به لرزه افتاد و پلکم پرید.
با
اما هنوز ک*صمو تو دهنش نگه داشته بود و با زبونش چ*چولم بازی میکرد و نگاهم میکرد!،
صدای نفس نفس زدنش از توی دماغش بیشتر تحریکم کرده

بود و آه و ناله هام بلند شدن..
#part194
با
دهنشو از روی ک*صم برداشت که چنگ زدم به تخت و نفس نفس و چشمایی خمار بهش زل زدم.
ک*یرشو تو دستش گرفت و یهو با یه حرکت فروش کرد توم.
آخی گفتم ولی محکم کوبید بهم جوری که صدای تخت بلند شد.سفت و سخت داشت میگا*ییدم.
_آهههه آیییی آه ه ه کاااارن اوووف اوم اخخ
شونه هاشو چنگ زدم و آه غلیظی کشیدم که انگشتشو رد کرد و چ*چولمو مالوند و ضربه هاشو محکم تر کرد.
شهوتی خیره هم بودیم و ناله میکردیم.
لباشو با ولع بوسیدم که حریصانه همراهیم کرد و تلمبه هاش نرم و اروم شدن.
هنوز توی دهن هم بودیم که ک*صمو با دوتا انگشت باز کرد و ک*یرشو داخلم فشار داد که پارگی رو تا جونم حس کردم.
ولی هنوز بیشتر میخواستم.
هلش دادم و ک*یرشو که از تو ک*صم درامده بودو تو دست گرفتم و دم ک*صم تنظیمش کردم و با یه حرکت نشستم روش که جیغ من و نعرهی حشری کارن بلند شد.
_آااهه اوووم آه

تند تند خودمو بالا پایین میکردم که کارن نوک پستونهامو با
تو دستاش گرفت و میمالید و نشگون میگرفت و یهو
حرفای ممنوعه و هاتش هم احساس شهوت کردم هم کثیفی:
_داری روی ک*یر عموت سواری میکنی کوچولو؟!
ک*یر عمو داره میگا*دت بیبی گرل ..اوووف ..آهبا
ضربه ایی به باسنم زد و خودشم شروع کرد به تلمبه زدن و
حس انگشت فا*کش تو کونم جیغی زدم و محکم تر و
شهوانی تر خودمو کوبیدم بهش که صدای شلپ و حشری
کننده ایی تو اتاق پیچید.
سک*س ما کثیف و دیونه کننده شده بود.
کارن حرفای رکیک میزد و منم مثل یه فاحشه لذت میبردم.
خسته امدم روش که نوک پستونم رو به دهن گرفت و اروم و
پرسروصدا ک*یرشو کوبید تو ک*صم
خیره به چشماش و دهنش که سینمو گرفته بود، آه میکشیدم.
دستمو رد کردم و تند تند ک*صمو مالوندم تا زودتر آبم بیاد.
که دوباره پوزیشنمون عوض شد.
کارن امد بالا سرم و ک*یرشو کوبید به دهنم و غرید:
_بمک که داره آبم میاد خوشگلم!
ک*یرشو تو دستم گرفتم و سرشو میک زدم و تو دهنم بالا
پایینش کردم و یه سا*ک پرتف براش زدم که آه غلیظی کشید

و با حس آب داغش تو دهنم ..سریع کشیدمش بیرون که
بقیش ریخت رو سینه هام ..با خنده زدم به ک*یرشو و گفتم :
_کارن روز به روز آب کمرت بیشتر میشه ها!مردونه خندید و خمار یهو
پاهامو کشید و تا خواستم بپرسم
چیکار داری میکنی با حس دهنش روی ک*صم اوفی گفتم
_میخوام آب تورم بیارم اووم .
آخی از شدت درد و لذت کشیدم و موهاشو کشیدم
اما سفت تر به ک*صم چسبید و لیسی به بالا پایین چ*چول
پر آبم زد و با میک اخرش آبم امد.
جیغی زدم و با لرزشی تا آخرین قطرهی آبمو خورد و ک*صمو
کامل لیسید تا تمیز بشه ..برای اینکه دوباره تحریک نشم از
خودم جداش کردم و با صدای بی حال شبیه به ناله گفتم:
_بسه کارن الان دوباره تحریک میشم لعنتی!
part195#
بی میل ازم جدا شد که با خستگی بلند شدم و گفتم:
_من میرم حموم کارن..خیلی بدنم درد میکنه ..آخ
با کش و قوسی که به خودم دادم صدای استخونام درامد.
کارن فقط با لبخند خیره نگاهم میکرد که همون موقع صدای
گوشیم بلند شد
_حتما مامانه،الو سلام مامان ..خوبم مامان ..اره ..نه راستش
امدم پیش کارن ..اره امشب میمونم ..بااشه..دوست دارم..خداحافظ..

خندم گرفت از حرف مامان که گفت از کا*ندوم استفاده کنید!
نمیگفت هم کارن خیلی دقت میکرد چون به گفتهی خودش
من هنوز خیلی کوچیک بودم برای حمل یه کوچولوی دیگه!
حق داشت من هنوز 19سالم بود و آمادگی حاملگی نداشتم و
حس خوبی بهم میده محافظت کارن ازم!
با حس گرمایی که دورم پیچید لبخندی امد رو لبام:
_به چی فکر میکنی پرنسس؟!
با خنده سرمو چرخوندم سمتش و گفتم:
_پرنسس؟ لقب جدیده؟!
دماغشو مالوند به گردنم و سینه هامو فشار داد و با شیطتنت
لب زد:
_بده مگه ، پرنسس؟!
نوچی گفتم و از زیر دستاش فرار کردم و گفتم:
_فعلا پرنسس نیاز به حموم داره توام کم منو انگولک کن
..جون تو تنم نزاشتی ..سیر نمیشی که!
با همون شیطتنت خیز برداشت سمتم و قبل از در رفتنم
ضربه ایی محکم به باسنم کوبید و جوونی گفت که فحشیبهش دادم و با
قهقهه اش منم خندیدم اما چشم غره ایی
رفتم و به سمت حموم حرکت کردم.
...
روزا عادی میگذشتن و ما از این آرامش لذت میبردیم.

و اما امروز ..با استرس به کسا زل زدم و با ناله گفتم:
_دارم میمیرم از شدت استرس کسا ..بدو برو آماده شو تا منم لباسمو انتخاب کنم ،اگه بخوایم دوتامون باهم دنبال لباسم بگردیم..تو میمونی ، هوووف خدایا الان همینجا میشینم گریه میکنم!
واقعا داشت اشکم درمیومد که کساندرا با مهربونی بغلم کرد و با خنده ی توی صداش گفت:
_صبرکن زنگ بزنم کارن ..تنها راهمون واسه اروم کردنت همونه!
مامان و آلیس که بهمون رسیدن با شنیدن حرف کسا خندیدن و تاییدش کردن.
تا خواستم مخالفت کنم ..شماره رو گرفت و کارن الویی گفت و کسا با شیطتنت نگاهم کرد و گفت:
_سلام کارن چطوری..نه نه هول نکن پسر ..کاتیا خوبه ..فقط از استرس داره گریه میکنه ..ماهم تصمیم گرفتیم بهت زنگبزنیم تا یکم از این حال و هوا درش بیاری!
از دروغش چشمام گرد شد اما دستشو جلوی دماغش گرفت یعنی چیزی نگو.
تا گوشیو سمتم گرفت ناخوداگاه لحنم لوس شد و با بغض اسمشو صدا زدم:
_کارن!

که با ُتن صدای جذابش نرم و هات زمزمه کرد:
_جونم کوچولوی کارن ..گریه نکن خوشگلم..ببین منو قربونت برم ..فقط یه جشن سادس برای اعلام نامزدیمون..اگه برای یه جشن ساده انقدر استرس داشته باشی ..برای عروسی فکرکنم باید با ِس ُرم از بیمارستان ببرمت!!
از حرف اخرش استرسم یادم رفت و شروع کردم به ریز ریز خندیدن که با لذت گفت:
_جونم بخند نفسم..من تا چند دقیقه دیگه میام ..مواظب خودت باش کوچولو ..دوست دارم!
منم حرفاشو تکرار کردم و حالا با ارامش عجیبی که بهم با
تزریق شد گوشیو به کسا پس دادم که خودشو مامان شیطتنت نگاهشونو سریع دزدیدن ..یعنی ما چیزی نشنیدیم.
پوکر نگاهشون کردم و گفتم:_خب الان چیکار کنیم ..کارن یه چند دقیقه دیگه میرسه!
part196#
کساندرا سریع و با ذوق گفت:
_بیا بریم تا کارن نیومده بریم مزون دوست مامان ، لباساش فوق العادن!
از حرفش منم استقبال کردم و اما قبلش به مامان گفتم که به کارن زنگ بزنه و آدرس دقیق رو بده!

آلیس راهنماییمون کرد و با دیدن مزونه دهنم باز موند!
یه تالاری بود واسه خودش ، خدای من ..کلی لباس
عروس..انقد این صحنه قشنگ بود که هممون ماتمون برد ،
غیر از آلیس که لبخند بر لب داشت و به چشمای بهت زدمون
میخندید!
با صدای ناز زنی سرمونو سمتش چرخوندیم که با ذوق و قدم
های محکم به سمتمون میومد و همزمان آلیس سمتش رفت و
همو بغل کردن:
_نمیدونستم مامان همچین دوست خفنی داره!
کسا بود که دم گوشم زمزمه کرد.منم حرفشو تایید کردم که با صدای
همون خانم از حالت پچ
پچ کردن ، صاف ایستادیم:
_خب آلیس جون ، من با کیا اشنا هستم؟!
آلیس مشتاق معرفیمون کرد و ماهم با لبخندی ملیح در جواب
حرفاش یه جمله ایی گفتیم.
اونم با اعتماد بنفس بالا و لحن خاصش لب زد:
_منم ابیگل مدیسون هستم از آشنایی با تک تکتون خوشحالم
..میتونید منو ابیگل صدا بزنید.
من بیشتر زیبایی که داشت رو تحسین میکردم.
موهای بلوند و هیکلی مثل مدلای روی مجلهها ..چشمای سبز
یاقوتی و لبای بزرگ و خوش فرم ..و اون حرکتای با نازی که

انجام میداد ..منو یاد آهنگ "لیدی سک*سی" مینداخت!!
با صداش از فکر درامدم و هول زده گفتم:
_بله؟!
که خندید و گفت:
_گفتم بیا راهنماییت کنم ..اینجا هم لباس های مخصوص
جشن نامزدی داریم هم عروسی ..و همشون از پارچه های
کمیاب و خاص طراحی شدن ..خوشحال میشم باهام همقدم
بشید همتون!!خواستیم حرکت کنیم که با صدای بم کارن با ذوق برگشتم
سمتش و با دیدنش انگار درونم گرم شد:
_کارن!!
چقدر زود امدی عزیزم!
لبخندی زد و سرتاپامو نگاه کرد و گفت:
_واسه اروم کردن خانم خوشگلم امدم!
شیطون نگاهش کردم و قند تو دلم آب شد.
part197#
با صدای ابیگل کارن قدم برداشت و امد داخل و دستشو دور
کمرم حلقه کرد:
قعا
_اوه خداای بزرگ ..کارن نیکلاس؟! من واقعا دارم وا
؟!
میبینم یا َتوه ِم

ابیگل با خوشحالی سمتمون امد و به کارن نگاه کرد و دستشو دراز کرد و گفت:
_واقعا خوشحالم از دیدنتون..من هنوز باورم نمیشه باهاتون ملاقات دارم ..من ابیگل مدیسون هستم فکرکنم من رو بشناسید ، در هرصورت از دیدنتون واقعا خیلی خوشحالم!!!
کارن دندونای سفیدشو به رخ کشید و دستشو فشرد و گفت:_خوشبختم خانم مدیسون ..اشتباه فکر نکردم پس!!
_شما همون برندی هستین که باما همکاری دارن ..شک کردم از اسم مزون و باشکوهی فروشگاهتون و الان شکم برطرف شد ..خوشحالم باهاتون ملاقات میکنم خانم!!
خیلی دلبرانه خندید ..و موجی از حسادت به دلم انداخت!!
کاملا حضور من رو فراموش کرده بودن ..خودمو از بغل کارن درآوردم و مغرور و سرد لب زدم:
_من میرم پیش بقیه ..شماهم به صحبتاتون ادامه بدین!!
مدیسون با لبخند تنها اوکی بسند کرد اما کارن امد سمتم و خیره به چشمای خنثیم لب زد:
ما
_خانم مدیسون خیلی از ملاقات با شما خوشحال شدم ا دوست دارم یک روز دیگه درمورد کار صحبت کنیم ..چون من واسهی لباس خانمم مزاحم شدم!
مدیسون خجالت زده اخم کرد و گفت:

_اوه شرمنده ..بله درست میگید ..بفرمایید راهنمایی کنمتون!!
لبخند محوی رو لبام امد که کارن با صدای حرصی دم گوشم غرید:
_بخند توله سگ ، ولی ازم قهر نباش!!نامحسوس نگاهی به مدیسون انداختم و سریع بوسه ایی
روی گوشه لبش زدم که جونی گفت و دوباره دستشو انداخت دور کمرم و فشارم داد به خودش.
با ایستادن مدیسون ماهم ایستادیم و با دیدن کلی لباسای رنگ رنگی و شیک ..ماتم برد!
_اینجا خاص ترین لباسامون طراحی شدن برای افراد خاص ..افراد عادی نمیتونن ، ببینن یا بخرن چون قیمتاشون خیلی بالاس!!
با ذوق به کارن زل زدم که لبخندی زد و گفت:
_هرچی پسند کردی بردار پرو کن.
دیگه طاقت نیاوردم و لباشو محکم و حریص بوسیدم که کمرمو گرفت و شوکه شده همراهیم نکرد.
ازش جدا شدم و با خنده نگاهش کردم که به خودش امد و چشماشو تیز کرد و تهدیدوار زمزمه کرد:
_برو تا نگ*اییدمت همینجا!!
part198#

ابیگل مارو تنها گذاشت و دور لباسا چرخیدم و متفکر به کارن خیره شدم و گفتم:_کارن خیلی سخته انتخاب کردن ..همشون محشرن!!! با
کارن روی مبل نشست و پاشو روی اون پاش گذاشت و خونسردی گفت:
_پس همشون رو تن کن من نظر میدم!
ایده بدی نبود..موافقت کردم که همون موقع ابیگل امد.
با ناز هیکلشو چرخوند و با آی پد توی دستش گفت:
_چیزی انتخاب کردین؟ ..یه چند دقیقه دیگه یه پرسنل میاد کمکتون تا لباسارو از تن مانکن دربیاره ..و راستی نیکلاس تا یادم نرفته لباس های مردونه هم داریم ، میخواید نگاهی به اونجا هم بندازید؟!
کارن زودتر جواب داد:
_اره بفرستید قراره لباسای زیادی رو پرو کنه خانمم ، بعد لباسای کاتیا ..به لباسای منم میرسیم!!
ابیگل لبخند زد و با سیاست گفت:
_پس من تنهاتون میزارم و دوستاتونو راهنمایی میکنم!!
تا رفت ..نفسمو فوت کردم و با قیض به کارن گفتم:
_دیگه حس خوبی بهش ندارم کارن ..زیاد باهاش صمیمی نمیشیم..فقط همین مونده این بخواد روت چشم داشته باشه ..کم حرص میخورم توام بیشترش کن!از غرغر کردنام تو گلو خندید و زد

رو پاش و گفت:
_بیا اینجا!
اخمی کردم ولی بی پروا رفتم سمتش و نشستم روی پاهاش و با طنازی گفتم:
_چیشده ..دلت هوس منو کرده ..منم همینطور ..بدجور میخوامت!
و اینجوری شد که کلا قضیه ابیگل رو فراموش کردیم!
#part199
خدایی زوجی به داغی ما دیده بودین؟! ..
کارن دستشو گذاشت روی باسنم و خیره به چشمای شهوتی و شیطونم گفت:
_میخاری ..بدجورم میخاری دختر ..نمیزاری اروم بمونم ..باید وحشیم کنی ..ِد بی شرف ..اینجا؟! ..این همه مدت تو خونه تنها بودیم ..آخ که کم مونده عقلمو از دست بدم ..عاشق همین گستاخ بودنت شدم!
و لبمو وحشیانه کشید تو دهنش و حرصی و با سروصدا بوسیدم ..با درد اومی گفتم و سعی کردم همراهیش کنم که یهو با صدای هین یکی ..بی میل ازم جدا شد.و با دیدن صورت سرخ یه دختر با کت و دامن سیاه سفید ،
فهمیدم پرسنله!
از روی پاهای کارن بلند شدم و با مهربونی خندیدم و گفتم:

_شرمنده عزیزم ..فکرکنم شما همون پرسنل باشید ..درسته؟!
سرشو تکون داد و اروم گفت:
_بله ..چیزی انتخاب کردین براتون بیارم؟!
اهومی گفتم و برای کارن که فکشو از شدت تحریک شدگی منقبض کرده بود چشمک زدم که "تخم سگی" زمزمه کرد که باعث شد ریز ریز بخندم!
دونه دونه لباسایی که توجه امو جلب کرده بود رو بهش نشون دادم ..و یهو یه مانکنی توجهمو به خودش جلب کرد!!
اوووف ..خدای بزررگ!!
یه لباس بلن ِد طلایی!!
دنبالهی تورش که برق میزد!
عین لباسای توی دیزنی که تن پرنسسا بود.
ولی این پف نداشت ..بلند و پر نور بود.
یه تاج هم سر مانکن بود که جلوه اشو صدبرابر زیبا کرده بود.
هرچی لباس انتخاب کرده بودم از ذهنم پر کشیدن و محو این لباس شده بودم که با صدای پرسنل از جا پریدم:_انتخاب فوق العاده ایی کردین ..میخواین اینو پرو کنید؟!
با اشتیاقی که سعی میکردم زیاد نشونش ندم سرمو تکون دادم ..که به ارومی لباس رو از تن مانکن دراورد و درهمون حالت حرف زد:
_این لباس تکه ..رنگ دیگه یا مدل دیگه ایی نداره ..فقط

همین یکدونه از تولیدی برامون آوردن..و خیلی خوششانسید که همین دیشب به دستمون رسید و هنوز کسی ندیدش!!
خیره به لباس شدم و لبمو گاز گرفتم ..محشره!!
با تاج و لباس توی دستش ..به سمت جایی که کارن بود رفتیم که داشت قهوه میخورد و مجله میخوند.
با شنیدن صدای پاهامون سرشو آورد بالا و اول با مکث به لباس نگاه کرد بعد به ما و گفت:
_انتخاب کردی عزیزم؟! ..فقط همین یکی رو میخوای پرو کنی؟؟!
با ذوق اره ایی گفتم که پرسنل به اتاق پرو اشاره کرد و گفت:
_بریم اونجا..تا منم تو پوشیدنش کمکتون کنم ..لباس حساسیه و سخت میشه پوشیدش برای همین به تنهایی نمیتونید به تن کنید.باشه ایی گفتم که کارن با لبخند جذاب یه وریش نگاهم کرد و
لب زد:
_ بی صبرانه منتظرم که توی تنت ببینمش عروسکم!!
#part200
توی اتاق پرو کاملا برهنه شدم ..فقط با یه ست مشکی بی هوا وارد شد و تا سرشو آورد بالا
سنل
ایستاده بودم که پر

با دیدنم ماتش برد!!
یه لحظه شک کردم..این چرا هی سرخ وسفید میشد؟!
چرا نباید بعد دیدن این همه بدن لخت براش عادی نباشه؟!
انگار سوالم رو فهمید که خیلی سخت گفت:
_من تازه شروع به کار کردم و کارای قبلیم اینجوری نبوده
..واسه همین یه مقدار برام مشکله دیدن بدنای برهنه
..شرمندم اگه باعث آزار شدم با رفتارم!!
با
اینکه خیلی با احترام حرف میزد قابل تحسین بود برام ..
محبت دستمو روی بازوش گذاشتم و گفتم:
_نه عزیزدلم اصلا و ابدا آزاردهنده نبود برام..فقط باعث
کنجکاویم شده بود.لبخند زد و شروع کرد به کمک کردنم به پوشیدن
لباس و در
همون حین با اشتیاق از هیکلم تعریف میکرد.
واقعا خیلی سخت بود تن کردنش ..ربع ساعت بود ما درگیر
بودیم و حتی صدای کارن هم بلند شد.
با خستگی پوفی کشیدم و زیپش که از بغل میخورد رو
کشیدم بالا و با دیدن خودم توی آینه شگفت زده شدم!!!!
پرسنلی که فهمیدم اسمش الیزاب ِت با ذوق و شوق تاج رو هم
برداشت و گفت:
_فوق العاده شدین ..این رو هم صبرکنید بزارم روی سرتون

..خدای بزرگ انگار برای تن شما دوخته شده!!!
نزدیک بود اشکم دربیاد.
پوست گندمیم داشت میدرخشید..موهای لختم که بلندتر شده بودن ..روی لباس بدجور خودنمایی میکردن.
تاج رو به آرومی روی سرم به حالت کج گذاشت و چندتا سنجاق دراورد و زد به تاج و موهام تا نیوفته.
با اتمام کارش، با شیطتنت و حجمی از هیجان گفتم:
_تو میتونی بری الیزابت..میخوام کارن رو سوپرایز کنم!!
خندید و چشمی گفت و بعد از صاف کردن تور لباسم ،رفت!لینک گپ درخاست عاشقان رمان:
https://t.me/darkhaste_romanh
لینک چنل عاشقان رمان:
❤ @darkhast_romannn ❤ .عموی ناتنی و شهوتی من:
part201#
نفس عمیقی کشیدم و یدور دیگه خودمو نگاه کردم و سعی کردم التهاب درونمو خاموش کنم ولی داشتم پرپر میزدم تا عکس العمل کارن رو به چشم ببینم!!
پرده رو کشیدم و با کفشای مدل شیشه ایی بیرنگم ..به آهستگی قدم برداشتم و درهمون حال یکم سروصدا کردم.
کارن سریع سرشو آورد بالا و یه آن خشکش زد.
چرخیدم و با حالت خاص ایستادم و کشدار و طناز گفتم:

_چطور شدم کارن؟؟؟!
بلند شد و همینطور که مات و مهبوت نگاهم میکرد ..چنگ زد به موهاش:
_دیونه کننده شدی ..من چطوری طاقت بیارم چشمایی که روی تو میشینه ..بیا نزدیکتر ..بیا بغلم میخوام ببینم توی لعنتی واقعی هستی!!
و بدون اینکه اجازه بده سمتش بیام با خشونت کمرمو کشید تو بغلش و نفس عمیقی کشید و تو گلو گفت:
_باورم نمیشه این عروسک مال منه ..خدایا دلم میخواد طلابگیرمت و نزارم دست احدی بهت برسه!!
دستشو رد از چاکم کرد و به رون پام چنگ زد!
خیره به چشمای هم تب دار و داغ ، جنون وار گفت:
_چیکار کنم که ازت سیرشم ..چیکار کنم تا این حس جنونم بهت رو کنترل کنم توله سگ!
تو سکوت فقط به حرفاش گوش دادم که بوی خشونت و عشق میداد!!
_از همون اول میدونستم بهت میاد ..ولی لعنت به من که دست کم گرفتم و نمیدونستم یه فرشته میسازم!!
متعجب ازش جدا شدم و گفتم:
_یعنی چی کارن؟؟! ..منظورت از این حرف چی بود؟؟!
..یجوریی گفتی انگار تو طرحش زدی!!

دستی به ریشش کشید که دلم قنچ رفت:
_اون شرکتی که مال ارث بابا به منو آرسان بود رو دادیم به دِیگو ..اون شرکت کارش تولید مواد غذایی بود.
من یه شرکت دیگه دارم ..اون با تلاشای بی وقفهام بود ..من یه طراحم!!
یادم رفت اینارو بهت بگم ..ماجراهای زیادی پیش امد که نتونستم بیام باهات راجبمون صحبت کنم..و ببخش ازکوتاهی کردنم توی این مسائل!
جا خوردم!
واقعا جا خوردم ..و حس میکردم یه احمقم که هیچی درمورد نامزدش نمیدونه!!
در واقع من اهمیت نمیدم به شغل یا زندگی اون شخص تو زندگیم و بابا میگه این اخلاقم به مامان رفته!!
ناراحت به کارن نگاه کردم و گفتم:
_حس یه زن احمق رو دارم!
part202#
صورتمو توی دستش گرفت و خیره به چشمای گربهایم لب زد:
_هیچوقت دلم نمیخواد به خودت این الفاظ رو بگی کاتیا ..تو احمق نیستی..تو باهوش ترین ..شجاع ترین و بی پروا ترین زنی هستی که تو عمرم دیدم!
فقط سربه هوایی ..تخس و بیخیال!!

که اونم بخاطر کوچولو بودنته..گرفتن زنه 19ساله این عواقب رو هم داره.
با خنده و شوخی حرفای اخرشو گفت ..اما زدم به تخته سینش و گفتم:_تو زیادی پیری ..وگرنه سن من عادیه همسر!
چشماش شعله میکشید..خم شد و گردنمو بوسید و در همون حال که بوسه میزد قربون صدقم رفت:
_دورت بگرده همسر ..کم خوش مزه بازی دربیار خوشگلم ..نه اینجا جاشه ..نه دلم میخواد لباسی که براش زحمت کشیدم جرواجر بشه ..خب خوشمزهی کارن؟؟!
با نالهی تو گلوم به سختی گفتم:
_تو اول اون دهن لعنتیتو از روی گردنم بردار ..دارم میسوزم!
بوسه ی آخرو زد و با مردمکای لرزون گفت:
_خودم آرومت میکنم ..فقط بزار از این فروشگاه *** بریم ..توام برو لباستو دربیار ..نمیتونم بیشتر از این تحمل کنم ..فقط خدا به داد من برسه تو روز جشن ..سکته میزنم!!
نوچ نوچی کردم و خدانکنه ایی گفتم که سرشو انداخت پایین و عصبی گفت:
_د برو ..ایستاده برا من شیرین زبونی میکنه ..نمیترسه از گرگ گرسنه ایی که عطش داره پدرسوخته!
خندیدم به غرغراش و رفتم داخل اتاق پرو ..که یهو یادم امد الیزابت رو خبر نکردم.

سرمو از پرده کشیدم بیرون و بلند گفتم:_کارن الیزابت رو خبر کن کمکم کنه لباس رو دربیارم!
کارن امد سمت اتاق و گفت:
_الیزابت کیه؟
کلافه گفتم:
_همون پرسنل دیگه ..صداش کن کلافه شدم!
part203#
جدی امد داخل اتاق پرو که با اعتراض و تعجب صداش زدم که ابروهاشو داد بالا و گفت:
_چه نیازی به پرسنل هست وقتی خودم هستم عزیزدلم ..حالا بچرخ!
نفسمو دادم بیرون و کوبنده گفتم:
_انگولکم نمیکنی کارن!
خندید و خمارگونه گفت:
_انگولک چیه توله!
زیپ بغلمو باز کرد و با لحن دستوری گفت:
_دستاتو بده بالا!
دستامو بردم بالا که با یه حرکت نرم و اروم از تنم کشیدش بیرون و مثل یه الماس تو دستاش نگهش داشت و بعدآویزونش کرد . تاجم رو که الیزابت سخت به موهام چسبونده بودش رو نگاه کردم، که اروم شروع کرد به درآوردن سنجاق ها ..

و با آزاد شدن تاج ..یواش از موهام کشیدش بیرون!!
نفس راحتی کشیدم و موهامو مرتب کردم و خیره شدم به خودم داخل اینه..که انگار بالق تر شدم ..دستای کارن دورم حلقه شد و پشت بندش صدای جذابش:
_داره حسودیم میشه ..کم به خودت نگاه کن تو آینه ..برای منم سهمی بزار..مال منی ولی نتونستم انقد نگاهت کنم!
معترض گفتم:
_منم نتونستم یه دل سیر به خط به خط بدنت نگاه کنم ..همش یراست میای میکنی داخلم!
از بی پروا حرف زدنم مات موند اما به خودش امد و چرخوندم و هوس آلود گفت:
_نمیدونی وقتی لختی چقد خوشمزه ایی وگرنه اعتراض نمیکردی.
اون کلوچهی بین پات که وقتی از شدت خوردن قرمز و خوردنی میشه و تبدیل میشه به غنچهی رز ..نمیدونی چطوری منو سفت و سخت میکنه تولهی کارن ..اون سینههات که قبلش لیمو بودن و با خوردن و مالش های من شدن
هلو ..نمیدونی چه لذتی دارن ، دلم میخواد شب تا صبح تو دهنم بگیرمشون و بپرستمشون!!!
خط به خط بدنت دهن منو به آب میندازه پس اعتراض نکن چرا سالار دلش میخواد یه راست بره تو اصل کاری ..خب؟!

#part204

ز

تو دلم "فاک" بلندی گفتم و خودمو از گرمای بدن جهنم سو کارن دور کردم و غریدم:

_فقط بزار از این کوفتی بزنیم بیرون، مثل مادهی ببر تمام بدنت رو کبود میکنم کارن ..تلافی میکنم تحریک کردنمو!

از حرفام غرشی کرد و با جون دستشو کشید روی شکمم و لبشو لیس زد و مشتاق و حریص گفت:

_یعنی الان خیسی!.

با حرص و صورت قرمز شده زدم تو دستش و گفتم:

_نه پ ..دست نزن بهم ، عصبیم کردی ..اه کارن!

از پشت خودشو چسبوند بهم و با ملایمت تو گوشم لب زد:

_بزار ارومت کنم خوشگلم ..فقط پنج دقیقه ..

از حرفاش داشتم شل میکردم اما ریسک بدی بود ..هرآنممکن بود سراغمون بیان اما با یهویی وارد شدن دست کارن

تو شورتم ..عقل از سرم پرید!!

ناخوداگاه کمرمو قوس کردم و دستامو روی آینه روبه روم گذاشتم و با خشونت و عجز نالیدم:

_نه ..ن..نکن ..ک ..کارن ..آهههه..ل..لعنت..بهتت...کاااارن!

تند تند میمالوندم و با اون دستش باسنمو میچلوند.

آبم سریع امد در عرض ده دقیقه!

خسته و نفس نفس ازش جدا شدم و درمونده به شورت خیسم زل زدم:
_الان من چطوری با این شورت کثیف لباسامو بپوشم کاارن؟!
با صدای خش دار گفت:
_زیاد نمیمونیم ..من دارم میترکم فقط میخوام حست کنم ..سریع لباساتو بپوش ما زودتر مادرت و آلیس اینا میایم!!
اعتراض نکردم چون تمام بدنم سست شده بود و پاهام میلرزید به وضوح..کارن که لرزشمو دید شروع کرد به پوشوندن لباسا به تنم منم بدون اعتراض گذاشتم اون بپوشونتم!
با صدای ابیگل و الیزابت لبمو لیس زدم و با بدجنسی به کارن نگاه کردم و تو دلم گفتم :_خوبه که اینجوری ببینتمون و بفهمه دنیا دست کیه!!
بعد پوشیدن لباسام اصلا اشاره ایی به پیراهن رژی شدهی کارن نکردم تا پاکش کنه ..با همون لبخند بدجنس روی لبام دست کارن رو گرفتم که مشکوک نگاهم کرد اما هیچی نگفت و همزمان از اتاق زدیم بیرون ...که با دیدنمون جا خوردن!
بیشتر از همه رو ابیگل زوم کرده بودم که عکس العملشو ببینم!! حس میکردم آشفته شد یه لحظه!!
این باعث شد حس زنونهام بیشتر احساس خطر بده.
تغییر جهت داد و ایندفعه خیره موند به جای رژم روی پیراهن

کارن که تو دلم شروع کردم به خندیدن!
part205#
سرفه ایی کردم و مغرورانه گفتم:
_لباسای فوقالعاده ایی دارید ..من لباسمو انتخاب کردم توی اتاق پرو آویزونه ..خوشحال میشم برام توی جعبه بزاریدش فقط کمی زودتر ..چون ما عجله داریم واسه رفتن!!
نمیدونم منظورمو از "عجله داریم" رسوندم یا نه ..ولی دیدم که سعی داشت نفساشو تنظیم کنه و این بیشتر عصبیم میکرد._عالیه پس ..خوشحال شدم از خریدنتون از مغازمون ..و کارن جان متاسفم که نتونستیم وقت بیشتری واسه حرف زدن پیدا کنیم..اما امیدوارم بعدا ببینمت .. و اوه شرمنده منظورم ببینمتون!
از عمد اینکارو میکرد ..اینجور زنارو من به خوبی میشناسم ..اینا به متاهل و متعهد رحم نمیکنن ..فقط حریصن تا به خواستهاشون برسن اما بدجور منو دست کم گرفته!
قبل اینکه کارن حرفی بزنه با سردی و لبخند مصنوعی گفتم:
_خب پس دیگه ما میریم خیلی خوش گذشت ..خداحافظ عزیزدلم الیزابت!
با محبت الیزابت رو بغل کردم و دیگه بی توجه به ابیگل دست کارن رو کشیدم که اونم سرسری خداحافظی کرد و امد دنبالم و زیر لب گفت:

_این چه کاری بود کردی کاتیا؟!
هیسسی گفتم و با حرص لب زدم:
_فعلا صبرکن مامان اینارو پیدا کنیم ..اه انقد عصبی بودم یادم رفت از الیزا بپرسم کجان اوووف..
با صدای "اونجا هستن" کارن به چپ نگاه کردم که دیدمشون درحال دیدن لباسا بودن و چندتا پاکت لباس دستشون بودن..چه زود هم خرید کردن!
سریع سمتشون رفتیم و گفتم:
_مامان!
که برگشتن سمتم و کسا با شوق و هیجان امد سمتم و بازومو گرفت و گفت:
_وای کاتیا اینجا معرکه اس ..یه عالمه لباس خریدم ..تو چی خریدی؟! ..نامرد خبرم میکردی منم میدیدم!
لبامو اویزون کردم و گفتم:
_ببخشید!
زد به بازوم و خواست چیزی بگه که همون موقع مامان گفت:
_صدام زدی کاتیا ..چیزی شده؟
اره ایی گفتم و لب زدم:
_اهان راستی ..منو کارن میخوایم بریم ..اگه کار شما هم تموم شده زودتر بریم ..خیلی خستم!
مامان با مهربونی زاتیش گفت:

_شما برید عزیزم ..ما هنوز خورده ریز زیاد داریم!
که همون موقع کساندرا پرید و با شیطتنت گفت:
_کار من تموم شده ولی ..مجبورید منو برسونید سر راهتون
خونه جک!خندیدم و باشه ایی گفتم.
کارن و آلیس درحال حرف زدن و خندیدن بودن رو نگاه کردم و به کسا گفتم:
_بنظرت بپرم تو حرفاشون؟! حس میکنم تا صبح قراره حرف بزنن ..کنجکاوم بدونم به چی میخندن!
کسا هم حرفمو تایید کرد و همون لحظه با صدای بلند کنجکاو گفت:
_به چی میخندین مامان؟؟
part206#
آلیس منظور دار نگاهم کرد و با خنده گفت:
_اگه میخواستیم بگیم که بلند حرف میزدیم عسلم!!
کسا با اعتراض آلیسو صدا زد که خنده هممون بلند شد.
با صدای ابیگل کلافه چشم برگردوندم که آلیس با لبخند نگاهم کرد.
میخواستم نزدیک کارن بشم که خودش امد جفتم ، با تعجب نگاهش کردم که چشمکی به روم زد و جدی زل زد به ابیگل مدیسون "جادوگر مادر به خطا!"
_میبینم جمعتون جمعه خانما!و به کارن زل زد و کشدار گفت:

_و کارن جان!
خب این یعنی چی؟!
حق دارم الان موهاشو دور دستم بپیچونم و خفش کنم نه؟؟!
این دیگه از نخ دادن گذشته داره طناب کلفت میده مادر!.***
میخواستم برم سمتش موهاشو بکشم که کارن زرنگ تر
..دستشو دور کمرم حلقه کرد و جواب داد:
_شرمنده ولی ما باید زودتر بریمم!
و زیر لب غرید:
_اروم بگیر توله سگ!
دندون غروچه ایی رفتم و بلند گفتم:
_بیا بریم کساندرا!
کسا امد جفتم و دستمو فشار داد .
اونم خوب میشناخت منو که میخواست اروم باشم ..کارن
سریع قدم برداشت و حتی نزاشت کامل خداحافظی مامان و
آلیس رو بشنوم ..همشم تقصیر اون ج***دس!
_اشتباه بود ..باید همون موقع میزدیم بیرون از این فروشگاه
بی صاحاب ..کاتیا میدونی اگه یه ثانیه تلف میکردم
میخواستی چیکار کنی؟ اره میدونستی؟!با حرص همینطور که سوار
ماشین میشدیم درو کوبیدم و
گفتم:
_اره میدونستم ..تو نزاشتی پس نگران عروسک باربیت نباش

که یوقت اوخ میشد ..چون در هرصورت تو هستی که نجاتش بدی ..مگه نه کسا ؟! جوری داری منو بازخواست میکنی انگار ندیدی چه رفتاری داشت!
کسا درمونده نگاهمون کرد و ساکت موند.
_دیدم کاتیا دیدم .کور که نبودم ..ولی من دارم میگم اگه اون زنو میزدی اروم میشدی ؟ میشدی؟ نه! فقط ابروی من و خودتو میبردی!
به جلز ولز افتادم دیگه!
_تو از کجا میدونی اروم نمیشدم هاا؟؟! اتفاقا خنک میشدم، خنک!
الانم اروم برون الان هممونو به کشتن میدی کارن!
با حرص نفسشو داد بیرون و سکوت کرد و سرعت رو آورد پایین!
اصلا عالی شد .اولین خرید نامزدیمون با بحث تموم شد!
سرمو برگردوندم رو به شیشه و خودمو غمگین نشون دادم که نفسای عصبی کارن رو شنیدم.میدونم خیلی خبیثم ولی دلم میخواد درک کنه ..حالا اگه
جنس مخالف بود خودش بدتر من رفتار میکرد ..مرتیکه!
تو دلم داشتم کلی فحش به کارن میدادم ولی قیافمو غمگین نگه داشتم که یهو صدای زنگ گوشی از جا پروندمون.
کسا ببخشیدی گفت و سریع جواب داد

_سلام جک ..اره تو راهم ..الان رسیدم ..اره ..اره با کارن و کاتیا ..چی؟ ..باشه ..میبینمت ..منم دوست دارم ..بای!
و قطع کرد.
#part207
کسا
کارن با سرعت فقط میروند به سمت خونه ..بعد رسوندن دوباره جو سنگین بینمون بپا شد.
با لجبازی هنوز روم به پنجره بود ، گردنم داشت خسته میشد اما هنوز قصد برگشتن نداشتم.
_گردنت شکست ..به خودت رحم نمیکنی بهگردنت رحم کن!!
و زیر لب یچی غرید که نفهمیدم.
جوابشو ندادم که پوف غلیظی کشید و دنده عوض کرد.
با صدای پیامک گوشیم ..از تو کیف درش آوردم و با دیدن اسم فرستنده پشمام به سرعت فر خورد.رونیک بود! بعد این همه مدت پیام دادنش فوق العاده عجیب
بود.
مخصوصا از آخرین دفعه و اون کار چندش آورش!!
با کنجکاوی پیام رو باز کردم:
_هی ..کای .اوم ..خوبی؟!
اخم محوی کردم و نوشتم:
_ممنون.

که سریع سین زد:
_میخواستم ..ببینمت..دیگه نمیای آموزشگاه؟
به فکر فرو رفتم ..من بعد کارن به کل زندگی خودمو
فراموش کردم ولی نمیدونم کارن اجازه میده یا چی؟!
با دوباره صدای پیامک گوشیم از فکر درامدم:
_درهرصورت خوشحال میشم دوباره ببینمت ..و میخواستم
درمورد اون اتفاقی که آخرین بار بینمون افتاد حرف بزنم
باهات ..فردا بیا آموزشگاه..لطفا!
اخم کردم و هوفی کشیدم و تایپ کردم:
_باشه!
همین و گوشیو خاموش کردم که صدای کارن بلند شد:
_مامانت بود؟بی تفاوت نه ایی گفتم که با کنجکاوی اخم کرد و لب زد:
_پس کیه؟ آرسان؟ کساندرا که نمیتونه باشه چون همین الان
؟!
پیاده شد و سرشم که مطمئنن شلوغه ..پس حتما آلی ِس
کلافه لب زدم:
_هیچکدوم کارن ..من که تنها کساندرا دوستم نیست ..یکی از
بچه های آموزشگاه رقصه، فردا قرار گذاشت نمیدونم چیکار
داره ..حالا کنجکاویت بر طرف شد؟؟!
حقیقت رو نگفتم ولی دروغ هم نگفتم!
کارن سکوت کرد و هیچی نگفت!

راه دیگه خیلی طولانی شده بود و خسته سرمو تکیه دادم که گردنم از درد صدا داد!
نالهی خفیفی کردم و گردنمو ماساژ دادم تا از گرفتگیش بخوابه ، حقته دخترهی روانی خودزنی کردن هم این تاوان هارم داره .حالا ِبکش!
داشتم زیرلب با خودم غرغر میکردم که دست گرمی پشت گردنم نشست و با ماساژ دادن اون قسمت گرفته ..آهی از لذت کشیدم و شل شدم:
_بهت گفتم دخترهی لجباز ..فقط بلدی به خودت آسیب بزنی!
با حاضرجوابی لب زدم:_اگه میزاشتی به باربیه خوشگلت آسیب بزنم الان من آسیب
نمیدیدم!
part208#
پوفی کرد و با غرغر دستشو کشید، همون موقع جلوی در خونه ایستاد.
یه لحظه یاد الی افتادم و بلند گفتم:
_وای کارن ..الی کجاست؟ تو گفته بودی ماجرای الی رو تعریف میکنی؟؟؟!
عمیق نگاهم کرد و خندید.
_تازه یادت امد عزیزدلم ..الان که میخواستم بکنمت؟!
با خنده اهومی گفتم که در حین پیاده شدن لب زد:

_پیاده شو تو خونه میگمت خوشگله.
از ماشین پیاده شدیم و بعد قفل کردن درای ماشین..در خونه رو باز کرد و رفتیم داخل که از گرماش آخیشی گفتم و کیفمو یه طرف پرت کردم:
_صبرکن برم دستشویی کارن ..احساس کثیفی میکنم!
باشه ایی گفت و کت اسپورتشو درآورد.
رفتم توی سرویس بهداشت ِی اتاق کارن و بعد تمیز کردن خودم..شورتمو آویزون کردم همونجا ..
رفتم تو اتاق و کمد کارن رو باز کردم و دو دست لباس ، تیشرت و شلوارکش که حکم شلوار واسه من داره رو کشیدم بیرون!
پیراهن تنمو با یه حرکت کشیدم بیرون و سوتینمم کندم و روی تخت همراه لباسم پرت کردم.
و لباساشو تن کردم.
یه تیشرت مشکی نخی و شلوارک طوسی رنگ نخی و خنک!
حس راحتی که لباساش میده رو لباسای خودم نمیدن!
دنبال کش گشتم توی کشوبای کنسولش ولی هیچی به هیچی!
کلافه از موهام انداختمشون به پشت و تیکه های مزاحم رو هم پشت گوش زدم.
با صدای کارن زدم بیرون که با دیدنم تکیه داد به اوپن و سوتی کشید:

_جوونم خانمی ..لباسا منن.؟!
ابرو بالا انداختم و گفتم:
_دیگه لباسای منم هستن عزیزم!
رفتم روی مبل چهار زانو نشستم و ادامه دادم:
_حالا هم بیا اینجا تعریف کن!دکمه های پیراهنش که نیمه باز بودن رو کامل باز کرد و از
تنش کند و با همون شلوار و نیم تنه ی برهنهی خوشگلش
نشست جفتم و تنم رو کشید رو تنش و لب زد:
_الی دایهی منه کاتیا ...هم خدمتکار چندسالهی ما بود و هم
منو بزرگ کرد و دین به گردنم داره!
اون سری هم من باهاش تند نرفتم که تو پریدی بهم عزیزدلم
..این چیزیه که اون ازم درخواست کرد.
زن خیلی مظلومیه و بخاطر توجه زیادی که بهش داشتیم
خدمتکارای دیگه حسادت میکردن و خیلی اذیت شد و واسه
همین ترس داره و دلش نمیخواد زیاد اهمیت بدیم بهش ولی
من از اونجا کشیدمش بیرون و آوردمش پیش خودم و اون
خونه رو واسه الی گرفتم!
اون زن حق زندگی داشت ..
ولی بیمار بود ..باید میرفت روانشناس .من نمیدونم تا چه حد
اذیتش کردن ولی اون نامادری من حساب میشه ..از مادر
واقعیمم برام باارزش تره و خیلی عجله کردمواسه

خواستگاری باید الی هم میاوردم ..حکم مادرمه ولی انگار
فقط به حرف ، حرف زدم و عمل نکردم پووف!
با دلسوزی نگاهش کردم و لب زدم:_بیارش کارن تا باهامون آشنا بشه
الان که فهمیدم انقد عذاب
کشید و برات زحمت کشیده شرمنده شدم!.
مهربون لبخند زد و نگام کرد و گفت:
_تو چرا شرمنده بشی نفسم من باید شرمنده باشم؟!
هیچی نگفتم و سرمو روی سینه ش گذاشتم و ارزو کردم که
یکی پیدا بشه و الی رو خوشبخت کنه ..اون سنی نداشت
فکرکنم همسن مامان بود ، لیاقتش بیشتر از ایناس!
part209#
_میخواستم یعنی بکنمت تو خونه ..ولی خوابوندیش توله
سگ!
بلند خندیدم و گفتم:
_منم ..الان دلم میخواد فقط تو بغلت باشم ..کارن ؟!
جونمی گفت که لب زدم:
_بریم تو بالکن ..با پتو و بالشت، هوا خیلی خوبه و عجیبه
..دلم میخواد تو بغلت این حسو تجربه کنم ..از ارزوهای
بچگیمه اینکارو کنم تو بغل کسی که دوستش دارم .حتی
روزای بارونی هم دلم میخواد انجامش بدیم ..میشه؟
انقد مظلوم گفتم و نگاهش کردم که حس کردم آب شد چیزیتو چشماش!

با حرص آره ایی گفت و دستاشو گذاشت رو چشمام و گفت:
_چشماتو دیگه پیش هیچکس جزو من اینجوری گرد و معصوم نکن وگرنه تضمین نمیدم سرشو َن ُبرم!
بوسه ایی به گونش زدم و بلند شدم و با ذوق گفتم:
_پس من بالشتارو ورمیدارم تو پتو گنده رو بلند کن!
...
با خستگی نفس نفس زدم و خودمو پرت کردم روی پتو ..
لعنتی استخونام از خستگی صدا میدادن.
چون بالکن چند سال بدون استفاده بود کلی کثیفی داشت ..و چون سرامیکاش یخ بودن کارن یه زیرانداز نرم و گرم تو سراسر بالکن پهن کرد و بعدش وسایلمونو آوردیم و قشنگ بیشتر از پنج ساعت وقتمونو گرفت!
و حالا شب شده بود.
کارن خیس عرق شده بود و رفت حموم ..منم دعوتشو رد کردم چون میدونستم تنها به حموم کردن ختم نمیشه و من همینجوری دارم غش میکنم!
خزیدم به زیر پتو و با شعف به آسمون نگاه کردم که نارنجی بود و حالا داره همینطور تیره و تیره تر میشه!صدای ماشین ، صدای مردم ، هوای خنک ..یه حس عجیب
غریب بهم القا کرده بود.
یجور دل گرفتگی و کنارش یه حس گنگ!

با صدای کارن ..برنگشتم که با صدای آخیشی امد زیر پتو و
لب زد:
_چیشده خوشگلم ساکتی؟!
رفتم تو بغلش که بوی شامپوش دماغمو پر کرد.
_حس و حال الانو خیلی دوست دارم ..یه آرامش خیلی
خوبی بهم میده!
پاهامو قفلکرد و خیره به چشمام با شیطتنت دستشو زیر
پیراهنم برد و یه سینمو تو مشتش گرفت و با نوکش بازی کرد
و لب زد:
_الان چه حسی داری بیبی؟!
part210#
خداروشکر که بالکن با محافظ پوشیده شده بود وگرنه الان
کل مردم مارو میدیدن!
امدم روش که دستش رو از روی سینم برداشت.
با
پیراهنمو با یه حرکت از تنم کشیدم که گرسنه و حریصدوتا دستاش محکم
کوبید به باسنم که نالهم بلند شد:
_جوووون!
حرصی جیغ زدم"
_وحشی!
بزور شلوارمو از باسنم کشید پایین و لبشو لیس زد:

_هیسس"
مثل پر کاه بلندم کرد و چرخوندم و باسن لخت و ک*ص
بدون پوششم روبه روش قرار گرفت.
نفس نفس زدم و چنگ زدم به ک*یرش از روی شلوار که
فحشی داد و محکم ضربه ایی به باسنم زد.
نمیفهمم چیکار میخواست بکنه.
باسنمو نزدیک دهنش برد و اروم و ملموس بوسه ایی بهشون
میزد.
رگام نبض میزدن از داغی لباش روی باسنم.
و ک*ص کلوچه ایم خیس خیس بود و پیراهن کارن و رو
آبیاری کرده بودم.
بعد اون سک*س هول هولکی توی اتاق پرو میدونستم الانه
که از شدت شق شدگی بترکه!
ایندفعه من واسه سا*ک زدن پیش قدم شدم.شلوار و شورتشو کشیدم
پایین که ک*یر سیخ شدش افتاد
بیرون
_برای من اینطوری کلفت شده اووم؟!
پهلوامو چنگ زد و غرید:
_فقط واسه تو سالار سیخ و گنده میشه ..اوووف
با گذاشتنش تو دهنم حالا ک*صم رو به روی دهن کارن بود.
پوزیشن !69

آهی کشیدم و کلاهکشو میک زدم و با ت*خماش بازی کردم و حرفه ایی کامل کردمش تو دهنم که نعره ایی زد و ناله هاش بلند شد.
با انگشت فاکش تو ک*صم ضربه زد و چو*چولمو میخورد و بین لباش میکشید.
باسنمو بالا پایین میکردم و بزور سا*ک میزدم و مواظب بودم که دندون نزنم!
_آهههه اووف ک*صتو بگام دختر کوچولو؟! طعم ک*یر عمو رو دوست داری هووم؟ دوست داری خوشگلم آه آخ بخورش خوشگلم بخورش که قراره بره با ت*خمام فرو کنم تو ک*صت .. خوب خیسش کن که قراره حسابی بگامت!
عموی ناتنی و شهوتی من:#part211
با
توف میزدم به ک*یرش و دوباره فرو میکردم تو دهنم ..یهو حس آبش تو دهنم سریع کشیدمش بیرون و با شهوت لب زدم:
_میخوام ک*یرتو بکنم تو ک*صم کارن ..آمادهایی برای گا*ییدنم؟!
لعنتی گفت و کوبید به باسنم که با یه حرکت خودمو کشیدم سمت ک*یرش و روی ک*صم تنظیمش کردم که یهو محکم و خشن ضربه زد تو ک*صم!

جیغی زدم که جوون بلندی گفت و دستشو روی ک*صم گذاشت و چو*چولمو مالوند و تند تند ضربه زد.
_آهههه کاارن آه واااایی اوووف اووم تندترر آیییی آاهه عاشق تلمبه زدناتم اووه
ک*یرشو توم یه چرخی داد که پر شدم از لذت و دستام روی قفسه سینه ی کارن شل شد.
دراز کشیدم روش که اروم تلمبه زد.
خیره به چشمای هم نفس نفس زدیم.
نگاه به لبای ورم کردش انداختم و نالهی غلیظی کشیدم.جونمی گفت و ک*یرشو تا ته کوبید
_آهههه آیییی آه
لبای همو با ولع بوسیدیم و ملچ ملوچ بوسه امون تو بالکن پیچید.
لبامو ول کرد و خیره شد به حرکات ک*یرش تو ک*صم ..و ثانیه ایی به سینه هام که بالا پایین میشدن نگاه میکرد.
خودمو کشیدم بالا که زانوهاشو آورد بالاتر و ضربه زدناشو شروع کرد.
حالا پستونم رو دهنش بالاپایین میشدن.
شهوانی سینمو کرد تو دهنش و نوکشونو محکم و حریص میک زد و لیسید و خیره به چشمام برا نوک سینم سا*ک زد.
از شدت هوس داشتم غش میکردم.

ک*صم نبض میزد و خواستار ارضا شدن بود.
درد داشتم و میخواستم زودتر آبم بیاد.
سینمو ول کرد و آه و ناله کرد.
دستشو گذاشت رو ک*صم و چو*چولمو از هم باز کرد و ک*یرشو درآورد و دوباره چپوند تو ک*صم ..چندبار اینکارو تکرار کرد که عصبی و حشری ک*یرشو گرفتم و کردم تو ک*صم که با لذت اوفی گفت.پاهامو قفل کردم که ک*یرش تو ک*صم گیر کرد.
_آههههه ..الان تلمبه بزن ح***زاده ..جرعت داری دوباره درش بیار آه اووم
با لذت و شهوت خندید و خمار گردنمو بوسید و سینه هامو چنگ زد.
part212#
انقد تو ک*صم ضربه زد که آبم خیلی شدید پاچید.
بدنم میلرزید و آب از ک*صم خارج میکرد ..جیغ میکشیدم و آه های غلیظ کشیدم تا دیگه هیچ آبی تو ک*صم نموند.
هنوز ک*یر کارن تو ک*صم بی حرکت بود و منتظر بود آبم کامل بیاد.
سرتاسر ک*یر و ت*خمای کارن از آب سفید و غلیظم پوشیده شده بود.
_لعنتی عروسک یه دریاچه تو ک*صت قایم کرده بودی!

بی حال خندیدم که با حرکت دادن ک*یرش حس عجیبی پیدا کردم.
اومی کردم که زیر گوشم قربون صدقم رفت و بیشتر ک*یرشو عقب جلو کرد.قشنگ ک*یرش اندازهی ک*صم بود. انگاری برای هم ساخته شده بودن.
ک*یرشو از ک*صم کشیدم و لای ک*صم عقب جلوش کردم. از روش بلند شدم و ک*یر لزج از آبمو تو دستم گرفتم و تا خواست مانعم بشه سریع فروش کردم تو دهنم
_آاههههه شتت اوووف آخخ
آبم مزهی گس میداد و با آب کارن مخلوط شده بود .
تند تند تو دهنم بالا پایینش کردم و دهنم رو بردم پایین تر و تخ*ماشو لیس زدم و با نوک کلاهک قارچیش بازی کردم و خوردمش!
که یهو بی اختیار آبش پاچید تو دهنم ..سریع درش اوردم و بقیشو گذاشتم روی سینه هام خالی کنه.
دستامو برداشتم و خیره شدم به چشمای و شیطون آبشو مالیدم به سینه هامو و لبمو لیس زدم که ک*یرشو تو دستش فشار داد تا آخرین قطرههای آبشو ریخت روم!
_این وحشتناک ترین و بهترین سک*سمون تو فضای باز بود دختر کوچولو ..دلم میخواد تو خیابون تو یه کوچه خلوت هم بگامت!

خندیدم و گفتم:_من که در هرصورت پایم فقط باید قول بدی جوری بکنیم که
ک*صم جر بخوره!
هوس آلود و هیز نگاهم کرد و اسپنکی به در کو*نم زد و گفت:
_تو سیرمونی نداری بچه جون ..حالا برو پارچه بیار خودمونو تمیز کنیم ..حق نداری لباس بپوشی وقتی پیش منی دلم میخواد تموم بدنتو ببینم و حض ببرم!
part213#
بیخیال پتو رو ول کردم و بی توجه به نگاه هیز و سنگینش، رفتم داخل!
رفتم تو آشپزخونه و دنبال پارچه میگشتم که با دیدنش توی کابینت ..خودمو کشیدم تا دستم بهش برسه اما نمیرسید!
حرصی فحشی به قد کوتاهم دادم و با بغض به پارچه نگاه کردم.
که صدای کارن از جا پروندم:
_جونم ..لباتو اینکارو نکن بیبی ، میدونستم نمیتونی بیاریش ..کشوندمت که اینجا بخورمت !
و دستشو قاب سینه هام کرد و چسبید بهم.چرخیدم و با حرص گفتم:
_خیلی بدی کارن!
لگنم رو گرفت و چسبوندم به خودش و حالا متوجهی سیخی

ک*یرش شدم.
داغ و وحشی ک*صمو مالید و غرید:
_تا بد بودن رو تو چی ببینی بیبی گرل..من دلم میخواد تو آشپزخونه هم ترتیبتو بدم!
از پشت چنگ زدم به اوپن و با لذت آه کشیدم.
حشری تر از مندیده بودین؟!
خودمو کشیدم بالا و نشستم روی اوپن و پاهامو از هم باز کردم که ک*ص خیس و براقم نگاه کارن رو به پایین کشوند.
_جووون حشری عمو ..دوست داری برات بخورمش تا بیهوش شی ، تا التماس کنی بکنمت و ک*صتو پاره کنم اره؟!
میخوای با ک*یرم پرش کنم؟!
بانفس نفس اهومی گفتم که زانو زد.
آتشی خیره به خیسی بین پام بود و بیشتر شهوتیم کرده بود.
_بخورش کارن خواهش میکنم ..آهههه
دماغشو ملایم کشید روی ک*صم و زبونی زد که جیغمو بلند کرد.تند تند ک*صمو میخورد و چ*چولمو میک میزد.
_آااهه اوووم واااایی کاارن آیییی
_جوونم اومم اوووف
با زبونش چند ضربه به چو*چولم زد که بدنم به لرزه افتاد.
بلند شد و ک*یرشو توی دستش گرفت و اول کمی مالوندش و چندبار کرد توم و درش آورد، عصبی ناله ایی کردم که یهو

محکم فرو کرد توم.
_آخخ آااهههه
ک*صمو مالوندم و خیره به چشمای وحشیش درمونده آه و ناله کردم که تند تر تو ک*صم ضربه زد.
انقد تو ک*صم تلمبه زد تا هردمون آبمون از ک*ص و ک*یرش بپاچه روی اوپن!
...
#کارن
با لذت به جوجهی خوابالوم زل کردم که روی اوپن بیهوش شد و با بغل کردنش و اوردنش جای قبلی کامل به خواب رفت!
با خستگی نفسمو فوت کردم.سک*س های پی در پی باعث شده بود ضعف کنم و نگران
کاتیا بودم ..چون بنیه اون از من ضعیف تر بود!
میخواستم بیدارش کنم ولی انقد بامزه به خواب رفته بود که دلم نمیومد.
_آخ دورت بگردم کوچولوی حشری!
بغلش کردم و بوسه ایی روی موهاش زدم.
باید هرچی سریع تر برگردیم تا کارای جشن و سالن و مکان رو ترتیب بدم.
وقتی امروز میخواست موهای ابیگل رو بکشه دلم میخواست

بخورمش!
وقتی وحشی شد انقد سک*سی و هات میشد که ماتم میبرد
و دلممیخواست تو سک*س این شکلی ببینمش!!!
ماده ببر سک*سی من!
هنوز باورم نمیشه مال من شد.
حتی فکرشم نمیکردم آرسان این اجازه رو بده!
حس میکنم خوشبختیم تکمیل شد.
الان منم یه خانواده دارم! یه خانوادهی کامل.
#part214با نق نق کردنش تو خواب با خنده نگاهش کردم.
_کوچولوی نق نقو!
با انگشتم نوک سینشو ناز کردم که سیخ شد.
اوفی گفتم ولی تنها نوازشش کردم.
نمیخواستم از خواب بپره ولی خیلی وسوسه ام میکردن که
هی دست بهشون بزنم!
مثل دکمه میمونن ولی از نوع نرم و گوشتی!
خم شدم و بوسه ایی به نوک سینه هاش زدم که بوی بدنش
عقل از سرم پروند.
اما با ناله ی کاتیا سر بلند کردم و با دیدن چشمای نیمه بازش،
دلم رفت!
_چیکار ..میکنی ..کارن؟!
کشیدمش سمت خودم و لب زدم:

_بدنتو میبوسیدم، دلم میخواد تا صبح جای به جای تنت از لبای من پر بشه ولی نگران بودم از خواب بپری ..حالا که بیدار شدی ..
و با شیطتنت سینه اشو تو مشتم چنگ زدم که نوچ نوچی کرد و با خستگی گفت:
_گشنمه کارن!نگران دستمو روی شکمش گذاشتم و لب زدم:
_معدت درد میکنه؟؟!
اهومی گفت، و خودشو کش داد.
بلند شدم که ک*یرم توجهشو جلب کرد.
نیشخندی به چشمای جمع شدهش زدم و خواستم حرفی بزنم که پشیمون شدم.
رفتم توی اتاق و یه شلوارک دم دستی پام کردم.
...
تیا
#کا
با حرص و غضب به ابیگل مدیسون زل زدم.
ناخونامو تو دستم فرو کردم و سعی داشتم به خودم مسلط باشم.
قرار بود امروز برگردم ولی وقتی شنیدم اون زن پرحاشیه قراره بیاد ، اونم بدون خبر دادن بهم ..به بهونه آوردن لباسم امد خونهی کارن!

قشنگ با دیدنم جا خورد و ضدحالشو حس کردم.
الان روی مبل نشسته بود با پیراهن چسبون تا روی روناش ..و پا رو پا جوری که شورت قرمزشو میتونستم از اینجا ببینم و سعی تو جلب کردن توجه کارن داشت!!!از خودم حرصم گرفت که به خودم نرسیدم.
تنها تیشرت کارن تنم بود و از عمد شلوار نپوشیدم و خداروشکر که نپوشیدم!!
موهامو مرتب کردم که با حرفش سیخ شدم:
_یکم زود نیست واسهی جشن نامزدیتون؟!
زنیکهی ...خدایا نزار من سرشو بشکنم!
وحشی نگاهش میکردم و سعی میکردم به خودم مسلط باشم!
کارن که جفتم نشسته بود برای اولین بار فکش منقبض شد و با صلابت و جدیت لب زد:
_من به این آسونی خانمم رو به دست نیاوردم که به آسونی از دستش بدم ..همین الانشم دیره ولی بخاطر خاطره سازی لازمه، دلم میخواد هیچی تو دلمون نمونه!
دهنش رو بست که یهو گوشیش زنگ خورد:
_سلام عسل مامان ..باشه عزیزم ..مامان میاد عروسک ..نه دیگه ..جایی نمیرم عمرم ..
به حرفاش که با ناز ادا میکرد دیگه گوش ندادم.
با فهمیدن اینکه بچه داره فقط تاسف خوردم!

یه زن متاهل که بچه هم داره اما چشمش پی مردای دیگس که از قضا از مردای متاهل خوشش میاد!هرزگی!
تنها کلمه ایی که با شنیدن حرفاش تو ذهنم امد.
part215#
بلاخره از جاش بی میل بلند شد ولی با دیدن لباسش که حتی به خودش زحمت نداد بکشه پایین و کل رون و قسمتی از شورتش مشخص بود ، به طرز وحشتناکی داغ کردم از شدت عصبانیت!
کارن سریع جهت نگاهشو به یه جای دیگه برگردوند ولی ابیگل امد نزدیکتر و با طنازی دستشو اول رو به کارن دراز کرد و لب زد:
تیا
_خب دیگه عزیزم خوشحال شدم دیدمت و همچنین کا جان ..ایشا ا بیشتر از این همدیگه رو ملاقات میکنیم!
قبل اینکه کارن دست بده با یه حرکت دستشو گرفتم که هم کارن هم خودش جا خوردن!
ولی دستشو فشار دادم و وحشی نگاهش کردم و با لبی که مصنوعی لبخند میزد گفتم:
_ممنون عزیزم ..فکرنکنم دیگه بتونیم همو ببینیم چون قراره بریم یه کشور دیگه زندگی کنیم بعد ازدواج!ک*صشعر گفتم ولی زود بود واسه پشیمون شدن ولی تو دلم

فقط داشتم به خودم فحش میدادم برای این حرف عجولانه.ام!
میتونستم مبهوتی کارن رو حس کنم.
ابیگل اخماش رفت توهم و دستمو ول کرد که نامحسوس دستمو کشیدم به پیراهنم:
_اوه خب اومم ..روز جشن میبینمتون ..بای.
و با عجله از کنارمون رفت.
نیشخندی زدم و با بسته شدن در ، نفس راحتی کشیدم.
_اون ..حرفت ..چی بود گفتی کاتیا؟!
خودمو نزدم به اون راه و چرخیدم سمتش که با چشمای خیره بهم زل زده بود وبا کلافگی نگاهش کردم و گفتم:
_از دهنم پرید کارن ..اشتباه کردم میدونم ..از سر عصبانیت یچی پروندم ..بروم نیار ..فوق فوقش اگه بهمون برخورد کرد ..میگیم کنسل شد و یه بهونه میاریم با اینکه لازم نیست!
ندیدیش زنیکه رو ، پیراهنش انقد بالا داده بود که من میتونستم شورتش ببینم ، حتی به خودش زحمت نداد بکشش پایین ..ج*نده! میرفت الک*سیس میشد معروفتر میشد و انقد برای ک*یر شوهرای مردم له له نمیزد.جوری با حرص حرف زدم که خنده ی بلند کارن بلند شد.
محکم فشارم داد به خودش و لا به لای خنده هاش لب زد:
_اخه این چیزا چیه میگی عروسک ، زشته خوشگلم!

پشت چشمی نازک کردم و ازش جدا شدم و همینطور که سمت جمعبه لباسم میرفتم لب زدم:
_زشت ، کارها و رفتارهای اونه ..نه حرفای من!
حالا هم بیخیال بحث با من شو ..انقدرم ارزششو نداره که نصیحتم میکنی سرش!
و در جعبه رو باز کردم و دوباره با دیدن لباس ذوق کردم.
_خدایا کارن ..خیلی دوستش دارم ، خیلی خوشگله دلم میخواد تا ابد تو یه شیشه نگهش دارم و تا وقتی که پیر بشم بهش خیره بشم و لبخند بزنم!
با یه حرکت بلندم کرد ، مثل پر کاه ..ایندفعه بدون ترسی دست دور گردنش انداختم که نشوندم روی پاهاش!
در برابر کارن من اندازهی دختر 13سالم!
_تویی که خاصش کردی ..تن خوشگل توعه که به لباس جلوه داده ..من این تن رو میپرستم و لباس هم همین نظرو داره!
مطمئن باش بعد جشن میسپرم برات یه دکور شیشه ایی واسش بسازن!و بوسه ایی به گردنم زد.
از حرفای عاشقانهش غرق لذت شده بودم.
_از اینکه صورتتو غرق آرامش میبینم یچی تو قلبم میریزه با
..یه گوشه از قلبم شدی که با ارامشت اروم میشه و ناراحتیات گرفته !

نمیدونم چرا وقتی فضای بینمون رمانتیک میشه یهو فکرا تو سرم هجوم میارن!
مثل الان که یاد کلاس رقصم افتادم و قرار ملاقاتم با رونیک افتادم.
_کارن؟!
همینطور که سرش همیشه خدا تو گردنم بود هومی گفت که ادامه دادم:
_میخوام کلاس رقصم رو ادامه بدم!
یهو سیخ شد و گنگ گفت:
_چی؟
خودمو جا به جا کردم روی پاهاش که محکم گرفتم .
_میگم میخوام برم رقص رو ادامه بدم ..غافل شدم ، از زندگی قبلیم ..دانشگاهم، دوستام ..همه چی ..نیاز دارم برگردم به زندگی عادی!#part216
عمیق نگاهم کرد ولی درواقع داشت فکر میکرد.
میدونم براش سخت بود ، زنش تو محیط مختلط برقصه ..اونم نه رقص عادی!
رقصای آموزشی ما کم از استریپری نداره ..فقط حرکات بیشتری بهمون یاد میدن!
و خاطرخواه هم کم ندارم یکیش رونیک!
میدونم کارن اگه بفهمه نه تنها نمیزاره ، کلا اونجارو به فروش

میزاره!
اما قرار نیست بفهمه!
_میتونی بری کاتیا ..اما؟!
مشتاق نگاهش کردم و گفتم:
_اما؟؟؟؟
جدی شد و ادامه داد:
_اما جلو چشما خودمی!
همینم عالیه! با اینکه نمیدونم چطوری میخواد کار و زندگیشو ول کنه تا مراقب من باشه!موافقت کردم و با جیغ جیغ بوسیدمش که اخماش باز شد و
خندید.
_اروم بگیر توله سگ!
واسه دانشگاهت هم نگران هیچی نباش ، از قبل ترتیبشو دادم
.
فردا که تعطیله ، از پس فردا میتونی ادامه بدی ..هر درسی هم که جا موندی جزوه بگیر و بیا پیشم یادت بدم ..نمیزارم افت کنی ..مثل بقیه آدما زندگی خودمونو پیش میبریم!
سرمو به پیشونیش تکیه دادم و گفتم:
_الی روهم میاری و دیگه زندگیمون عادی میشه!
لبخند عمیقی زد و پیشونیمو بوسید.
_خوشحالم از انتخاب قلبم!

دختر عاقل و باهوشی رو انتخاب کرد که از قضا انقد خوشگل و سک*سیه که مجبورم پشت سرش مراقب باشم کسی ندزدش!
با ناز موهامو زدم کنار و گفتم:
_خب دیگه داشتن نامزد خوشگل و دلبر این مشکلات رو داره!
محکم و حریص لبامو بوسید و دندون قرچه رفت:
_من قربون زن خوشگل و دلبرم برم ، پدرسوخته!با دیدن ساعت و یادآوری قرار ملاقاتم با رونیک پووف بلندی کشیدم.
_چیشده عزیزم؟
از روی پاهاش بلند شدم و گفتم:
_یادته تو ماشین گفتم یکی از بچه های آموزشگاه میخواد ببینتم؟!
به کل یادم رفته بود ..تا دیر نشده بیا برسونم خونه آماده بشم ، اصلا حوصله ندارم!
بیخیال لم داد و لب زد:
_پس فردا قبل دانشگاه که میریم آموزشگاه میتونه ببینتت حالا بیا بغلم!
استرس گرفتم!
کارن نمیدونست قضیه از چه قراره ..گفتنش هم سودی نداره ..

_نه کارن گفت حرف مهمی داره ..میرم بشنوم حرفاشو و برگردم!
مشکوک نگاهم کرد و تیز گفت:
_باشه ..برو لباساتو بپوش پس ، خودم میرسونمت خونه و خودم میبرمت پیش این دوستت که اذیت نشی این موقعبخوای با تاکسی برگردی ، خودمم نمیتونم قبول کنم که شب با تاکسی بری وقتی خودم ُسرو ُمرو گنده اینجا نشستم عزیزم!
part217#
تو دلم فحشی به رونیک فرستادم و بالاجبار باشه ایی گفتم و شکست خورده رفتم توی اتاق تا لباسامو بپوشم.
...
با استرس پاهامو کوبیدم به زمین ، کارن تو ماشین نشسته بود و منتظرم بود.
با حرص به ساعت نگاه کردم که پنج دقیقه اس رونیک منو علاف کرده .
با صدای قدم های کسی سرمو اوردم بالا که با دیدن مردی ناشناس که سمتم میومد قیافم سوالی شد.
_سلام!
جواب سلامشو ندادم و با اخم گفتم:
_بفرمایید؟
با چشمای خندون و لبای نیشخند بسته اش لب زد:

_کای ..منم رونیک!
مات و مبهوت بهش زل زدم.موهاش بلند تر شده بود و دم اسبی بسته بودشون و صورتش
مکعب و مردونه شده بود.
هیکلش از دفعه قبل هم بزرگتر شده بود.
مثل یه مرد واقعی!
ناخودآگاه به سینه هاش نگاه کردم و با ندیدنشون ، بیشتر از قبل تعجب کردم .
کی وقت عمل تغییر جنسیت انجام بده؟!
انگار سوالم رو خوند که گردنشو خاروند و گفت:
_یک ماهی میشه انجام دادم ، من سه ساله دنبال کاراش بودم ..و اوومم ..خوشحالم میبینمت ..خوشگلتر قبل شدی!
و نگاه خیره اش هیکلم رو نشونه گرفت.
بازوهامو قفل کردم و با لبخند مصنوعی گفتم:
_ممنونم.
_توام خوب بنظر میای ..حالا امم این قرار ..چرا خواستی منو ببینی؟؟
نزدیکم شد که باز اظطراب به دلم چنگ زد:
_من واسهی بوسه زوری اون موقع یه معذرت خواهی بهت بدهکارم اما پشیمون نیستم ..من کاتیا ..من دوست دارم ینجا

..علاقم از موقعی به تو شروع شد که اولین بار امدی اثبت نام کردی
..خواهش میکنم فرصت بده ..سریع ردم نکن
..ببین حتی تغییر کردم ..تا به چشم تو بیام!
part218#
تو دلم وای بلندی گفتم اما بدون مقدمه چینی و رک لب زدم:
_من دارم ازدواج میکنم رونیک ..منو ببخش که متوجه عشق تو نشدم ..اما حتی اون زمان هم اگه متوجهات میشدم، نمیتونستم عشق تورو جا بدم ، نه که بد باشی ..نه ..من دنبال عشق واقعی بودم که پیداش کردم ، متاسفم!
ناباور نگاهم کرد و یهو بازوهامو گرفت و با پرخاش غرید:
_داری دروغ میگی کاتیا ..فقط سهماه گذشت..چطوری توی این زمان کم میتونی عاشق بشی که الانم بخوای ازدواج کنی؟ منو مسخره کردی؟ اگه فکر کردی با این حرفا منو از سر خودت باز کردی ، سخت در اشتباهی ..من هیچوقت ولت نمیکنم!!
نه دیگه نه یه دردسر جدید!
عصبی ازش جدا شدم و گفتم:
_بفهم رونیک ،میگم دارم ازدواج میکنم .ازدواج ..ببین ..و انگشت چپمو که توش حلقه کارن بود رو بالا اوردم و ادامه دادم:
ر

_اینهاش ..اگه هم میخوای نامزدم رو ببینی بفرما دم د
..منتظر منه!
رنگش پرید.
یه قدم رفت عقب و غمگین نگاهم کرد که قلبم آتیش گرفت!
یهو دوید و رفت!
منم همونجور خشک شده ایستاده بودم.
خیلی حال بدی داشتم.
دل شکستن یه آدم افتخار نیست، من دلشو بدجور شکستم
ولی نمیفهمید.
پووف کلافه ایی کشیدم و بغض کردم.
فحشی دادم و با برداشتن کیفم از روی صندلی دویدم بیرون
که خوردم به سینهی یکی!
با دیدن کارن بغضم ترکید و محکم بغلش کردم.
سفت گرفتم و نگران صدام زد.
_چیزیم نیست ..فقط بحث کردیم.
منم میشناسی ..نازک نارنجی ..نگرانم نباش خوبم.
نشوندم روی صندلی و خودشم رفت سوار شد._خیلی خوب ..این مدت
نگفتم برام تعریف کن ..چی ازم
مخفی میکنی کاتیا ؟ من دیدم یه مرد امد تو ..و هیچ دختری
همراهش یا بعدش نیومد داخل ، عزیزدلم اگه چیزی شده
تعریف کن برام من قرار نیست برم بکشمش یا تورو اذیت کنم

خب؟؟!
دوباره شرمندهش شدم.
_اون رونیک بود ..دختره ، یعنی بود ..تغییر جنسیت داده ..اوایل فهمیده بودم بهم بی میل نیست اما گذاشتم به حساب تغییرات هورمونی..ولی امروز اعتراف کرد همه ی کاراش بخاطر منه و دوستم داره!
بحثمون بالا کشید و دلشو شکوندم.
هیچی نگفت و دستاشو از هم باز کرد و گفت:
_بیا بغلم!
رفتم توی بغلش و با غصه خودمو جمع کردم.
_تو کار درست رو انجام دادی کاتیا!
اگه آسون میگرفتی اون هیچوقت دست از سرت برنمیداشت!
نبین آرومم ..دلم میخواد پاشم یه مشت حرومش کنم ..ولی بخاطر توعه که سعی دارم به خشمم غلبه کنم.#part219
بی دلیل خندیدم و سرمو فرو کردم زیر گلوش!
سک*س نمیخواستم ، حرفای عاشقانه اشو میخواستم ..آرومم میکرد کارن ، توی هر شرایطی!
چنگ زد به رون پام و جونمی گفت.
خودمو لوس کردم براش که تند تند بوسه ایی به زیر گلوم زد و خش دار غرید:

_جونم کلوچه ..جونم ..ندیدی چه حالی شدم وقتی دیدم اون مردک پوفیوز رفت داخل ..انقد نگرانت بودم ..که فکرای ما
جنون وار تو سرم میومد ..یه لحظه هم بهت شک نکردم ا ترس از اینکه نکنه بهت آسیبی بزنه مثل خوره تموم جونمو گرفته بود ، وقتی گریون دیدمت میخواستم برم دنبالش و خرخره اشو بجوم تا بفهمم چه بلایی سرت اورده .آخ چیکار کردی با من دختر ..چند ماه دیگه میرم توی 41سال ولی بجای اینکه دنبال بچمون باشم باید دنبال توی لعنتی تخس باشم!
از لفظ بچمون دلم ضعف رفت و یهویی گفتم:
_من بچه میخوام کارن!یهو کل سیستم بدن کارن از کار افتاد. سرمو از گردنش دراوردم و مصمم نگاهش کردم که مات و گیج نگاهم میکرد.
_چی؟
شوخی میکنی دیگه عزیزم؟؟!!!
نه ایی گفتم و محکم لب زدم:
_میدونم احمقانه اس اما میخوام بچه داشته باشیم تا ارامش پیدا کنیم.
با
دیگه یه عروسی باشکوه نمیخوامکارن ..یه هفته دیگه ،

همین لباس فوق العاده میخوام هم پارتی مجردی هم عروسی رو بگیریم!
من خستم ..نمیخوام یه جنجال تازه مثل همین چندساعت پیش!!
میدونم که توام دلت اینو میخواد عزیزدلم.
برق نگاهش بیشتر از تصمیمم مطمئنم کرد اما برخلاف چشماش، لباش یچی دیگه گفتن:
_ الان احساسی داری تصمیم میگیری بیبی!
بچه هم به وقتش تو هنوز برات زوده ..لجبازی نکن توی این مورد توله!عصبی دوباره تکرار کردم:
_من بچه و فقط یه جشن میخوام کارن ..احساساتی هم عمل نمیکنم اتفاقا تازه دارم با منطق جلو میرم پس به تصمیم احترام بزار کارن باشه؟!!
#part220
اووف کشداری گفت و حرصی کمرمو گرفت و پاهامو دو طرفش باز کرد و غرید:
_یاغی!
چشمامو تو حدقه چرخوندم و با لبخند گفتم:
_یاغی توام!
چنگ زد به گردنم و محکم بوسیدم که با لذت دستامو دور گردنش حلقه کردم و لباشو لیس زدم.

دستاش با شدت فرود امد روی باسنم و محکم چنگ زد که آخم بلند شد.
با هوس و عشق نگاهم کرد و غرشی کرد:
_جوونم ..مال منی توله؟!
لوس خودمو روی پاهاش جا به جا کردم و خودمو روی فرمون کشیدم که پیراهن کوتاه سفیدمو زد بالا و با بندشورتم بازی کرد و همزمان با چشمای وحشیش به چشمای خمارم زل زد:
_نمیتونم خودمو در برابرت کنترل کنم ..فقط کسی که عاشقه میتونه درک کنه این سیری ناپذیریمو از تنت، از بوت ، از خودت!
نمیشه لعنتی ، افسونگری ..دلبری ..سک*سی، کی مانع من میشه برای خوردنت.!!
با دستاش رونامو نوازش کرد که داغ کردم:
_د توله سگ وقتی از لذت چشماتو میبندی و سرتو بلند میکنی دلم میخواد تمام تنتو کبود کنم میفهمی جنونمو؟!!
کم منو اغوا کن ، داری نابودم میکنی!!!
دوباره لباشو بوسیدم و با عطش خاصی گفتم:
_کی گفته فقط تو این حسو داری؟! من صدبرابر تو دارم عذاب میکشم . یه عذاب شیرین، توام داری منو نابود میکنی..کارن!!

لبامو حریص بوسید که با عشق ریشاشو نوازش کردم و خیس تر از قبل همراهیش کردم.
لبامون خیس شده بودن و ملچ ملوچ صدای بوسه امون فضارو اروتیک تر کرده بود...سک*س نمیکرد باهام ، داشت دوباره باهام معاشقه میکرد
..خیس شدن شورتم نشون از نزدیک شدن آبم میداد.
با یه عشق بازی ساده ، من داشتم به اوج میرسیدم .
پارادوکس شهوت و عشق ، هوس انگیزه!
نابود کنندهس!
یه نابودی ناب و اروتیک.
عموی ناتنی و شهوتی من:
part221#
با نفس نفس از هم جدا شدیم که لبای براقش توجهمو جلب کرد.
_شورتتو کثیف کردی توله کارن؟!!
گر گرفتم.
_تقصیر توعه ..هرجارو گیر میاری باهام عشق بازی میکنی بعد توقع داری خیس نشم!
نچ نچی کرد و بند شورتمو که هم جنس و هم رنگ پیراهنم بود رو کشید پایین و با دیدن آب سفیدم که تمام شورتمو پوشونده بود. لب به دندون گرفتم!_لعنتی ..این فقط یه خیس شدن

سادس توله سگ؟! مطمئنی
ارضا نشدی بیبی؟!!
عصبی زدم به قفسه سینش که خندید و گفتم:
_هنوز نبض دارم یعنی ارضا نشدم ، بعدشم تو توی بدن منی که حس کنی!
چشماش برق زد و دستشو نوازش وار کشید روی کشاله رونم و لب زد:
_پس بزار بیام تو بدنت تا مطمئن شم دروغ نمیگی!!
گیج نگاهش کردم و گفتم:
_منظورت چیه؟
نیشخندی زد و غرید:
_بزار عملی نشونت بدم!
با فهمیدن حرفش ..سیخ شدم:
بیا
_نه ..نه..عزیزدلم ..نمیخواد ..شاید ارضا شدم ..بیخیال .. بریم!
و میخواستم از روی پاهاش بلند شم و شورتم که تا نصفه روی زانوهام بود رو بکشم بالا که زرنگ تر از من رونامو محکم تو دستاش فشرد و بزور سعی کرد زیپشو باز کنه که جیغمو بلند کرد:_کاارن ولم کن ببینم ..این کارت تجاووزه ..من راضی نیستم ..کااارن ولم کن ..تو خیابووونیم!

پوزخندی زد.
_کوچولو انگاری بار اولته تو ماشین سک*س داشتیم ..اگه راضی نیستی این کلوچه چی میگه همینجوری آب ازش میاد بیرون هومم؟!
و با یه حرکت خودشو کوبید تو ک*صم.
جیغی زدم و نفسم برید:
_کاارن ..آخخ آااههه واااایی لعنت..بهت آخخ
با حرص به چشمای خندونش نگاه کردم که کوبید به در باسنم و خشن شروع کرد به ضربه زدن.
part222#
حرفمو پس میگیرم ..هیچوقت کارن با معاشقه خالی دست از سرم برنمیداره!
جوری درحال گا*ییدن من تو ماشین بود که حس کردم ک*صم داره جر میخوره!
_آاههه آخ کاارن آرومترر آیییی آاههگردنمو میک زد و یهو چو*چولمو ماساژ داد که با جیغ و
لرزشی آبم پاچید روی ک*یرش ، حتی ک*یرشو درنیاورد تا آبم کامل بیاد بیرون!!
سرعت تلمبه زدناشو بیشتر کرد و یهو با نعره ایی خودشو توم خالی کرد.
متعجب از اینکه آبشو چطور راضی شد توم خالی کنه نگاهش

کردم که بی حال به باسنم زد و غرید:
_اونجوری نگاهم نکن تا پشیمون نشدم از تصمیمم!
از اینکه قبول کرد بچه داشته باشیم، قند تو دلم آب میشد!!
با ذوق پریدم بغلش و محکم گردنشو فشار دادم و گفتم:
_عاشقتم کارن عاشقتم!!!!
سرشونه امو بوسید و خش دار گفت:
_اگه میدونستم انقد خوشحالت میکنه زودتر آبمو خالی میکردم داخلت!!
خندیدم و از روی ک*یرش بلند شدم که کلی آب ازمون بیرون امد.
فحشی به این کثیف کاریای کارن دادم و گفتم:
_حالا خونه رو ازت گرفته بودن کارن ..ببین چطور اینجا به گوه کشیده شد!!!خم شد گردنمو بوسید و در همون حالت خودشو تمیز کرد
وگفت:
_لذتش به سک*سای هول هولکی ..خونه هم که هرروز داریم ولی تو مکان عمومی یه مزهی دیگس!!
پرویی بهش گفتم و خودمو تمیز کردم.
و به سختی شورتمم تمیز کردم و سعی کردم بپوشمش:
_یه شورت تمیز نذاشتی واسم کارن!!!
_تقصیر خودته بچه ..اگه زودتر اینا بکشی پایین به نفع

خودته ولی خودت لجبازی میکنی با اینکه میدونی آخرش میکنمت.
هوفی گفتم که با صدای زنگ گوشی کارن کنجکاو خم شدم از داشبورد برداشتمش که از دیدن قیافه کارن خندم گرفت.
با دیدن اسم بابا گفتم:
_بیا جواب بده باباس!!
گوشیو ازم گرفت و الویی گفت..
گوشیمو از کیفم کشیدم بیرون که پیامک رونیک امد اول صحفه :
_خوشبخت بشی شکلات کوچولو!
پکر شدم.کاش همچین اتفاقی نمیوفتاد.
امیدارم به اون کسی که لیاقتشه برسه!
حذفش کردم و پیامای کساندرارو باز کردم.
_آرسان گفت باید برم شرکت کاتیا ..تورو میبرم پیش مامانت ..کارای جشن رو انجام بدین هرچی کم و کسر بود بهم خبر بده خوشگلم!!!
باشه ایی گفتم که خوبه ایی گفت و گوشیو گذاشت تو جیبش و ماشینو روشن کرد ...
part223#
به مامان تصمیمم رو گفتم ، اونم موافقت کرد و گفت راضی کردن بابات با من!

مامان سریع زنگ میزد به آلیس و باهاش درمورد گرفتن جشن تو تالار یا توی باغ یا کنار دریا، بحث میکردن!
کلافه پریدم وسط حرفاشون و گفتم:
_یه دقیقه صبر کنید ، مامان ..بابا یه باغ کنار دریا داره ..باغش به اندازه مهموناس و دلبازه ..اون مناسبه ..داخل ویلا رو هم بسپرید به خدمات تمیز کنن ..نیازی به این همه بریز به پاش نیست عزیزدلم!با محبت لبخند زد و به آلیس حرفامو گفت که اونم با ذوق
موافقت کرد.
مامان سریع به خدمات زنگ زد.
لبتاب رو کشیدم سمت خودم و دونه دونه تم ها رو رد کردم.
یه تم ست لباسم میخواستم.
اوومم ..با دیدن تم طلایی_زیتونی چشمام برق زد.
خیلی خوشگل بود.
فقط مونده بود موافقت کارن!
ذخیره کردم عکس و سایت رو و گوشی رو دراوردم و ازش عکس گرفتم تا برای کارن بفرستم.
_انتخاب قشنگی کردی عسلم!
لبخندی زدم و عکس رو برای کارن سند زدم.
_با خدمات اوکی کردی مامان؟! باید تا هفتهی دیگه همه چی آماده باشه!!

دستامو گرفت و با دلگرمی لب زد:
_اره عزیزم فقط مونده آرایشگرت که اونو آلیس و کارن و کساندرا ترتیب دادن.
تو فقط خودتو آماده کن ، میخوام حسابی اینجا تپلت کنم ..استرس هیچی رو نداشته باش خوشگلم.و مکث کرد و با گرمی بیشتری دستمو فشرد و گفت:
_میخوام یه نصحیت مادرانه هم بهت بکنم!
زندگی متاهلی سختی داره ..نباید جا بزنی عسلم ..تو هر مرحله زندگیت باید همپای کارن باشی ..نزار ازت سرد بشه ..اویزونش نباش ..گیر نده ..دوستش داشته باش ..محبت کن ..و مهم تر از اون ..صادق باشید باهم و بهم دیگه دروغ نگید!! کاتیا ..زندگی زناشویی همون زندگی مشترکه ..تو همه کار مشترکید ..عصای همدیگه باشید ..پنهون کاری نکنید تا ستون زندگیتون سست نشه!!!
سریع بغلش کردم و محکم گفتم:
_قول میدم به همه حرفاتون عمل کنم مامان ..من همه اینارو میدونم..من دیگه بچه نیستم ..مرسی از حرفات .. عاشقتم مامانی!
part224#
کارن شب همراه بابا امد.
و قرار شد بمونه ..خوشحال بودم و نیشم هیچ جوره بسته

نمیشد!
اینا‌ولین باریه که کارن قراره بمونه !!بابا مخالفتی با یکی کردن پارتی مجردی و عروسی نکرد و
گفت زندگی خودمونه!
لباسای خوابم رو جلوی کارن پوشیدم، دیگه حتی زره ایی خجالت نمیکشیدم پیشش!
برعکس من کارن هرروز هیز تر از قبلش میشد و جوری روی تخت دراز کشیده بود که یه لحظه فکر کردم یه شیخ دیوث داره نگاهم میکنه!
خندم گرفت.
شلوارک ساتن و تاپ زرشکی ستش رو تنم کردم و نشستم روی صندلی و رژ زرشکی گیاهی رو برداشتم و غلیظ کشیدم روی لبام!
با رضایت لبخند زدم که صدای کارن درامد:
_بسه دیگه..بیا اینجا انگار کم خوشگله و برام بزک دوزک میکنه باز!
_برای تو که نیست این بزک دوزکا ..قبل توام همین کارو انجام میدادم ..به خودت نگیر همه چیو عسلم!
و پشت براش چشمی نازک کردم و رفتم روی تخت و از خنکی تخت آخیشی گفتم که فرو رفتم تو کوره داغ بدن کارن._کم بلبل زبونی کن توله!

کشیدم تو بغلش که محکم کوبیده شدم به تخت سینش.
_یواش کارن!!
قفلم کرد تو خودش و حریص موهامو بو کشید.
_در برابرت غیرقابل کنترلم!
با
امدم روش نشستم که باسنم رو تو دوتا دستاش گرفت و
شیطتنت گفتم :
_دیگه از هفته دیگه مال خودتم ..تا ابد بیخ ریشتم عشقم.
مغرورانه کوبید به باسنم و لب زد:
_از همون اول مال من بودی!
بند تاپم رو که روی بازوم افتاده بود رو سرجاش برگردوندم و
با خمیازه و چشمای خمار گفتم:
_بخوابیم کارن؟ فردا باید برم آرایشگاهی که ترتیب دادین رو
ببینم!
دستاشو دور کمرم پیچید و همینجوری روی شکمش دراز
کشیدم.
پتو رو رومون کشید و با محبت نوازشم کرد که کم کم
چشمام گرم شد و به خواب رفتم!.#part225
_حالا با من حرکت کن کای!
خندیدم و دستامو بردم بالا و با پاهام حرکت زدم.
موری با رضایت قیافه مغرورانه ایی به خودش گرفت.

از اون طرف چشمای شاهینی مانند کارن که مثل اشعه به افراد برخورد میکرد ، همه رو بشدت معذب کرده بود.
اما هیچکس حق اعتراض نداشت ، چون رئیس خودش بود!
رونیک امروز نیومده بود ..کارن گفت اخراجش میکنه و منم تا خواستم اعتراض کنم ..با چشمای پر غضبش دهنمو بست!!
به کارن چشمک زدم که خندید .
با صدای شیطانی موری حواسم از کارن پرت شد:
_از روز اول میدونستم یه همچین اتفاقی میوفته ولی فکرشم نمیکردم به مرحله ازدواج برسید!
خوشحالم کو*ن طلامو از دست ندادم ، شوهرت زیادی وحشیه و امید نداشتم، اجازه بده برگردی!
لبخند زدم و خیره به کارن لب زدم:
_ظاهرش وحشی میزنه موری ، اون خیلی مهربونه من خودمم باورم نمیشه.زد به شونم و خندید.
_خیلی خوب خوشگله فهمیدم چقد دوستش داری ..برگردیم سر تمرینمون ، حسابی باید بدنتو نرم کنیم!
سریع لب زدم:
_فقط چند لحظه موری ..برم پیش کارن برمیگردم ، باشه؟ لطفا!
سرشو تکون داد و دست به سینه نگاهم کرد.
خندیدم و دویدم طرف کارن.

با صدای دویدنم سرشو آورد بالا و با دیدنم ، لبش یه وری شد ..جذاب من!
با لذت هیکلمو که تو نیم تنه و لگ ورزشی بود نگاه انداخت.
به لطف این لگ باسنم قوس دار تر شده بود و گرد و بزرگ دیده میشد.
و هیکلم کشیده و سک*سی شده بود.
_جونم بیبی ..چیشده که دویدی اینجا ، نمیگی اقا گرگه میخورت؟!
نشستم لب مبل که صدای موری بلند شد:
_کاتیا ..سریعتر!
پوفی از کلافگی کشیدم و نالیدم:_اووف بابا!
و خم شدم رو کارن که متعجب نگاهم کرد.
_بیا اینجا ..یه بوس بده من انرژی بگیرم ، برگردم سر تمرینم!
بلند قهقهه زد که منم خندم گرفت.
_آخ بیا اینجا ببینم ..دهنمو سرویس کردی تو بچه جون!
خم شدم و با لذت لباشو بوسیدم که بی توجه به سنگینی نگاه بقیه ..دست دور کمرم انداخت و خشن و گرسنه همراهیم کرد.
لب زیرشو لیس زدم و با نفس نفس جدا شدم که غرید:
_پاشو بیبی ، لعنت به خودم که پیشنهاد دادم بیام باهات که الا اینجوری از شدت شق شدگی و درد مویرگام بخوان نبض

بزنن!!
#part226
بوسه ی آخرو به گردنش زدم و بی توجه به نفسای عصبی و
با
شهوتیش خندیدم و دویدم سمت موری و تمام مدت کارن
دستای مشت شده و نگاه ، میدونید دیگه ..اون نگاه که
میگفت: " میکنمت .. َبدم میکنمت"با هر تکونی که بدنم میخورد کارن
مراقب بود کسی چشمش
بهم نخوره!
اگه هرروز بخواد اینجوری پیش بره ..دیونه میشه کارن ، باید
باهاش صحبت کنم.
بعد تموم شدن ساعت آموزشگاه ..دونه دونه متفرق شدیم.
ساکمو برداشتم و قمقمه آبمو باز کردم و با ولع ازش خوردم.
_جوون اینجوری آب میخوری نمیگی دل من برات میره ؟!
قمقمه رو آوردم پایین و آبو قورت دادم و گفتم:
_من هرکاری بکنم تو هوس میکنی عزیزم!
ساکمو ازم گرفت و نامحسوس باسنمو تو مشتش گرفت و
نالید:
_لعنت بهت ..مثل جهنم بود دست نزدن به این کپلای لعنتیت
که با هر لرزش دل منم میلرزوند!
شیطانی لبخند زدم و گفتم:

_مطمئنی اون دلت بود جذاب؟!!
کوبید به باسنم و خونسرد دست دور کمرم انداخت و
همینطور که به سمت راه خروجی حرکت میکردیم لب زد:
_کوچولوی باهوش!
تو خونه نشونت میدم دیگه کجاهام لرزید!نیشخندی زدم و به خشتک باد
کردش زل زدم که هشدارش به
خنده انداختم:
_کاتیا!
مثل بچه ها سرمو بالا پایین کردم و با خندهی غیرقابل کنترل
شده لب زدم:
_ببخشید ..نگاش نمیکنم!
با کاری که کرد نفسم برید.
سریع برگشتم عقب و با دیدن دوتا زوج که مشغول حرف زدن
بودن و حواسش به نفوذ دست کارن به داخل شلوارم نشده
بودن ..نفس لرزونی کشیدم.
_لعنت بهت کارن..دستتو دربیار ..خواهش میکنم!
حالا اون نیشخند میزد.
اروم دستشو درآورد و درو باز کرد.
سریع رفتم بیرون و کنار ماشین کارن ایستادم تا قفلو بزنه!
هنوزم تو چشمای کوفتیش شیطتنت موج میزد .
part227#

خندیدم و با تاسف سر تکون دادم و سوار ماشین شدم._پسر بدی شدی جذاب ..میخواستی تو محیط عمومی منو
بکنی؟!
دستشو روی رونم گذاشت و با اون لبخند و چشمای جذاب سکسیش لب زد:
_نزدیک بود بکنمت بیبی!
با روشن کردن ماشین و حرکت دادنش ، برگشتم سمتش که دستش نزدیک کشاله رونم شد و ناخودآگاه فشار محکمی به اونجا داد که ناله ام بلند شد.
_دهن کوچولوتو ببند عروسک اگه میخوای زنده بمونیم اون ناله های کوفتیتو کنترل کن اوووف!
با
دستمو از عمد بردم سمت خشتکش و ک*یرشو محکم و حرص فشار دادم که نعرهاش تحریکم کرد.
_بی شرف ، سگم نکن کاتیا ..بزار سالم برسیم خونه توله سگ!
نوچ نوچی کردم و زیپشو کشیدم پایین که با دوتا دستش عصبی فرمون رو فشار داد جوری که بند بند انگشتاش به سفیدی میزد.
مرد شهوتی و بیچاره من!
شورت پوشیده بود ، فاکی فرستادم که با پوزخند پیروزمندانه کارن ..غریضه ام تحریک شد._پوزخند میزنی کارن؟! نشونت

میدم .
تا خواست بپرسه میخوای چیکار بکنی با کاری که کردم حرف تو دهنش ماسید.
شلوار جین لعنتیشو بزور کشیدم پایین تا برسم به شورتش یه با
دستشو از فرمون برداشت و میخواست دستمو پس بزنه که بوق های پی در پی ماشینی..ترسیده فحشی داد و دوباره کنترل ماشین رو به دست گرفت!
_تمومش کن کاتیا صبرکن برسیم خونه الان به کشتمون میدی بی شرف!
کیه که گوش بده؟!
اون میتونه اذیتم کنه ولی من نه؟ نوچ از این خبرا نیست .
به سختی ک*یرشو از شورتش دراوردم .
صورت کارن سرخ به کبودی میزد.
رگ پیشونی و گردنش انگاری هرآن ممکن بود بترکه!
اول خم شدم لباشو بوسیدم که خشن گازی از لبام گرفت .
آخی گفتم و ازش سریع جدا شدم و لیسی به جای گازش زدم و با لذت غریدم:
_اشتباه کردی اگه فکر کردی با گازت حس و حال شهوتم میپره عشقم!انگشتمو گذاشتم روی نوک سوراخ کلاهک قارچی ک*یرشو باهاش ور رفتم که یه لحظه حواسش پرت شد و نزدیک بود

فرمون ماشین رو ول کنه!
دروغ بود اگه بگم نترسیدم.
یهو زد کنار و وحشی موهامو چنگ ، نه جوری که دردم بیاد و نه جوری که دردم نیاد!
و تو صورتم حشری و خشمگین غرید:
_پدرصلواتی دهن منو سرویس کردی ، دارم میگم بزار برسیم خونه ولی تو باز با ک*یرم ور میری ..میخاری توله سگ ؟ میخاری آره؟! خودم میخارومت تا دیگه همچین غلطی نکنی بیبی!
بی توجه به تهدیدای پوچش محکم لباشو بین لبام گذاشتم و یه دستم ته ریششو نوازش کرد و اون دستم درحال بالا پایین شدن روی ک*یر کارن بود.
لبامو بوسید و میخورد ..پستونم رو چنگ زد که آهم تو دهنش خفه شد.
یهو ازم جدا شد و خش دار لب زد:
_بریم خونه ..نمیخوام جلوی یه ملت لختت کنم و بکنمت!حرفشو قبول داشتم ..ولی خم شدم و بوسه ایی به سر ک*یرش ، و لیسی به رگ های برجسته اش زدم.
سرمو آوردم بالا که چشمای ترسناکش چشمامو نشونه گرفت .
part228#

هرکسی جای من بود با نگاهش از ترس عقب میکشید ولی من بیشتر حشری شدم!
مردمک چشمام از شهوت لرزید .
کارن شهوت توی چشمام رو دید که عصبی و درمونده چشماشو ازم جدا کرد .
سریع ک*یرشو تو شورتش گذاشت و شلوارشو پوشید و درهمون حال ، غرید:
_ بد میگامت توله سگ فقط بزار برسیم خونه!
خندیدم و خیسی لبمو با انگشتم پاک کردم ، یه حرکت سکسی!
نفسای تندش نشون از موفق شدنم میداد .
اووف کی گفته پسرا حشری ترن؟! اینجا من از کارن داغ ترم و دلم میخواد همینجا بشینم روی ک*یر لعنتیش تا پر بشم ازکلفتیش!!
با ایستادن ماشین زودتر از کارن پیاده شدم ..ایستادم دم خونه تا ماشینو پارک کنه و برگرده درو واسم باز کنه!
یادم باشه ازش بخوام یه کلید هم برای من بسازه!
با دستی روی باسنم از جا پریدم و ناخودآگاه گارد گرفتم.
_هیشش منم توله ، غیر از من مگه کسی حق داره بهت دست بزنه ؛دستشو قلم میکنم!
لوس شدم با حرفاش!
درو باز کرد که سریع هرچی تو دستم بودرو پرت کردم روی

مبل و نیم تنمو از تنم کَندم !
کارن هاج و واج به سرعت عملم زل زده بود و با کلیدای توی دستش خشکش زده بود .
لخت فقط با یه لگ سکسی تنم زانو زدم و ک**یرشو از خشتکش مالوندم و اغواگرانه به چشماش نگاه کردم و زمزمه کردم:
_میخوام آقا پسرتو بمکم و کلشو تو دهنم جا بدم و انقد برات بخورمش تا شکلات سفیدشو تو دهنم خالی کنه!
بلاخره به خودش امد و کلیداشو پرت کرد یه گوشه و موهامو چنگ زد و غرید:_اینو میخوای که بخاطرش نزدیک بود مارو بکشتن بدی؟! آره
توله کارن؟!
سرمو تکون دادم و زیپشو کشیدم پایین ..دکمه اشو باز کرد و شلوارشو کشید پایین .
شورتشو کشیدم پایین که ک*یرش خورد به دماغ و دهنم.
خندیدم و خمار لیسی به ت*خماش زدم.
_آه!
اومی گفتم و کلاهک ک*یرشو میک زدم .
سرمو بیشتر چنگ زد و شروع کرد به عقب جلو کردن ک*یرش تو دهنم.
عوقی زدم که ایستاد .

با نفس نفس ک*یرشو از دهنم جدا کردم و با دستم بالا پایینش کردم .
part229#
با انگشتش لبامو لمس کرد و با لذت غرید:
_جونم!
خندیدم و جلوی چشماش لیس هوایی به ک**یر سیخش زدم که آه بلندی کشید .
_پاشو عروسک!
بلند شدم که دست به کمرم برد و شلوارمو آروم آروم آورد پایین.
نفس لرزونی کشیدم که با بوسه داغش روی لپ باسنم آه خفه ام بلند شد .
_جوون!
و ضربه ایی به باسنم زد .
سینه هامو چنگ زدم که زانو زد و بند شورت لامبادا رو کشید .
با
آخی گفتم که دوباره لپای باسنم رو بوسه بارون کرد و دست َورز داد.
با صدای کشیده شدن شورتم به پایین گونه هام آتیش گرفت .
_اووف عاشق اینکلوچه تمیز و تپل بین پاتم بیبی!
یهو از پشت کوبیدم به دیوار و خمم کرد و با خشونت

چو*چولمو با دهن و دندوناش کشید .
با عجز ناله ایی کردم و چنگ زدم به دیوار ..
_آهه.
ک*صمو مالوندم که تند تر ک*صمو خورد .زبونشو لول کرد تو سوراخ باسنم و همزمان انگشت فا*کشو
فرستاد تو ک*صم
_آخخ آههه کاارن اووم .
ک*یرشو از بالا تا پایین ک*صم مالید و خیس کرد و دوباره خم شد و میکی به داخل ک*صم و حسابی محتویات تو ک*صمو خورد .
جیغی زدم و چو*چول ک*صمو کشیدم و خودمو فشار دادم به دهنش .
بلند شد و ک*یرشو با ک*صم تنظیم کرد و با یه حرکت خودمو کوبیدم بهش!
_آاههه اووفف جووون!
با شلپ شلوپ تو ک*صم تلمبه میزد .
با لذت خودمو عقب جلو کردم و ناله هامو آزاد کردم .
پستون هامو تو مشتش گرفت و خم شد بزور یکیشونو میک زد .
نوک خیس پستونم رو تو دست گرفتم و باهاش بازی کردم که یهو بلندم کرد و تند تند تو ک*صم هوایی ضربه زد .

زانو هامو با دستاش گرفت که ک*صم تنگ تر شد و جیغام بلند شدن._آههههه آیییی کاارن آه آرومترر اووه
لبامو حریصانه تو دهنش کشید و همزمان که خیس و با ملچ ملوچ میبوسید لبامو تو ک*ص آبدارم تلنبه زد .
بزور دستمو رسوندم به ک*صم و با هر تلمبه اش چو*چولمو مالوندم. پستون های گرد و خوش فرمم بالا پایین میشدن .
حسابی غرق سک*س شده بودیم که ..
part230#
حسابی غرق سک*س شده بودیم که کارن با یه حرکت ک*یر لعنتیتو محکم فشار داد ته ک*صم که جیغم بلند شد .
_آاههه آخخ کاااارن آیییی اوووف
جووونی گفت و پر سرعت تر از قبل توم تلمبه زد .
عرق از سر و رومون میچکید .
ولی نه من ارضا شدم و نه کارن!
حریص تر از قبل شده بودیم و یه سک*س طولانی راضیمون میکرد .
یهو حرکت کرد عین ضربه زدناش و گذاشتم روی مبل!
لنگامو باز کردم که جفتشون کرد و روی شونه چپ گذاشتنشون!ک#*یرش تو ک*صم چفت شد و یجورایی ک*صم تنگ تر از قبلش شد.
آخی گفتم و با لذت خودشو کوبوند بهم.

_لعنتی..آه ..کارن!
و شروع کرد به ضربه زدن ک*یرش تو کصم.
دیگه تحمل نکردم و ک*صم دور ک*یرش منقبض شد و یهو جیغی زدم و آبم محکم پاچید!
کارن اوفی گفت و برای اروم کردن لرزشم لباشو گذاشت روی لبام و شروع کرد به بوسیدنم.
یهو حرکت ضربه هاشو محکم تر کرد و ک*یرشو چرخوند تو ک*صم و با نعره ایی کل آبشو تو ک*صم خالی کرد .
با رضایت ناله ایی کردم و چشمامو بستم!
ک*صم از آبش میسوخت .
ازم کشید بیرون که حس کردم آب از ک*صم داره میریزه روی رون و مبل!
بی صدا خندیدم که غرید:
_توله سگ!
بی حال دست دور گردنش انداختم و قبل بیهوش شدنم گفتم:_فقط تمیزم کن کارن ..میخوام بخواب ..م!
و بیهوش شدم ..
عموی ناتنی و شهوتی من:
part231#
با نوری که تو صورتم خورد خمیازه ایی کشیدم .
با دیدن کارن جفتم غرق خواب ،لبخندی روی لبم امد.

اگه قرار باشه شبانه روز این صحنه رو ببینم حاضرم عمرمم
بدم که این صحنه رو موقع بیدار شدن ببینم!
نوازش وار دستمو کشیدم روی صورتش که با کنار رفتن پتو و
دیدن تن لختم نیشخندی زدم.
پسر بد!
میتونست لباس تنم کنه ها ..ولی نکرد!
معلوم نیست چقد هم منو مالوند.
از بین دستای کارن بیرون امدم که نفس محکمی کشید.
کش و قوسی به بدن گرفته ام دادم و به سمت حموم رفتم.
میخواستم فقط دست و صورتمو بشورم ولی وسوسه حموم
کردن منصرفم کرد.مسواکمو زدم و با برداشتن حوله کارن در شیشه ایی
حموم
رو باز کردم .
با دیدن موهای کرکی و قهوه ایی روی ک*صم، پووف کلافه
ایی کشیدم!
به کل یادم رفت وقت برای لیزر بگیرم.
درسته زیاد نبود اما من وسواس تمیزی داشتم!
کاش وسایل شیوم رو با خودم میاوردم!
بلاتکلیف در شامپو رو باز کردم که با بوش یاد کارن افتادم.
با لذت بوش کردم و محکم نفس کشیدم.
_لعنتی چی داری که با اینکه دو قدم فاصله داری بازم

دلتنگتم!

...

با بدن خیس رو به روی آینه ایستادم .

نیم رخ شدم و به شکم تختم زل زدم و نوازشش کردم.

یعنی میتونم از پس بچه دار شدن بربیام؟!

میتونم یه مادر کامل باشم؟!

شک و تردید که به به جونم افتادن ..پووف کلافه ایی کشیدم.

اما من تمام شرایط بچه دار شدن رو داشتم!درسته سنم کم بود و از نظر کارن من یه بچه ام هنوز و سن

25سالگی برام مناسب بچه دار شدنه...

اما کارن نباید فقط به من فکر میکرد.

اون سنش همینطوری بالاس!

40سالشه!

اگه اون موقع بخوایم بچه دار بشیم اون دیگه توانایی لذت بردن و بازی کردن با بچه هاشو نداره!

و اگه بخوایم از این مسئله بگذریم ، عقل من به اون درکیت کامل رسیده!

میدونم چی بده و چی خوبه!

امیدوارم از پسش به خوبی بربیام و هم مادر خوب و یه همسر خوب برای کارن و بچه هامون باشم!

امیدوارم.
part232#
برای اینکه کارن بیدار نشه ..خیسی موهامو با حوله گرفتم و
با پوشیدن شلوارک خیلی کوتاه تا رونام و فکرکنم شورت
کارن باشه!
خندم گرفت.من الان شورت کارن رو پوشیدم و بعد چند دقیقه پیش دم
از
وسواس میزدم!
سری از تاسف برای خودم تکون دادم و یه تیشرت سرسری هم
از توش کشیدم بیرون!
موهای نم دارمو یه شونه زدم و وقتی خوب لخت شدن
..گوجه ایی بالای سرم بستم و چند تارشو روی صورتم
انداختم!
فقط یه برق لب رنگی کم داشتم!
مشکلی نیست..فردا وسایلمو جابه جا میکنم!
دیگه قراره ازدواج کنیم چه زود چه دیر باید وسایلمو تو
خونه جا بدم.
رو فرشی هاشو پا زدم و بی سروصدا رفتم تو آشپزخونه!
دلم میخواست یه صبحونه ی مفصل درست کنم.
به لطف مامان..آشپزیم نسبت به قبل خیلی اوکی شده بود .
و خیلی چیزا بلد بودم درست کنم.

متفکر به وسیله ها زل زدم .
بیشتر وسایل صبحانه کارن ، صبحانه آلمانی ها بود.
پس شروع کردم به درآوردن وسایل و چیدنشون روی میز ..
صبحانه شامل:شکلات داغ به جای قهوه *چون مصرف قهوه کارن خیلی بالاس و ضرر داره * به همراه نون با کره .. مارمالاد و عسل ، کوآراک)نوعی از پنیر(.. وورست)نوعی سوسیس(و بطری آبمیوه!
خیلی خوب!
فقط مونده شکلات داغ رو درست کنم و بعدش کارن رو بیدار کنم.
یادم باشه نهارو غذای ایرانی درست کنم!
غذاهای ایرانی رو بیشتر از غذاهای دیگه مامان یادم داد!
با آماده شدن شکلات های خوشمزه و گرم..توی دوتا لیوان ریختمشون و یکم مزه مزه کردم. اوووم محشر بود!
سریع دست به کار شدم و موهامو آزاد کردم و به سمت اتاق رفتم.
part233#
موهامو هی میکشیدم روی دماغش و ریز و ریز میخندیدم .
یکدفعه عصبی زد تو صورتش که از خنده منفجر شدم .
از خواب پرید و گیج و پرخشم به اطرافش نگاه کرد که خندم بیشتر شدت گرفت .یهو با پرت شدنم روی تخت و دیدن چشمای

ریز شده کارن ،
از عمد بیشتر خندیدم.
_کرم میریزی توله سگ!
اومی گفتم و خنده هام ته کشید.
خم شد پیشونیمو بوسید و با مهربونی ذاتیش که دلمو میبرد همیشه لب زد:
_صبحت بخیر قربونت برم!
دست دور گردنش انداختم که کمرمو گرفت و راحت بلندم کرد و براش ناز ریختم:
_صبح توام بخیر جناب!
لبخندش بیشتر کش امد و یه لحظه مکث کرد و با تیزبینی گفت:
_بوی شکلات میاد یا من اشتباه میکنم؟!
خندیدم و از روی پاش بلند شدم و گفتم:
_ نه اشتباه نکردی، صبحونه درست کردم عزیزم . میخواستم واسه همین بیدارت کنم!
چشماش برق زد.
بلند شد که برای اولین بار تفاوت قدی زیادمون به چشم خورد!بزور تا سینش میرسیدم یا باید بگم اصلا نرسیدم!
یه قدم رفتم عقب و با اخم و تخسی گفتم:
_قدت بلنده کارن هرکی مارو ببینه انگار یه دختر ۱۶ساله و رو

با پدرش میبینن!
بلند خندید و با دو قدم فاصله رو طی کرد و با شیطتنت گرفتم تو بغلش و محکم فشارم داد که جیغم بلند شد.
_آخه جوجه این حرفا از کجات درمیاد؟! مگه از روز اول قدمو ندیدی توله!
نوچ نوچی کردم و با حرص گفتم:
_من اصلا توجه نکردم ، الان که یهو بلند شدی حس کردم یه دیوار روم خیمه زد ، اووف کارن کمتر فشارم بده!
خم شد و بوسه ایی روی نوک بینیم زد و گفت:
_قربونت برم خان ِم کوتولم!
انگار یکی آتیشم زد که شروع کردم به جلز ولز و کارن میخندید.
رون هامو نوازش کرد و لب زد:
_بدو برو تا من دست و صورتمو بشورم و بیام خوشگله!
پشت چشمی نازک کردم و با تخسی از بغلش درامدم و رفتم بیرون و بی توجه به خنده هاش درو کوبیدم! گًوزن.#part234
بعد از خوردن صبحونه قرار شد بریم دنبال الی!
به مامان و بابا هم قضیه رو گفتیم که استقال کردن .
مخصوصا بابا!
معلومه که باید مشتاق باشه تا دایه کارن رو ببینه!
احترامم به الی بیشتر از قبل شده بود .

الی مادر دوم کارن بود .
وقتی از شهر خارج شدیم مغموم گفتم:
_ولی کارت اشتباه بود که تنهاش گذاشتی کارن!
اینجا همش بیابونه و شاید یه چندتا خونه پیدا بشه این دور و اطراف!
واسه یه زن خیلی خطرناکه!
کارن نفس لرزونی کشید و هیچی نگفت .
منم سکوت کردم و بیشتر از این ناراحتش نکردم .
وقتی ماشین ایستاد، پیاده شدیم .
کارن زنگ درو زد که با دیدن الی ، ذوق زده گفتم:
_سوپراااایز!
بهت زده نگاهمون کرد .کارن خندید و با محبت گفت:
_نمیزاری بیایم تو الی؟!
هول زده لبخند عمیقی زد و گفت:
_بیاین تو عزیزای دلم ..زودتر از اینا منتظرتون بودم!
کارن شرمنده نگاهش کرد و دستمو گرفت و باهم رفتیم داخل .
با دیدن دکور عوض شده ی خونه از تعجب ابروهام پرید .
که با زمزمه کارن سریع جمعش کردم:
_بهت گفته بودم یجور وسواس داره عزیزم ،تعجب نکن!
سرمو تکون دادم و عادی رفتار کردم .

نشستیم و فرز و سریع برامون آبیموه آورد ..و نشست کنار کارن و با عشق به کارن نگاه کرد .
حالا متوجه ی نگاه های مادرانه اش میشدم .
من اصلا نگاه شناس خوبی نیستم!
کارن دستاشو گرفت و با مکث شروع کرد به حرف زدن:
_سالهاست که از مردم کناره گیری کردی الی ، به درخواست مکررت اوردمت بیرون از شهر ..گفتم راحت باشی ، گفتم بزار پیشت بمونم ولی مخالفت کردی و گفتی میخوام تنها باشم و منم گفتم چشم، تا به امروز روی حرفت حرف نزدم ..ولی الانامدم تا بهت بگم دارم با دختر کناریم ازدواج میکنم ، دیده بودیش..کاتیا!
رفتم خواستگاریش ،تک و تنها!
غمگین بودم از اینکه کسی پیشم نبود .
ولی بعد یادم امد یکیو دارم ، مامانمو هنوز دارم!
دلم میخواد بیای پیشم الی ..برای بار دوم از عروست خواستگاری کنی و دوباره وارد جامعه بشی، میدونم .سخته برات اما بخاطر من بعد سال ها تلاش کن ..من میخوام پیشم باشی مامان!
از حرفای کارن اشک تو چشمام جمع شد و چکید .
الی گریه میکرد و یهو کارنو بغل کرد .
کارن بغض کرده بود ولی تنها دستاشو دور الی محکم فشار

میداد .
الی اعتراض نمیکرد و بیشتر هق میزد .
_م ..میام ..عزیزدلم ..میام ..ببخش ..که نتونستم ..جای مادرتو ..به خوبی ..برات پر کنم ..قول ..میدم ..برگردم ..بخاطر تو .. من هرکاری میکنم ..پسرم!
#part235کارن دستاشو باز کرد و سرشو بلند کرد و به شوخی برای عوض کردن جو غمگین بینمون لب زد:
_پس بدو خوشتیپ کن که قراره ببرمت پیش آرسان و بلا خوشگله!
الی هول کرد و اشکاشو پاک زد و با استرس انگشتاشو قلنچ کرد .
داشت تیک برمیداشت .
کارن نگران نگاهش میکرد و بلاخره الی لب زد:
_باشه عزیزم ..صبرکنید تا آماده بشم!
صورت کارن خندون شد و چشماش برق میزد.
لبخندی زدم که الی با قدم های آهسته به سمت اتاقش رفت!
برای اینکه روحیه کارن رو عوض کنم با شیطتنت پریدم روش و نشستم روی پاهاش و پاهامو دو طرفش اویزون کردم .
کارن شوکه شده محکم چسبید به پهلوام و غرید:
_چیکار میکنی تو توله سگ؟!
ابرو بالا انداختم و داغ پچ زدم:

_حال و هواتو سک*سی میکنم عشقم!
خندید و کوبید در باسنم که از عمد آه کشیدم.
بلافاصله چشماش تیره و خمار شد .._جووون ، ناله کن برام بیبیگرل!
خودمو روی خشتکش بالا پایین کردم .
نمیتونستیم سک*س کنیم ، من فقط میخواستم یه شیطتنت ساده بکنم ولی لعنت بهش ..ک*صم خیس و شورتم خیس تر از ک*صم شده بود .
فحشی به شلوار جینم دادم .
من که همیشه پیراهن میپوشم چه ِکرمی داشتم رفتم این جین تنگ و غیرقابل نفوذ رو پوشیدم .
کارن ناراضی پوفی کشید و چونمو بین مشتش گرفت و غرشی کرد:
_توله سگ آدمو حشری میکنی بعد خودت جین پوشیدی؟!
میخوای بازی کنی سوئیت هارت؟!
نفس نفس زدم که بیشتر چونمو فشرد و لبامو کامل غنچه کرد و حریص بهشون زل زد .
اومی گفتم که گرسنه لبامو بوسید و پستون هامو فشار داد .
با صدای در سریع از هم جدا شدیم و کارن فحشی به وضعیت بهم ریختمون داد .
موهای پریشون شدمو صاف کردم و سعی کردم نفس هامو منظم کنم ._آمادم بچه ها!

با تحسین به الی زل زدم .
!
ین
بی شک الی زیباتر
این زن حیف بود که زیباییشو مخفیکنه!
کارن هم انگاری خوشش امده بود که شروع کرد به تعریف کردن ازش.
با
لپ های الی که سرخ شد ، دست کارنو کشیدم و بلند شدم و خنده گفتم.:
_بیا بریم فعلا عزیزدلم، سرخ کردی الی رو!
کارن نیشش باز شد .
همهامون با رضایت امدیم بیرون و سوار ماشین کارن شدیم ...
و قرار شد خونهی الی رو بفروشیم ، با اینکه کارن مخالف بود اما الی عقیده داشت خرج زیادی میکنه!
part236#
با صدای زنگ گوشیم از کیفم درش آوردم.
با دیدن اسم مامان ،بلافاصله جواب دادم:
_جانم مامان؟که با صدای ذوق و شوقش منم سرحال شدم:
_عزیزدلم زودتر بیاین اینجا ، عمو سام برگشته!

با تعجب داد زدم:
_چی؟!!!
که کارن ترسیده زد رو ترمز!
شرمنده نگاهشون کردم و با خوشحالی زیاد گفتم:
_باورم نمیشه خدایا ، عمو سام برگشته!! الان میایم مامان..نزدیکیم!
کارن با فهمیدن قضیه ریلکس شد ولی تو چشمای الی علامت سوال بزرگی بود .
گوشی رو قطع کردم و با شادی لب زدم:
_کارن عمو سام برگشته ..حتما بابا بهش گفته قراره ازدواج کنیم و اون سریع امده..خیلی دلتنگشم!
کارن لبخندی به حرفام زد و سرعتشو بالاتر برد و منم تمام مدت از عموسام برای الی تعریف کردم و اونو کنجکاو کردم برای دیدنش ...
با رسیدن به خونه، اولین نفر من بودم که پرواز کردم به سمتش .زنگو پشت سرهم زدم که با باز شدن در و دیدن عمو سام جیغم بلند شد و با دو خودمو انداختم تو بغلش!
_الحق دختر همون پدرتی ..خانوادگی وحشی هستین نه؟!
با پس گردنی که بابا به عموسام زد خندم بلند شد .
عمو سام با آخ و اوخ حرصی غرید:
_بر پدرت لعنت آرسان ..این دست نیست که دسته فلزه!

با صدای سلام کارن و الی ، سر بابا و عمو به سمتشون چرخید
.
_این کارنه ،آرسان؟!
صدای ناباور سام بیشتر به خنده انداختم .
نگاهی به الی انداختم که رنگش پریده بود .
میدونستم سختش بود ..برای همین سمتش رفتم و با ارامش
بازوشو گرفتم و اروم گفتم:
_نگران هیچی نباش الی ..نفس بکش ،مامانم اینا رو ببینی
عاشقشون میشی!
لبخند ارومی زد و رفت جلو ..و با بابا دست داد و با تمام
اعتماد بنفسش به چشماش زل زد .
بابا هم لبخند مردونه ایی زد و گفت:
_خوش امدید!وقتی رسید به عموسام ، عمو مشغول بحث و خنده با کارن
بود که با دیدن الی محوش شد .
با دیدن عکس العمل سام لبخند خبیثی روی لبام امد .
ای عموی شیطونم!
عموسام خیلی وقته مجرده ، بعد اینکه دوست دخترش
ترکش کرد ..عمو شکسته شد .
!
وعم
الی مناسب ترین فرد برای

و عمو میتونه کمک کنه به الی تا درمان بشه، و از حصاری که الی دور خودش کشیده بیاد بیرون .
این دوتا بهترین زوج میتونن برای همدیگه باشن!
part237#
کارن دستمو گرفت و کشید.
_بیا اینجا توله ، بزار حرف بزنن!
مشکوک به کارن نگاه کردم که با نیشخند به بگو و بخند عمو و الی نگاه میکرد .
بابا هم انگار فهمید که پوزخندی زد و درو بست!با صدای خوشحال مامان که با هممون احوال پرسی میکرد
بلاخره جدا شدن .
الی لپاش قرمز بود .
ولی بعد نیم ساعت یخش آب شد و با مامان خیلی صمیمی شد .
کارن خوشحال بود و منم یواشکی از این صحنه عکس میگرفتم .
_بچه ها حواستون هست دیگه ، فقط پنج روز مونده به جشنتون!
یهو یه استرس عجیبی بهم وارد شد .
مامان چشم غره ایی برای سام رفت که بیخیال شونه انداخت و با مهربونی دستمو گرفت و گفت:

_عزیزدلم سام شوخی کرد..همه چی آمادس عسلم، اروم باش و به خودت استرس نده انقدر!
کارن با نگرانی جفتم نشست و بغلم کرد ، مامان با لبخند یکم ازم فاصله گرفت .
همه عادی رفتار میکردن ولی من از خجالت میخواستم دور بشم ولی حلقه دستاشو تنگ تر میکرد.
_اروم بگیر بیبی، بزار آرومت کنم!لعنت به زبون چرب و نرمش!
.....
سه روز مونده بود به جشن عروسیم ..
باور نکردنیه ولی آره، فقط سه روز مونده!
الی بعد فروش خونه به درخواست کارن خونه جفتی رو خرید.
همه خوشحال بودیم .
خوشحال تر از اون عموسام بود .
که تونست الی رو راضی کنه باهاش بره سرقرار!
آره عموی من خیلی عجول و شیطونه!
تو اتاقم بودم و بی هدف و بی حوصله با کسا چت میکردم .
کارن با بابا شرکت بود.
مامان با الی و آلیس بیرون بودن .
و منم تک و تنها تو خونه نشسته بودم و از شدت بیکاری نمیدونستم چیکار کنم!

اگه کساندرا پیش جک نبود بهش میگفتم بیاد پیشم .
و اینکه با جک آشتی کردیم.
کارن هنوز خبر نداره و لزومی نداره بدونه و ناراحت بشه!
#part238لباسامو درآوردم و لخت تنها با یه شورت توری سفید جلوی آینه ایستادم .
متفکر به قیافم زل زدم .
بهتر بود گوجه ایی و شلخته حالت بدمشون.
ارایشم تکمیل بود.
رژ نود و خط چشم کلفت و !...
بعد درست کردن موهام با شیطتنت گوشیو برداشتم .
رو به روی آینه وایستادم و چندتا عکس گرفتم .
عقب برگشتم و چندتا از باسنم گرفتم .
سریع همشونو فرستادم برای کارن و ریز ریز خندیدم .
شورتمو دراوردم و لبامو غنچه کردم و یه عکس تمام لخت هم گرفتم و سند زدم .
و زیرش نوشتم: _"و دختری که دلتنگ شده!
قهقه میزدم و تیز زل زده بودم به صحفه چت .
آنلاین میزد ولی هنوز سین نزده بود .
با سین خوردن پیامام خودمو پرت کردم روی تخت و منتظر
و با استرس زل زدم به گوشی._"لعنت بهت توله سگ این چه عکسایی ، د ..من توی جلسه ام

"

الانبا این ک*یر سیخ شدم چه غلطی بکنم پدرصلواتی
استیکر خنده فرستادم که استیکر عصبی فرستاد .
خواستم صحفه گوشیو خاموش کنم که با کال تصویری کارن، با تعجب بدون اینکه حواسم به این باشه که لختم..جواب دادم .
با دیدنم کارن چشماشو روی هم فشار داد و غرید:
_برو یچی تنت کن!
تازه متوجه بدن لختم شدم اما همینطور دراز کش لب زدم:
_نچ! مگه اولین باره منو لخت میبینی عزیزدلم!
_چرا اینجوری میکنی عزیزمن؟! نکن کاتیا ..عزیزم ..انقد حالم خرابه که از جلسه زدم بیرون و بقیه رو سپردم به آرسان، توله سگ پدرمو دراوردی!
دلم سوخت براش.
لبخندی زدم و پتو رو کشیدم روی خودم که نرم شد .
ولی هنوز گردنش پر رگ بود.
_خیلی شیطون شدی بیبیگرل ، میدونی که تا عروسی زمان زیادی نمونده ..نزار تا اون موقع جوری بگا*مت که نتونی راه بری توله!آروم بگیر!
part239#
دستمو زیر سرم گذاشتم و با چشمای ریز لب زدم:

_تهدید میکنی عزیزم؟!
کرواتشو شل کرد و جدی شد.
_نه جدی گفتم!
پتو رو توی دستم مچاله کردم و لوس گفتم:
_نمیای پیشم حالا؟! تو که از جلسه درامدی دیگه!
خیره نگاهم کرد و لب زد:
_دلت میخواد توی خونه بابات بگا*مت دختر کوچولو؟؟
همچین هوسی کردی!؟
خندمو بزور کنترل کردم.
_توام همه چیو به سک*س ربط بده ها،چه ربطی داره دلم میخواد تو بغلت باشم ..دلت میاد، نخوای بیای .. وقتی که یه حوری لخت و آماده باش منتظرته؟!
خندید و همزمان که کرواتشو دوباره مرتب میکرد گفت:
_منتظرم باش عروسک ،بهتره توانایی گا*یش رو داشته باشی!....
خبری از کارن بود؟ نه!
کلافه تو جام َغلطی زدم و پتو رو کنار زدم .
_آه پختم!
_جوونم، توله سگ به فکر من نیستی به فکر خودت باش که هرروز زیر منی!
با صدای یهویی کارن ترسیده هین کشیدم .

_وای کارن ترسوندیم!
کتشو انداخت و با خونسردی کرواتشو تو دستش تاب داد و مهربون گفت:
_مگه غیر از من انتظار کسیو داشتی خوشگله؟!
مشکوک نگاهش کردم و نه ایی گفتم که یهو خیز برداشت روم.
جیغی زدم که با خنده کمر لختمو گرفت.
part240#
با بسته شدن دستام به تخت ، متعجب اسم کارنو صدا زدم.
نیشخندی زد و با آتیش توی چشماش گفت:
_هیس! خودت شروع کردی بازیو بیبیگرل!هیجان زده نفس بلندی کشیدم و نوک سینه هام سیخ شدن.
پتو رو از روم کنار زد و با دیدن نوک سینه های مچاله شدم جونمی گفت .
اروم نوازششون کرد ولی نمیکرد تو اون دهن داغ لعنتیش!
ناله ایی کردم و شروع کردم به وول خوردن.
بین پام نبض میزد و آبدار شده بود .
به صورتم خیره نگاه کرد و حرکت انگشتاشو روی نوک سینه هام محکم تر کرد .
داشتم از شدت درد شهوت جیغ های خفه میکشیدم .
این وحشتناک ترین تنبیه بود برام!

بی قرار پاهامو باز کردم و دلم میخواست حداقل باهام ور بره!
جا
ولی بدون اینکه به ک*صم دست بزنه خودشو بین پام داد.
خشتکش که به ک*صم فشار آورد ، دیگه وحشی شده بودم و سعی میکردم دست لعنتیمو آزاد کنم.
کارن با تفریح نگاهم کرد و انگشتشو خیس کرد و یهویی فرو کرد توم.
جیغی زدم و کمرمو کوبوندم به تخت!_آه کاارن آههه اوووف توی ک*صم تلنبه میزد و همزمان چو*لمو با انگشت شصتش ماساژ میداد .
سرمو بردم بالا و آه و ناله هامو آزاد کردم .لعنت!
عموی ناتنی و شهوتی من:
part241#
بیشتر میخواستم ، ولی کارن داشت اذیتم میکرد و از این کارش لذت میبرد .
بدنم از شدت هوس میلرزید .
دندونامو روی هم فشردم و نزدیک ارضا شدنم ، کارن انگشتاشو کشید بیرون .
حرصی جیغ زدم:

_بکن منو کارن ..عوضی آه ..ک*یرتوو میخواام .
پاهام رو به روش تا آخرین درجه باز شده بود.
کارن خیره به ک*صم بود که صدای خش دارش بلند شد:
_بیبی زود بی طاقت شدی ، ما قرار بود بازی کنیم.
فحشش دادم:
_ک*یرم تو بازی ، بکن منو آشغال!سیلی محکمی به ک*ص تپلم زد که آخم بلند شد.
_توله بی ادب!
زیپ شلوارشو کشید پایین و با دیدن ک*یر برنزه و کلفتش دهنم آب افتاد .
_میخوامش کارن ، میخوام برات بخورمش ..سر کلاهکشو انقد بمکم تا آبت بیاچه رو ک*ص و پستون هام ..لعنتی بکنش تو دهنم بعدش بزارش تو ک*صم!
کارن نفس نفس زد و خشن نگاهم کرد .
امد سمتم و ک*یرشو گذاشت روی لبم که با ولع شروع کردم به خوردنش.
محکم و پرسروصدا براش ساک میزدم و با اوم اوم ت*خماشم لیس میزدم.
کارن موهامو چنگ زد و شروع کرد به ناله کردن.
تند تند تو دهنم تلنبه زد و موهامو ول کرد و چسبید به ک*صم.

وحشیانه با سه انگشت تو ک*صم تلمبه میزد منم از شدت لذت و درد کل ک*یرشو تو حلقم فرو میکردم .
تفم اویزون شده بود و تا پستون هام ادامه پیدا کرد که کل تفمو به پستون هام مالید و پوزخند زد . سک*سیه کثیف!از دهنم ک*یرشو کشید بیرون که شروع کردم به نفس نفس زدن.
لبمو گاز گرفتم و خندیدم که جونی گفت و یهو لنگامو برد بالا و تا دسته ک*یرشو فرستاد تو ک*صم!
نعره ی حشریم بلند شد که محکم و پرقدرت ک*یرشو کوبوند ته ک*صم که تخت صدا داد.
_اوووووففف آهههه آیییی آه اوووم کاااارن آه آه
part242#
با هر ضربش چشمام سیاهی میرفت.
تخت داشت از جاش کنده میشد.
دستامو محکم میکشیدم و آه و ناله میکردم.
صدای کارن با صدای تلنبه ت*خماش که به رونم برخورد میکرد ، شهوانی بود.
برای اینکه دردم نگیره ک*صمو مالید و تف میزد و آهسته ک*یرشو عقب جلو میکرد.
تشنه ک*یرش بودم .
_آخخ اوووف کارن آه آه آیی

آبش که تو ک*صم پاچید ولی دست از تلنبه زدن برنداشت ._تا آب ک*ص خوشگلتو ندیدم این ک*یر از اینجا درنمیاد
بیبی!
از حرفش آه غلیظی کشیدم و با ناله و لذت نفس زدم.
_خواهش آه ..بازم کن ..کارن .اووم
دستامو باز کرد که بی جون افتادن ، شدید درد میکردن ولی مشتاقانه بدنشو لمس کردم و خم شدم و شروع کردم به بوسیدنش.
فحشی داد و همینطور که عمیق درونم ضربه میزد ،با شهوت جواب بوسه هامو داد .
خودمو روی ک*یرش میکوبیدم و توی دهنش ناله میکردم.
ک*یر کارن دوباره شق کرده بود و با قدرت بیشتری تو ک*صم میچرخید .
یهو درش اورد و لبشو لیس زد.
_قراره کو*ن خوشگلتو افتتحاح کنم بیبی.گرل!
ترسیده آب دهنمو قورت دادم و عقب کشیدم.
_نه کارن ..درد داره ..نمیخوام!
+عشقم درد نداره بهم اعتماد کن ، نمیزارم درد بکشی!
سرمو به مخالفت تکون دادم که چشماش برق عجیبی زد.
_پس روز عروسیمون افتتحاح میکنم این کو*ن خوشگلو!از اینکه بیخیال شد نفس راحتی کشیدم .

ولی یهو برق از سرم پرید .
زبون کارن بود که روی ک*صم کشیده میشد و با سروصدا چو*چولمو میک زد و بالا کشید.
_آهههه اووف وایی
part243#
خودمو به دهنش فشار دادم که انگشتشو تو ک*صم فرو کرد و با ملچ مولوچ کل ک*ص و چو*چولمو توی دهن داغش فرو برد.
یهو با امدن آبم توی دهنش ، لرزیدم و آه و جیغ بلندی کشیدم.
ازم جدا شد که با دیدن دهن خیسش بیحال خندیدم.
لبخند یه وری بم زد و رفت دهنشو بشوره .
_آخ کارن ..عوضی ، شیره جونمو کشیدی!
توی سرویس بلند خندید.
_عزیزدلم س.ک.س همینه!
از رک گوییش ساکت شدم و بعد چند دقیقه حرصی لب زدم :
_بیشعور!و بازم خنده هاش بلند شد ...
دو روز تا عروسیمون.
استرس داشتم وحشتناک.
دیگه حتی کارن هم نمیتونست آرومم کنه!
باغ آماده بود.

پذیرایی و خدمات تکمیل شده بود.
ولی من دلشوره اینو داشتم که باید یه اتفاقی بیوفته ، بی دلیل و احمقانه!
با حلقه شدن دستای کارن دور کمرم از فکر درامدم.
_به چی فکر میکنی جونم؟
چرخیدم و لباشو بوسیدم و با عشق لب زدم:
_به تو عزیزم.
حلقه دستاشو تنگ تر کرد و با شیطتنت غرید:
_به س.ک.س دیروزمون!؟
چشم غره ایی به مغز منحرفش زدم و با باسنم هولش دادم انور.
با
_یه امروز رو منحرف نباش، خدا به دادم برسه که با ازدواج تو خودمو بدبخت کردم.#part244
خندید و با صدای داد سام پوف کلافه ایی کشید.
_کجا موندی کارن ، بابا ول کن اون جق جقه رو فردا تمام کمال به نام خودت میشه ..بیاین اینجا کارتون دارم!
زیر لب غرید:
_این عموت رو اگه یک روز خفه کردم نگی چرا!
ریز خندیدم به حرص خوردناش و با هم از آشپزخونه زدیم بیرون.

مامان و بابا با ارامش تو بغل هم بودن.
چیزی که باعث بهت منو کارن شده بود ، دستای بهم چفت شده ی الی و عمو سام بود.
الی با صورت سرخ و عموسام با نیش باز و سرخوش نگاهمون میکرد.
_اینجا چخبره؟!
الی با استرس دستشو آزاد کرد و با تته پته میخواست حرف بزنه که عمو سام با خونسردی پرید.
با
_من و الی قرار شد چند مدت باهم باشیم و الی گفت باید توی بزمچه صحبت کنه!کارن آروم گرفت ولی اخماش هنوز توی هم بود.
دستمو دور بازوش حلقه کردم و اروم گفتم:
_کارن اخماتو باز کن ، نزدیکه الی رو به گریه بندازی!
واقعا هم راست گفتم.
ولی اهمیتی نداد و این باعث شد جو سنگین بشه.
_قبول کردی پیشنهادشو الی ، دوسش داری؟!
با این حرف کارن لبمو گاز گرفتم .
عموسام عصبی پاهاشو تکون داد.
_آر ..آره ..ک..کارن ..می ..
کارن نذاشت ادامه بده و با ارامش و خنده لب زد:
_شوخی کردم مامان ، این زندگی خودته عزیزدلم خوشحالم

برات ..سام آدم خوبیه!
هممون خوشحال سوت زدیم و خندیدیم.
مرد مهربون من.
سام با قدردانی نگاهمون کرد و ایندفعه پروتر دست دور کمر الی انداخت و بغلش کرد که باعث خنده ی هممون شد.
روی مبل دو نفره نشستیم و منم توی بغل کارن نشستم.
بلاخره هممون به آرامش و جفت ابدیمون رسیدیم .
....با اضطراب جیغ زدم و نزدیک بود به گریه بیوفتم.
کساندرا نگران لبشو گزید.
و مامان و آلیس که آرایششون تازه تموم شده بود ، سریع امدن داخل.
_چیشده ، چرا جیغ میزنی، کاتیا!؟
بغض کرده غریدم:
_میدونستم آخرش یه اتفاقی میوفته ، مامان دسته گلم حاضر نشده ..واااای خدا!
مامان نفسشو فوت کرد و پوکر لب زد:
_عزیزدلم چیز مهمی نیست که ، همین الان یکی دیگه میگم آماده کنن!
دیگه تحمل نکردم و اشکام ریختن.
_رز طلایی پیدا نمیشه مامان ، همینارم این سایت با قیمت خیلی بالایی بهمون فروخت که آخرش گفتن به مشکل

برخورد کردن .
و نشستم روی صندلی و شروع کردم گریه کردن.
هیچی درست پیش نمیره!
کساندرا سعی کرد آرومم کنه.
فقط خداروشکر میکنم که هنوز میکاپم نکرده بودن.آرایشگرا کلافه بهم نگاه کردن.
_لطفا یه کاری بکنید وقت زیاد نداریم و عروس همینطوری داره گریه میکنه!
مامان دستشو کشید روی پیشونیش و لب زد:
_وایسا بگم به کارن ..
که با جیغم حرف توی دهنش ماسید.
_اصلا، نباید کارن الان منو ببینه!
و دوباره داشت اشک تو چشمام حلقه میزد.
که با صدای مردونه ایی مامان از ته دل خدای شکری گفت!
_اینجا چخبره ، کاتیا کجاست ..کاتیا عزیزدلم؟!
_بیا اینجا جناب ،عروستون این طرفه داره خودشو هلاک میکنه!
با دیدن چهره پریشون کارن با گریه پریدم بغلش و اسمشو صدا زدم.
_کارن!
محکم بغلم کرد و بوسه ایی روی شونم زد و نگران گفت:

_چت شده عزیزم ..چرا گریه میکنی آخه قربونت برم ..نگاه چطوری سرخ شده!
اشکامو پاک کرد که با بغض نگاش کردم._گلام به کنسلی خوردن!
اون گلا دیگه هیچ جا پیدا نمیشن کارن!
همه چی خراب شده ،کارن!؟
و داشت دوباره گریم میگرفت که اخمی کرد و غرید:
_فدای یه تارموت!
گریه نکن دورت بگردم هلاک کردی خودتو ، میگم خوشگلترین گل رو برات بیارن ..فقط تو گریه نکن عزیزدلم ..بزار ارایشگرا درستت کنن ،همین الان زنگ میزنم برات بیارن خب؟! هیسس نبینم روز عروسیمون گریه کنی ..خوب نیست عمرکارن!
و دوباره بغلم کرد.
اروم شدم و نفس بلندی کشیدم.
_میشه نری ، وقتی باشی آرومم!
درخواست عجیب غریبی کردم ،میدونم.
خندید و در گوشم با ارامش گفت:
_چشم خانم کوچولو!
خندیدم که صدای کساندرا درامد.
_بلاخره خندید ، دست بزنید برای داماد زحمتکش که تونست این عروس نق نقو رو اروم کنه!
همه خندیدن و دست زدن حتی خودم._خیلی خوب عسلم بشین که

کارمونو شروع کنیم ،و شما آقا
..؟
که پریدم تو حرفش:
_بزارین پیشم بمونه!
لبخندی زدن و هیچی نگفتن.
دست کارن رو گرفتم و روی صندلی نشستم. کارن هم روی
مبل نشست و خیره شد بهم.
part245#
با تموم شدن کارشون جلو اینه هارو گرفته بودن.
ولی کارن و کساندرا و آلیس و مامان با چنان بهت و ناباوری
نگاهم میکرد که به خودم شک کردم.
_بد شدم .؟!
کارن امد سمت و خیره به چشمام دو دو زنان لب زد:
_ملکه شدی!
لباس و تاجم رو آوردن و تا خواستن کمکم کنن ، کارن محکم
گفت:
_تا همینجا کافیه ، خودم هستم میتونید برید.همه ریز ریز خندیدن و
رفتن بیرون و دم اخر کساندرا
چشمکی زد.
چرخیدم و گذاشتم زیپ پیراهن تنم رو بکشه پایین .
بدون خجالت جلوش لخت شدم.

دستاش با لذت جای به جای تنم رو فتح میکرد و منم آه میکشیدم.
فقط یه شورت توری سفید پام بود.
سینه های لختم رو تو دستاش فشرد و با شهوت غرید:
_چی میشه همین الان بریم خونمون ،هومم دورت بگردم؟!
خندیدم و خمار گفتم؛
_کمکم کن لباسامو بپوشم کارن.
بوسه ایی روی کمرم نشوند و پیراهن رو با ظرافت توی دستش گرفت و کمکم کرد بپوشمش!
حس میکردم لباس داره توی تنم میدرخشه!
تور وصل شده و بلند لباس ازم واقعا یه ملکه ساخته بود.
موهامو به طرز عجیب و زیبایی مدل داده بودن.
مثل مدل موی شاهدخت های زمان قدیم آمریکا!
تاج رو به آرومی روی سرم نشوند.کارن خیلی حرفه عمل میکرد جوری که انگار چندساله توی
اینکار بوده!
مدل کج روی سرم تنظیمش کرد و با گیره به سرم وصلش کرد.
بعد اتمام کارش چرخیدم که یهو دستشو روی قلبش گذاشت.
_خدای من!
نگران سمتش رفتم و دستشو گرفتم و لب زدم :

_کارن حالت خوبه ، چت شد ..کارن؟!
نزدیک بود اشکم دربیاد که چشماشو باز کرد و با بغض لب زد:
_باورم نمیشه!
بغلش کردم که محکم گرفتم و لرزون ادامه داد:
_نمیخوام احساساتی بشم ،ولی خدای من ..باورم نمیشه خدا تورو بهم داده ..حس میکنم برای من زیادی هستی ، داری مثل یه فرشته میدرخشی ..آخ!
و چندین بار گردنم رو بوسید.
یه زن بیشتر از این چی میخواست؟!
غرق لذت بودم.
لذت حرفاش ..
کاراش ..رفتارش..
من شیفته این مردم و تا ابد شیفته اش میمونم!.
دسته گل های جدیدم رو دوست داشتم.
رز های قرمز مایل به سیاه بودن.
به خاصی رز های طلایی نشدن ، ولی اینا از نظرم زیباترینن!
ایندفعه بدون هیچ استرسی دست دور بازوی کارن انداختم و با اعتماد به نفس قدم برداشتیم.
مردم و خانواده ها شروع کردن به دست و سوت زدن.
محو زیبایی باغ شدم.
حتی ساحل رو هم تزئین کرده بودن.

استخر وسط خونه با کلی گلبرگ با اسم منو کارن درست شده بود.
دنباله تورم بهم حس یه ملکه میداد.
غرق شادی به خنده های کارن نگاه کردم.
مامان با اشک نگاهمون میکرد و بابا دست دور شونه های مامان انداخته بود.
با ذوق براشون دست تکون دادم که اوناهم برام بوس فرستادن.با دیدن کساندرا و جک و آلیس خندیدم و براشون بوس فرستادم که اونام با خنده جوابمو دادن.
_بهتره این بوسه هاتو برای من نگه داری بیبیگرل!
نیشخندی زدم و داغ به نگاه گرم و سوزاندش زل زدم.
_بوسه های تو اختصاصی عزیزم!
خندید و با حالت خاصی لب باز کرد:
_آخ که چه شب هاتی بشه!
مشکوک نگاهش کردم و هیچی نگفتم .
تا رسیدیم به صندلی هامون ، همون موقع کشیش امد.
....
بعد انجام دادن مراسم ، همدیگه رو بوسیدیم.
کارن خندید به خجالتم و بقیه سوت جیغشون بالا رفت.
همه ایندفعه وارد ویلا شدن .
چراغ های ویلا رو خاموش کردن و دی جی آهنگ تندی

گذاشت و چراغ های پارتی رو روشن کرد.
با بهت بهشون نگاه کردم که چطوری میرقصیدن.
بزرگترا بیخیال یه گوشه نشسته بودن و میخندیدن.
_انگاری عروسی نیست ها کارن!
یهو کشیدم به سمت بالا و عجیب غریب گفت:_من ترتیبشو دادم، بیا بالا کارت دارم.
مشکوک باهاش بالا رفتم که در اتاقی رو باز کرد.
_خب الان ...
و تا خواستم ادامه بدم یهو پرتم کرد روی تخت.
_بهت گفته بودم روز عروسیمون ترتیب اون سوراخ لعنتیتو میدم؟!
کارن
توقع داشتم َپسم بزنه اما با شیطتنت نگاهم کرد و با حرکتی که انجام داد خشکم زد.
امد روم و خودشو مالوند به خشتک لعنتیم.
_منم میخوام ، دوست دارم این روز خاصو زیر تو شروع کنم!
_لعنت بهت زن!
با شهوت زیپ لباسشو کشیدم.
با افتادن نصف نیمه لباس، به تن طلایی و صافش دست کشیدم.
با لذت خم شدم سینشو توی دهنم فرو کردم.

_آه!
غریدم:_جونم!
نوک شیرین پستونشو میک زدم و دستمو فرو کردم تو شورتش!
برای دراوردن لباسش بالاجبار ازش جدا شدم.
آروم لباسشو درآوردم و لباشو بوسیدم.
_اوووف دورت بگردم من اخه سوییت هارت!
شورتشو کشیدم پایین ، قرار نبود لباسامون امشب جر بخورن!
آروم اروم پوست شکمشو مک زدم.
روی پاهام نشسته بود و پیچ و تاپ میخورد ..
دستام روی سینه های گردش درحال چرخش بود و لبام پوستشو نوازش میکردن!
خیسی کو*صش زیر دستام.
ک*یرم تو خشتکم داشت میترکید.
بزور دست بردم و از توی شلوار درش آوردم.
با برخورد ک*یرم روی کو*صش بزور ناله هامو خفه کردم!
این دختر مرگ من بود.
خودشو تند تند مالید به ک*یرم و آه و ناله کرد._آه ..هیچوقت..فکرشم نمیکردم ..تو روز ..عروسیم
..سک*س کنم ..اووم

ضربه ای به باسنش زدم و خیره به چشمای شهوتیش دوباره نوک سینه هاشو به دهن گرفتم!
با ولع نوکشونو میخوردم و لیس میزدم.
_آههه کارن!
جونی گفتم و ک*یرمو با کو*ص آبدارش تنظیم کردم!
یهو با نشستنش روی ک*یرم ، آدرینال خونم رفت بالا!
با هیجان به بپر بپر کردنش زل زدم و کو*صشو مالیدم.
_اوووف قربونت بشم کو*ص کلوچه ایی من ،آخ گا*ییدمت آههه
ک*یرم تو کو*ص گرم و مرطوبش عقب جلو میشد.
از شدت لذت از آلتامون آب میریخت!
انگشتمو فرو کردم توی سوراخ باسنش که منقبض شد.
سیلی به کپلاش زدم.
قرار بود سوراخشو واسه یه گا*ییدن حسابی آماده کنم!
_شل کن سک*سی کارن ،شل کن امروز قراره دوتا سوراخاتو پر کنم!
از حرفام کو*صش نبض زد.سه تا تلمبه توش زدم که شل کرد و ناله ی بلندی کشید.
نیشخندی زدم و یهویی دوتا انگشت تو سوراخ باسنش فرو کردم ، تا خواست جیغ بزنه جلوی دهنشو گرفتم.
_هیسس خوشگلم ، نمیخوای که بقیه رو بکشونی بالا و

مچمونو بگیرن!؟
آهسته تو کو*ص و کو*نش تلمبه زدم که اشک تو چشماش جمع شد.
_آ.ه ..ک ..کارن ..ار ..آرومتر .
اینجوری نمیشد.
انگشتامو از توش دراوردم و ک*یرمو از کو*صش کشیدم بیرون.
_بدو دراز بکش قربونت برم، یه بالشت زیرت بزار ،باید حسابی نرم و خیسش کنم تا بتونی حجم منو تحمل کنی ..
ترسیده بود اما انقد حشری شده بود که دراز کشید و اون باسن خوشگلشو برد بالا.
بالشت زیر دلش گذاشتم و بوسه ایی روی کمرش نشدم .آخ که این دختر عمر من بود!
_هرجا دردت گرفت بهم بگو نازم ،باشه؟!
سرشو تکون داد که رفتم بین پاش .اووف سوراخ صورتی و تنگش داشت منو واسه یه خوردن
صدا میزد.
پاهاشو باز کردم و اروم زبونمو کشیدم روی کو*صش تا سوراخ کو*نش .
نفس نفس زد .
حسابی با زبون و دهنم خیس کردم و همزمان با انگشت فا*ک

تو کو*ص و کو*نش تلمبه زدم تا آماده بشه!
ک*یرمو مالوندم و با آب کو*صش آغشته کردمش!
نسبتا
آروم کلاهک ک*یرمو فرو کردم تو کو*نش که جیغ
بلندی زد.
فحشی دادم و در گوشش قربون صدقش رفتم.
قفسه سینش محکم بالا پایین میشد.
جلوی دهنشو گرفتم و دستمو بزور رد کردم تا به چو*چولش
رسیدم.
با زبری دستم زود دوباره حشری شد.
بزور ک*یرمو چپوندم توش که با دیدن اشکاش طاقتم طاق
شد.
_شیشش تمام شد نفسم ،هیس اروم اروم!
گردنشو بوسیدم و اشکاشو با لبام پاک کردم.اخه به کی رفتی تو شیشه
عمر کارن!
اروم تو سوراخش ضربه زدم که آخ و اوخش بلند شد.
_تمومه عمرم ،تمومه!
چرخوندمش که نفس بلندی کشید.
ک*یرمو کشیدم روی کلوچش و خیره به چشمای اشک آلود و
شهوانیش، دوباره فروش کردم تو سوراخ باسنش!
ایندفعه ناله ایی کرد و لبشو گزید.

محکم کوبیدم توش و شروع کردم به تلمبه زدن.
با دیدن آه و اوفاش، خندیدم و سینه هاشو که بالا پایین میشدن رو چنگ زدم.
_آه اوووه اووم آخ کارن محکمترر آه ه ه
از تنگی بیش از حدش آبم یهو پاچید و از سوراخ کو*نش روی ملافه زیرمون ریخت.
یکم کو*صشو لیسیدم و باهاش ور رفتم که با لرزشی آبش ریخت.
_خیلی .خوب ..بود ..کارن ..اوم.
چشماشو بست و همینطوری پاهاشو باز گذاشته بود.
دوباره داشتم تحریک میشدم مخصوصا اون توت فرنگی که از توش خامه ریخته بود بیرون ،داشت وسوسه میکرد دوبارهبخورمش!
خش دار لب زدم:
_بدو پاهاتو ببند تا دوباره یه راند دیگه نکردمت!
با شیطتنت چشماشو باز کرد و دستی به سینه های لعنتیش کشید و گفت:
_خب بیا بکن!
چشمامو ریز کردم و عصبی غریدم:
_به خودت رحم کن توله سگ!
نوچ نوچی کرد که خودت خواستی گفتم و پریدم روش .
با جیغ و خنده سعی کرد از زیرم در بره ، پدرسوخته!

با لذت به خنده هاش زل زدم و لیسی به نوک سیخ شده ی پستونش زدم.
و برای بار دوم ک*یرمو تو کو*صش کوبیدم!
آه غلیظی کشید و با همون خنده خودشو به ک*یر گُندم چسبوند.
بلندش کردم ، اندازه یه پر وزن داشت!
همینطور سرپا ترتیب کو*صشو دادم و چسبوندمش به در ..
_اووف آخ آهههه جوون کارن اووومدر از شدت تلنبه هام به صدا درامده بود.
دیگه حتی اهمیت نمیدادیم اگه کسی مچمونو میکرد.
فضای اتاق کثیف و شهوانی شده بود.
برای چو*چوله تپلش ج*ق زد و سینه هاشو بهم مالوند.
_عا ..شقتم ..آخ دخترا!
با غرشم چشماشو باز کرد و خیره به چشمام نفس نفس زد.
_آه کارن ..من دیوونتم آخ!
لباشو حریص بوسیدم و ک*یرمو درآوردم و با حرص کوبوندم ته کو*نش ...
انقدری این ضربه ها ادامه داشت که هردومون همزمان آبمون امد و سرتا پامون از آب سفید و بی رنگ من یکی شده بود.
اوفی گفتم و ازش جدا شدم.
هنوز توی بغلم بود و خیره همدیگه هیچی نمیگفتیم!

مغزم خالی و پوچ بود.
دلم میخواست یه دل سیر تو بغلم بمونه و تا دم صبح ک*یرم تو کو*ص مرطوبش باشه ،ولی فا*ک!
امشب شب عروسیمونه و ما تو اتاق طبقه بالا درحال گا*ییدن همدیگه بودیم ..
_همم کارن ، لباسامو تنم کن ..باید برگردیم!تا الان صدرصد متوجه غیبتمون شده بودن.
کلافه اول ک*یرمو و کو*ص کاتیا رو تمیز کردم ، ولی هنوز بوی گس شهوت و سک*س میدادیم!
موهاش درهم شده بود ولی آرایشش تکون نخورده بود ،غیر از اون لبای لعنتیش!
غرق زیبایی همسرم شدم .
بلاخره مال خودم شد .
تا ابد و یک روزش!
_کم نگاهم کن کارن.
عاشق سرخی لپاش بودم ،عاشق خودش و اون بدن سک*سیش!
لباسامو پوشیدم و کمکش کردم زیپشو ببنده!
برای آخرین بار بوسه عمیقی به گردنش زدم و زیر گوشش لب زدم:
_نفسمی توله سگ!

ریز خندید که قلبمو تکون داد.
_منم عاشقتم همسر!
تیا
کابعد از مرتب کردن همدیگه ، با اینکه معلوم بود یکاری کردیم ..چون قیافه هامون تغییر کرده بود!
حتی از فکر اینکه بفهمن داشتیم سک*س میکردیم بدنمو داغ میکرد.
این خیلی خجالت آوره!
_ و خب عزیزان من ، میخوام به مناسبت جشن عروسی تک کجا
تیا
دخترم ..یه هدیه باارزش تقدیمشون کنم ، کارن و کا هستن؟
کارن با خونسردی بلند گفت:
_اینجا هستیم آرسان خان.
خندیدن ، توف توش فهمیدن؟!
_بیاین اینجا عزیزای دلم.
از محبت بابا لبخندی زدم.
سمتشو رفتیم که بابا دستشو دور کمرم انداخت و اون دستشو دور شونه های کارن و ادامه داد:
_قراره من بازنشسته بشم و هدیه من به این دو زوج ..شرکت

های من به دخترم و برادرم هستن، همراه نمایشگاه ماشین جا
..کارن تا اینجا یه مرد موفق بوده و از این به بعد قراره پای من بزاره!بهت زده دستمو جلوی دهنم گرفتم.
خدای بزرگ، این یعنی میلیاردها پول!
بابا سه تا شرکت داره و یک نمایشگاه ماشین ، کارن دانشگاه ارث باباش و یک شرکت و یک آموزشگاه موفق رقص!
خدای بزرگ این خیلی زیاده!
_و البته آرسان جان هول شد اسم منو فراموش کرد عسلم!
با صدای مامان .بابا خندید و لیوان شراب رو گرفت و لب زد:
_شرمنده عزیزدلم.
مردم دست و جیغ زدن!
کارن هنوز تو ناباوری به سر میبرد که بابا زد روی شونش و گفت؛
_هی مرد از شوک دربیا ، قرار نیست کل عروسیو تو شوک باشی!
بلاخره صدای کارن درامد:
_این ..این ..خیلی زیادیه من قبول نمیکنم ..آرسان!
منم به نشونه موافقت سرمو تکون دادم ..که شونه هاشو بالا انداخت و ریلکس دستشو دور مامان حلقه کرد و همینطور که به سمت پیست رقص میرفت گفت:_بهتره زودتر قبولش کنید ، چون من

برای ریاست زیادی پیرم
..الانم بیاین که قراره زوج ها برقصن!
و چشمکی زد.
_هنوز باورم نمیشه همچین کاری کرد ، خدای من ..من از پسش برنمیام!
استرس رو میتونستم از چشمای کارن بخونم.
رفتم سمتش و دستامو دور گردنش حلقه کردم و با آرامش گفتم:
_کی گفته قراره تنهایی همه رو مدیریت کنی !؟ سام هست ..بابا ..من ..مدیرهای داخلی، لطفا ذهنتو از اینجور چیزا دور نگه دار .امشب عروسیه ماست!
بلاخره نرم شد و دستاشو روی پهلوام گذاشت.
_حق باتوعه ، امشب شبه خوش گذرونیه فقط!
ببخش که نتونستم یه جشن مجردی بگیرم برات!
خندیدم و همینطور که به سمت پیست میرفتیم لب زدم :
_من اون موقع هم مجرد حساب نمیشدم عزیزم!
بلاخره خندید و با برق نگاه خاصش براندازم کرد و شروع کردیم به تکون خوردن.
_قسم به این روز تا آخرین قطره خونم عاشقت میمونم!با ناز و شیطتنت خودمو چسبوندم بهش و لب زدم:
_قسم به این روز تا آخرین قطره خونم عاشقت میمونم عمو

جون!
بلند تر خندید و با لذت غرید:
_ببین اخرشب این عموت چطوری میگا*دت قربونت برم!
چراغ ها که خاموش شدن ، نفس های داغش رو روی گردنم حس کردم و بعدش لب هاش که روی نبضم نشست ، با لذت چشمامو بستم و خودمو سپردم به دست های داغی که تنم رو فتح میکرد.♨

پایان .